

۱۱۰۰۱

۲۴

الصاب النوص

بازرسی شد

۳۶ - ۳۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۴  
شماره ثبت کتاب  
۷۸۳۹۸  
۹۹۳۳

۴۰۲۷



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه ب. النواصب

مؤلف علی بن داود الخادم الاسر ابادی

موضوع

شماره قفسه  
۴۰۲۷

۷۸۳۹۸

۹۹۳۳

بازدید شد

۱۳۸۲



شماره قفسه

۲۵۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی



۱۱۰۰۱

۲۵

الضرب النوب

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰

کتابخانه مجلس شورای  
تاسیس ۱۳۰۲  
کتابخانه مجلس شورای  
تاسیس ۱۳۰۲

۴۰۲۷

کتابخانه مجلس شورا



کتابخانه ب. المصاحب  
مؤلف علی بن داود النادمی  
موضوع

شماره ثبت کتاب

۷۸۳۹۸

۹۹۲۳۳

کتابخانه مجلس شورای  
تاسیس ۱۳۰۲  
کتابخانه مجلس شورای  
تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای  
تاسیس ۱۳۰۲  
کتابخانه مجلس شورای  
تاسیس ۱۳۰۲

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای  
تاسیس ۱۳۰۲  
کتابخانه مجلس شورای  
تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای




الضرب النوب

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً  
والدنيا داراً فانیةً  
والآخرة داراً باقيةً  
والجنة داراً نوريةً  
والنار داراً عذیبةً  
والعقاب داراً جہنميةً  
والسور داراً عذیبةً  
والسور داراً عذیبةً  
والسور داراً عذیبةً

۴۰۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۷۸۳۹۱ ۹۹۳۳
کتابت ب النواصب مؤلف علی بن داود النادمی موضوع شماره ثبت ۸۰۸ ۲۵۸۹		

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً  
والدنيا داراً فانیةً  
والآخرة داراً باقيةً  
والجنة داراً نوريةً  
والنار داراً عذیبةً  
والعقاب داراً جہنميةً  
والسور داراً عذیبةً  
والسور داراً عذیبةً  
والسور داراً عذیبةً

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۲۵۲۹



تبقه آنان از نظره مستحبه و جنبه هذا من احوال احوال بمشاور کشتن  
 لعین که شاربکم فی الاقوال ولا زاد از ان خبر میدهد نگویند  
 و بر و برش یافته امین از بایستد و از اصناف دشمنان که عیضا  
 الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات ملاء ملوثه وجود ناخوش  
 از پشهای بد زبان بدین و اصلاب اباء لعین بشکهای مادران  
 زاینه و بطون اطفال عاهر نزول کرده اند مقبر باشند هو  
 الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا و در و در موفی الود  
 سلوات باعد و در بر و در مظهر و مرقده منور معطر اشرف کائنات  
 و خلاصه موجودات که وجود با جود انضمت بارضت کماله غایت  
 خلق عالم و مایه ایجاد تزویج حوا و آدمیت اکثره واسطه  
 عقد عالم او بودی چه بود فاند در عقد آدم و حوا و بر  
 اهل بیت اطهار و عزیز ابرار او که بقیه امتا بر الله لند هب  
 حکم الرجب اهل البیت و بطهر که تطهر از ذل عصمت و دامن طهارت  
 از حجب ظاهری و لوث باطنی پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر  
 مهتاب نفس انیس و جسم اند من این غم و وصی او که عیضا





کت انا و علی نور این بیت الله قبل ان یخلق ادم باربعه عشر الف عام  
 پیش از وجود آدم تقدم بر خدا ایجاد گذاشته حتی در دو جهان نام  
 علی را بنوشت و ز نام علی عالم و آدم برشت مادر دو جهان  
 حب علی موزیم اسوده زد و زخم و فارغ ز بخت و فی  
 بمصدوفه رواب صحیح صریح الدوامه لا یجلب المومنین الا طاهرا  
 دون خبیثها حب و عداوتش محکم تجربه هر ظاهر الولادقت و  
 حوام زاده نفی الخطی فلا منتهی کتب علی صفحان اول  
 الزمان لم یوال من الا نام ولته سنان عند الله علی او زنا  
**اما بعد** چنین گوید العبد المذنب العاصی محتاج بر حقه الله الهادی  
 علی بن داود الخادم الامیر ابادی که در و زری بحسب اتفاق با بعضی  
 از دوستان محل محلیه و فانی بر سر تاج لباس تفانی در گوشه  
 و ثانی نشسته و دیر آمد و شد و اختلاط بر روی انبای و فریاد  
 لبسته تا بنفرد بر سر نشسته معنی بیباکی اصلا و طهارت شیعیه ان  
 و غلامان خاص الخاص فاند الخیر الحجازی صلوات الله و سلامه علیه  
 و اولاده الطاهرین کشیده و سر رشته انجام کلام با ساحت مبارک

در این از سر این یک  
 در این از سر این یک

دختر

و تلوث انساب معلولان مادر زاد یعنی ناصیه بن سید بن و معاندان  
 حضرت امیر المومنین که نسبت شریف و فرزندی ایشان از انخاص  
 معین و مشخص نیست و حقیقت افعال و ناصیه افعالشان از غبار خسته  
 و دیرینه تیره و تار و دبیه دمی و کوشش زردی و انکت غائی لعل  
 و در کارند میگردند از بن بکه از سخن او کز پری و از اطاعت او  
 که پری نبود از این بی بضاعت الفاس میزد که رساله در ذکر  
 سوء انصیاب و اصلا و رؤسای ذوی الانساب و مطامن  
 و مثال ایشان با بعضی از روایات و حکایه مناسب این باب جمع  
 و تالیف نماید تا برده از روی کارشان برخیزد و معاندان  
 در دو غصه ان میبرد لهذا اجابا بالسؤاله شروع در ترتیب این  
 مراتب نموده این رساله را با انساب القواصب موسوم گردانید  
 و این کتاب مرتب است بر پنج باب و یک باب و الی الله المرجع و المآب **باب**  
**اول** در ذکر سوء نسب و تبیین منافقان ابی بکر بن ابی قحافه علیه  
 السلام در تاریخ کزیده و دیگر کتب اهل سنت ذکر شده که ابو بکر  
 در جاهلیت ناشی عبد الکعبه بود و پیغمبر او را عبد الله نام نهاد

در حش ابی بکر



و غنی لقب فرمود و در کتاب بعضا از ایمان مسطور است که ایام  
منو الله شده است بعد عام الفیل سه سال و عید الفری نام داشت و فری  
اسم بنی که در زمان جاهلیت کفار معبود خود صدها داشتند و کیش  
ابو الفضل بود بعد از آنکه محمد من حضرت رسول م رسید و اطفال  
اسلام نمود انحضرت او را عبد الله نام نهاد و مکه بای بکر ساخت و نام  
پدرش عثمان مکه بای قحطه و اسم مادرش سلمای بنت صحیر بن عامر <sup>همان</sup>  
محمد بن الناب الکلبی که از علمای اهل سنت است و در کتاب مثالب  
الصحابه و جمعی دیگر از علمای اهل سنت فریقین در کتب خود بانه  
اختلافی نب او را ذکر کرده اند خلاصه کلام آنکه ابو بکر و عمر  
جاهلیت خطاب بود و بعد از آن معلم او را د بهود شد و ابو قحطه  
که نامی قرنی و امثال آن شکار میکرد و گاهی معلم کودکان بود و مشهور  
و معروف بمرضا بنه و چون کور و نابینا گردید اجبر از جزایان  
شد و این چند عان مدعی بود که در مکه طعام می یافت و بخدمت میفرست  
و ابی قحطه در بیت بام خانه او ندامیداد و مردم را بطعام خود  
مطلبید و اجرت بکدرم بلا آخر در این صفحهای مانده میگرفت و مردم

مستحق قتل بود

فاسق با ابو قحطه لواط میکردند و در کتاب منهج الفاضلین  
ذکر شده که بعضی از مورخان گفته اند که ابی بکر طباخ عبد الله  
این جزایان بود و ابی قحطه نداگشته او بود و بعد از آن که  
جزایان بمرد ابی قحطه میباید میکرد و بدار الخلیفه میبرد و  
او را شریک بود نام او سعد فاری و منزل او بدار الخلیفه  
بود و زنی ابی قحطه دو مرغ گرفته بود بعد داد که خانه  
او رساند سعد بخانه خود برد و با و حصه و رسدند و ابی  
قحطه از این سبب از سعد رنجیده گشته و عداوت او در دل  
گرفت و صبر کرد تا در زنی که خانه سعد را خالی یافت و در خانه  
او رفت هر چه بد بعوض آن دو مرغ داد بد سبب این موسم  
بای قحطه کشت بقال قحطه ای جمع ما و جد جمع کرد این که  
بافت و نام او عثمان بود و بعد از آنکه خانه سعد را تاراج  
کرد مشهور بای قحطه کشت و مادرهای بکر سلما است و زنا  
مشهور بود و چون عرب شک داشتند از همایکی زنان  
زانیه بنابر این او را از مکه اخراج نموده بودند و خانه اش در

محمد غریب و سایر علمای  
ابو قحطه را ابو الفریس در مکه  
مستحق قتل بود







که فرزند من و نعل جده عمر بن الخطاب است و کلی نابرش  
 گفته که مها که کنیز هاشم بن عبد مناف بود و نعل بر هاشم  
 باوی زنا کرد عبد الغزی بهر سید و بعد از آن عبد الغزی  
 مادر خود جماعت کرد و نعل بهر سید که جده عمر است و گویند  
 که ابا و اجداد عمر ناهفت پست حرام زاده بودند و لهذا بعضی  
 از شعرا عرب در میان نسب آن مادر جلب گفته اند **عربی**  
 الامیر هذا بن الخطاب بن عمر بن ابی زوان السبع فها و بنو و عمر بنی و بن  
 پشت نوشتن این مضمون را بنظم در آورد بود استخوان مرده همچو ایا  
 سبعة پست بر پست امهاتن تمام زانیه بود این نه پنهان زکس علانیه  
 در کتاب فضول الحی و دایست است از ابو عبیده ابن سلامه که زنده  
 اهل سنت از او بیان کنند بد است که خطا برایش در دی پست  
 بر بدند در باز که امر عکاظه و خوارنجی که از علمای محدثین اهل سنت  
 و جماعت است در یکی از مصنفان خود بعد از آنکه باره از سوره  
 خلیفه دوم نعل کرده در باب نسب شاه اولیا و سرور اقباف بوده  
**نَبِیُّ الْمَطْلُوبِ بَيْنَ اَنْسَابِ الْوَرَثَةِ كَالْقَمَرِ بَيْنَ كَوَاكِبِ الْاَنْسَابِ وَالشَّمْسُ**

ان طَلَعَتْ خَاتَمُ كَوَاكِبِ الْاَلْقَابِ فِي نَقَابِ حِجَابِ بَعْضِ نَسَبِ  
 شاه و لایب بابر انساب عرب هم چون نسب افتاب بابر سنان  
 و چون افتاب طلوع نماید ده سنان و کان سرور نقاب حجاب کشد  
 و هجین از کواکب در پیش افتاب نماید آن نکرند . کسبکه و شین  
 از احوال او چنین گوید . بدین که دوست در اوصاف او خبر خوا  
 پس نظر کند از روی انصاف بنقل علما و دانشمندان اهل سنت  
 و جماعت در وصف خلیفه بر کرده ایشان که جده اوصفاک  
 کنیز هاشم و زانیه باشد و جده و نعل نیز از زنا بهم رسیده باشد  
 و تقدیم و تفضیل دادن او بر اولاد هاشم و زانیه باشد و جده  
 نعل نیز از زنا بهم رسیده باشد و تقدیم او بر سید و مولای او بود  
 و همچنین که ابا وجود اولاد هاشم لایق مسند خلافت و منزه از هر  
 خلافت دادن و امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب را  
 بان جلالت قدر و منزلت و شرافت حسب و نسب و علو مراتب  
 که خود میکند تابع امر و پیرو فرمان او دانند و نعل و نعل و اول  
 در این باب هیچ وجه و راه ندادن محض مکاره و عناد و عین کفر



و الحاد است و اما بر دوش موافق بعض فرقه ناجیه اشاعره و دو  
از علمای بن هشام فی از هیج بن محبوب از ابن راب از حضرت امام جعفر  
صادق و همچنین محمد بن نعمان شوب ما زنده دانی که از فرقه ناجیه  
از چند بن طریقی در کتاب مشالب ذکر کرده و صاحب کتاب کرام  
الافکار از مروج مذهب ائمه اثنی عشر شیخ علی بن عبدالعزیز  
نموده و در کتاب ملتفتان ذکر شده و مصنف کتاب تحفه عباده  
و صاحب کتاب رباعی الا بیان و مولانا احمد ادیبی در کتاب  
حدیقه التبع و غیر ایشان نیز باندک اختلافی در بیان نسب  
منزل سقر روایت نموده اند خلاصه آن آنکه صفیاء کنیز زینب  
عبدالطلب بود و منقل به هشام بن مغیره شد و چون هشام بصفا  
کمان زن داشت او را تنبان جرم پوشانید و بر بند تنبان او قفل  
مزد تازانان زد کرد و شران هشتاد و نه و نیز بچراگاه برد مجرای  
و فضل که جد هجر است فلاحی از غلامان قریش بوده بصفا کمان میل بهم  
و سائبه و بچراگاه ختم و شران رفته خواست که با وی زن بگیرد  
صفا کمان عذر آورد که سبب تنبان من قفل داود پس قفل دستها

او را از در خز

از درخت او بخت ناگوش بد نش گشده شد و اندک اندک تنبا  
او را بن بکشید و با وی محاممت کرد و مدتی در این کار بودند تا خلاص  
از نطفه او منولد گشت و صفیاء کمان برادر همان صفا کمان  
او را بر داشت بشر بشر بر و سرش داده و چون بسر حد بلوغ رسید  
حسب اتفاق روزی نظری بر بشر بن مادر افناده با او در افتاد  
و شکم مادر از نطفه بشر گرانبار گشته و خنجر از در وجود آمد  
که زینب بخت اندشت و کوه شد از ترس موالد و خنجر را در پاچه  
صوفی عجمه در میان احشام مکه انداخت پس هشام بن مغیره بن الولید  
او را یافت و بمنزل خود آورد و او را تربیت کرده تا بزرگ شد  
و او را خیمه نام کرد و چون خیمه حد بلوغ رسید حسب اتفاق  
خطا برانظر بر او افناد عاشق جمال و مضمون غنچ و دلالت او شد  
و با او محاممت کرد و عمر از تخم آن مد بر حاصل گشت و لهذا ابن حجاج  
بغدادی که یکی از شعراء عربی در بیان نسب انصاری نسب گفته  
و بعضی این شعر را حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میگویند  
و بنو مصنف کتاب لواعی الا نوار ذکر نموده که از مروج مذهب



ائمه اثنی عشر شیخ علی بن عبدالعزیز شنیدم که این شعر کلام مخفی نظام  
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مَنْ جَدَّ خَالَهُ وَوَالِدَهُ وَامَةً  
وَعَمَّتُهُ أَحَدٌ زَانٌ يَخْضُ الوَحْشَ وَأَنْ يَنْكُثَ بَوْمٌ الْعَدِيَّ <sup>بِزَيْدِ</sup>  
 یعنی کسیکه جد او خال و پدر او باشد و مادر او خواهر و عمه او باشد  
 چنین کسی سزاوارست که با وحش و حیوانی که با او می خورند مطلق است دشمنی کند و  
 نماید و منکر بیعت و وفای او بر کرد و حکم فرود و بی طریقه در بیان  
 زبان بی نوبت کند که اگر او بد و خال بود در شرح پیغمبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 مخوان کوهت کبر و کافر و ترسا هر آنکس را که باشد مادرش خواهر  
 رواند که او بر پایه منبر بخواند یا تبارک آن تبارک اذان  
 شومان بداضر تبارک آن تبارک اذان دو نان مادر و کاکه ای  
 در اصل خطایی نبود اخراج هر فرد و همه کن لعنت بسیار  
 بر اعدا و بنا بر این لازم میاید که خطاب بدو <sup>ختمه</sup> جَدَّ خَالَهُ وَوَالِدَهُ وَامَةً  
 مادر و خواهر و عمه آن ولد حلال باشد و در کتاب ریاض  
 الايمان روایت است که چون عبدالمطلب بر این مقدمه وقوف  
 یافت خطاب را که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ سر او را تا کوهالی گوش و میان <sup>دو</sup>

چشم او را باغ کرد و صفا کرد از مکه اخراج نمود او در طایف  
 ببرد و اذنت خواستاده حلال زادگی خود را بطلان رسانید  
 در انتقام داغ کردن عبدالمطلب خطاب را اولاد عبدالمطلب را  
 بدایع فقر و غافه مبتلا گردانید حقوف ایشان را از دست ایشان  
 انتزاع نموده زَنْتَ حَمَلًا بِكُلِّ مَلَحٍ <sup>ع</sup> مع علیها بان الزنا حرام علی  
مَنْ يَرَامُنَا وَنَاصِبِنَا فَلَا تَلْمِزُنَا وَلَاحِقَ زَنَا هَا فَا يَلِمْ لَهَا مَلَامٌ  
 تَلْمِزُهَا وَتَمُزُّ زَنَا بِمَنْ يَرَامُنَا امام یعنی زنا کرد و صفا کرد بهر ناحیه  
 بری از مذهب حق با آنکه عالم بجهت زنا پس تو صدامت میکنی  
 بزنا بواسطه آنکه بر او مثل او صدامت و سر زنت نیست و او را ملا  
 میکنی و امام صدامت کن آن زنی را که یقین کرده باشد که این صفا  
 امام است و زنی که بر او گویند که یقین در سند است و غیر این  
 بخود ملحق ساخته از آنکه بود بعضی عَلَيْهِمْ عَمْرٌ باشد و زنا نطفه  
 آن بداضر دانی چه کنند مقیمان سقر بر یکدیگر و محبتش و عثمان  
 عمر باب سیم در نسب عثمان بن عفان و النبیان و کتب عثمان  
 ابابله است و در کتاب احسن الکبائر آمده که کنیت عثمان ابو عبد الله



بود و آنرا شهر و باب و داشت و ماوراء و خزرگز بر این و بعد از  
 و و جاولین ملول بنی امیه بود و فولد عثمان قبل از ولایت  
 سید کاتبان بیعت سال نوشند اند هاشم ابن محمد بن النسا  
 الکلبی که از علمای اهل سنت است و کتاب مثال العجائب و  
 نشایر شاهی نیز در کتب خود آورده اند و در کتاب طراز  
 نیز آمده که عثمان دف نواری میگردد و در محفلها و محروم  
 رفته خواند یک و رقص میکرد و کون مجتنبانند تا زمان خنده  
 و زمان و سنگ میردند و بغایب محل حج است که علمای اهل  
 سنت در کتب خود ذکر میکنند که پدر آن ازده و امامان  
 از اولاد زنا و محنت و دیر وقت و غلوا و و قاص و کون  
 حینان اند با وجود این حال ایشان از مقدم سیدانند و حیا  
 نه پدران ایشان میزد در طهارت نشاء ایشان پیوسته است  
 و قاتل <sup>شیر</sup> <sup>شیر</sup> <sup>شیر</sup> و عزیز بن مضمون و در حین و  
 این باب بر شش نظم کشید <sup>بیت</sup> <sup>بیت</sup> <sup>بیت</sup> ان بدکمر یک نام او عثمان است  
 شهابه از آن دف و کون حینان است بی شبهه بدان که در حین

نسب معاویه

جعفر قال بانی خلافت بنی امیه شیطان است **اب جهمام** در نسب  
 معاویه بنی امیه و در کتاب حسن الکتاب آمده که معاویه یعنی سلت ماده  
 بناتک کنند است و ابیت کرده است و ندی از هشتاد و پنج سالگی  
 در کتاب شالب و حنا حب کشف و در کتاب ربع الا بر که قاری و لیدین  
 المغیره الخزومی و منافقین عمر و ابی سفره و شوقان و ابوسفیان در یک طهر  
 بخد مت هندی را در معاویه رسیدند و هندی استن شد و معاویه را بپایند  
 و کابی نسایر شاهی گفته که عمار و منافق و ابوسفیان و مناج بن معین محمد  
 محمد و رسیدند و هندی حامله شد و معاویه را زید و در میان این چهار کس  
 و بر ابرو ده ابوسفیان استند و شیخ ابوسعید اسمعیل بن علی بن حنفی و ابی  
 جعفر محمد بن کما از مشاهیر علما و هدی اهل سنت اند و در کتاب  
 بیعت الشیعه و در کتاب شالب بن امیه طاغیه آورده اند که هندی با عمر  
 منافق و در ساخت و نزد غلطت باوی و در میانخت و عمر و او را و عده  
 میفاده که ترازن خواهم کرد تا آنکه از و حامله شد و حمل و بشما همگی  
 رسید عمر و بن منافق از دست خصومت و ضیعت منافق رسید بخیره  
 بخد مت نجات مندی که پادشاه و صاحب اختیاران عمل بود و رقت و هندی



بوده بسیار با اوستیانیان مقدمات و در حجاب و در زمانه و فرزندان و چون  
سه ماه در خانه او بماند و در مدت حرام زاده معویه منزل ها و پدر تولد یافت  
و بعد از چند ماه اوستیانیان مجبور و سید محمد و بن مسافر از اوستیانیان  
احوال هند پرسید و گفت که بنکاح من در آمدن از شیند از این مقال  
الغور عمر و بنیاد شد و پدر زن اسفل اشغال نمود و در کتاب بقاء اوستیانیان  
مستطوب است که اوستیانیان تجارت بشکرم رفته بود و در شام یکسال و  
چهار ماه توقف کرد چون یکسال آمد هند اوستیانیان بود و شکست من زن  
شد بود اوستیانیان گفت ای هند من یکسال و چهار ماه است که از یک  
پسر و در رفته ام این فرزندان از کسب هند نام یکبار بود و اوستیانیان  
چوب چند بر شکم هند زن که شاید آن ولدان نا افاض شود و زانکه نکود  
و بعد از سه ماه از و روزه اوستیانیان از شام معویه بوجود آمد و هند  
از محبت سیاهان مخلوط تر بود و چندین بار فرزند سیاه آورد و چنان  
روز یکشت و مادر هند خمار نام داشت و او را علم سرخی بود و در  
الحجاب از آن علم را در نام خانم محمد محمد بن معویه و خاندان من معشیت و  
میگردد و چون نام خانم با او نفقه میداد مادرش گفت که خانم من است

خانم من و چه در آن وقت زن آن خواش را با آن علم می شناختند  
و هر کس را آن علم نمکند می بود علامت آن بود که کسی با او خلوت  
دارد و کتب نام کسانی که با او می نشست می خوردند می نوشت و  
چون فرزند می بوجود آمدی آن فرزند را با آن زن نا افاض می کردند  
تا هفت روز می ماند و آن فرزند را هر که تا هفت روز ملحق صاحب فرزند  
او بودی و در کتاب بقاء اوستیانیان ذکر شده که شخصی در حضور معویه  
منزل ها و پدر در نسب فرزند پدید آمدن یکی کرد و چون آن  
شخص از نزد معویه پیروی و رفت معویه باینید گفت ندانی قصد  
او چه بود مردم که هند را با آن کس که نام برده اند سازند و او را  
پدر من دانند و مشهور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله بر نوافایه کرمه و لاین بن میخواند هند گفت و هل تن فی  
فاحمه المحضرت یکی از اصحاب نظر کرده بسم فرمود و در کتاب  
بضاعتا لایان آمده که عمر بن الخطاب پیش از اسلام کاهی بخت  
هند می رسید و چون مسلمان شد و ایمان آید و الزانی فاحله را  
کل واحد منهما مات جلد نازل شد هند بخدمت حضرت رسول



در کتاب حدیقه الشیعه که از مصنفات ملا احمد اربلی است  
ذکر شده که در اصل بنامیه از قزوین بوده اند و امیر غلامی بود  
روی ایشان عبد الشمس او را ازاد کرده بغیر از ندی بر داشت  
و در میان عرب متعارف است که چون غلامی را ازاد کنند بنام  
آن شخص خوانند باو منسوب میازند و در کتاب بضاعت الایمان  
و در مساله تبصرة العوام آمده که عبد الشمس را پسری بود و عقیق  
بود و در شام از قضایای امیر را خرید و در زمان جاهلیت و در  
میان عرب متعارف بود که مردی که عقیق بود گواهدی چون عبد الشمس  
خواست که باو ضنا کند میطیع نمیشد عبد الشمس گفت ترا بغیر از ندی  
قبول کردم که بعد از موت مال من از تو باشی امیر میطیع شده و عبد  
الشمس باو لواطه میکرد و در کتاب حدیقه الشیعه مؤلفان احمد اربلی  
و در کتاب بدیع اللغات آمده که بنامیه از قزوین نیستند و اصل  
ایشان از روم است چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده الم غلبناکم  
فما دنا الارض و هم من بعد علیهم سیغلبون فی بضع سنین یعنی بنامیه

در فضیله

غالب

سید محمد

غالب ایندی در مملکت و نزد بیک باشد که غالب ایندی برایشان می باشد و در کتاب فضول  
الحق روایت شده که معاویه بن حویرل هزار و پانصد مت سوزای بنامیه نوشت که بنامیه  
را بشماره هزار و پانصد متاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب نوشت که بنامیه  
الحق امره بالطلاق و ليس الصبر كالصبر یعنی بنامیه مثل انا و که و گاه و نمائند و مجموع  
باشد بنامیه او را بنامند که ملحق با ندی و بنامیه خود را با و این دلیل می باشد که بنامیه  
مجموع است بنامیه و بنامیه عبد الشمس اند و خود را چنانکه اند بغیر از ندی و بنامیه  
و معاویه بن حویرل را خوانست نمود و خود را مملکت بنامیه در نوشتن آن معنی کرده اند  
چنانکه که در قرآن و اقرآن است با اتفاق اکثر مفسران بنامیه اند لعنهم الله طایفه و حکیم  
شماقی قدس سره فرموده شخص ما نشان پیر هندی مگو نشنیدید که آن و بنامیه  
فرمود که چنانچه رسید بدو اولوب در ندان چنان شکست داد و باو جگر و پیر چنانکه  
یا حق حق و اما پیر بنامیه پس او سر خود را بپیر بنامیه بر چنان قوم قولعت آنگاه  
شدت یاد لعن الله بنامیه و با قوم بنامیه باب در بنامیه بنامیه و بنامیه لعنت الله  
علیها و در کتاب فضول المؤمنین از کتاب مشالیه الصالحین نقل شده که ما در بنامیه سوز  
و خنجر بقتل کلبی بود با غلامی از غلامان پیر و در شناخت با و را از قزوین و مملکت  
خود خواست و بنامیه پیر از سلیمان غلام و در همان آن و آرام آشفته خود و بنامیه کلانی

در بنامیه بنامیه



بر جمع آن سلطان به اسل با مال خود و جمع غنوه و بستان و دار و قمار و شیشه ها و کربلا و اقام  
 نمود و نشان می گوید که آن علی ای اهل سنت است گفتند که ایکن از زمان آن علیا نقل  
 و الموت الدلی عقد نقل الدلی و بعد کتب بار من الطفت اوله و البقی مراد از دلی  
 که معویه بود معوی برادر او میگردد و مراد از بعد کتب نیز دلی و معویه است که آن نقطه  
 غلام محمد کلبی است و نیز یک سال است که خود را بر خود بلیغ و شرب خمر و سماع و غیره  
 و در قصیده خود در استغفار شراب می نامد و قول گفته اند که هر که بپوشد این احمدی فتنه خدا  
 در بهر السجده می بیند یعنی پس از آن حرام شده است خمر و زنا و بلیغ و غیره و این احمدی فتنه خدا  
 عیسی بن مریم را در کتابی در بر روی بیت و در یک و یک گفته اند که هیچ کس را  
 شایسته جلال نبوده **در سیم** انعامی که بقیع جند و قتل و خون و سنان خمر می خورد  
 و جگر دارد و مانند جگر آنکه در امر و خطا از پشت بد و خطا ندارد

در نسب و خاص

در نسب و خاص به اخلاص صاحب کشتی در جمیع احوال و احوال خود که تا  
 نادر و عمر و خاص کشتی آن کمر باشد و بعد از شجر و او را خردید و چون دید که به کشتی  
 او را از او کرد و او را بطلب و امید و هشام بن معیون و ابو سنیان و عمرو غاصب و ابی اهل  
 یکتا طهر و بران ملعون و فاجره و او را شکر در بین میانه طعن و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 و شکر که در میان آن است و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر

نسب و خاص

خمر و هر یک دعوی باختصاص در ثبوت و میگوید و چون خاص کا می باو  
 میداد ما درش گفت که ما از خاص است اما عمر و مشاهرت بابی سینه داشت لهذا ابو  
 خنایه و خاص کرده گفت ابونکبوس سینه داشت قد بدت لنا فیک من بیننا الشامل  
 یعنی اگر ما درش را بیاختصاص کرد تو بپوشد از ابو سنیان که شکل و شمایل تو با او بشود مانند  
 خود و خوب و بد و شویم و در کتاب اعراب الا نوار و مکرر است که در یک روز چهل نفر بنام عمر داد  
 و در یکی کرد و در دیگران فتنه و عا القدر و کذا احسن الکبائر نقل شده که عمر و عا  
 در مجلس معویه بنزول ها و بر با نام حسن خراج کرد و سینه تا لایق که لایق او و معویه بود  
 و نام شهر از نعام آن ملعون بیایست و با آنکه اهل نعام و نفع و نفع بی سانه بود و هر که  
 در سینه و سینه مله و قاصد و حق که قوا نقل مرام بود معویه مدعی ده کسان را بخواه که بر باد رفته  
 بودند و معویه نذر می کرد و می آید از نعام بسیار شده تا آنکه بر معویه قرار یافت و معویه نعام  
 بنام میامد و نوار کرد و نوار نذر می خاند و اگر عا و نذر نذر می شود و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی  
 که عمر و عا در نری در حضور معویه با حضرت امام حسن نعام خود حاضر بود و کمالی عمر و عا  
 خوا بود بعد از تولد تو ابو سنیان خوب و بد و معیون و عمر بن الخطاب و نصیر بن الحارث بن کلده  
 و ابی هر یک از ایشان را می آید بود که تو نذر نذر می آوی و اگر نذر خاص را نذر نذر می بود و حضرت  
 سید کاظم خاص را استخوان و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر



در شانزده سالگی بود که در سن تو غاص و در آن روز که در آن روز  
 میشود از کلام الهی که غاص را فرزند نباشد و در کتاب بقتلش ایجاب وجود  
 اهل سنت و وایست که از وی در حدیث عادی بن عبدالمطلب و در ایام خلافت پیغمبر  
 بشام رفت و میان او و معاویه گفتگوی بسیار شد که در آن روزین هنگام طلب نیست  
 و عمرو غاص معارضه شد و شیخ او پیغمبر که تراجم حدیث است که با معاویه این قسم گفتگو  
 تمامی از وی گفت ای پسر نابغه و شیخ یعنی ظهور است و در میان هر دو که از او  
 فساد و فواحش بسیار از او بظهور می آید او را نابغه گفتندی یعنی ای پسر نابغه  
 تو در محاسبه و نسبت از فرقی شیبی تحقیق که هیچ کس از فرقی و موی فرزند ندی تو  
 کرد نداده هر یک از ایشان نشان دادند که نویسن او یا نبی و بسیار دیدم ام ما را  
 تو را آمد و در ظاهر مکر معنی بود و الکتاب غنایا و معاصی میکرد و در آن  
 از غلامان زانی مشغول میگردشت و بوزن و در وی او را پس تو یا نبی  
 از آن بود که غاص است لایق تری و ایشان بنویسند و در کتاب احتیاج  
 شیخ طبرسی آمده که در حضور معاویه عقیقه ای سنیان بجهت انعام  
 حسن علیها السلام زبان را میگرد و میگفت که بخون عثمان قویا  
 گشتا نعمت علیها الصلوٰه والسلام فرمودند کسی را بکش که می بینی

کربلای معلی

که می بینی در فرارش زنت که شریک تو است هر فرج او و شریک است و علم فتنه  
 تو تا آنکه ملحق ساخته شود و فرزند و اگر نه تو را در آنکه نیست و در کتاب احسن الکلیات  
 از حضرت امام حسن علی علیه السلام و در حدیث منسوب به ابوسفیان روایت است که  
 حضرت در حضور معاویه بنی طایفه در حالتی که ولید بن شیبه فتنه باز مغرب زبانی  
 میزد و میخورد بود فرمود که اگر از ما و خود پیش بپسند که بپسند تو گشت و در آن وقت  
 که او را گشتا لکاشند و شریک کرد بود تو وایسته نیست و او را مغرب زبانی از سر فرمود  
 حاصل میگردد و توان فریشت بنیستی که مکران پسر علی بود از اهل مشهوره  
**باب** در حدیث نهاده بن ابی بکر علیه السلام و در کتاب دوزخ الصفا مطبوع است  
 که ابوسفیان پیش از قبول ایمان نبوی بطایفه افتاد و خانه خمار و شراب و بازی  
 طلبید ابوسریح سمیه و حاضر گردانید و ابوسفیان دفع فتنه خود کرد و سمیه  
 بزاد حامله شد و در وقت که ابوسفیان قبلت حضرت رسول آمده است  
 نمود که زاده فرزند نیست حضرت رسول پسر پسند که از کجای با از سفاح  
 ابوسفیان گفت از سفاح حضرت رسول آفرید و که الله الله الفرائش والله  
 الحجر یعنی فرزند از شوهر است و تا آنکه ما سنک حواله کند یعنی و جیش

فتنه زیاد



باید کرد و معویه حکم رسول خدا را باطل کرد و زیاد حرام زاد و او بر پدر خود نشست  
 و معویه کل حاضرین را به مشکله مثل خود حرام زاد و او بر پدر نشست  
 کتلم بنی نضیر با هم میسر و از کونین با کونین باز با باز و دو کتاب حسن الکباد  
 مذکور است که نام امام حسین معویه طایفه باغچه نوشت و خیالی که از معویه  
 سرخه بود و در آن نام معویه مور از اجله اندک زاد بن سقیه که از طایفه یکی  
 از اهل امان بنی ثقیف بوجود آمد و معویه کرد و که از ابوسفیان بوجود  
 که خواهر ابوسفیان و دختر معویه نام مرعی بود و زیاد از خواهر ابوسفیان  
 و دخترش ابوجبیل متولد شد و معویه نکلای ابوجبیل معویه او را کرم کرد  
 ابوسفیان با خواهرش که معویه باشد از یک مور زیاد از ابوسفیان بهم رسیده  
 و زیاد و پسر معویه است با آنکه خودش فرزند زیاد با سفیان بود خلا است  
 که شخصی پیش معویه آمد و معویه میگوید و در بری که در فراتش می شود متولد شد  
 گفت فرزند ابیانه نامی از شما کم چون بیامدند معویه سستی پیش پدر رفت  
 نهاد اشاره بنویس حضرت پیغمبر و لعنه امری که گفت و خواهم بیدم که کوفی  
 چو او و زیاد این حکم نگردی و وایت است که یکی از اولاد زیاد با و بگریز اولاد  
 او گفت باین الزامه گفت مراد شما معویه است که با او شرف و منزلت باشد

از کتب معتبره  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره

نسب عسید

ایم و بنو وایت است که یکی از اولاد زیاد با و بگریز چون معویه زیاد و ابو جندب  
 که بر و خا طهر و مان کران املا بیان انکار ظاهر می شود ندیده و در آن جریان حالت  
 ظاهر بود با قول حضرت سید کائنات که و لعنه امری که زیاد معویه و معویه  
 از نسب بیلید بود و هر کس که در بیان باب می شود از اجله خواست بدیده  
 و معویه ابوسفیان و دو پسر عای برادر او و امانت آمدند و دیگر نام نوشت  
 باین لقبه ای عایشه ام المومنین من زیاد بن ابی سفیان و مرعی او آنکه عایشه  
 و معویه نام او بنویسد از زیاد بن ابی سفیان و نوشته عایشه و در حکم شما  
 باشد باین نسب عایشه و معویه نوشت من عایشه ام المومنین من زیاد بن  
 ابی مرعی که زیاد معلوم می شد که کسی خود که و زیاد بن ابی سفیان  
 خوانند مرعی از خوف آنکه خلاف حکم رسول شود نگفتند و عایشه او را زیاد  
 بن ابیبه نام کرد و بدان شهرت شد و حب علی بن زرار الشوک و در کتب معتبره  
 و مصنفو البحار و فهادایت عیاله فتم الزکوة و تم الحار و معاهدات  
 مدد و ال ففی اصله نسب سفار فلا شلو و لا قوله فبطان و ادایه  
**باب هتم** و در نسب جید الله بن زیاد علیها اللعنه و العذاب و دو کتاب مثلاً  
 الحسایه املا که زیاد با مادر خود سقیه مقاربت نمود و جید الله بهم رسید

نسب عسید زیاد

۹







گرفت و گفت آنکه او را گشت و نودا اشترخواست که مرید بنزد او که گفتی باز  
 جنگ کار بیرون شد پس مدتی میبرد بیت گفت که معنون بکر از آنها ایست  
 که پدر خود بدو گشت و پس نداده و سینه زاده هر دو را بدو و عیال الله بیکو انکار  
 این سخن توانست کرد و دلیل بر این که بگوید را بدو مشخص بیت کلام معجز نظام  
 حضرت نبوت که حضرت فرمودند که بفرمایند این مستقیم یا ناکار و حضرت امیر  
 المؤمنین فرمودند و جنگ جمل در وقتی که این هر روز در پی و بقتل رسانید ایشانند تا  
 بود و چنانچه از شاه الله در باب احوال و زبیر که خواستند و از کلام معجز  
 نظام رسول خدا ظاهر میگردد که زبیر پدر مشخص نداشته باشد از برای او آنکه  
 اگر جلال زاده پیوسته حضرت بهادر و در خطاب نمیکرد چنانچه حضرت امیر المؤمنین  
 بگوید برین خطاب خطاب فرمود گفت که باین معنی الحیثیه اللهم العن  
 بن مهاجره و ابن مقبره و العن من نوقف و انهما انرا که وجودش در  
 هست و دنیا و کاش که اصل او هست خطا چون این امر را عادت شهب  
 خلاست میگردند همیشه لعنش از پیوسته <sup>باب</sup> از <sup>در</sup> و در کتاب طریقه عیال الله  
 علیه العنة و روحی که مشام بر حمل الساب الکلیه عادت شهب و در کتاب مشام  
 آورده است که بعد از غتر غتر می نمود و طری از جمل بنیاد و فواش بود که او

نبی علیه

عادت

ثابت شهرت و وقت مسان میباشند او را بنی بر و خانه خود بر برای میگو  
 و در اثنا آنکه ابوسفیان بر و افغ شد عیال الله بن عثمان بنی او را در  
 عوفه و بعد از شهادت از ترس طری متولد شد و دو بعضی فرسخ فک شد که  
 عیال الله بنی برادر ابوبکر است و ابوسفیان و ابوعیال الله بر سران فرزند  
 و نسبت عادت نمودند و اخو صعبه که مادر او بوده و همان حکم ساخته  
 و او طری و امینی عیال الله صاف و چون مردم بصعبه عتاب نمودند که باطن  
 طریه ابوسفیان چون او را امینی عیال الله ساختن گفت عیال الله که بر است  
 و ابوسفیان بخیل خواستم بخیل منسوب باشد و بر این آنکه صعبه گفت  
 سفیان مراد بدو جرم و عیال الله مراد بدو جلال و در ابیت که در و کسا  
 شاعر طری شعری خواند که کلمات بر جلال زاده کی او میگردد و معنون ابیت  
 این بود که عیال الله عیال الله که برادر خود را کلام شده که کند شود  
 نسب شما را عیال الله و ابوسفیان زاده است و عوای فرزند نو میگردد  
 و پدر مادر بنی نو عیال الله عشت بوده و معاشره که بر این معنی که او است و طری از این  
 سخن جمل شده می گفت و دوست و دشمن از این گفتگوی در عیال الله و  
 صاحب کتاب لطایف المعارف که از ملایه شافعی است روایت میکند که در کتاب



عبد الله بن عباس را آمده که پدر و ملائمت بود و هر که میل می نمود این عمل را بار  
 بیکر و نذر و خضری که بعد ماه و بی طهر بود و خضر خود را که صعب بود و طهر بود  
 هر باین امید گذاشت و قریه بخاشی شد و چون باز آمد صعبه از ابو صفیان  
 اینتن شد بود و خضری گفت چیست این بلیه که مرادوی و ابو صفیان گفت  
 که اندوه ملا و صعبه از ابو صفیان اینتن شد با حق فریشت که عید الله است  
 خواهم داد پس بفریشت عید الله داد عید الله شد طهر و لهر فریشت او **ج**  
 فریشتی که بود و بی باشد و پیران بچند مذکر و اهو و نانا است و در اصل  
 خطاست **و در این دو سوره** و شهادت حضرت امیر المومنین از حضرت  
 امیر المومنین و امیر المومنین که حلال داده باشد یعنی از نطفه حرام بهم رسیده  
 باشد و مراد است که هر که درین و او را حضرت از اهرام داده است و در شقی  
 گوشت که عید از حضرت رسول است امیر المومنین و این ناسل خلیفه عادل  
 و دیگر بر این حضرت شرح دهد چنانچه در مناقب این شاذل از این عباس  
 روایت است که حضرت رسول فرمودند که علامت نبی و عداوت باطل  
 این طالب است که بگوید یا بر او مقدم دانند و در کشف القم از ابو جعفر  
 نقادی و مراد است که حضرت رسول است بر کف علی و در گفت باطل هر که

و شهادت  
 مصدق

ملا

شهادت  
 مصدق

باراد و دست و او را و بیرو است و هر که مادر او شقی و او را و علی است و علی  
 نام کافر است از کفار و شیعه ما انانند که حلال داده و صاحب اصل و شرف  
 باشند و شیعه منید و کتاب او را و دایت نموده از جابر بن عبد الله  
 که هر صافی میکند با امیر المومنین که خبیث مخلوق شده ایم من و تو  
 از بل طیف و از بل غاک و از دوات طیف ما شیعیان ما خلق شده  
 و چون در زیارت شود بخاندن در منزل بنام مادر ایشان مکر شیعیان  
 ما را که بنام پدر خوانند از میرا نکه اصل ایشان بالا است و در میان  
 ساغر ندان چنانچه از حضرت امام جعفر صادق مراد است که دوست  
 نبدار و ما و اخذ و نه بیعت و نه فرزند و که از دوات بهم رسیده باشد و این  
 شعر کلام مجرب نظام حضرت امام علی باقر و من سران حال مندا لشور و من  
 کان عابداً یستأجر من الضیاع بمعاده و در کتاب مناقب از امام معصومین  
 صلوات الله علیهم اجمعین روایت است که علامت و نشانه فرزند زنا و شقی  
 و عداوت ما است که اهل بیت و سالیم و در کتاب و در شفا العظمی از  
 حضرت سید المصلحین مراد است که هر که دوست ندارد منور را یکی از سید  
 با منافق است یا از دوات بهم رسیده است یا از دوات بهم رسیده است

این حدیث از امام علی علیه السلام است  
 و در مناقب امیر المومنین علیه السلام  
 روایت است که هر که با امیر المومنین  
 علیه السلام دشمنی کند خداوند او را  
 لعنت کند و او را در جهنم اندازد  
 و در کتاب مناقب امیر المومنین  
 علیه السلام روایت است که هر که با  
 امیر المومنین علیه السلام دشمنی کند  
 خداوند او را لعنت کند و او را در  
 جهنم اندازد و در کتاب مناقب  
 امیر المومنین علیه السلام روایت است  
 که هر که با امیر المومنین علیه السلام  
 دشمنی کند خداوند او را لعنت کند  
 و او را در جهنم اندازد



در کتاب مقول الحق آمده که جوابی از دانشمندان عامه است و بنا بر این خود  
 ذکر کرده که پدر و ابو یوسف چون این حدیث را شنیدند که دوست پدر و اهل  
 بیت و مساکت را فرزند و نادر فرزند میباشند گفتند و این مثل و شبهه نیست  
 زیرا که پسر و دشمن امیر المؤمنین و اولاد طایفه آن حضرت و قصه او میان  
 و قصه او چنان بود که من شبی و وفاته میمان بودم و کنیز صاحب خانه را گفتم  
 و با آنکه ما بنی بود با او مقاربت و نزدیکی نمودم آن پسر هم از نادر هم از بعض  
 فواید یافته است و پاک و پندیده و بار امهات نا ابرم و خوا از دست و دشمنی  
 امیر المؤمنین و عمو میباشند حدیث ظاهر میگرد و در کتاب خودی که از کتب  
 مخالفیت ذکر شده که شخصی حدیث حضرت امیر المؤمنین را شنید و گفت من از  
 دوستان شما امیر حضرت فرمود که در حق میگوئی غش و دروغ و در این عالم  
 دوست نمیدارد و بعد از چند روز قصه صفتی پیش آمد و همان مرد از آن مرد و کا  
 معوبه بود و در آن معرکه میبهر و اسیر شد و در کتاب معلق الاشیاء میبیند که  
 حضرت رسول و خطاب بنی یحیی بنول نمود و گفت یا ایها که دوست دارد مرا  
 و نورا دوست دارد و آنکه از فرزند آن است پس حدیثی که بر یکی از اولاد  
 خود پدر و دستی که دوست نمیدارد و مادام که کسی که پاک باشد و ولایت خود

نمیدارد

نمیدارد و مادام که کسی که پاک باشد و ولایت خود دشمن نمیدارد و مادام که کسی که پاک  
 نباشد و ولایت خود و کتاب دومه الواعظین از حضرت رسول و باطنی است  
 که هر که دوست مرا و اهل بیت مرا پس حدیثی که بر او دل نمیشد که خدا با او و آن  
 را شنید است از حضرت پیرسیدند که اول نعم کدام است گفت پاک و ولایت  
 و دوست نمیدارد و مادام که کسی که پاک باشد و ولایت او - حلال زاده و شفا  
 علی الشاه از آنکه نور و چشم حلال زاده علی است و در کتاب معلق الاشیاء  
 از حضرت امام جعفر صادق و در این است که هر که بیاید بر دوستی ملا و دوستی  
 خود پس دعا و بیاید کند ماد و خود و او بد دستی که ماد و او بیاید نکوده بلا  
 او را و در کتاب دومه الواعظین از حضرت امام محمد باقر سر حدیثی که هر که می  
 کند و بیاید بر دوستی ملا و او دل خود پس حدیثی که بر او است و آن  
 حضرت پیرسیدند که کدام است حدیثی که پاک و ولایت چنانچه در دو بود  
 که منسوب است بمولای موصیان خطاب بجهان دشمنان خود نموده فرموده اند  
 طبع حدیثی که از آنکه و الشول لا یجوز فی فرع العتب یعنی که  
 پاک شد و حاشی که تو بد و شنید این چنانکه پاک است اول شما از سر شاخ  
 خا و آنکه و نتوان چید و شرح آن کتاب این مفهوم را و دشمن نظم کشید

۱۲  
 نسخ غیور است  
 ۱۹ از او



بسم الله الرحمن الرحيم  
 در حدیثی که در کتاب تفسیر آمده است که در روز قیامت  
 خداوند عز و جل فرماید که من هر کس را که در دنیا  
 با من دوستی کرد و در آخرت با من دشمنی کرد  
 من او را در آتش می افکندم و هر کس را که در دنیا  
 با من دشمنی کرد و در آخرت با من دوستی کرد  
 من او را در بهشت می افکندم

مستند نماید که خدا پاک و دور است چنانچه خدا را دستور است این هر دو را که  
 نسبت در اصل خطا و او می تواند نفوذ پیدا نکند پس از اخبار و آثار اهل بیت  
 الهی ظاهر میشود که خلقت عالم و دشمنان امیرالمومنین از منطقه  
 اند و این ملکی است عاود دارد و مرئی است ناشی از سوء میل و محبت و عقوبت  
 الحق مگر بشک که در ذوق منوکل مایه عام داده و نظرش بر نفس اماره و وضع مردم  
 آن زمان نداشت از او پرسید که از چه بیل و از چه نام داد گفت که از بی غشتم  
 و نام من منصور است پس منوکل پرسید که بعد از حضرت و سوره طه خلیفه کیست  
 گفت اسد الله الغائب و ظاهر العجائب مولانا علی ابن ابی طالب پس منوکل از  
 امر پرسید که او را برینند و معین ذوق غلامی باو گفت که بگو ای بگو گفت با او  
 ای بگو پس منوکل گفت که خلیفه دیگر کیست گفت الطاهر بن باقر حقیقی و الصادق  
 با الشعین و معیلى الى السید بن ابی الحسن بن امیرالمومنین علی ابن ابی طالب یار  
 منوکل از بزرگان او کرد غلامی باو گفت بگو که منوکل گفت با امیر عمر منوکل گفت که  
 بگو بگو که کیست گفت بنی امیة الرسول و زوج النبوة الذوات الله به انما  
 و بکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوٰة و هم  
 را کون مولانا و مولانا الطاهر بن علی بن ابی طالب یار بهمان طریق منوکل از بزرگان

خوب  
 در حدیثی که در کتاب تفسیر آمده است که در روز قیامت  
 خداوند عز و جل فرماید که من هر کس را که در دنیا  
 با من دوستی کرد و در آخرت با من دشمنی کرد  
 من او را در آتش می افکندم و هر کس را که در دنیا  
 با من دشمنی کرد و در آخرت با من دوستی کرد  
 من او را در بهشت می افکندم

انمود

ایمان من است  
 در حدیثی که در کتاب تفسیر آمده است که در روز قیامت  
 خداوند عز و جل فرماید که من هر کس را که در دنیا  
 با من دوستی کرد و در آخرت با من دشمنی کرد  
 من او را در آتش می افکندم و هر کس را که در دنیا  
 با من دشمنی کرد و در آخرت با من دوستی کرد  
 من او را در بهشت می افکندم

او نمود بگو گفت که بگو عثمان گفت با امیر عثمان پس منوکل گفت که بگو گفت  
 گفت با امیر جمیع بن یوسف منوکل گفت با اخو الحث ابن باقر حقیقی بود  
 او را جانشین کردی گفت با امیر همدان که نام علی بن محمد امیر بزدن من کردی باز  
 اندون تو پرسیدم و کسی را که چون ایشان باشد جمیع و او را منم بنابران نام  
 بهم پس منوکل گفت عایشه افضل بود یا عاتکه گفت با امیر عایشه گفت چرا  
 گفت زیرا که خدا تعالی فرمود که فضل الله العبادین علی القانتین و عیسی  
 و عاتکه در مصر چنانکه دانی خیل بسیار کرد و عایشه غایب باشد و عاتکه  
 علیه السلام از خانه برخواست منوکل گفت از بنی غش کسی شیعته نبوده است  
 تو چون در آن قوم شیعته گفت اگر امام دهی بگویم گفت ما داشت تو را گفت  
 بدان سبب که عاود و جلات و اجلا و من و نام کرده اند و از فضا حاصل شد اند  
 پس منوکل او را از بغل او اخراج نمود و طلب خواستی از ابی هریر و شیخ  
 ابو جعفر موسی و صالحی و قنبر بنان بنی از علما و طرغین از عجمی مافاضل  
 کرد اند و حدیثی که فکر از طوی داد که دشمن منیلا و عاود از فرشتگان  
 سخی و نه از قوم انصاری و یهودی و نه از عرب و نه از سایر مردم مان الا شیخی  
 و در حدیثی که در کتاب تفسیر آمده است که در روز قیامت  
 خداوند عز و جل فرماید که من هر کس را که در دنیا  
 با من دوستی کرد و در آخرت با من دشمنی کرد  
 من او را در آتش می افکندم و هر کس را که در دنیا  
 با من دشمنی کرد و در آخرت با من دوستی کرد  
 من او را در بهشت می افکندم

ایمان من است  
 در حدیثی که در کتاب تفسیر آمده است که در روز قیامت  
 خداوند عز و جل فرماید که من هر کس را که در دنیا  
 با من دوستی کرد و در آخرت با من دشمنی کرد  
 من او را در آتش می افکندم و هر کس را که در دنیا  
 با من دشمنی کرد و در آخرت با من دوستی کرد  
 من او را در بهشت می افکندم



و در آنکه جمعی را بر سر او دعوی باشد و ندانند که از نطفه که بهم رسیده و بد  
 او کثرت و شغلانی زنی که منقضی از او و بگوید چنانکه در کتاب فرو و مع  
 که از عذر که ابها و اهل سنت است ذکر شده که زنی خدمت جنس را میبرد  
 آمده و گفت با امیر یقین خود ام موای مؤمنان پس تو بسیار شغلانی باشی  
 زن گفت با امیر المؤمنین شغلانی چه معنی او را حضرت گفت که منقرض  
 فرمودند با طاعتی ملا و نورانی مکرر فی که شغلانی باشد و شغلانی  
 که خود منقرض از او عقب بنید زن گفت که راست گفته است رسول الله  
 من افعال ادم و بد و عمار و من حق الله و الله . اذانی مجلس اگر و اهل  
 و سبطه و عاقله الزکوة . فاجری یقینم و کبری سوچیم . فایق از الشغلانی  
 و بدخواه طه مطلق کافر باشد . بدخواهی و دشمنی باشد . هر زن  
 که بود در دل او یقین طه بی و غرضان لعین شغلانی باشد . و در کتاب  
 کشی که یکی از کتب اهل سنت است ذکر شده که جابر بن عبد الله الانصاری  
 و اخو معصانی بدست گرفته و دو کجای مدینه میگفت و میگفت طه  
 خیر البشر من ابی محمد کثر معاشر الانصار و جوالا و کم علی طه ان الخ  
 طالب فی ابی فلیطرقی شان الله . یعنی حضرت امیر المؤمنین عید و عید از پیغمبر  
 از سایر

از سایر مردمان پیوسته است و هر که از قبول یقین با غایب کافر است و ایمان است  
 انصار و اولاد و فرزند از خود و اجماع امیر المؤمنین بر دشمنی و عید و عید و عید  
 و دشمنی او مرتب کرده اند و ذکر کدام اولاد که از محبت حضرت سر باز زنند و یقین  
 حال مادرش باید نمود که آن تصور از آن جا است **مکات** و در کتاب مصول الحق  
 آمده که دعوت کند صاحب کتاب گفت یقین که پدرم گفت با جمعی و در کجای  
 بنیاد و سپهر پیروی و شنیدیم بد و خانه و سپیدیم اب طلسم که بود و  
 آن خانه و کوه و باز میگردند یک کوه میگفت طه امام برخواست و بگوید  
 میگفت که ابو بکر خلیفه جف است پس من گفت که رسول الله گفته با طه و دست  
 نداده و نور امکر معنی که ظاهر اولاد باشد و دشمن نداده و نور امکر نداده  
 و فرزند من پس دختر از آن خانه بیرون آمده سخن کوکان عید و شنید  
 و گفت مدتی رسول الله عید که این مرد و فرزند ندانند و آنکه امام است  
 طه انرا و میگفت از طهر تولد یافته است و آنکه دشمن اخبر است و ایمان است  
 ابو بکر اعتراف نماید از یقین تولد یافته است که بد را و دشمنی من میباشد  
 نمودن تا جمعی بهم رسیده و در کتاب میوه اخبار الرضا علیه السلام ذکر شده  
 که دلالت بر آن میکند که منقضی امیر المؤمنین عید و کثرت سلطان لعین از

۱۹  
 خوس  
 و برادر که بکر مدح  
 میکرد و یک است



حکایت آمدن شیطان به رسول الله  
 عرض کرد که اگر در سخن مرا بعد  
 بکن حضرت فرموده ترسم را که  
 اگر بخواهید خلاص شوید من را  
 گواه نه من نمی دانم که  
 منم دست خودی پس گفتم  
 و هر چه خداوند می فرماید  
 نپذیرم من نشاء و نه در حق  
 گفت می باید دان و خداوند آنرا  
 نیست که حضرت خلیل المومنین  
 بودیم و دود و کعبه پس ناگاه  
 که من بودم از شدت پشیمانی  
 و بر سر او کلاه و از سرخی  
 پس نزد بن حضرت پیغمبر آمده  
 اند و من کن جنت من اعزبت  
 کردار نویس چو رفت حضرت  
 پس ندا گفتم بعد از آنکه  
 فرمود که از عیال و نعمت  
 و کذا شتم و مست خودم  
 از مهلت با شکاتم تا وقت  
 منبدا و خود کسی مگر آنکه  
 فرزند فداست مولا و مؤمنان  
 و غیر این بابویه و در کتاب  
 باز می شود

باز می شود و در بیان آن کعبه  
 که ششمین حجه و صورت  
 است بر روی او حضرت امیر  
 که با این و این است حضرت  
 خرطوم و پیشانی او را کوفه  
 ملعون را مهلت میدهم پس  
 که او را مهلت داده اند تا روز  
 مؤمنان او را گذاشته رخصت  
 بیارت و هم که مرا با تو و  
 نیست که تو را دشمن دارد  
 و فرزند او از نطفه من و او  
 که و شاربکم فی الاموال و الا  
 و در کتاب بخدا بی احکام  
 صادق آمد و نیست که هرگاه  
 جبار سازد و در میشود شیطان

در بیان گرفتار امیر مومنان  
 شیطان را و انیس کردن  
 شیطان با محبت و در کردن



داخل میدان از شیطان ذکر خود را بر در مقاربت هر دو شریکند و گویند که از آنحضرت سوال نمودم که هیچ چیز شناخته میشود یعنی آنحضرت فرمود که بدوستی و دشمنی ما بدان ای مؤمن بآن اعتقاد که هر که دوست دارد آنرا معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است و لدلالت و شیطان شریک در نقطه او نیست و هر که بعد از حضرت رسول زوج بتول را به فاصله خلیفه بچنین نداند و دیگری را بر آنحضرت ترجیح دهد ولد الزنا است و شیطان در نقطه او شریکست و مولای ما محسن کاشی در مشوق الحمد فرموده هم حکایتی گفتند و شناسا شو که این حدیث زبیر بن عقیل روایت میکند محو طهارت مولد از دشمنان علی که حملها در این مولد از دو مادا است یکی پدر و دیگری مادر که در آن دخول و اختلاط و آب آن عدو حق زادت حد چهار میوه ای دشمن علی بر نفس و اعمال بنی رومی خدا داد است حکایت عیسی ابن ابی دلف بجلی ذکر نموده که برادر من دلف ابن ابی دلف بنی بقیس حضرت امیر المؤمنین ع بود روزی پدر من از مجلس برخاسته بیرون رفت برادر من دلف گفت که همیشه پدرم میگوید که لا یقین علیا احدا

لا

احسان علی بن ابی طالب  
با قرینگی

کاف کاف یعنی دشمن نمیدارد حضرت علی ع مکرانگی که از زنا بهم رسیده باشد و شما غیرت امیر یعنی پدر مرا پیدا کنید و همگی زبان طعن باهل حرم او دراز نکرده و عصمت و پاکدامنی ایشان بر وضع و شریف ظاهر است بخدا قسم که من بغض و کینه علی را در دل دارم و در آن اثنا ابودلف پدر ما داخلان مجلس شد برادر من که پدر را دید بتعظیم پدر برخاست پدر ما گفت که بمن رسید آنچه دلف گفت و خبر و روایتی که در این باب وارد شده حق و صدق است هو والله ولد الزنا و حیضه یعنی و بخدا قسم فرزندیست که از زنا در حال حیض بهم رسیده صورت حال و بیان این مقال آنکه من مریض و علیل بودم و مادر من جاریه خود را بکار میفرستاد و چون مرا نظر بر او افتاد و خانه را از اعتبار خالی بود عنان مشکبانی از دست داده با او صحبت داشتم و از آن نطفه این ولد حلال در آن حال بهم رسید و چون اثر حمل او ظاهر شد و مادر من از این مقدمه اطلاع یافت آن کنیز را بمن بخشید و چون این پسر از زنا در حالت حیض حاصل شد کینه و عداوت او با حضرت امیر المؤمنین ع از این سبب است



و تا حال بعضی را اظهار نکرد مخفی میداشتم و در اینوقت که سخن از باباک  
 یجمع من رسید بر من لازم شد که وجه انرا بیان کنم و پرده از وی کنار  
 بردارم **پس** هر که کین غلامان علی در دل بود که برادر باشد کم  
 کنایه از مادر است **حکایت** منسوب خلیفه عباسی جعفر را مویکل ساخته بود  
 که هرگاه کسی غلامت امام جعفر صادق را رود بکشتال طلا از او بستاند  
 و هر کس که بزند خلیفه شقی رود بکشتال طلا با او بدهند روزی شخصی  
 بعضی داستان بومی امام همام و قبله امام از خانه خود بیرون آمد و  
 قدم در راه نهاد و بنابر آنکه راه خانه آن حضرت و ابو خنیفه از آنجا  
 جدا میشد رسید با خود گفت بخدمت امام رفتن اگر موهبت عقلی و سعادت  
 کبری است اما مویکلان خلیفه از من طلب میدارند و نزاع از او را لذت  
 بمن میرسانند و مرا قدرت و استطاعت دادن از وجه نیست بجهان ابو خنیفه  
 میروم و زری گرفته صرف معیشت خود میکنم و شیطان کرمپان او را گرفته  
 بدر خانه ابو خنیفه برود چون خواست که داخل شود خانه او را این معنی  
 نادید و پشیمان گردید با خود گفت که چگونه دین را بفرستم و بر خازن بنویسم  
 از راه بیرون روم و در دنیا و آخرت این تنک و عار را بر خود قرار دهم

فرا بزرگوارم که اگر در دست  
 خفته بود تو هم خفته بودی

(از آنجا)

۳۲  
 بیان از حضرت فاطمه  
 زهرا علیه السلام در حقیقت

از آنجا باز گشته متوجه درگاه امام ما شد و باز شیطان او را وسوسه کرده  
 و از راه برده بدر خانه اقلعون آورد و چند نوبت بسبب نزد دخاظر رفت  
 نمود عاقبت بهر اهی مساعدت توفیق بخدمت و ملازمت امام حق ناطق  
 امام جعفر بن محمد الصادق را یافت و کردید چون حضرت او را دید متبسم شد  
 فرمود که این فعلت فعلت یعنی اگر مادرت ان کار میکرد تو این کار میکردی  
 و بعد از ان امر بخانه اماء صورت واقعه را بمادر گفت حقیقت قصه او را  
 از او استغفار نمود مادرش به ملک ستر و اظهار ان سر را می شنید گفت  
 که هرگز نرا دهمی که خلاف صواب بوده باشد پیرامون خاطر من نگذاشته  
 و در مدینه العریکار را لایق ارتکاب ننموده ام **پس** شکر خدا که پرده ناموس  
 عالمیت دامان خواهم که ببالوده هیچ باب پرگفت بخدمت که سخن امام  
 دروغ نیست و در تحقیق ان حال الحاح نمود و مصافحه بسیار نمود مادرش  
 چون بغیر از راست گفتن چاره ندید سر بر سر از سرین و از بر داشته گفت  
 پدرت مرا که تو هیچ نمود مدت هشت سال در خانه او بودم و بنا بر عدم  
 قوه رجولیت و سستی پاه دست هم بر او را زدم و مطلوب کو ماه مانده بمشقب  
 از و پیش کوهرم را دستم نکودیدل شیخ را با هم خانه را با او در یک بستر خوابیدم



ثوة شهوات و هوای نفسانیه عنان اختیار از دست من رفته از کتار بیدار  
 بر خواسته متوجه بام دیگر که غلامی خوابیده بود شدم و بر سر بالین غلام  
 رفتم که او را بیدار سازم و پرده ناموس و عفت را بیدار سواندازم  
 حیا مانع شده باز گشتم و بجای خود باز آمدم باز شیطان مرا وسوسه کرده  
 بفریفت و مرتبه دیگر بیدار شدم و سابق بخوابیده غلام شتافتیم و از خدا شرم  
 داشته مراجعت نمودم و چند بار این مقدمه تکرار یافت عاقبت از روی  
 تشنه و وسوسه شیطان را از خاطر بیرون کرده بزم جنم و نیت ثابت  
 از آن عمل منج و فعل ناشایست قویتر نموده رفتم در پیش پدرت خوابیدم و دان  
 اشنا پدرت بیدار شد و خدای تبارک و تعالی تو را بما گرامت فرمود  
 و بنابر راضی فرموده **رباعی** تا نایب ولایت علی بر سر می هر روز مرا خوشتر  
 و نیکوتر می شکوایت آنکه میردین حیدری از لطف خدا و منت مادر می  
**باب سیزدهم** در بیان کفر و ارتداد خلفای ثلثه لعنهم الله حضرت امام  
 محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه کریمه **وَالْكَافِرُ الْغَافِقُ وَالْعِصْيَانُ** فرمودند  
 که مراد اول و ثانی و ثالث است یعنی ابوبکر و عثمان و علی و در رساله ماضی  
 زاده کرده و در آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه **وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ**

گفتند

۲۵۰  
 مانی که خفتن و غم  
 زیارت و دعا

گفتند **وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ** و جوابهم **سُوءَةُ** نقل شده بر این وجه که هر که در دنیا خواهد  
 که خود را امام گوید و بکنیز و افترا نام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق  
 تمام خطاب به پیغمبر خود صیغه مایه که خواهی دید که کسانی که بدین نوع و خلاف  
 واقع بر مسند خلافت نشسته باشند در صحای مختصر و سیاه و نامر سیاه  
 و وایلدگان در صف مجرمان و روسیاهان جاغانند و نیز در آن کتاب  
 آمده که از جوه دالة بر کفر ابوبکر و عمر و عثمان و تابعین ایشان روایت شده  
 بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام است که در تفسیر آیه **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هُودًى**  
 یعنی هدی من الله حضرت فرموده که معنی این آیه اینست که هر که در امور  
 دینی اعتقاد بر عقل خود و هوای نفس گذاشته باشد آنکه او را هاد از جانب الله تعالی  
 باشد تکیه بر چیزی دیگر نموده باشد گمراه ترین گمراهان باشد و هم در آن کتاب  
 آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که مراد از طایفه که مدلول علیه  
 آیه شریفه **فَلْيَسِّرْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ آيَمِ عَذَابٍ** باشد بلکه است جماعتی باشند  
 که بر گردن از حق تعالی و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام که از جانب الله تعالی است  
 انکار نمایند و در این آیه سبحانه تعالی اعزاز و احترام و توقیر و اگر امام مختصرا  
 بجای رسانیده که مرد و داور مرد و خود دانسته و تفسیر از آن مختصر بر اینم







عَلَيَّ الْخِلاَفَةَ بَعْدِي قَهْوُ كَا فِي رِغْبَةِ مَنْزِلَتِ وَخُصُومَتِ غَايِلِ الْبُخْتِ  
 امير المؤمنين عليه السلام در امر خلافت بعد از من پس تحقيق كند انكار نبوت من و  
 نبوت پيغمبراني كه پيش از من بوده اند نموده است و در خصال ابن بابويه  
 از حضرت امام جعفر صادق ع مروى است كه هر كه شك كند در كفر عثمان  
 ما و جماعتى كه ظلم كردند بجا انكس كافراست و از اين معود مردى كه شريك  
 از حضرت رسول ع كه ميگفت هر كه ايمان بجا آورده است و تصديق گفته  
 و فرموده من كرده و او دشمن دارد على را انكس كافراست و نيت مؤمن  
 و جزا خطب خوارزم كه يك از علماى اهل سنت است از ابن عباس از حضرت رضى  
 پناه ع نقل نموده كه آنحضرت فرمودند كه بدستى كه خدا استعفا كرد از على را  
 نشانه ميان خود و ميان خلق يعنى با و خلق بخدا راه ميآيند پس هر كه او را  
 شناخت مؤمن است و هر كه انكار او كرد كافراست و هر كه او را برابر و مساوى  
 داشت با ديگران هست مشرك و هر كه او را دوست داشت و دوستى او را اختيار  
 كرد خواهد بود ناجى و رستگار و اين ناصبى بدانكه مراد از دوستى و اطاعت است  
 كه بفاصله حضرت امير المؤمنين ع را و مى و خليفه و جانشين حضرت رسول  
 داني و باي شاه قرشى كه مصطفى را نافر است و از برتر با جلس پيمان نورانى

فضيلة حجت امير المؤمنين  
 بسم الله الرحمن الرحيم

حجت سبب رحمت رحمت است بفضله و عظمة جلاله است و از شيخ طائفة  
 ابو جعفر طوسى رواه شده است كه اين عباس از حضرت رسول ص  
 سؤال نمود كه وصيت كند او را بامرى كه در دين و دنيا از ان نفع يابد  
 ان حضرت در جواب فرمود كه بگوياي بحدودت و محبت على ابن ابى طالب  
 كه قسم بذات باك انكه مرا بخلى فرستاده كه حق سبحانه و تعالى هج حسنه از  
 هج بنده قبول نكند تا او دوستى على ابن ابى طالب را و سؤال نمايد اگر  
 از اهل ولايت آنحضرت باشد يعنى در دنيا و الا بوى نموده باشد اعمال او  
 در جنة قبول يابد و اگر محروم از اين سعادت باشد از او سؤال نموده داخل  
 جنة نمى كند و اين عبا بن محمد را كه مرا بخلى فرستاده كه ايشان بر دشمنان على بن  
 غضب نموده است تا عبا بر كسى كه كان و عا است كه خداى تعالى او را زندگيايد  
 ابو عبا بن كويد كه گفتم يا رسول الله انكسى دشمنى با آنحضرت در خاطر داشته  
 باشد فرمود بلى طائفة كه نام ايشان با من بر زبانها مى كور شود و دشمن  
 وى باشند و ايشان را از مسلمانى نصيبى نباشد و علامت علا و ممانعت  
 تقديم غير او بر او است و اين عبا بن روايت مى آيد كه چون از اين حديث  
 ايامى گذشت وقت رحلت حضرت نزد يك شد گفتم يا رسول الله چه پيغمبرى

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در فضيلة حجت امير المؤمنين  
 اين است كه بگوياي بحدودت و محبت على ابن ابى طالب



که بر این عمل باید نمود فرمود که یا هر که مخالفت کن یا هر که مخالفت علی باشد  
و هیچ وقت ناصحی علیه کار مبارک کسی را که مخالفت او باشد یا بر عیاس اگر  
خواهی ملاقات پروردگار نموده او تراضی باشد و وی کن یا دوست علی  
و دشمنی نماید دشمن علی را بر عیاس بر عذر باشد که در ماده علی شک بود  
خاطر نکند زانی که هر که شک کند در ماده ان حضرت نزد الله تعالى از قبیل  
کفر و مشرکین است و در تحفه الا بر اطمینان از حضرت رسول ص و مروری است  
که آنحضرت خطاب بکلیه مؤمنان نموده فرمود که لَا يَلِيكَ بَعْدِي  
إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَتَأَخَّرُكَ إِلَّا كَافِرٌ و مراد از تقدیم آنست که بعد از من کسی  
بر تو تقدیم نکند الا کافر و مراد از تأخیر تو خلیفه و بیعت و اطاعت آنحضرت  
و صاحب کتاب نماید که متقدمان معروف و مشهورند و مراد ابابکر و عمر  
و عثمان و پیغمبران ایشان و اما جمعی که متأخر شدند یعنی خلفا و بیعت  
آنحضرت نموده سَأَلَكَ مَسْأَلَةً و مراد از آنست که در این وجه است که  
معویه علیه السلام و عبدالله بن عمر و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامه بن  
زید و سعد بن وقاص و امثال آنها که بیعت با آنحضرت نکردند و در کتاب  
فتوحات المقدس از ابو حمزه ثمالی روایت کرده اند که در خلافت حضرت

امام

۲۴  
فضل محمد بن زین العابدین

امام زین العابدین ع بودم و از آنحضرت سؤال نمودم که یا بن رسول الله  
در مسأله ای است که بخوانیم روشن گردد و دلم از کدورت بیرون آید  
آنحضرت فرمود پس بخوان يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ چه گوئی در حق اول  
و ثانی یعنی ابابکر و عمر گفت بر ایشان باد انواع عتاب الهی و اصناف عقاب  
نامتناهی بخدا سوگند که هر دو رفتند ازین دنیا در حالی که کافر و مشرک  
بودند و در مسند احمد بن حنبل و در مجمع بین الصحاح السنه و صحیح ابی داود  
و صحیح بخاری مذکور است که حضرت رسول ص روزی خطاب بجمعی از امیر  
گروه فرمود که يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ  
یعنی ای علی دوست نمیدارد ترا مگر کسی که مؤمن باشد یعنی اقرار بلیان و قبول  
بجنان و عمل با برکان داشته باشد و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق  
باشد یعنی دلش با زبان موافق نباشد و بزبان کلمه گوید و در دل از خدا  
و رسول بکانه باشد چه منافق بقول خدا و رسول کافرند و این سه ملعون  
سر کرده منافقین اند بِت هر که در آنجا نشد که در دل ذکر تیغ بیاید و دلش  
بر هجر و در کتب معتبره مسطور است که بعد از واقعه غدیر خم چهارده  
نفر از اصحاب محمد و انکار رؤساء إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَجَةِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ



از دین پیغمبر است رفته با طاعت هر ایمن و رضای شیطان از اهل  
 ارتداد کشته داد فاسد ایشان با طاعتی نوز و جود و چراغ بنو عدنان اعنی  
 رسول آخر الزمان قرآن یافته در شب ظهور با لای عقبه در آمده و سنگی که  
 کون بجانب ناقة حضرت نبوی رها کنند که ناقة حضرت رسول از هیبت  
 آن صادر میده آن اختی سهر رسالت را بر زمین اندازد و هنوز داخل  
 عقبه نشده بودند که حذیفه بمیان را انحضرت امر فرمود که تمام آن ناقة  
 را نگاه دارد و چهار یا برافزود که از عقبه شتر غافل نگردد و از رضای  
 آن سنگی آن ناقة را اضطراب روی داد و از خطاب مستطابان عالمی  
 بان ناقة اشکونی یا عیار که آن وعیدن با رسیدن وان حرکت بسکون میل  
 کشت حذیفه روایت میکند که چون آنجا عقبه را مقصود حاصل شد متوجه  
 شدند که ناقة انحضرت را نوز دست شکر داده چنان سازند که سید کاینات  
 از پشت وی در آمدن و عمار دست بزمی کرده ایشانرا از آن امر مانع آمدیم  
 و حذیفه در تحقیق جماعت منافقین که قصد را این قسم امری شده بودند  
 دو مرتبه بمیان آن حضرت رسول که هر شب او را ناله میداد تا نوبتیم  
 اسامی ایشان را بر زبان مجربان گذرانید و انجاعت چنان رده نفرمودند

ابوبکر

ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و ابوعبیده و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص و عوف  
 و عمره عاص و ابوموسی اشعری و سعید و ابوبکر این حدیثان بعضی و ابوبکر  
 و ابوطالب انصار و در بعضی نسخ مذکور است که ابوطالب در آن شب همراه ایشان  
 بود اما بر قرار داد ضمیر باطل ایشان مطلع نبود و چون چون حذیفه را  
 از روی دلیل آن ملاعین بود صورت این معجزه را اینه خاطر نبوی  
 استعاض یافته برق جهان تاب و روشنای برق شبیه افتاب سرازیر بیان  
 عقبه مظهر بیرون آورده دوستان دشمن و مسلمان از کافر و موافق  
 از منافق متعجب گردیدند و بر طبق این کرمه لَوْ كُنَّا كَالْجِبْرِ مَوْءُونَ بیایم دعوی  
 ایمان نشان بظهور و قیض آن بطلان یافت و این دلیل واضع است بر کفر  
 و نفاق آنکه اهان بادی ضلالت و شقاوت و محقق روی فرموده  
نَحْمُ تَوْبَكَ ای باین یک قول رستی کشد و اخارت ناله مستی  
 مسلمان نیست از توجیز نایت منافق این بودم کردم بیانت نفاق این  
 چنین ذکر نیست زبان کوب و دل را از آن خیر نیست اگر دل باز با یکسان کنی  
 تو هر آنخت گفت حق فرمان کنی تو مسلمان حقیقت کشته باشی ز شر و کفر  
 و از ستم باشی و در روز عذابم اول کسی که بیعت بحضرت امیر المومنین کرد

اسم آن ناقة حضرت ام  
 می دانند که حضرت را بر زمین  
 اندازد و این کشته شود



عمر بود گفت حج حج لك يا علي اصبح مولاي ومولا كل مؤمن ومؤمنة  
 يعني خنك تو را با علی در روز آمد مولای من و مولا هر مؤمن و مؤمنه  
 و این بیعت کردن آن سگ لعین بحضرت امیر المؤمنین ع از صمیم قلب  
 واقع شده بود بلکه آن زبان منافق را دل موافق نموده و بنا بر ضرورت  
 و مصلحت کار خود آن عهد است و آخر آن را در وقت فرصت شکست شنج  
 علی بن احمد فخری در باب انکار منافقین بیعت روز غدیر را گفته  
عربی لا یشکر الله عذیرهم انه کان تقیر فی الشرا فیما بال ظهر ما کان  
مرفوعا یسناد فی حیرة کبرایا احمد لا یشکر فیه امامه حیدر و جماله  
و جلالة حتى القیمة یدکر اولی الامام بان یوالی مرتضی من یاخذنا  
الاحکام عنه و یأمر یعنی انکار می کند احوالات روز غدیر هم را که آن  
 چون افتاب است بروشنی بلکه ظاهر تر و هر چه اسناد بر رسول داده باشد  
 انرا انکار نماید کردن و در آن روز حضرت امیر المؤمنین ع حیدر را املا  
 و جانشین خود و جماله و بزرگی و جانشینی انحضرت را در میان تا قیامت یاد  
 کند و بمنزله بر همان و بگویند کسی بود که دوستی و خویشی نکند بمنزله  
 و از انحضرت ترا کیر احکام دین خود را و از انحضرت احادیث و روایات  
 نقل کند

ت

نقل کند و اختیار کند و را بر دیگران یعنی بعد از حضرت رسول ع روح شوال  
 خلیفه و جانشین دانسته و را بر دیگران کند روایت که واقع غدیر هم با است  
 این شد که این چهارده نفر قصد قتل اکثر نمودند و باخبار جبریل امین مش  
 اندامین از سید المرسلین دفع شد اما بعد از رحلت حضرت رسول ع  
 بیعت روز غدیر بر انبیا امینا انکاشته در سقیفه بنی ساعده جمع شده  
 اول باب عربی بکری بیعت کرد و بعد از آن باقی منافقین با شاوره انصال  
 مضل لعین بابی بکری بیعت نمودند و کردند آنچه کردند و این افعال دلیل  
 ناطق است بر کفر آن مدبران که قصد قتل پیغمبر اکرم و انانیت و غیبت  
 آنکه چهر حضرت امیر المؤمنین ع را در غدیر خم و جانشین خود نموده  
 و این بیعتی را ایشان و جمیع فتنه زهر را در مابطل زهر مایه حال و عارف  
 نیشابوری و زید عطار علیه الرحمة گفته روغن کان دین پیغمبر گرفت از  
 امیر المؤمنین حیدر گرفت لافین الاعلی از مصطفی است و زهدا و بدیجانش  
 هالقه است از دود سقن لافین امد بدید و از سر و سر هاله امد  
 بدید آن سر من جو چه بیرون شد براه سر بکون امد و در قوس مهر و ماه  
 چون بنی موسی ظاهر در بود کبر بر ابرشان بکون چون بود هر دو هم محمد



وهمدم آمده موسی و هرون چه هدم آمده و در کتاب احتجاج شیخ طبری  
 ۹ قصه عقبه باین نوع ذکر شده که چون حضرت رسول ص موصی غزه بنویسند  
 و بتو لاسم موضعی است در دیار روم و امیر المؤمنین ص در مدینه بنام مقام  
 خود ساخت منافقان فرست غنیمت دانسته گفتند حال چون هر دو از هم  
 مفارقت کردند انصاری ایشان بسپهرت میسر است پس از آن عقبه جمعی از  
 محبان و دوستان خود را در مدینه گذاشتند که بفتح حضرت امیر المؤمنین  
 میباد و تنماید و خود در خدمت حضرت رسول ص موصی غزه بنویسند  
 پس آن سیاه بختان چاه عمیقی در راه امیر المؤمنین ص گذاشتند که عماران چاه  
 بچاه ذریع بود و بجنس خاکش آن سران را پوشیدند و جمعی از ارباب نفاق  
 بخوبی که قبل از این اسامی ایشان ذکر شده که در کتاب حضرت رسول ص ضل  
 بودند پلاسها مانند دلهای خود پوشیدند بر سر عقبه را در بجهای بزرگ  
 ریخته داشتند که فاقه آن مرد را بر مانند جبین بیل بفرمان ملک جلیل  
 خیر عقبه و چاه بسید المرسلین بر سبیل تفصیل بیان نمود و چون امیر المؤمنین  
 با جمعی از مسلمین با اتفاق باستقبال رسول رب العالمین بر سران چاه رسید  
 و لدل سر بالا کرد و بحضرت امیر المؤمنین ص عرض نمود که در این سر راه چاهی

گذاشته اند

و کون منافقین در راه امیر المؤمنین

گذاشته اند و روی آنرا خاکشان گذاشته و مانند امیر المؤمنین ص فرمود که برو و اندک  
 صفا که چاه با زمین برابری خواهد شد و لدل با بر سر خاکشان گذاشته اند  
 انصاری و این که در مکه بودند منتهی مانده اند حضرت امیر المؤمنین ص بملازما  
 و کتاب نظر انداخته امر فرمود که راه را از خسی و خاکشان پاک کنند که پیغمبر  
 خدا میاید چون خاکشان را بر گرفتند چاه عمیقی پیدا شد و حضرت از لدل بر  
 که این چاه را که گذاشته بودند فرموده که حضرت غزوه اند و لدل سوگس را نشان داد که  
 با اتفاق و مشورت هم این کار کرده اند حصار عرض نمودند که این قصه را بگفت  
 حضرت رسول ص عرض غا حضرت امیر المؤمنین ص گفت بجهان و تقاضا او را خیر داده  
 و سبک کانیات نیز با جمعی را که بنموده بودند که جبرئیل ص مزاج برادر ابر کید  
 ارباب نفاق که در مدینه با مولا ی مؤمنان کرده بودند و الله تعالی او را غصه  
 و مصون داشت منافقان و مخالفان قتل و کشته رسول خدا را باور ندارند  
 کان کردند که خبر فوت امیر المؤمنین ص رسید و او ایشان پنهان میکند و این  
 اثنا حضرت امیر المؤمنین ص با جمعی از صحابه مجدست حضرت رسول ص آمده صوت  
 واقع را بر عرض مقلین بنویسند رسایند غلامین مرید اجل بر سر بنموده گفتند که محمد  
 و علی در بحر هلاکت تمام و او را پس از حضرت موصی مدینه طیبه در آخر شب



برای عقبه رسید چنانکه قبل از این ذکر شده و این نیز دلیل بر حج و بر طاعت  
 روشنی است بر کفران مسلم منافق که اراده قتل سید الانبیا و سرور را و صلی  
 نماید و کذب و بیهوشی ایشان نسبت دهند و در کتاب مناقب ائمه اقدس از  
 کتاب احسن الکلیار و در کتاب اجتهاد شیخ طبرسی ذکر شده که چون جبرئیل  
 امین حضرت رسول را به عالمین و از کید اصحاب عقبه خبر داد حضرت  
 از روی دیدن اصحاب عقبه بود و در تحقیق جهالت منافقین مبالغه میفرمود  
 حضرت رسول که خلافت را میفرمود که برو بر این عقبه و انچه است که است بان  
 سنگ بگو که رسول خدا امیر نموده که مراد در درون خود جادوی و چنان گوید که  
 ان که همان بادیر اتفاق مرا ترسید و من ایشان را به جلیم چون خدمت  
 ایشان سنگ آمد بهام حضرت رسول را رسانید و الحال سنگ شکافته  
 شد خلافت را در درون خود جادو و راهی گذاشت که خلافت را اصحاب  
عقبه را بر پند و ایشان او را نتوانند در میان اصحاب عقبه در میان بسته  
 آمدند و میگویند که شخص کذب که کسی اینجا حاضر نباشد و چون کسی را اندیدند  
 رو بچرخ خود را کشوند و خلافت ایشان را بدید و دانست که انچه است منافق  
 چه کسانی اند پس اراده کرد که خدمت حضرت رسول را رود و در خدمت داشت  
 که ملا

که با او از درون سنگ بیرون آمد منافقان او را دیدند هلاک سازند سنگ  
 با او آمد و گفت ای غافل! انکس که تو آدمیانی من جادو قادر است که تو را بجا  
 تو رساند که منافقان تو را ترسانند و بیرون ای و روان شود که حضرت رسول ام  
 انظار تو میکشد پس چون خدمت بیرون آمدند ای تمام و بال با و کرامت نمود  
 که از انجا بروان نموده خدمت سید کاینات رفت و حقیقت حال را عرض نمود  
 و نیز در کتاب اجتهاد آمده که بعد از آنکه مراد منافقین و کید ایشان بسیار  
 حاصل شد و نامه سید المرسلین سلام از عقبه گذشت حضرت رسول ام عصا  
 مبارک خود را بچار یار داد و گفت برو بکای این کوه و این عصار این بر  
 شتران ملائین و در و گردان ایشان را از عقبه عاری نموده سید را بر اعدا  
 نموده با قهر و کینه ایشان عصا زد و عصا بانه هریک که بخوردان بی دین  
 از ان نامه بر زمین می افتاد و بعضی را با زو سنگ و جمعی را با شک و بر خور  
 پهلوی صوفی یافت و در در بسیار از ان افادن مایه ان رسید و آثار  
 شکستگی و خستگی در عصا ان ملائین باقی بود تا وقتی که در ان اسفل  
 را مقام و مأثور ساختند و در کتاب مناقب رضوی از کتاب میراث که از کتب  
 اهل سنت است از ابی سالم مرویست که از حباب اسما پرسیدم که انچه توان

در بیان این روایت آنها که حضرت  
 را کشیدند از شتر بر او انداختند



خضایل و کلمات در تفسیر علی علیه السلام از رسول الله شنیده چیزی بیان کن جابر گفت  
 امیر المؤمنین علیه السلام از خبر انبیا بنی مویضی قرانی و احادیث حبیب  
 بن شهاب بن ابی اسلمه بن جبر گفت چه گوئی در حق امانه که بعضی عهد نمودند و حکایت  
 روز غدیر را فراموش کردند و حق او را عصب نمودند و عداوت و دشمنی  
 او را در دل داشتند گفت آنها تحقیق کار فرستند و دشمنی را در دل را  
 مکر کار فرستادند بن حبیب در مسند خود بنی طریقی نقل کرده که حضرت  
 رسول فرموده مَنْ أَدَّى عَلِيًّا فَقَدْ أَدَّى النَّاسَ مِنْ أَدَى عَلِيٍّ  
فِي يَوْمِ الْغَدِيرَةِ یا او نصرت کنی هر که از او کند علی را و بر خاندان او  
 پس بدستی که ایضا و از او کرده است مرا ای گروه مردمان هر که ایضا  
 و اهلش را ساند علی را بر آنکس می شود روز قیامت یحیی و یونس و عیسی  
 با آن گروه خواهد شد و هر که او را با آنها باشد ظاهر است که مثل ایشان  
 بی دین و کار نخواهد بود و مال عاقبت کارش بکجا خواهد رسید و این  
 سه مدبر ملعون در ایذا و آزار آن حضرت کوشیدند بغایت الغایت و هیچ  
 کس نتوانست نمودند و این دلیل است قاطع در کفر خلفای فتنه که در مرتبه  
 یهود و نصاری اند و با آن دو طایفه غلط در جهنم خواهند بود و در کتاب

سليم بن

لفظ ابو بکر و قهر علی علیه السلام  
 در تفسیر علی علیه السلام

سليم بن قیس مذکور است که چون ابا بکر بعد از مقدمه شبنام عمر را ملاقات کرد  
 از احوالات سید کاشیات صانرا ایشان حکایت میکند ابو بکر بگریختن قبل  
 از واقعه غدیر و امر بنیوت محمد تا نزد من مشکوک بود که ای عقل حکم بجفت  
 آن و که ای بطلان می نمود و چون هنگام استقرار در آن موضع دست بر خیم  
 من مالید و بعد از آن که چشم کشیدم در بای همیشه و کشتی جعفر که روانه حبشه  
 بود تمامی چشم من در آمد از این صورت مرا علم بحرا و حاصل شده دانستم  
 آنچه از خوارق عادت از و صد و ریافته از مقوله اقوال و احوال ماحررات  
 و چون عمر این حکایت را از ابا بکر شنید رای ایشان بر بحر و ساحر انحضرت  
 قرار یافت در این امر و سوخ یا قند و این نیز دلیل است قاطع و برهانی ظاهر  
 بر کفر ایشان و دیگر حکایتی عا که نیز بر این معنی دلالت میکند که آن خاله فضل  
 را اعتقاد بر مالت و نبوت آن مرد رسیده و بیان آن اینست که علامه می فرماید  
 در تفسیر خود آورده که زنی را اهل مکه عا که نام ما بعد رعایت و طمع و توارش  
 بدین مظهر آمده از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت می نمود شخصی اسم وی  
 خاتیب بن ابی بلتع میگوید با اهل مکه دوست و چون حضرت رسول در آن وقت  
 عازم فتح مکه بود این ضعیف را و ادوان فاضله در ج غمزه بجا که سپرد و وی

این خوب است



در میان موی خود پنهان نموده روانه کردید و جبرئیل امین حضرت سیدنا  
 المرسلین را از این حکایت خبر داد آن مرد را امیر المؤمنین ع و عمر و شخص  
 دیگر را بر آنجا نکره روان ساختن و فرمود که مکتوبی بشکل بر احوال اهل اسلام  
 و عمر و رفتن ما بمکه همراه اوست مکتوب را از وی بگیری بدو اگر کار نماید  
 قبول نکند و چون ایشان روانه شدند نداده هر دو رسید و از او طلب کردند  
 نمود عاتکه انکار نمود و سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی همراه من نیست  
 عمر علیه اللغه قول و گفته اند از او قبول نموده او را گذاشت و چون حضرت  
 امیر المؤمنین ع از عمر علیه اللغه سؤال نمود که مکتوب را نگرفتم چه بسیار  
 گذاشتی گفت سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی نزد من نیست و بعد از استماع  
 این کلام تا فرجام از عمر بدین ع اسلام علیه اللغه حضرت امیر المؤمنین ع فرمود  
 شده به آنکه رسید گفت و الله که بفرستیدم هیچ وجه خلاف و کذب نگفته و هر چه  
 فرموده اند از وحی الهی و سپاهم گذاشته جبرئیل ع بوده عاتکه باز از آن فرمود و  
 انحضرت بر عاتکه شمشیر کشید فرمود که یا مکتوب میدهم یا کشته میشوی و عاتکه  
 چون دید که کشته میشود ناچار مکتوب را از میان کسوی خود بیرون آورد  
 تسلیم حضرت امیر المؤمنین ع نمود و بر صاحب ایمان ظاهر و هویداست که اگر کسی

اعتقاد

اعتقاد بر سالت محمدی داشته باشند گفته و کرده او را از فرموده خدا داد  
 احتمال کذب در سخنان آن صادق القول پیرامون خاطرش نمیکرد و در حکایت  
 قول زنگنه کافرا بر او قول خدا و پیغمبر او حجتان داده سوگند کذب بتبر و سب  
 را تصدیق نموده بیغام خدا و گفته مصطفی ع را اختیار نماید و بنا بر این عمر  
 بدین علیه اللغه در کفر اصرار باقی نداشت و از این اسلام ظاهری او را  
 فاش و نصیبی نباشد و باقی دعوی بر زبان خود و ابنتی در خانه هزارت  
 یکی شکستی کوفی که بیک شهادت از ع رستم فردات کند خوار و کوفی  
 و در کتاب کاشف الحق از کتاب فعلت فلا تلم نقل شده که چون خبر شهادت  
 حضرت امام حسین ع بمکه رسید طبرستان رسید عبدالله بن عمر از رده متوجه دمشق  
 گشت که برید را تغییر نماید و چون از مدینه بیرون آمد به منزلی که رسید  
 اظهار کفر و فسق برید ملعون میکرد و مردم را از بیعت او بر میگردانید  
 و مردم نیز چون او را در خلیفه دانستند از او قبول میکردند تا آنکه بدمشق  
 رسید و قرآن مخفی واقع شد چون عبدالله ع فصلی در مناقب حضرت امام  
 حسین ع بیان نمود شروع نموده ملامت برید کرد برید را در الجملی برد  
 و گفت خط بد خود را امضا می نماید گفت بلی مندر و چه حاضر حاضر مکتوبی

در باب دستور العیال  
 خدا بپسنداند از عیال  
 عمر و بعد از شهادت  
 برید به برید



در آن میان بر بار چهره پیچیده بدست عبدالله عود داد و انجا نوشته بود که  
 این عهد است از هر بنو خطاب جوهر بن ابوسفیان بدان او معویه که عهد میامد  
 و عهد هر ما را از عبادت کلات و غری و هبل باز داشت و او در صحرا می  
 و عید و بغا سر ایل غالب من بر همام که بودم و نیز کلات و غری  
 و هبل نکردم و نکتم و چون عهد از میان رفت من چهل کس را بر انکستم  
 که گواهی دادند بر آنکه عهد کشته الامنة من قریشی عطا را از خلافت من و  
 مخاطبم و خلق را بر سبعت ابوبکر داشتم و بظاهر انها راست او کردم اما  
 باطنا بر همام که در جاهلیت بودم و با او عهد هر چه مقدور بود کردم  
 و تا زنده ام میکنم و ترا که معویه نصیحت میکنم که تا مقدر و باشد بر این  
 تو هم نکنی بلکه بخیر کنی و ارضی شوی و اگر نتوانی که خاندان محمد را یکی  
 برداری بظاهر از شریع او بخوار کنی تا است او بر تو خروج نکند و باطن  
 با آنچه تو راست و سر باشد دفع ان میکنی و در آنها که محبت کلات و غری  
 از دل بیرون نکنی و چون ان مکتوب را سر ایل عطاء نمود و دیگری بدستش  
 داد و بعد از ان دیگری و دیگری تا آنکه قریب ببلک جزو کتابا بر این عطا  
 بیست عظیم نوشته بدست عبدالله عود شد و گفت بدو هر کس این را از <sup>تکلم</sup>  
 و اگر

نام علی بن ابی طالب

و اگر انشی هرگز ترا ملاقت نکردی و عذر بسیار خواست و نیز عطا  
 بسیار رشت با و بفعل آورد و او عطا را و جوی بسیار عبد بن برکت و بعد  
 از ان بر منزل و مجلس که رسید می گفت ما قال یومئذ الا حیدقا و عطا را در  
 عقی مشا و کله فی فیه یعنی گفت بر ندیدم بر از راست و غیر عداالت  
 از او بفعل نیامد و من درست میدارم که در کار او کردار او شریک بشوم  
 بیت بر عرفت که این جفا از کثیر است قتل مظلومان دشت کربلا  
 از پیش او است و دیگر دلیل بر کفران سه منافق انکم بر خلاف قول و حکم  
 رسول خدا نموده عطاء از عقی اسامه کردند و او در محبتان در سن  
 خود و ترمک در صحیح خود و مسلم و حمید و احمد و حنبل و غیر ایشان از  
 دانشندان اهل سنت هر يك در مصنفات خود شرح ان حال را بر این احوال  
 ذکر کرده اند که سید کاینات در مرز الموت در حین ان حال اسامه بن  
 زید بن حارثه را در دار صاحب اختیار لشکر و مسکر کرده هرب مسلحه  
 کتآب علیه اللعنة و العذاب تا نزد فرمود ابابکر و عمرو عثمان علیهم اللعنة  
 و العذاب و بعضی از اصحاب را مقرر داشت که متابعت اسامه نمایند و دست  
 و تابع او باشند و اسامه بر ایشان والی باشد و بیلاد شام شهری که

عطاء از من  
 عطاء از من  
 عطاء از من















ثبت میکنند و محو میکنند و سینه و بلند مباد از نذر برای او در وجه  
 و در کتاب ملتقات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد از قول  
 خدا تعالی که مَنْ عَادَ بَايِعْتُمْ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا لعن فلان و فلان است که  
 اول و ثان باشد که هر که بوی ایشان بگریختن کند خدا تعالی او را یکصد بار  
 لعن کند در نامه اعمال او ثبت میکند بَلَّغْ آنکه قول نوشته در میله هفت  
 از تو یکی خواهد بود و میل دهد ای عزیز خود را معاف مدار از لعن خلفای  
 ثلثه که لعن ایشان مرد فتنه عباد است و قال لعن ایشان مکن هیچ  
 عبادت تو مقبول درگاه الله تعالی نشود و مطالب دنیا و آخرت تو را حق  
 بسبب لعن این سه مرد و بر مایه آورد و از نجاست است که هرگاه کسی را متعلق  
 بشود یا چیزی را از فوت شود مگر لعن اغلامین یا بنظر بنی بر زبان  
جَاهِلٌ سَاوَدَ اللّٰهُمَّ اَلْعَنِ عُمَرَ بْنَ الْكَافِرِ وَ عُمَرَ بْنَ الْوَلَدِ وَ عُمَرَ بْنَ الْعَمَلِ  
عَصْرٌ مُّشْكِلٌ اَوْ حُلٌ مُّشْكِلٌ شده او پیدا شود و این روش مشهور است لعن  
 چهار ضرب و روایتی آنکه صد بار این لعن چهار ضرب را جمعه هر مطلبی باید خواند  
 مردی است که هرگز مطلب و مدعا نداشته باشد از برای ادای دین و در کم شده  
 باید که کودی بکند و صد و یک و یک حاضر سازد و هر یک و یکی که در دست

میکند

هر یک صفر لعن چهار ضرب

طریقه ضم لعن چهار ضرب

میکند بیکبار لعن چهار ضرب گفته باشد و لعن را بگوید و در آن صفر اندازد  
 چنانکه در بلیک آخر صد و یکبار لعن چهار ضرب گفته باشد و در آن صفر را  
 بخالی بپوشد بر روی مطلب او حاصل شود و کم شده او باز آید حکایت  
 یکی از شیعیان را جهت ضیق و تنگی معاش گذارش یکی از قلاع افتاد کرد در  
 بالای کوهی واقع بود و امیر و حاکم او از اهل سنت و جماعت بودند و آن را  
 راجع اقبالی بازی در آن ایام در شکار کم شده بود و چون در بالای آن  
 حصن نظرش بان شیعه افتاد او را در بالا و حصن طلب نمود و چون آثار  
 صلاح و دانش در شیره او ظاهر بود از او تفحص نمود که بچه جهت گذشتن  
 مابین مکان واقع شدن مردم مؤمن گفت از برای ضیق و تنگی معاش گفت چندی  
 خوانده گفت بلی گفت مرا بازی کم شده دعا بخوان تا باز آید و اگر بازی  
 باز آید تو را انعام و نوازش بسیار بخود بمسکن و ما وایت روانه سازم  
 و آن بروج چهار بار سوخت که امر نمایم که تو را از این حصار بریزند و از اند  
 آن بچانه در کار خود حیران ماند و گریست و تنگی معاش را فراموش کرد و بالا  
 سه روز مهلت طلب نمود و در این مهلت گذارنش بخاطرش رسید که از برای  
 رد کم شده لعن چهار ضرب مجرب است در گوشه آمدن صفر کند و صد و یک

حکایت



ريك خاصه نموده هر يك رتبه كه لمن ميكرد يك ريك در آن حفره ميانداخت  
 و چون فارغ شد حفره را بر خاك ساخت و در آن روز بازان والي بار آمد  
 ان شيعه را اعزاز و اكرام بسيار نمود و روز ديگر خبر بانام مير رسيد كه پادشاه  
 ترا از حكومت اين حصن معزول ساخته تا آن شيعه را طلب نمود و گفت  
 چنين خبري بمن رسيد دعائي بخوان كه پادشاه بر سر شفتت آمده باز  
 حكومت اين حصن را بدين ارزاني دارد و تا امر منفرديم كه تو را از اين  
 حصن بزيان ازندان بچاره نيز بطريق روز گذشت مشغول بچهار صراط  
 شد بعد از چند روز خلعت شاهي از براي او آورده و بازيها افتاد و حصار  
 باور جمع شدن شيعه را طلب نموده در احترام او بطش از پيش او نشيد و گفت  
 ايند ما را بمن تعليم كن كه در سختي و شدت ملاقات كنم تا حاجتم روا شود  
 ان شيعه كتابي از حبيب خود بيرون آورده دعائي باور نمود كه ايند ما را تعليم  
 كند كه من ايند ما حجت حمل مشكلات تو خواند نام و طلب تو حاصل شده  
 ان ناصبي كتاب را از او گرفته گفت بخوان تا من بشنوم گفت من ايند غاوا  
 حفظ نموده ام و از روزي كتابي حجت حاصل طلب تو خوانده ام گفت دروغ  
 ميكوي من در وقت خواندن آن كتاب از گوشه مشاهده نموده بودم كه ريك

چند پيش خود جمع نموده بودي و دي نوشته و كتاب چيزي بخواندي من دست تو  
 باز ندم تا بمن ايند ما را تعليم كن و لا ترا از بلاي اين كوه بزيان دارم ان شيعه  
 چون ان حال را مشاهده نمود يكباره قطع حيوته خود نموده در كا خود در <sup>نك</sup>  
 كه اگر تعليم نكند كشته ميشود و اگر باور بياورد و ان ناصبي است و لمن  
 خلفاء ثلثه از او بشنود بطريق اولي امر بقتل او خواهد نمود عاقبت الامر  
 چون بغير از راستي چاره نديد گفت بليك شرط ايند ما را بتوي موزم  
 كه اول قسم ياد كن كه از تو بمن خبر نرسد و والي قسم ياد نمود ان شيعه ان  
 سني را بكوشه برد و شروع در لعن چهار ضرب كردن والي دست بكوش  
 گرفته شروع در توبه گفتن نمود ان شيعه گفت دغا من است كه از براي  
 بر آمدن مطالب بخواند ديگر تو ميداني در ان حال ان والي را توفيق  
 رفيق كرديك ان مؤمن هادي راه او شده بتر از خلفاء ثلثه و قولا بائمه  
 معصومين صلوات الله عليهم اجمعين نمود و خود را بجز كه غلامان و موالي  
 مولاي مؤمنان و پيشواي اهل بيان در آورده شيعه تا عري شد و ان  
 مؤمن را انعام و اكرام بسيار نمود مال بسيار باو ارزاني داشت و <sup>دولت</sup>  
 دعا و ايش روا نه نمود و باي انرا كه زايرو و پير خيرات داند كه غني على انام



[illegible]

در شان حضرت خیرالینسا فاطمه زهرا علیها السلام فرمود که فاطمه صنعتی من  
 اَذا هَا قَتَدَا ذَانِی وَمَنْ اَذَانِی قَتَدَا دَعَا لَکَ یعنی فاطمه دختر من یار  
 ایست از من هر که او را بر خاند مرا بخانیده باشد و هر که مرا بخانیده حتی  
 سحانه و تخم را بخانیده باشد و آن دو نان ایذا و از او بسیار بجزید  
 الشاصواتاه علیها رسائید اندیش حکم ایله مذکور و حدیث نبوی  
 ان سه منافق ملعون باشند و بیان ایذا عان مردودان محض است  
 الفضاة در باب مطاعن ان ملاعین در منع فداک و غیره ذکر خواهد شد  
 و نیز در رساله لغیه شیخ علی قدس سره آمده که از جمله اباق قرانی که دلالت  
 بر نفس امارت و عرو و عثمان میکند این است که حی قتا علم شانه صید ماید  
 که یا ایها الذین آمنوا ایها الصمیم الذین کفرُوا دَعَا فَا تَوَلَّوْهُمُ الْوَدَّانِ  
 وَمَنْ تَوَلَّوْهُمْ فَا تَوَلَّوْهُمُ الْوَدَّانِ اَوْ مَخْجُوْرًا اِلَی فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ  
 بِغَضَبِ مَوْلَاهُ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَشَرُّ الْمَصْرِیْعِ فَا کِیْفَ کِیْفَ اِیْمَانِ عَجْزَا  
 آورده اید و متنی که فرار رسیدید سپاه کفار ابرای قتال و جهاد پس باید  
 که در آن وقت ثابت قدم باشید و پشت بر لشکر کفار نکنید و در نهضت  
 بیاورید و فرار نمائید که در آن حالت فرار و انحراف بر شما روا نیست و در صورت







از سه روز منع نمیکند که وضو ایشان نباشد بجز از شعاعی غیر ناجیه  
 در ثبات قدم و شجاعت و لاوری شاه اولیا و سید اوسیا در آن روزها  
 فرموده **نقم** در فضل و کمال و تحریک شاه این نکته ترا خبر است والله  
 مانند طاهر دلاور و صدیق مکن که نیست باور در بدر و خنجر و زور  
 صبر حقا که بنویسد مثل حیدر در روز احد که بود کوار از جمع مهاجرین  
 و انصار بودای خود و شن استادن حال اخفا مکن و اهل اضلال او  
 ضارب و ثابت و مصاحب باقی هر جوده اند هاروب خربت هر جا شعار  
 او بود فیروزی و فتح کار او بود محبوبی و طاعتی دوست دوست  
 علی و دیگران پوست از آنکه منافقین چنین است برهان امامت و حسین  
 و در رساله النبی شیخ علی قدس سره ذکر شده که از جمله آیات قرآن که دلالت  
 بر استحقاق لعن خلفای ثلاثه میکند این آیه است که حق تعالی جل جلاله در قرآن  
 مجید فرمود است **وَمَنْ آمَنَ بِمَا نَزَّلْنَا اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**  
 یعنی هر که حکم نکند ما آنچه خدا فرستاده است از احکام و تغییر و احکام الهی  
 نماید و بوجاهان حکم کند و از جاحلان و کافران است و وجه استدلال  
 از این آیه بر لعن منافقان است که ابابکر و عمر و عثمان علیهم السلام و الیهم

تغییر و تبدل و احکام الهی کردند بر ضد ما انزل الله تعالی حکم کردند و هر که بر  
 حکم الهی حکم کند کافر گردد و کافر مستحق لعنت و بیان مخالفت ابوبکر کتاب  
 خلا و احکام بر ضد ما انزل الله تعالی است که انملعون میروا حضرت رسول  
 بر حضرت بنو حرام گردانید و این منافق حکم الله و مستوجب غضب و لعنت است  
 پس حکم ایضا کرده ان ملعون کافر باشد و کافر مستحق لعنت است که بر این مخالف  
 عمر علیه السلام و القدر و تغییر و احکام قرآن است که ان ولد الحرام حرام  
 گردانید مقتدین را یعنی معاویه و زنا و متعرج و او این خبر در میان مخالفت  
 و موافق مشهورات و بیان این در مطاعن و مفصلا ذکر خواهد شد  
 و این دلالت واضح بر کفر او چون کافر باشد سزاوارت لعنت است و بیان  
 مخالفت عثمان علیه السلام و النیران در احکام و تغییر آنچه حضرت بغیر فرموده  
 است که حضرت رسول ص حکم بن عاص را از مدینه اخراج نمود و در زمان  
 حضرت رسول ص و در زمان خلافت ناقص ابوبکر و عمر انملعون در مدینه نشین  
 و کسی بخیر رجوع او بعد از آن نمیفرمود زیرا که بخیر رجوع آن بعد از حکم رسول  
 بود و حکم حضرت رسول ص حکم برورد کار است و عثمان ملعون در زمان  
 امارت خود او را بخواند و تعظیم کند و مسکن داد و ظاهرات که ابوبکر حکم







خلق را و واجب نکردند بر ایشان انچه بر اولاد آدم فرض گردانید است  
 از نماز و روزه و حج و زکوة و دیگر از فرض و واجب اما بر ایشان لازم  
 و واجب باخر است لعن و نفرین دو مرتبه از این است که ابا بکر و عمر  
 و نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طریقی دارد از حضرت امام رضا علیه  
 السلام علیه السلام روایت است که در عقب این دنیا خدای تعالی هفتاد و نه  
 عالم خلق کرده که علی حلقه هر عالمی را دارد از جن و انس است و همه ایشان  
 لعن فلان و فلان میکنند و مراد ابا بکر و عمر است و مؤید این مقال این  
 حکایات است **مکات** در کتاب ملحقات از جابر بن عبد الله الانصاری  
 روایت است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب جمعه از مدینه طیبه بیرون رفت  
 و هیچکس نمیدانست که آنحضرت بکجا تشریف میبرد و یکی از بندگان اجماعی  
 از عقب آنحضرت روان شد که بر این سر مطلع گردد تا آنکه بر رسیدند به شهر مدینه  
 که بخشنان خرم بسیار داشت و آنجا ای روان در آن شهر بسیار بود **بیت**  
 شهر جویمت در نیکو باغ ارمی متباز و رونق و آنحضرت داخل یکی  
 از خلستان شد و وضو ساخت و در پای درخت خرما بنماز ایستاد و عمر  
 بخواب رفت و چون از خواب بیدار شد مولای مؤمنان و سرور مقتیان را

منشرح حدیثی است  
 لعن کرده در روز و روزگار

ندید

ندید و خود را در شهری دید که هرگز ندیده بود و جمعی را مشاهده نمود  
 که نه او معرفت بحال ایشان داشت و نه آن قوم او را میشناختند یکی از  
 اهل شهر از عمر پرسید که از کدام شهری و از کجائی اعلان گفت که از مدینه  
 مبارکه ام و از اینجا آمده ام از مدینه گفت کی آنکه بلده طیبه بیرون آمدی  
 گفت دی شب آن شخص گفت ای احمق خانه تو را باین که مردمان از تو را بر سر  
 قبول نکنند یا ترا بکشند یا میگویند که این مرد دیوانه است و من دست از تو  
 باز ندارم که تا تمامی احوالات خود را بر اسق بیاویز و تقاضای عمر و چون خبر  
 راست گفتن چاره ندید گفت علی بن ابیطالب در هر شب جمعه از مدینه  
 بیرون میآمد و من نمیدانستم که بکجا میرود و دی شب از برای مطلع شدن  
 برین سر از عقب آنحضرت روان شدم و با اینجا آمدم و او بنماز مشغول شد و من  
 خوابیدم و چون از خواب بیدار شدم او را ندیدم و الحال نمیدانم که چه چاره کنم  
 او شخص گفت که علاج و چاره آنست که داخل این شهر شوی و در اینجا توقف  
 کنی تا آنکه در شب جمعه دیگر در خدمت آن سرور بنگار و معا و خود روی  
 و از اینجا تا مدینه مشرف زبیده از دو سال راه است پس عمر داخل آن شهر شد  
 و دید مردم آن شهر را که جمیع لعن میگویند دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام را



ملفوظات

طوبه است کند خاک قدمت ناز بر افلاک کند چون نام عمر بری بر و رفتن  
کین ضل از آن جناب است پاک کند و در رساله لغیبه شیخ طبرسی و دیگر کتب شیعه  
آمده که روزی جمعی از مخالفین بجهت امتحان نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
آمدند از آنحضرت سؤال کردند که چه میگوئی در حق ای بکر و عمر علیهما السلام  
و حال خلافت ایشان حضرت امام عماد جواب فرمودند هما کانا ائمة  
عادلین فایسبین کانا علی الحین و ما ناعلیه رحمة الله علیهما يوم القيمة  
یعنی ایشان بودند دو امام دو عادل دو راست کار بودند بر حق و در  
بر حق رحمت خدا بر ایشان خواهد بود و روز قیامت پس چون اصحاب  
خواص آنحضرت این کلام را از زبان معجز بیان حضرت امام شنیدند  
و این الفاظ را از آن مقتدای دین استماع نمودند بغایت متعجب شدند  
و چون مجلس از مخالفان خالی شد پرسیدند که ای سید و مرید عجب سخنی  
بر زبان مبارک شما جاوشد و عرب کلامی از دهان درفشان شما  
استماع افتاد میجوئیم که ما را از غلغله آن وارهائی و سر این نکته بر ما  
ظاهر کردائی حضرت امام عماد جواب فرمود اول آنکه گفته هما کانا ائمة  
یعنی ایشان دو امام بودند بدان که امام بود و صفایید یکی امامی است

46 46

امروز دوشنبه ۱۳۰۲/۰۵/۰۵  
چهارشنبه ۱۳۰۲/۰۵/۰۶



که سبب هدایت و نجات خلقان و وسیله خیرات مردمان میشود دوم  
 اما ای است که مردمان را بد و زنج میخواند و سبب هلاک خلقان میکند  
 چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که وَجَعَلْنَاهُمْ آئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْ  
النَّارِ وَمَقْصُودُ مَنْ از امامت ایشان قسم دوم بود و دیگر آنکه کفر عامی را  
 مراد من عادل از حق بود یعنی برگرداننده از حق و در گذراننده از  
 از صواب چنانکه در قرآن مجید واقع شده است وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا  
يَزِيدُ كُفْرَهُمْ و اما آنکه کفر تا سبطین بداند که تا سطر و اد و سخن  
 یک راست و درست و دیگری بسیار و ظالم چنانکه حق تعالی در قرآن مجید  
 فرموده وَأَمَّا الْقَائِمُونَ فَكَانُوا آلَ جَحِيمٍ خطاب و مراد من از نا سطر  
 معنی دوم بود و اما آنکه کفر تا نا علی الحق این معنی را اراده کردم  
 که امیر المؤمنین با حق بود و ایشان باطل و ایشان را امیر المؤمنین که  
 حق بود مسلط بودند و حق را و غضب کردند و آنکه کفر و حجت الله علیها و آلائه  
 مقتضای آنست که حضرت پیغمبر رحمت خدا است بر ایشان در روز قیامت  
 یعنی ایشان خصم خواهد کرد در روز قیامت پس از آنکه از حضرت حق  
 این تا و بل و تو ضیح بنسبتند بنیای شاد و ما و خرم گردیدند و دلیل  
 واضحی است

و اما آنکه کفر تا نا علی الحق این معنی را اراده کردم که امیر المؤمنین با حق بود و ایشان باطل و ایشان را امیر المؤمنین که حق بود مسلط بودند و حق را و غضب کردند و آنکه کفر و حجت الله علیها و آلائه مقتضای آنست که حضرت پیغمبر رحمت خدا است بر ایشان در روز قیامت یعنی ایشان خصم خواهد کرد در روز قیامت پس از آنکه از حضرت حق این تا و بل و تو ضیح بنسبتند بنیای شاد و ما و خرم گردیدند و دلیل واضحی است

و واضحی است بر این ان منافقان و یقینا از اخبار و امای که دلالت بر این  
 نموده میکند آنکه شیخ ابو علی طبرسی را در تفسیر کبری آورده که روزی حضرت رسول  
 خطاب بزوج رسول نموده فرمودند که مَنْ أَدَّى شِعْرَةَ مَنَّا فَقَدْ أَدَّى  
وَمَنْ أَدَّى فَقَدْ أَدَّى لِلَّهِ تفسیر لغت الله یعنی هر که ایذا و از ارباب رسوئی  
 خود رساند چنانست که بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذا کند و برخاند مرا  
 خدای تعالی را رنجانیده است و هر که ایذا بخند رساند بلسنت خدا و غضب  
 الهی گرفتار است پس آن سه ملعون بسبب ایذا و رنجانیدن شاه و کلمات پناه  
 سزاوار لغت و شایسته غضب و عقوبتند و دیگر از اخبار که دلالت بر این  
 ابابکر میکند آنست که شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس سره در کتاب  
 تهذیب آورده که بخیمه نام مردی که از شیعه اهل بیت علیهم السلام بوده و خدایت امام  
 محمد باقر علیه السلام داده و زنا و زانی مبارک حضرت ابوسید و از آن حضرت  
 سؤال نمود که چه میگوید در باب ابوبکر و عمر و علی و حضرت فاطمه و میگوید که این  
 اولی باجماعت بودند که بر ما ظلم کردند و حق ما را مباح بودند و مردمان را  
 بر ما و بر ما داشتند و این نوع ستمی بر ما رفت و خونهای ما بر گردن ایشان  
 و غیر از آن کسی بر فطرت ابراهیم علی نبینا و آله نیست و در کتاب جامع الاخبار

۱۴۵  
 ستمی الهی بجهنم خدا  
 بر این منافقان و یقینا از اخبار و امای که دلالت بر این نموده میکند آنکه شیخ ابو علی طبرسی را در تفسیر کبری آورده که روزی حضرت رسول خطاب بزوج رسول نموده فرمودند که مَنْ أَدَّى شِعْرَةَ مَنَّا فَقَدْ أَدَّى وَمَنْ أَدَّى فَقَدْ أَدَّى لِلَّهِ تفسیر لغت الله یعنی هر که ایذا و از ارباب رسوئی خود رساند چنانست که بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذا کند و برخاند مرا خدای تعالی را رنجانیده است و هر که ایذا بخند رساند بلسنت خدا و غضب الهی گرفتار است پس آن سه ملعون بسبب ایذا و رنجانیدن شاه و کلمات پناه سزاوار لغت و شایسته غضب و عقوبتند و دیگر از اخبار که دلالت بر این ابابکر میکند آنست که شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس سره در کتاب تهذیب آورده که بخیمه نام مردی که از شیعه اهل بیت علیهم السلام بوده و خدایت امام محمد باقر علیه السلام داده و زنا و زانی مبارک حضرت ابوسید و از آن حضرت سؤال نمود که چه میگوید در باب ابوبکر و عمر و علی و حضرت فاطمه و میگوید که این اولی باجماعت بودند که بر ما ظلم کردند و حق ما را مباح بودند و مردمان را بر ما و بر ما داشتند و این نوع ستمی بر ما رفت و خونهای ما بر گردن ایشان و غیر از آن کسی بر فطرت ابراهیم علی نبینا و آله نیست و در کتاب جامع الاخبار







و مراد از اتجاوا الشرائع استقلال و امر خلافت است که ایشان بطلب خلافت  
رفته که مبادا که اگر متوجه نماز جنازه انحضرت شوند امر خلافت بهر حال  
مستقل شود و ایشان محروم مانند و در اکثر کتب فریقین مذکور است  
که بعد از رحلت حضرت رسول خدا در زمان ائمه با حضرت امیرالمؤمنین  
با جمعی از بنی هاشم بجهت و تکلیف حضرت بنوی مشغول شدند و عقیقت  
حضرت امیرالمؤمنین را بر امام عز و ما تم تسلیم آنجا که گفته اند  
چون پیشتر نمی ماند از نزه شهر شغالان در ایند بیدان دلیس و القذاب  
که در وقت صلوات و کفن و دفن و نماز و غیر اینها  
و اغلا عین بعد از سه روز که از امر خلافت خاطر جمع کرده بود نظام اند  
که رسول خدا نماز گذارند و اراده آن داشتند که پیشتر حضرت رسول  
نموده جسد مبارکشان سه روز از قبر بیرون آورده نماز گذارند حضرت  
امیرالمؤمنین هم مانع آمده نگذاشت که اغلا عین بخوان امری اقدام  
نمایند بعد از نماز حرم و مجادله بسبب که سایه حضرت امیرالمؤمنین هم آن  
مناقبین را نموده و بران قرار یافت که در قریه مدینه حضرت رسول  
نماز گذارند

اینکه بگوید و غیره عقاب الله  
که در وقت صلوات و کفن و دفن و نماز و غیر اینها  
و اغلا عین بعد از سه روز که از امر خلافت خاطر جمع کرده بود نظام اند  
که رسول خدا نماز گذارند و اراده آن داشتند که پیشتر حضرت رسول  
نموده جسد مبارکشان سه روز از قبر بیرون آورده نماز گذارند حضرت  
امیرالمؤمنین هم مانع آمده نگذاشت که اغلا عین بخوان امری اقدام  
نمایند بعد از نماز حرم و مجادله بسبب که سایه حضرت امیرالمؤمنین هم آن  
مناقبین را نموده و بران قرار یافت که در قریه مدینه حضرت رسول  
نماز گذارند

نماز گذارند **حکایت** در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که یکی از شیعیان و  
موالیان سرور مومنان از اباهذیل علف که از انا صبیانی دین و پیرو  
عرعین است سوال نمود که بعد از سید انبیا مقدم و بیثوا کیت اباهذیل  
گفت ابو بکر زیرا که حضرت رسول فرموده قلی مواخیرکم و قلی افضلکم  
و مردم همه با امامت ابی بکر علیه اللغه راضی شدند آن مؤمن گفت ای اباهذیل  
هرگاه سید کانیات ابن سخن فرموده است و ابی بکر علیه اللغه بر سر من است  
که اقبلونی و کت بخیرکم پس ابی بکر این سخن را دروغ گفت بدست کسی که  
خلافت قبل رسول نموده و خلاف کنند رسول و دروغ کوی امامت را  
نشاید و اگر است گفت بطریق ولی و آنکه گفتی که مردم همه راضی شدند  
دروغ گفتی زیرا که انصار می گفتند که میا امیر و منکم امیر و غیر از  
مهاجرین بیعت نمی کردند تا آنکه غشیل و شکست و چند کس دیگر بر ابی بکر بیعت  
کردند و بیعت با ابی بکر نمودند سلطان رفعت گفت ای قوم کورید و نکردید  
و جدا کنید که چه کردید و ای اباهذیل ما خبر ده از گفتن ابی بکر بر منبر که ما  
شیطان است که کراه میسار و در غلط می اندازد و دیوانه میکند و او  
شما را خبر داد که من این حال را دارم و چنین کس امامت را ندانید و خبر ده

این در بیان طاعت و تقوی است  
منافق و سیر است



مرا ای باهذیل از آنکه علیه السلام بر من گفت که کاشکی موفی بودی پس  
 ابا بکر و در جسد دیگر بر من گفت که بود بیعت ابا بکر با من و اندیشه  
 خدای تعالی از شران نگاه دارد پس هر کس که شمارا بخواند بمثل آن باید که  
 بکشد و در این بگو که شایا این دو سخن تفاوت نماید در حقیقت و خبر ده  
 ما را که حضرت رسول خدا خود خلیفه تعیین نموده و مردم ابو بکر را  
 خلیفه کردند و ابو بکر عمر را تعیین نهاده و عمر بشوری انداخت و من ناقض  
 میان اینها می بینم و دیگر مرا خبر ده که عمر میانه شش کس شود که در وطن  
 او این بود که ایشان همه از اهل محبت اند و اگر مخالفت کنند و چهار را  
 یاسه سه را و عبد الرحمن عوف با ایشان نبوده باشد باید که بکشد و بداند  
 یا آن سه را پس اگر این دیانت است که مقتل اهل جنت را می باید پس باهذیل  
 چنان میخیزد که در این باره نداد که یک کلمه جواب او بگوید و فردوسی  
 طوسی گفته **نظم** بداهه که نفس علی کرد چنان ز مادر بود عیان نیورای  
 که نام پاک زاده بود خصم شاه اگر چند باشد بر او ان و کاه قلم بر سر او  
 بنویسند همچون که کم آید نامش ز چهار سخن **نظم** که هر سه در آن شریکند  
 آنکه اقدام کردند بر کاری که مستحق آن نبودند بواسطه بیعت جمعی که بر ایشان  
 نیز

نازل شده در طی صفی  
 گفت صبیحه که بر من خبر میداد و در میان  
 و ایام نازل شده دانسته را از او

نیز حرام بودند آن کار و بر آنکه بیعت ایشان بی اذن خدا و رسول واقع شد  
 بفرموده خدا و رسول و وصی و جانشین آنحضرت روح نبوی بود چنانکه در  
 کتاب فضول الحق از این معاذلی شافعی روایت در جمیع بین الصحابه بنین  
 مذکور است که جمعی از صحابه و خویشاوندان در عهد حضرت سید کاینات نشسته  
 بودند که ناگاه ستاره از آسمان فرو آمد پس حضرت رسول آمد فرمودند که  
 در خانه هر که این ستاره فرو آید آنکس وصی من است بعد از من آن ستاره در  
 خانه حضرت امیرالمومنین آمد جمعی از منافقان در آن باب گفتگوهای  
 ناخوش کردند پس خدا ایستاد این آیه فرستاد وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ  
وَمَا يَخْفَىٰ عَنِ الْعَالَمِ ان هو الا وحی یوحى عَلَّمَ شَدِيدُ الْعِقَابِ  
ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰی لَیْسَ بِحَقِّ سِتَارِهِ که فرود آمد که  
 گواه نشد صاحب شمای یعنی محمد مصطفی و خطای خود و مرتکب باطل باشد  
 و سخن نمیکند بجوای نفس و از روی طبع خود و نیست آن مکر و حیله فرشتا  
 میشود با و او موعظه او را این فرشته سخت با قوتی بفرستد که ما موعظه  
 و مستقیم در کار و راست در ما موعظه خود و این آیهان عجیب است که از زمین  
 و سما حضرت نرد یکی و آن سه منافق وصیت سید کاینات را انبیا علیا



۹  
 رنگبام خلافت شدند و در اکثر اکتب قرآن مجید و سیر تفصیل ذکر کرده اند  
 و مجلی از آن در این ساله بیان میسوزد و ابیت که چون حضرت سید المرسلین  
 جهان فانی را و داع غزوه بهشت جاودانی نزل ایچلا از فرمود و سلام الله  
 چون خبر و ناس حضرت رسول را شنیدند از هر جانب علیه جمع آمدند  
 تا به بنیند که امر خلافت بکفر خواهد گرفت و ابابکر و عمر و عثمان و علیهم السلام  
 با سایر منافقان در سقیفه بنی ساعده جمع شده بعد از قتل و قال یسیرا کرد  
 میا مهاجر و انصار در باب خلافت واقع شده اتفاق نموده بیعتی که با حضرت  
 امیر المؤمنین تمام در روز غدیر خم نموده بودند نسبتا متساویا گفتند ما بی  
 بیعت کردند و اول کسی که بیعت نمود عمر بن خطاب بود و این مهم بیعتی عمر بن  
 یافت و ان ضال و مضل جبر و قهر ابابکر را بر مسند خلافت ممکن خسته  
 و اکثر مهاجر و انصار و ان شیطان امت از راه برده به بیعت ابابکر در آورد  
 الا بنی هاشم و دوازده کس هشت کس از مهاجر و چهار انصار که مخالفت  
 نموده بیعت با ابی بکر نکردند از مهاجر بنی خالد بن سعد بن العاص و مقلد  
 ۱۰ است و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عبد الله  
 مسعود و سید الاسلمی و از انصار خنیم بن ثابت و ذوالشهادین و سهل  
 بن حنیف

کاتبه طایفه نو از مهاجر ابوبکر

بن حنیف و ابوبکر با انصار و ابوالحکم بن ابی بکر و چون ابوبکر بر منبر شد  
 ایشان در کار وی با یکدیگر مشورت کردند بعضی از ایشان گفتند ما  
 نمیخواهیم و وی را از منبر رسول فرود نیاوریم و بعضی گفتند چنین کنید بر  
 خون خود یاری داده باشید و خود را در خطر افکنده باشید و حق تعالی  
 فرموده است وَلَا تُلَاقُوا بِكُمُ الْيَهُودُ الْمَنَكُفَّةُ و لیکن بروید تا بنی ساعده  
 حضرت امیر المؤمنین ما شویم و با وی مشورت کنیم پس بنزد ابی حنیف  
 شدند و گفتند ما امیر المؤمنین نفس خود را ضایع گذاشتی و حق که در میان  
 اولی نری ترک کردی و ما خواستیم که پیش ایندی شویم و وی را از منبر رسول  
 فرود آوریم چرا که حق جانت و لیکن کراهت داشتیم که کاری کنیم و پشیمان  
 و حضرت امیر المؤمنین گفت که شما طاعت هر یک را بایشان نثارید و لیکن  
 بنزد ابی بکر بروید و بخواهید هدیه بدانچه از غیر خود شنیدید ایند  
 و نصیحت او کنید پس ایشان بر رفتند تا که در منبر رسول را گرفتند و از روی  
 روز جمعه بود هر کدام از ایشان بوقت بر خواسته الحجه لازم رسیدند و بخت  
 مؤظف بود نسبت با ابی بکر تقدیم رسانیدند ابوبکر از نصیحت ایشان ایضا ایضا  
 متذکر شد از منبر بریزد و غایب خود رفت و سه روز در خانه نشست











با بیگمیت کردند در آن شب حضرت امیرالمومنین ع حضرت فاطمه علیها السلام  
 را جهت جنت بر قوم بر جای سوار کرد و دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام  
 را گرفته خانه هر یک از اهل بدر و مهاجر و انصار رفته ذکر حق خود نمود  
 و طلب نصرت و یار از انجمنه میخواست پس قبول نصرت انحضرت نمودند و چون  
 از آن قوم مکه چهل و چهار مرد از انحضرت آنها را امر نمود که سرها خود را  
 بتراشید و سلاح جنگ و جدال پوشید و در اول صبح حاضر شوید و آن  
 چهل و چهار مرد در آن شب بیعت نمودند که تا کشته نشوند دست از  
 قتال و جدال باز ندارند چون صبح شد از انجمنه رفتند و با عهد و پیمان  
 خود نمودند مگر چهار کس که سرها تراشیدند و بخت انحضرت امداد بدهند  
 خود و فائزند از سلطان پرسیند که آن چهار کس کدامند گفت من و ابوذر  
 غفاری و مقداد بن الاسود الکندی و زبیر بن العوام و ناد و شب و حاکم  
 انحضرت همان طریق بدر خوانده اهل مدینه رفتند و از ایشان مکه و یاری  
 طلب می نمود بغیر از آن چهل و چهار کس هیچکس قبول طاعت نمی نمودند و چون  
 صبح میشد در عهد انحضرت ع آن چهار نفر دیگری حاضر نبودند چون پیوفای  
 از آن گروه که راه مشاهده نمودند در منزل خود نشسته جمیع و نالی نمودند و آن  
 معرکه شد

مشغول شد و چون از آن امر فارغ شد بمکه حضرت رسول امده با و از بلند  
 فرمود که ای مردمان از آن روزی که سید کائنات از دنیا رحلت نموده  
 بعد از فراغ از غسل و دفن انحضرت مشغول بودم بمجمع نمودن قرآن و در  
 قرآن این بیت مکن انکذرا کفر فقام تا وید انرا از حضرت رسول ص  
 بازگشتند ع خود قشری بود و چون ابابکر و عمر در فکر بیعت گرفتن  
 از آن حضرت افتادند همان طریق با حضرت فاطمه و حسین علیهما السلام بود  
 خانه اهل مدینه امده و چهل و چهار ایشان قبول نصرت و یار از آن حضرت نکردند  
 مگر آن چهار کس که ایشان سرهای خود را تراشیدند یا ملامد بخدمت حضرت  
 امیرالمومنین ع آمدند و بروایتی آنکه انحضرت ع آمدند و بیرون رفته از  
 قبا یلی که نزدیک بودند طلب یاری نمود هیچ کدام یار نشدند و چون  
 انحضرت پیوفای قوم و اجتماع مردم برای بکس شاهه نمود و از راه  
 بسیار از ابابکر و عمر انحضرت رسیدند و تعدادی و حیدر از آن حضرت بیعت کردند  
 و در بیعت نمودن آن حضرت بابای ملک اختلاف بسیار واقع شد انشا الله  
 بعضی از آن بعد از این مذکور خواهد شد و در کتاب عین الحق از حضرت امام ع  
 شیخ مطلق جعفر صادق ع روایت کرد که چون حضرت امیرالمومنین ع بمکه رسید

اینست که جنتی امیر شد  
 از امر مدینه و ابابکر



در آوردند از برای بیعت با بکر بن عبد الله مولا و مؤمنان و بقیه حضرت رسول  
 ایستاده این اید را خواند یا این اُمّ اَلْقُرْمِ اسْتَضَعَفُوْا وَ كَاذِبُوْا اَنَّهُ  
 یعنی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و مزید يك شد که بگشتند بر این  
 دست از قبر مبارک انحضرت بلند شد بخوابی بگو که شناختند که دست  
 حضرت رسول است و صدای از قبر برآمد که شناختند که انحضرت صدای  
 و این اید را شنیدند اَلْغَرَبُ بِاللَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تَرَابٍ اَنْتُمْ مِنْ تَطْفِئَتِهِمْ  
 سَوَاءٌ رَجُلًا يَعْصِي اَمْرًا كَا فَرَسٌ بَانِ خَلْقَانِ كَرْتَا اَرْخَاكَ اَفَرَدِيْشِ  
 مجد رجولیت رسانید و هر که گرد و نیز در آن کتاب در حدیث دیگر وارد  
 شد که چون دست ظاهر شد این اید بر آن دست نوشته بود و در کتاب  
 احتجاج ذکر شده که گفت سلمان که من و زید و ابو ذر و مقداد از روی  
 و اگر او با بکر بیعت نمودیم و همه امت از روی طمع و رغبت بان بیعت  
 بیعت نمودند و در آن روز نبودیم ما چهار کس هیچ کدام در وقت کوترا  
 ز بکر که چون بیعت با بکر کرد خطاب به خطاب نموده گفت که یا بن صهاك  
 اگر اینجا عتازدین بر کشته اعات و یا تو غیر کردی هر کون مقدم میلتیم  
 عتاز را با این شمشیر از شنید نام مادر در غضب گفت تو نام صهاك را

بر زمین گفت صهاك كَيْت که من نام او بزم صهاك کنیز حبشی بود از حد  
 من عبد المطلب و زنا کرد با و تغیل و خطاب بدو تو بهم رسید و چون عبد  
 المطلب با یمنی و قوف یافت صهاك را بنفیل بخشید بعد از تولد خطاب  
 و خطاب بنده جدّه من است و زاده شده از زنا پس صلح نمود میان این  
 ای بکر و دست زدیم برداشتند و چون ابابکر خاطر از بیعت امیر المؤمنین  
 و ان چهار نفر جمع نموده عمر سلمان گفت چون که صاحب تو بیعت کردید المال  
 هر چه میخواهی بگو گفت سلمان که گفتم گواهی میدهم که شنیده ام از حضرت رسول  
 که گناه و ذنوب ابابکر و عمر و عذاب این دو منزلت بر او فرو فرمود و ابابکر  
 جمیع این امت است پس عمر گفت بگو هر چه میخواهی هرگاه فرو صاحب بیعت کردید  
 سلمان گوید گفتم که خوانده ام در بعضی کتب که خلافت نوشته است اسم و صفت  
 تو را در یک از ده ها و پنج عمر گفت بگو هر چه میخواهی سلمان گوید گفتم در وقت  
 که سوال کردند از سید کائنات از نفسی که میخواستند که لا یُعَذِّبُ عَذَابًا اَحَدًا  
 وَلَا یُؤْتِیْ وَثَاقَهُ اَحَدًا انحضرت فرمود که ان کس عمر است که عذاب هیچکس را بر  
 عذاب او نباشد پس عمر گفت خاموش شو که خدا بیعتا خاموش گرداند و از تو را  
 پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای سلمان ما کس تو را بر خاموش شد



و بخلاف قسم که اگر آنحضرت مرا امر بخاموشی نمیکرد هر این خبر میدادم هر چیزی  
 که نازل شده برای او و صاحب بود و بعضی نسخ بنظر رسید که قتل حضرت  
 امام حسین علیه السلام اهل فرس در همان روز بود که با هتاهام عمر و سقیفه  
 بنی ساعده عقد بیعت جمعه ابا بکر گرفتند و ظاهر است که اگر بعد از وفات  
 حضرت رسول حق بنی المصطفی قرار میکرد این هم خواند با حق و عیسی قیلتند  
 و تصدیق با حق ایا آنکه شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمود از جلاله ابا بکر  
 و عمر آنحضرت فرمود که در عیسی نشاء بیک قطره خون از ما و از شیعیان ما مگر آنکه  
 و یان ان بگردن ابا بکر و عمر است تا روز قیامت روایت است که یک از عمر فرمود  
 سفر پرسید که محیل ترین مردم که نباشد گفت ابا بکر که روز سقیفه غیبا بود با  
 من شرط کرد که اگر نزد دست دراز کنی که ما بنی بیعت کنی من ابا بکر و عمر و باقر  
 بیعت نخواهم کرد و چون من دست بپوشا و دم که ما ابا بکر بیعت کنم او از من خواست  
 گذاشته تفاضل نمود تا چهار من جمعه تمیست این مهم با بیعت کردم **طریقی**  
 که از علی امامیه است دو کتاب با حجاج آورده که هشام بن الحکم که از اکابر  
 راویان امامین هم امین امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام  
 از کوفه بیعت آمد و اعلام اهل بصره عز بن عبید الله بود و هر جمعه روزی در مسجد

کتابت این خبر را  
 محمد بن یونس  
 بن محمد بن یونس  
 بن محمد بن یونس

و سایر

سأله من  
 اعرف من  
 غیره

و سایر اهل جلال و حرام بیان میفرمود پس هشام گفت ای عالم علای این زمان من  
 مرد غریب مرا رخصت هست که چیزی بر من گفت پیوسته هشام گفت که تو ای  
 چشم داری عمر گفت اگر چه سوال تو احقانه است چشم دارم گفت چه میکنی  
 از آن گفت مان مشاهده افتخار و الوان موجودات میفایم باز گفت ای  
 پی داری و چه میکنی از آن گفت دارم و از آن استقام را ایضا میفایم باز  
 گفت ای از زبان داری و چه کار تو میاید گفت زبان دارم و بدان سخن میگویم  
 و نیز از گوش پرسید گفت دارم و بدان استماع میکنم و بدست میگویم  
 و بدین چیزی بخورم و میاشام و بیامیزم پس گفت دل داری گفت دارم  
 و امیر هر اعضا و جوارح و حواسها است و اگر شك و شبهه حواس را باشد  
 نزد دل می رود و او در هفتای میکند و از آن شك از آنها میفاید هشام  
 گفت چه دل امیر حواس و جوارح است و از هفتای ایشان از او است عمر گفت  
 او را پنجین است هشام گفت ای نای زمان خداست جوارح شمارایی  
 امامی و امیری نگذاشت و گذاشت این هم خلافت را بی امام و امیر ناکامه  
 خلافت در حیرت و شك و اختلافی بماند و امام و امیر تعیین ننمود که از  
 مردم شك و حیرت و اختلاف ایشان را دفع نماید و ایشان برای خود



امام تعیین کنند و هر کدام هر که خواهند امام دانند و این امری است فبایت  
 عجیب پس عمر بن عبد الله هیچ نگفت و از منبر نیز برآمد و هشام را در بر گرفت و  
 بخانه برد و از این مقوله دیگر سخن ننمود **فلم** و لای هر یکی دانی گرانیت  
 هر آنکس را که عباد را برسانیت اگر اهلش درست و پاک باشد و لشکر را  
 میل با پاکان چنانیت خطا عباد را ندروی اثر کرد صوابیت اینکه میگویم  
 خطانیت بیانا از منصفان یکره بگویم که ترا میل چنانیت سلوخی  
 با اقلوی برابر همی دوی ترا شرم از خدانیت **لکن** اگر چه **بزرگوار**  
 ابابکر واقع شده اما عمر بزرگ غالب است و عثمان نیز در این امر با ایشان  
 موافق است و وایت کرده مسلم و بخاری و طبری و او قوی و ابن عبد ربه  
 و صاحب کتاب اصناف الحامد و عمر بن شیبه که هم از اعیان علما و دانشمندان  
 اهل سنت و جماعتند که چون خلافت ابو بکر در دنیا و سوخ یافت عمر الخطاب  
 و خالد بن الولید و سالم مولا ابی حذیفه و غیره بدرجۃ فاطمه علیها السلام  
 آمدند پس عمر گفت بیا ایما الحسن و ابی بکر بیعت کن حضرت امیرالمؤمنین  
 گفت که من شغولم بمجید حضرت رسول و جمیع کردن قرآن عرکنت ما علی  
 اگر حق پرور و نیکو از من داخل مرا می شود حضرت فاطمه علیها السلام گفت خدا ایما

در قصه ابی بکر

در بیعت ابی بکر

حرام

حرام گردانیده است که بی اذن داخل خانه شوی که من بی منفعت نام تاسه را  
 انملعون گفت که در سرای میایم و همان جوامه از حضرت سیده الفاطمه علیها السلام  
 علیها السلام شنیدیم که در داخل خانه آن معصوم مظلوم شد با جمعی که با وی بودند  
 و حضرت خیر القاسم فریاد برآورد و کلیجی در خانه فرساخته بود بر گرفت  
 و بر سر انداخت و آن منافق کرمان حضرت امیرالمؤمنین ع را گرفته و اخضر ترا  
 از خانه بیرون آوردند و حضرت فاطمه علیها السلام از عقب حضرت پیرو آمد  
 و فریاد گشتان و اشک ریختن چون ابابکر حضرت فاطمه علیها السلام را دید گفت باز  
 گردانید علی و او فاطمه را بختم نیارید که از حضرت پیغمبر شنیدیم که هر که  
 فاطمه را بختم آورد مرا بختم آورده باشد و هر که مرا بختم آورد خدا ایشان را بختم  
 آورده باشد و بر وایت نکرد در خانه حضرت امیرالمؤمنین ع را در آن  
 روز سوختند و داخل شدند و عمر علیه اللعنه منزل سقر میگفت بخدا قسم  
 که خانه بر شما میسوزانم یا بجهت بیعت بر می آید و یا بی بکر علیه اللعنه میبت  
 میکشد و بجهت بر چون داخل خانه شدند دیدند که حضرت فاطمه علیها السلام  
 در پشت در نشسته است عمر علیه اللعنه دو بر شکم آن معصوم زد که فرزند  
 محسن نام ساقط شد و غلام عمر را زان بر کف آن معصوم زد و اثر آن تا آمد

۱۲۴ از بیعت حضرت  
 در افسوسه از شدن











خود گردانید و در آن روز فرمود که ای گروه مسلمین بپرهیزید از خدایان  
و بیعت کنید با علی که او امیر مؤمنان است و کسی که اول مایه باین اسم بگوید  
مؤمنان سلام کرد و بیعت خود نمودند که گفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
وَمَوْلَايَ كُلِّ مَوْءُونٍ وَمُؤْمِنَةٍ بِعَيْنِ خُرَاسَانَ نو یا علی که در پیش  
من و پیشوای هر مؤمن و مؤمنه و تا اینجا کلام خواند و زیارت و در کتاب  
بحر المناقب روایت است از سالم مولای علی که گفت روزی بود با حضرت  
امیر المؤمنین ع در جواب حضرت رسول ص که آمدند با یکدیگر و علی ع را  
هر دو گفتند السلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله وبركاته  
پس جمیع از منافقان گفتند بایشان که علی امیر مؤمنان است و حق جنت  
رسول ص پس عمر گفت بفرموده خدا ع و با حضرت رسول ص علی امیر مؤمنان  
است ص در کتاب احسن الکبار و در کتاب جامع الاوزار و در کتاب جلیقه  
الشیعه مولانا احمد اردبیلی آمده که در وقتی که عرشام رفته بود عباس  
همراه بود اهل شام عمر را امیر المؤمنین میخواندند عباس گفت او امیر المؤمنین  
نیت بر او باین نام سلام نکنید که من سزاوارترم از او باین نام عمر را  
گفته عباس برنجید و گفت اگر خواهی ترا خبر هم که کسی که سزاوار این نام  
و این کار

از حضرت عباس علیه السلام روایت شده است که در روزی که عرشام رفته بود و عمر با او بود و عمر را امیر المؤمنین میخواندند عباس گفت او امیر المؤمنین نیت بر او باین نام سلام نکنید که من سزاوارترم از او باین نام عمر را گفته عباس برنجید و گفت اگر خواهی ترا خبر هم که کسی که سزاوار این نام و این کار

و این کار است گفت با عمر گفت بلی عمر گفت مردیت که او را در مدینه گذاشتیم  
و او علی بن ابیطالب است پس عمر گفت که او را هرگاه احق از خود میدانستید  
نزد او با یکدیگر عصب حق او میکردید عمر گفت ماضی او عیشتانیم و بدان اقرار  
داریم و لیکن ویرا مقدم گذاشتیم از آنکه درین کینه او در دل داشتند و بسبب  
که عرب بر او جمع نیایند و این کار از دست ما بود و تقدیم ما و تا خبر این  
بود و خلافت ابو بکر کار ناگهانی بود عباس گفت که خدا علی را از شما نگاه  
داشت ای ملک چرا مراده این چه عذرهای ناموجه است این قدر کینه که از علی  
در دل قریب بود چند برابر آن رسول الله ص در دل ایشان بود پس باقی  
که از این قرار حضرت رسول ص را نیز بر سالت مردمان ممکن نمیکردند و  
ابو جهم و ابو سفیان و امقدم میل داشتند و چون خدا و رسول علی را امر  
نقال کار نمودند پس اولی واجب است که مردم از خدا و رسول برنجند ای  
مردم عیدانی که عداوت با او عداوت با خدا و رسول است و گفتی که رسیدیم  
که عرب بر او جمع نیایند اطاعت عرب شرط امامت نبود پس از این قرار قریب  
و خلفای بنامیه و بنی عباس هر امام باشند چرا که عرب اطاعت شما کردند و بیعت  
ابا بکر ناگهانی بود بلکه قریب او را مقدم داشتی تا او هم ترا مقدم دارد و حکومت  
نموده اند

از حضرت عباس علیه السلام روایت شده است که در روزی که عرشام رفته بود و عمر با او بود و عمر را امیر المؤمنین میخواندند عباس گفت او امیر المؤمنین نیت بر او باین نام سلام نکنید که من سزاوارترم از او باین نام عمر را گفته عباس برنجید و گفت اگر خواهی ترا خبر هم که کسی که سزاوار این نام و این کار

از حضرت عباس علیه السلام روایت شده است که در روزی که عرشام رفته بود و عمر با او بود و عمر را امیر المؤمنین میخواندند عباس گفت او امیر المؤمنین نیت بر او باین نام سلام نکنید که من سزاوارترم از او باین نام عمر را گفته عباس برنجید و گفت اگر خواهی ترا خبر هم که کسی که سزاوار این نام و این کار



از دست نرود و چون خلافت را بکری ناکهانی باشد که در روز اول زیاده بی  
 چهار کسی که یکی قوی بی کسی و یکی بی بیعت نکرد و نیز بر جبهه و متحد بود  
 و بعد مردم را بر بیعت افکند و بگوید در روز خلافت ناقص و در روز  
 خود را و جمع کثرت از امت را حلقه جهم ساخته و حال بر کردار خود و انقیاد  
 اما بشما می شود ندارد و در کتاب ذبیح القیت فی ترجمه ضیاع الکرامه  
 آمده که در روز اول خلافت ابا بکر بعد از مابیت عربین خطا به چهار کسی  
 بیعت با بکر نمودند ابو عبید و جراح و سالم مولای ابا طلحه و اسد بن  
 و نیز بن سعد و نیز از این چهار کسی در آن روز دیگر کسی بان سلمان بیعت  
 نمود و در کتب نیز بنی از این عین روایت است که حضرت رسول ص  
 که جمعی قریش را می نمایند که علی بن ابیطالب را با پیشه مؤمنان نام بوند و آن  
 حضرت را لایق و شایسته این امر بنامند حضرت خاتم النبیین بر سر گرفته  
 فرمودند ای گروه مردمان بدستی که خدا تعالی را بیکخت خرابی شما بیعتی  
 و امر کرد مرا که بکر دایم علی را امیر شما و هر که من بنی اویم علی امیر اوست این گفت  
 خدا تعالی علی را بر شما و امر کرد مرا که بگویم بشما امیر را و این بنویسید از من و اطاعت  
 او کنید و هر چه علم امر نماید او را بکنید و از هر چه نهی نماید مرا بکنید  
 و علی امیر

و علی امیر شما است بجز از من و در جبهه من و بعد از وفات من بدستی که خدا  
 امیر ساخت علی را بر شما و نام برد او را امیر المؤمنین و نام نبرده هیچکس را  
 پیش از او باین اسم و در سائیدم بشما انچه ما می بودم از پروردگار شاه که  
 اطاعت قول من کند بقیض که اطاعت خدا کرده است و هر که گفته را قبول  
 ندارد بقیض که فرمان خدا را قبول نکرده است و او را نزد خدا نیستا حجت  
 نخواهد بود و او را بازگشت باقری و زخ خواهد بود کمال الله عزوجل  
 و من بعض الله و رسوله و تبعه حدوده یلخله نار احال لافیه و  
 کتاب کشف الغم از ابن بن مالک مرسل است که حضرت رسول فرمود که ای ای  
 انکرا که امر روز اول با را از این در در لایا و امیر المؤمنین و سید المسلمین  
 و خاتم الوصیین و قایم الامر المحجلین است پس رسالت علی بن ابیطالب علم  
 بخدمت حضرت رسول ص آمد و در کتب مخالفین این مرد و بر روایت میکند  
 از برید که حضرت رسول ص ما را امر فرمود که سلام کنیم بعلی بن ابیطالب ع  
 یا امیر المؤمنین و در کتب الغم از ابن عساکر روایت است که رسول حضرت امیر المؤمنین  
 بمنزل حضرت رسول ص رفت و بوالعالمین در آمد و دید که سران سرور در کنار حوض  
 مکه مؤمنان سلام کردند و حوضه بعد از سلام و جواب سلام گفت یا علی من ترا

۹  
 مشتق و راست بر مروت



دوست مبارک و ترازو من ثنائی و مدحی هست که فراوان خیر هم تو  
 امیر و مؤمنان و قایدها و سقید و یا اجنات نعیم با علی و خیرین اولاد  
 ادبی بغیر از بغیران و لوی جلد در روز قیامت بدست تو خواهد بود و تو را  
 و شیعه تو را با و این تمام بهجت غیر نیست و زینبخت در او رند با علی و تو را  
 یافت انکو که حق تو بود و زبان زده شد انکه او از تو اعراض نمود و عیان  
 محمد و سقا تو را و دشمنان محمد دشمنان تو و دشمنان تو از شفاعت محمد  
 بهر چه و بد نصیب خواهند بود با علی نزدیک من ای و سر پر عم خود را و در  
 کنار کیو بر جبهه بران سر و در او در کنار حضرت امیر المؤمنین عم نهاد و چون  
 رفت و چون حضرت رسول تم از خواب در آمد فرمود که ای چه همه که کنی  
 بود حضرت شاه ولایت پناه ان فصل از بر من حضرت رسالت پناه رسا شد  
 حضرت رسول تم فرمود که با علی او حیر بود بلکه چنانکه امین بود که تو را  
 بنای خواهد که خدایتعالی تو را بان تمیعه نموده است و خدایتعالی محبت تو را  
 در دلهای مؤمنان را داده و هدیه تو را در قلوب کافران انداخته و در  
 کتاب او را در شیخ عقیدت از ابن عباس روایت که حضرت رسول تم بام سلمه گفت بشن  
 و گواه باش که علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و سید الوصیین است و هم در آن کتاب

از ابن عباس

از ابن عباس روایت که امر گوید ما را رسول خدا که سلام کنیم بعلی بن ابیطالب  
 یا امیر مؤمنان و ما هفت کس بودیم از جمله ابابکر و عمر و طلحه و زبیر بودند  
 و ما همه با حضرت سلام کردیم باین نوع که السلام علیک یا امیر المؤمنین  
 و حضرت رسول تم در پیش ما ایستاده بود و در کتاب مکتوبات از اخبار بنی  
 عبدالله الاصحاب منقول که حضرت رسول تم در پیش ما ایستاده بودند  
 کتاب مکتوبات از اخبار بنی عبدالله الاصحاب منقول که حضرت رسول تم  
 فرمودند که چه افتاده است مرا با کبر و هو که ملامت میکنند مرا در دوستی  
 بر او دم علی بن ابیطالب را پس قسم ما کنس که مرا به بغیر حق و راستی برانکشته  
 که علی و دوست نداشتم تا انکه امر کرد خدایتعالی مرا بدو سخن او چه افتاده است  
 مرا با قومی که ملامت میکنند مرا در تقدیم علی بن ابیطالب را بر دیگران پس عرض  
 و بر تو که خدا قسم که من او را مقدم نداشتم تا انکه امر کرد مرا خدایتعالی که تو را  
 مقدم و پیشوای خلافت گردانم و گردانید خدایتعالی او را امیر المؤمنین و امیر  
 امت من و پیشوای ایشان ای گروه مردمان بد رستی که چون در شب معراج یا علی  
هتتم بر آستانه رسیدیم دیدیم در دران نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله  
علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و چون رسیدیم بحاجات او دیدیم در هر جای

خدا بر لقا او است پناه  
 از بنی بنی فاطمه و بنی هاشم



و بعد از آن علم او بجای نبرد بلکه مردمان خدمت او میبردند اگر کاری میکردند  
خدمت او میدادند که او را تا معلوم اولین و آخرین است پس باجش او را بخدمت  
و حضرت رفتند و دیدند که بعلی دوست دارد و از آن کوته پوشیده تغییر  
دیوار خانه مشغول و این ابرو میزند أَجِبْ لِي يَا أَبَتِ أَنَا بَرٌّ لَكَ مَدَى الْكَمَرِ  
يَا أَبَتِ نَظْفَقَ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ یعنی یا امیر منم که تو را نکرده و گذاشته شود ممل  
و معطل که بدین ملک و بقیع صیحت نکرد و یا نبوده است آدمی قطره  
ای و غیره شد در دم و آن حضرت و مردمان بگریه آمدند و بعد از  
لحظه آنحضرت و مردمان ساکن شدند عمران مسئله را سوال نمود و از آنحضرت  
جواب شنید و چون خواطر ترجیع شد گفت یا علی حق ترا بگویند بود و بحسب  
هدایت و هدایای خلق تعیین کرده و لیکن قوم قوازان سر باز زدند و <sup>کشیدند</sup> مَلِكًا  
که حق بگری خود ترا بگوید پس حضرت امیر المؤمنین ع گفت ای عمر روز قیامت  
روایت که هر چه از شخص میشود و هر کس کشته شود را میدارد و دو وعده گاه  
همه است و هر کس بخیر از خود میرسد عمران خدمت آنحضرت پیروان او را دادند  
و رویش سیاه و تیره شد بود و این طاووس بعد از نقل این حکایت گفت که از آنجا  
ظاهر میشود که عرواحی از آن غزل سقر بلکه هر دم میدادند که سر او را آفتاب



و پیشانی حضرت است و او مظلوم است و دیگران ظالم و تعدد بد الخیر و عدا  
 بقیامت نیز اشاره باین معنی بود و عمر هم داشت و نهید و لیکن از هر حکمت  
 گذشتن و حق را صاحبان تسلیم کردن امری عظیم و کاری مشکل است و عارف  
 نیشا پوری شیخ و نیشا پور علیه الرحمة گفته **نظم** امیر المومنین آن شاه سرمد  
 و حق و برین هم و داماد احمد و بعد احمد و باشد امام دعا و ذکر او باشد نایم  
 محمد را و صی او شد تحقیق خدا داده است او را علم تحقیق بغیر از او اگر دانی  
 امای دعا و خود نرادی در حرای مجتبی و قرانی رفت بهرون از یک کوفه  
 ۹ سرگردان بر خون **طریق** او صراطین خلفای ثلاثه آنکه نکست و تقصیر و عیله  
 روز غدیر بنم نموده بچنگل روز دنیا **حکایت** آنکه شمس صاحب جم البلدان  
 گفته که خم نام موضع علی بر است و آن کودی بود که اینجا آب باران جمع شد  
 و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که روز غدیر عید بزرگ است  
 نزد خلائق و حق سبحانه و تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد الا آنکه او را معلوم کرد  
 حرمت این روز و نیز از حضرت روایت است که گفت پیغمبران مقدم او صیبا  
 خود را در مثل این روز نصب کردند و در این روز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 را نصب کرد و بر شایان خود داشت روایتی که قریب دوازده این روز بر توایب  
 روز

خوب  
 روز غدیر

آخر از عمر و غیره  
 انوار غرر

روز غدیر دنیا است و امام محمد غزالی که از علمای اهل سنت است و جماعت دعوی  
 اجماع بر حجت حکایت روز غدیر نموده و بعد از حکایت روز غدیر و عبادت عمر  
 که مشقت بر حکمت شیخ گفته که روز اول قبول حکم الهی بودند و رضا دادند  
 تسلیم کردند و بعد از آن هوای نفس و محبت عامورایت که ایشان از اجلات نام  
 برند و محبت آنکه علمای ایشان از خلافت در پس و پیش گرفته باشند و اسباب  
 و اسوان سواری دست و پای از هم گذرانیده بصورت شبکه نظر نشان  
 در دیده مردم برد و خانه ایشان جمع شوند چنانکه روش حکام دنیا است  
 عهد و میثاق روز غدیر و فراموشی کرده در پیشانی انداختند و آخر ترا  
 بدنیایهای سهل فرود خندیدند و فرمود حق بود و انجا حبه غزالیات  
 و حکایت غدیر و مردم شریفی شیرازی علیه علیه نزی یک بکلام غزالی است که  
 چون بمکه مشرف شدند از اظهار شرف نمود و منصب نقابت و خطایب مکه معظمه  
 را با و دادند و تا جلای در رواج مذہبین سابقه میبود که کتاب فرائض  
 الزوافض نوشت و در آن چیزی چند نسبت با اهل بیت طهارت و عصمت ذکر کرده  
 و افتراها نموده که هیچ ناسی نگذرد فکر بد و در روز غدیر رجال درین بحر مجتهد  
 کردن و التماس نمود که مرا غسل و کفن و دفن بفرمایید و ما می خواهیم که در آن روز گفت

حرفی در این باره



هرگاه تو این عقیده آنها را چرا گفتی و میبوشی که ای کشید است که بگویم آورده  
 گفت حب خاها حجاب حجاب و چنانکه می نمود و بجهل از حکایت روز غدیر که در  
 کتب معتبره عالمین ذکر شده مثل صحیح مسلم بخاری و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجه و این که اگر این شش صحاح را صحاح شش خوانند و دیگر کتب  
 چنین مرقوم کنند که چون حضرت سید المرسلین از مراسم خطایب هجره الوداع  
 فارغ شدند در روز پنجشنبه هجری ششم شریفی همه الحرام سنه عشر من الهجرة غدیر  
 رسید با وجود آنکه امکان منزل نبود و ادعای آن عمر رسید و فرمود آمد  
 در آنجا نزل نمود که قبل از تفرق اصحاب امیر المؤمنین و اهل خلافت و جانشین  
 خود نصیب نماید و چون اراده از آن منصفان بود که قاعای عمر از اولایت  
 شاه ولایت تمام وقوف یافته مطلع شوند این آیه کریمه قبل از نزول بان مکه  
 نازل شد که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ  
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَفْعَلُكَ مِنَ النَّاسِ يَعْصِيكَ مِنْ أُولِي السُّلْطَانِ  
 چیزی که نازل شد بگو تو از پروردگار تو را که چنین نگو پس نرسانیده  
 باشی رسالت او را و حال آنکه خدا تعالی نگاه میدارد تو را از هر مرد عاقل و این  
 نهایت مبالغه و تاکید است که در این باب وارد شده و در قضاوت ائمه  
 ذکر شده

ذکر شده که این مرد و دیگران علماء اهل سنت است در کتاب مناقب از علی  
 بن مسعود روایت نموده که ما میخواندیم این آیه را در عهد حضرت رسول  
 بدین طور که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ  
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَفْعَلُكَ مِنَ النَّاسِ يَعْصِيكَ مِنْ أُولِي السُّلْطَانِ  
 و چون بنابر ملاول آیه کو بعد جوب نصب امیر المؤمنین و خلافت و وصای  
 تحقیق انجامید حضرت خاتم النبیین در موضع غدیر خم منزل کرد و فرمود  
 که در سایه بعضی از درختان خا و معیان در آن بیابان پلان شتران را  
 جمع کرده بر سر یکدیگر بنها دند و بلا الحبل لغزیده حضرت رسول هم مرد نما  
 را اندا کرد چون خلایق مجتمع گشتند سید کائنات هم بر بالای پلانها برآمد  
 و علیه مرتضی بنی حلالی مردان سر در بالا رفته حجاب راست انحضرت قرار گرفت  
 و حضرت خیر المرسلین بعد از حمد و ثنای حضرت رب العالمین و پسند و تحسین مسلمین  
 و اگاه کردن ایشان مردم را از انتقال خود به عالم بقا گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا  
أَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي أَمْرَهُمْ مَا آيَأْتِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ  
 از نفسهای ایشان از اطراف و جوانب و از برآمد که بلی یا رسول الله تو را  
 جمیع وجوه اولاد انگاه دست امیر المؤمنین هم را گرفته فرمود که مرا بکنند و اولاد

نزل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک  
 م ۳۶







در ایشان نوشته بود که جلد بیست و هفتم از طرف من گفت مولا فعیل مولا  
 و از ابو طایف عطا فی هذا منقول است که میگوید من این حدیث را از دو بیت و بجای  
 طریقی روایت دارم و شیخ محمد بن جریر شافعی که از اکابر ائمه حدیث است  
 رساله مشهور در قواعد حدیث نقل بر دارد و با جمیع این حدیث در شیخ و ظهور  
 در مرتبه است که کسی منکر آن نتواند بود سکایت و در قاضی عبد الجبار  
 معتزلی در بغداد در مجلسی در نشسته بود و علمای فریقین با هم حاضر بودند  
 و شیخ مفید نور الله مرقد که در آن عصر مجتهد شیعه بود و قاضی عبد الجبار  
 نام او شنیده بود اما هرگز او را ندیده بود در آن مجلس حاضر شدند و در صف  
 نهاله بنشیند بعد از لحظه خطاب قاضی کرده گفت اگر اجازه بابت سوالی  
 دارم قاضی گفت بپرس گفت این خبر که طایفه شیعه روایت میکند که مولا فعیل مولا  
 مولا فعیل مولا مسلم است که پیغمبر در روز غدیر گفته باشد یا شیعه فراموش  
 یافته اند گفت لابد جمیع است که چون خبر جمیع است بلفظ مولا چه خواهد  
 گفت او بی تردید در همان شیخ مفید گفت پس این خلافها و خبر متناهیست  
 قاضی گفت این خبر روایت است و خلافت ابو بکر روایت مردم عالم از این روایت  
 نزد درایت نمیکند شیخ مفید این مسئله را فرمود که داشت و گفت چه میگویند

محمّد بن جریر شافعی  
 اهل شافعی است

فی حدیث  
 و در حدیث

در این خبر

نسخه خطی  
 غیر این

در این خبر که پیغمبر علیه السلام را گفت یا علی خیرک خیرک و صلوات علی قاضی گفت  
 صحیح است شیخ مفید گفت پس در حقا محط جمل خبر میفرماید ها ما بقول تو کافی  
 ما بشند قاضی گفت ای برادر ایشان تو نیز کرد شیخ گفت با آنها القاضی حرب  
 درایت و تو نیز روایت است و خود در حدیث غدیر فرمودید که مردم عاقل  
 درایت را بر روایت از دست ندهند قاضی بخیر فرمودند و ساعتی سر در پیش  
 افکند و بعد از آن سر بر آورده گفت تو چه کسی گفت من محمد بن محمد بن النعمان  
 اماره قاضی برخواست و شیخ مفید او دست بگرفت و بر جای خود نشاند  
 او را گفت است للمفید حقا بحقیقت تو فی مفید علمای آن مجلس از سخن  
 غرض نیامد و بحث برنجیدند و همه در ایشان افتاد قاضی ایشان را  
 گفت ای دانشمندان این مردم را الزام داد و من جواب بدارم اگر شما  
 جوابی دارید بفرمایید تا بر خیزد و بر شما خود برود و بعد از آن این خبر  
 سلطان عضد الدوله رسید و او شیخ مفید را طلب نمود و آن ماجرا را از او  
 شنید مرکوبی خاص با قلاده زرین و سوار زرین و جبهه و دستار زرین  
 نیکو و صد نیاز زرین خلیفه و بنده بد و داد و هر دوزمه من نان و شیخ من  
 کوشتان برای او معز فرمود و عارفان ایشان را و شیخ فرید عطار علیه الرحمة



بحمل از حکایت روز غدیر با نظم آورده **نظم** توجه دانی را به سلام حاج بن  
 او بداد طاعت در معین القیوم **نظم** خدا گفت است در خم غدیر بار سواد  
 زبانت منیر ایها الناس این بود الهام او را آنکه از حق آمد پیغام او  
 گفت احمد باطل را بنیاد نهادم این دم من رسول بر شما هر چه حق گفت است  
 من خود انکم بر تو اسامی خدا اسان کنم چون که جبریل آمد و با من گفت من  
 بگویم با شما از حضرت این چنین گفت است چهار چرخا حرم و قیوم اخلاصی  
 غیب دان مرصع و المود این ملک من است هر که استحقاق نداند از ملک  
 بلکه که از کسان دون بود همچو ان شرا عین ملعون بود اما بوش و طرب  
 شیعه اثنا عشر و مذهب حق ناجیه امامیه آنکه چون حضرت رسول در غدیر  
 خم فرمود بول را بگوئی که بحمل از آن ذکر شد خلیفه و جانشین ساخت و در  
 آن روز قبل از آنکه انجماعت متفرق شوند جبریل امین حضرت سید المرسلین را  
 خوشحال ساخت و بایر مبارک که **اَلْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِی**  
**وَرَضِیْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا** بشارت داد و احاطه این روز غدیر با آنکه اسلام  
 در آن روز کامل شد و اتمام نعمت الهی بر بندگان و رضا و خوشنودی خالق  
 ارض و سما از مسلمانان در آن روز بحصول پیوسته و بعد از نزول این آیه

نقلیه  
 عیال

اندر روز غدیر شریف  
 در غدیر پیوسته  
 ابرو موافق

حضرت رسول فرمود **اَلَا لَیْلَیْنَ وَاَقَامَ النِّعْمَ وَرِضَا الرَّبِّ**  
 بر سعادتی و **وَلَا یَزِیْرُ عَلَیْکُمْ** یعنی بزرگ خدای است خدا بر من بر کامل  
 شدن دین و اتمام شدن نعمت و رضای بودن حق تعالی از پیغمبر من و موافقت  
 و اتمام است برای علی بن ابیطالب **اَلَا یَعْلَازُ مِنْ** و در کتاب ملتفتان آمده  
 که در روز غدیر بعد از بیعت نمودن آن سه منافق اول ایشان بخدا گفت  
 سید را بر آمد گفت یا رسول الله هیچ چیز را از عمر خود ندمیده ام مگر این بیعتی  
 که با امیر المؤمنین عم نموده و تحقیق که کان دارم که خلافت بعد از من بر کتاف بیعت  
 مرا افتد و مراخ در بهشت کرامت کند و بهتر بنان جماعتی باشم که در بهشت  
 ساکنند و منزل دارند بعد از آن عمر گفت که فدای تو کردم یا رسول الله هیچ  
 چیز اعتقاد ندارم که بسبب آن داخل بهشت شوم و از دوزخ نجات یابم مگر  
 باین بیعتی که با علی عم نموده و بخدا که من در خاطر ندارم که نقض عهد و پیمان  
 کنم و اگر از حضرت رضی تعالی عنهما هر چه خواهر فایز باشد و از این دهند هر آینه  
 بیعتی که با امیر المؤمنین عم نموده ام از آن بهتر دانم و بعد از آن عثمان لشکر  
 برخواست و گفت یا رسول الله این مقلد از خودت ام و شادانم باین بیعتی که کرده ام  
 که تعیین میدانم که اگر نبوده باشد مرا کاه تمام اهل زمین را بر این میریزد و حق

حضرت رسول فرمود  
 این روز غدیر شریف  
 در غدیر پیوسته  
 ابرو موافق



بسیارین بیعتی که کرده ام با مولای مؤمنان و در کتاب جامع الاخبار این  
 طایفه را حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که مردان طایفه که  
 مدلول علیه اید شریعت نبوت است الله ثم نبیکم و آنها جماعتی باشند  
 که در روز غدیر برقرار و اعتراف نمودند بولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین  
 و انکاران نمودند در روز صفین ساعده و در کتابی که محتاج شیخ طریقی  
 و در جامع الاوقار و در احسن الکبار و در کتاب مناقب مذکور است که  
 در روز غدیر هم حضرت جبرئیل بصورت شخصی خوش هیأت نیکو لباس  
 بیوهای خوش در آن مجلس حاضر شده بود بعد از اتمام امر و صایت و خلافت  
 شاه ولایت گفت هذا منکم که ندیدم هیچو ام و روزی و نشیدم هرگز که چه  
 شدت و چه تاکی که از برای من خود عقد ولایت و خلافت نمود بدو رستی که  
 حل این عقد خواهد بود و این کرده را خواهد کشید مگر کسی که کافر باشد از خلا  
 و رسول برگشته باشد و عقاب عظیم و عذاب الیم خواهد بود کسی را که حل این عقد  
 کند و عمر بن خطاب با جمیع اجماعتی بود که این کلام را از آن جوان خوش صورت  
 نیکو لباس شنید چون احکامیم سخن بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله انچه شنید  
 بود بیان نمود پس آنحضرت فرمود که آن جوان را شناختی که من هرگز

اورا

تکرار آن حضرت در روز

قبضه غریب

اورا ندید و غیثا سم حضرت رسول فرمود که آن جوان جبرئیل امین است  
 و با عالمین بود پیر هیزای عمر از آنکه تو گشایند آن کرده باشی بدو رستی که اگر  
 تو حل این عقد غنائی از زمره کفار و انجاعتی خواهی بود که خدا و رسول و مؤمنان  
 از ایشان بزار خواهند بود و مع هذا که این کلام را از جبرئیل امین شنید  
 و از سید المرسلین هم استماع کرده حل آن نمود و عهد و پیمان را شکست خود  
 مستوجب عذاب و عقاب است و مولوی معنوی در مشنوی اشاره به این  
 نموده نقض میثاق و عهد از احق است حفظ ایمان و امانت  
 چون درخت است ادوی و بیخ عهد بیخ را بجا میاید بجهل عهد نشاید  
 بیخ پوسیده بود و ز شمار لطف پیرید بود شاخ و برگ عهد اگر چه  
 سبز بود با فساد بیخ سبزی نیست سود و در اکثر تفاسیر و کتب شیعه  
 که چون خبر ولایت و خلافت حضرت شاه ولایت با طراف و جوانب رفت  
 حارث بن نعمان فرمود که سرار و بزرگ این قوم بود مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 گفت ما را بر حلالیت خدا و بر سالت خود نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی  
 قبول کردیم ما نهادن شد خلافت و بر سر من خود حواله نمود این از مردم  
 است یا از جانب خدا حضرت پیغمبر هم قسم یاد نمود که این بفرموده الهی واقع شد

از ادله نقلی حضرت جعفر صادق علیه السلام است که از اهل بیت کبار  
 و از اهل بیت ائمه اطهار علیهم السلام است که از اهل بیت کبار  
 و از اهل بیت ائمه اطهار علیهم السلام است که از اهل بیت کبار  
 و از اهل بیت ائمه اطهار علیهم السلام است که از اهل بیت کبار



إِنْ شَاءَ

Handwritten text in Urdu script, likely a continuation of the letter or a separate note. The text is written in a cursive style and includes phrases such as "میں نے تم کو" (I have written to you) and "میں نے تم کو" (I have written to you).

ادامه جغرافیة خفا  
و جغرافیة خفا

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



در تخیل یل حق و در فکرت  
بسیار خوب است

در آن امر ظلم بر اهل بیت و نسبت امام گفت اگر عدل بود که چنانچه حق و انصاف  
وامم که مزاول مادرند همد که حق باز گذاری هر دو سو کنند یاد کرد که میگذازم  
امام فرمود که حد اول عدل است و نک هر دو ازین سخن بگشت گفت دیگر  
بگو امام فرمود که حد ثانی هر چند است و نک هر دو در شد گفت دیگر بگو  
امام فرمود که حد ثالث از تقییه مغرب است و نک هر دو از زر شد دیگر  
گشت از غایت غضب و گفت دیگر بگو امام فرمود که حد رابع در روا ارمینه  
و نک هر دو از سرخی بسیار گشت و مدت مدیدی سر در پیش آمدند بعد از آن  
سر بر آورد و گفت ای کاظم تو حد و عدالت ما را نام بردی که حق و انصاف است  
و بی عیب و نقص ظلم کرده اند امام فرمود که ای هر دو من اول موافقم که باین  
نقشه و اضحی خواهی گشت روایت که چون ایه کریمه قاتل ذالقرنی حقه  
نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با طایفه علیها السلام بخشد و تا سید کایان  
در حیوة بود و نک در مصحف حضرت سیده الفاء بود و در بعضی نسخ منظر سید  
که سه سال در حیوة حضرت رسول صلی الله علیه و آله عامل حضرت سیده الفاء و نک بود  
و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفات یافت و ابابکر علیه السلام خلیفه و سید القادما و  
و خلافت شد عمر ابی بکر گفت که مردم بندگان دنیا و طالبان دوزخ و دیارند

پس نداد

۶۹  
در تخیل یل حق و در فکرت

پس نداد و ارادت که منع کنی از علی و از اهل بیت او خسر و فدا و نک را از حق  
چون شیخیان و محبان علی این معنی را دانستند و او ترک نموده بسوی اقبال  
میکنند طلبید نیاز بر ابوبکر و نک را بفرموده ان شیطان امت مجبور نماید  
غضب نمود و در کتب با احتیاج شیخ طبرسی روایت است از حماد بن عثمان از  
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون مردم بای بکر بیعت کردند و کار بر او  
داشت شد بفرموده عمر بن خطاب که فرستاد تا وکیل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام  
را از نک بیرون کردند و حضرت فاطمه علیها السلام نیز دیک را با بکر آمد و گفت چرا  
میراث پدر را ازین باز گرفتی و وکیل مرا از نک بیرون کردی و بی وفا ای ای  
رسول و فدای کرامت داده است و تو را از پدر میراث می رسید و مرا از پدر  
میراث نیست ابوبکر گفت که او حاضر کن و این نیز خلاف حکم خدا و رسول است  
بر واسطه آنکه حضرت فاطمه علیها السلام متصرف و نک بود و صاحب بی و حضرت رسول  
فرموده اَلْبَيْتُ عَلَى الْمَدِينَةِ وَالنَّبِيِّ وَالْأَنْبِيَاءِ عَلَى سَيِّدَةِ الْعَالَمِ فَاطِمَةَ زَهْرَا  
علیها السلام آن را حاضر کرد و گفت یا ابابکر بر تو اقامت نکنم تا که بر تو حجت آدم  
که رسول خدا گفته که ام این زنیست از اهل بیت گفت علی چنین بود ام ای بگفت  
که گواهی میدهم که چون حق سبحانه و تعالی ایه قاتل ذالقرنی حقه را فرستاد



لا حضرت رسول خدا را که حضرت فاطمه علیها السلام داد و بر خود خدایت و حضرت ابی تراب  
 امد بطریق امین که او را داد و در باب ذلک شیا حضرت فاطمه علیها السلام را بیک  
 ملعون گفتگوی بسیار واقع شد آخر الامر ابابکر ملعون از جواب حضرت رسول  
 و جگر کوشه حضرت رسول عاخر امد قباله و محبتی نوشت و حضرت فاطمه علیها السلام  
 داد و منقرض آنکه ذلک حق حضرت فاطمه علیها السلام است و کسی دیگر را بقرض نماید  
 چون حضرت سیدنا ابا تراب را گرفت و از مجلس ابابکر بیرون امد متوجه  
 حجر طاهر شد عمر بن الخطاب را سرفراخته رسید پس رسید که ای فاطمه منازعت  
 و مخالفت تو با خلیفه بکار رسید و از محبت و نزاع شما چه حاصل شد حضرت  
 فاطمه علیها السلام فرمود که ایست کتاب و قباله آنکه ذلک حق من است و کسی را  
 در آن دخلی نیست عمر ملعون علیه اللعنه خشم آورده آن نوشته را از حضرت فاطمه  
 علیها السلام در برد و پاره کرد و خشمناک و در مجلس ابابکر در امد و در آن فرمود  
 و گفت تو دیر و زحمت نمودی که حضرت فاطمه علیها السلام در فلان حق نیست و امر و  
 حکم میکند که ذلک حق او است عیسی که این صورت را از خلافت من در خلالت  
 و موجب طعن تو میکرد و در بنی هاشم با خود رسند میشوند و چون علیه اللعنه  
 عمر بن الخطاب حضرت کرد آن معصوم مظلوم غنائک فرمود که مرقف کتابی  
 مَرَّ اللَّهُ

۲۰  
 غلبه فر

مَرَّ اللَّهُ بِكَ یعنی کتاب را پاره کرد و خدایت جل جلاله شکم تو را پاره کند  
 و آخر دعای آن مظلوم در حق ملعون مستجاب شد و در ایام امارت و حکومت  
 شکم را پاره کردند و بدو زخم رسانیدند و حضرت فاطمه علیها السلام گریان و گریان  
 بخانه امد و حقیقت حال را بجهت عرض نمود امیر المؤمنین ع متوجه شد  
 ابوبکر علیه اللعنه را بدین شسته و جوی ازها جر و اضاف کرد و آن ملعون کوفه  
 گفت ای ابابکر چرا از فاطمه علیها السلام منع کردی میروای که از رسول ع باوریده  
 و در حال جوی رسول ع مالک و متصرف بود ابوبکر علیه اللعنه گفت آن حق  
 یعنی خیف و جمیع مسلمانان در آن شریک و سهیم اند اگر جوی شهادت دهند  
 که رسول ع ندکرا بفاطمه علیها السلام داده است از او است و الا او را در فلان حق  
 و نصیب نیست امیر المؤمنین ع گفت ای ابابکر حکم میکنی در حق ما خلاف حکم خدا  
 گفت نه گفت اگر دوست مسلمانان چیزی که او مالک و متصرف آن باشد و من  
 در او کم بنیه از که میروای ابابکر علیه اللعنه گفت از تو گفت اکنون چون است که  
 بنیه از فاطمه علیها السلام میخواهی و چیزی که او مالک و متصرف است و از مسلمانان  
 بنیه میخواهی ابوبکر علیه اللعنه خاموش شد پس علیه اللعنه گفت دست از حق بردار  
 که ما با تو محبت توانیم آورد اگر گواهان عادل حاضر کنی خوب و الا از مسلمانان







شدند تاگاه پیری در آمد و جامه سرخ محض از بافته صنعا پوشید و روی  
 علف در بر افکند و فعلین خضر را در بازو عصائی از چوب شون خط در دست  
 گرفته سلام کرد و جوابش دادیم ابو بکر علیه اللغه گفت ای شیخ بنشین بر پی  
 تکبیر و عصا نموده گفت من خصلج کورم و مرا هاسایه ایت بمن گفت حق  
 بیج میرسد ما سندان شخص را در پای که خلیفه سولاست پیغام مرا بیاور تا  
 تا تو را جواب باشد گفتم بگو پیغام چیست تا برسام گفت من رفیق ضعیف  
 و مرا پندش بود وفات یافت و مرزعه بمن میراث گذاشت که معاش من و فرزندان  
 من از آن بود و مرزعه را امیر شهر مجوس و قلعی از من گرفت پس ابو بکر علیه  
 گفت نیکو میباید آن ظالم را جرمی که از آن ضعیف مرزعه را در گرفته است  
 عمر گفت ای نایب رسول بفرست تا آن ظالم را در میان خلق ضعیف کنند و مرا  
 کرد از بدش رسانند تا امر را بددیگری مرتکب چندی را مرزعه را پس بر گفت  
 که پناه میبرم بخدا از شتم و عذاب خدا که باشد ظالم تو را جرمی قرار داد که  
 بر دوش رسول مظلوم کند و از خانه بیرون رفت ابو بکر علیه اللغه گفت چرا  
 باز از بدیگری از اهل مجلس طلب او بیرون رفتی پس در میان رفت و باز در میان عطا  
 کرد که نگفتم و بدخصت کسی را نکند از بیدریان قسم یاد کرد که هر خصت  
 کسی را

کسی را نکند داشته که داخل خانه شود و هیچکس بیرون نرفته پس ابو بکر علیه اللغه  
 بر و ملعون گفت شنیدم گفت شنیدم و در وادی جن ازین بیشتر و عظیم تر و دایم  
 و شیطان بسیار و قهارم را بجایها افکند و بیخنی بودند که شنیدیم یکی  
 با و از بلند میخواند و صاحبان را ندیدیم مرتب تا این محلی با من لا یلیق الیه  
امدول علی الیاسین المرامین اعجل الحضرا بللیا لقد ذهب بالملک  
من بین المضلین فبنا الله مما قد رکت به الی النبی و مع ظلم البیین  
عن الشیو و قد ولت علی فذلک بدلت النبی و کلا غیر مقنون فالله یعلم  
ان الحق حقهم لا حق لهم و لا حق للعبدین و قد شهدنا حاتم و صبیته  
عالم الاصلع القوام بالذین لا تظلمن لغایتهم اباحسن اذ خصه الله  
من بین الرضیین خص النبی علیا یوم کفرکم بالجلم و العلم و القراء و الذین  
 پس ابو بکر گفت یا بن عباس مجلس ما امانتست باید که این حکایت کسی از تو  
 نشنود گفت چنین کنم و چون مجلس حضرت امیر المؤمنین عا امدم انصرفت  
 متبسم شد و فرمود یا بن عباس جیرای از این است باید داری حکمت میاد دارم  
 ولیکن عهد از من گرفتند که باز تو هم گفت من قصه با تو بگویم گفتم و ای  
 المؤمنین عا ما شنیدم و از آنها کسی نود ما نیامد گفت آن پیر خمر

ما خانه  
 کهن  
 ۲۲



بزرگواران و قضاة ما من گفت چنانچه رفته و آنحضرت این اشعار را بخوانند  
 و من از او هر دو ترس خلفاء فله تا عثمان کشته شد این حکایت را یکی نگفتم  
 موافق بر احمد المکی معروفست بعد از آنکه از علمای اهل سنت و جماعت آن  
 روایت میکند با سند خود از ابن عباس که حضرت رسول را بجزای موفقت  
 فرمودند باطل خدا شیقا فاطمه را بوقوتی شیخ کرد و قوام روی زمین را اصلاح  
 فاطمه کرد و ایند بر کسی که بر روی زمین مشی کنند در حالی که بعضی فاطمه را  
 راه حرامی رفته باشند یقین که فاطمه را حق خواهد بود که دشمن او در ملک  
 او در نماز باشد و مشی در ملک او غیوب اذن مالک حرام است پس در  
 اهلیت نبوت و رسالت بر روی زمین حرام باشد ای ناصی هرگاه کلمه  
 شما روایت کند که چون ایه کریمه فاية ذالقرنی حقیر فاذل شد حضرت پیغمبر  
 حضرت فاطمه را طلبید و فذل را با و داد و نیز روایت کنند که کل روی زمین  
 را خدا شیقا صدق حضرت فاطمه کرد و ایند یکدیگر در باب منع فذل چه عذر  
 او رد پس بپول شما کل زمین در هر حضرت فاطمه علیه السلام باشد اگر بعضی از  
 خود را طلبید چرا مورد زجر و منع شود و درین شک و شبهه نیست که حضرت  
 فاطمه زهرا را خلفاء فله شما خشنود که عالم بقا افعال خود پس بر این  
 هر مشی

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

هر مشی

هر مشی که ایشان کرده اند و هر چه از ایشان صدور یافته همه حرام باشند و نیز  
 آنحضرت بجای داده و حق شما در روی زمین حرام است بجهرات که هر یک  
 در این است و در این مقام و ممکن سازید که مشی شما در این احادیث و  
 و شبهه ندارد و در کتاب کشف الغم از ابی بصیر روایت است که از حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام سوال نمودم که چرا امیر المؤمنین هم در وقتی که والی  
 شد فذل را اخذ نفرمود و صرف نکرد آنحضرت جواب فرمودند که ظالم و ستم  
 هر دو از دنیا رفته بودند و هر یک بعد از استحقاق نیک و بد خود جزا یافته  
 آنحضرت خواست که استرجاع نماید بجزیری که خویشا غاصب بدان عقاب  
 نمرد و منصف بر انوار کرامت فرمود و نیز امیر المؤمنین هم در تروا فذل  
 آمد آنحضرت رسولی که کرد که چون حضرت رسول هم از فذل معظّم فرمود  
 عقیل خانه او را فروخت بعد از فتح مکه بعضی گفتند یا رسول الله چه جای خانه  
 خود رجوع نمیکند فرمودند یا عقیل خانه از برای من گذاشته که بان رجوع  
 کنم و از آن ایام فرموده گفت ما اهل بیتیم که رجوع نمیکنیم و در راه خدا بجزیری  
 که از ما اخذ کردند و روایت است که چون عمر عبدالعزیز و ابی سنان فذل آنحضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام و عبدالعزیز بن الحسن و فرمود و هر دو از فذل فرستادند

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب







دو چندان ساختند و آنچه از برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام  
 و سایر اهل بیت معین بود قلم کشیدند که در وجه لشکر و سپاه کجاست  
 میباید و متاد ضرر است و وضع حسن بر فرد رسول الله نمودند و گفتند  
محمد بن عبدالله کرده است و خلافت انداخته گفته که و اعلموا انما عتقتم من  
شیء فان الله جسد رسول الله و در وجه و در مبلغی از بیت المال  
 جهت خرج خود مقرر ساختند و ابوبکر بن عبد بن چون بدید که لا فضل الا لانا  
 نمود بیکت و دو هزار دینار طلا از بیت المال در دست او ماند و در زیر  
 ملون روزی که در دست او قرار دهد از بیت المال در گذشت بود و هم  
 در روزی که عثمان مرد در بیت المال یکدیگر بنیاد نمود که هر را امانت امان  
 نموده در مدت خلافت شوم خود هیچیک از آنها جرأت نداشتند و آنچه را که  
 و جمع را بر میخواند و نزد یکان خود داد و ابوبکر و عمر هر یک در ایام  
 خلافت خود هر روز از بیت المال مبلغی بر میداشتند و بیغیر اجرت  
 که ما اجیر خلافتیم و بیغیر کار نکنیم و عثمان کل بیت المال را بیغیر اجرت  
 صرف میفرمود پس آنچه روزی در مردم باشند نه امام خليفة و بعضی معاذ  
 اسادت میآید است این کین یقین علت ملود زادت است بجمله علی

نیت

در غنی و ذکا که خیر است

نیت درست زان عقد مخالف کرده بر باد است طعن هشتم انکار آن سه  
 مردود در جنگ احد و حنین و خیبر و باقی حروب مثل ماده شغالان و در غنیمت  
 نهادند چنانچه در باب این ایقان سمعت گذارش یافته و آن شیر پیشه نجاست  
 و پر دل امیر المؤمنین ع بقوت سرچشمه بلبل در هر جری و در زنی لشکر و عسکر  
 اهل شریک و ضلال را از رخ و بنیاد بر میکند و هر کز فرار نمود نظم تو را  
 رسید شاهی و سروری که از غیب عارف فرای بری کو ب بنی از تو نهی  
 تو را نام مصطفی یا علی تو را گفت جبر بلبل و ثنا بفضل تو یا لانا و مسطقی  
 و غیر صاحبی گفت بیت نه هر ستاره که دیگر چه زهره تا بادت نه  
 سوار که بلیز چو شاه مردانست غزای خیبر و خندق و زو جان ناید که آن  
 مناصب عالی را شیعریزدان است طعن نهم که هر سه در آن شریک اند که  
 ابوبکر بن محمد بن مؤمن شیرازی از تقاسیر اهل سنت نقل کرده که از ابن  
 مالک گفت که روزی در خدمت حضرت رسول ص نشستیم و دیدم سخن از شخصی  
 در میان آمد که نماز و روزه و زکوة و صدق از او بسیار بفعل محامد حضرت  
 رسول ص فرمود که او را غیثنا سم که دیدیم انز پیدا شد بطرفی رفت بایران  
 گفتند که یا رسول الله ص اینست که حرف او گفته شد پس چون چشم مبارک حضرت

فان قلت ان هذا الرجل لم یکن فی غزیر



رسول خدا را با یکر گفت این شمشیر را بگیر و برو و ایتم را بکش که از فکر  
 شیاطین است پس یو بگرفت و بعد از آنکه باز آمد گفت او را دیدم که در  
 قیام بود با خود گفتم که هر که او را نکشم که بنام مشغول است پس حضرت  
 رسول تم اشاره بفرموده فرمود که شمشیر را بگیر و برو و او را بقتل او  
 که از وقت بسیار هم میسر میسر را گرفته بعد از آنکه باز آمد گفت یا  
 رسول الله دیدم که در سجود بود با خود گفتم یا الله بخوابم گفتم که  
 در سجده باشد **شعر** مدعی باز که توفیق عبادت یافت خا <sup>نشد</sup>  
 به توفیق جای دیگر است پس در حضرت امیر المؤمنین عم کرده فرمود یا علی  
 برخیز که اگر او را کشی در میان امت من خلاف خواهد بود امیر المؤمنین عم  
 چون رفت او را ندید برگشته گفت یا رسول الله او را ندیدم پس حضرت رفت  
 که امت موسی بقتل او و بکفر شدند بگفته از ایشان تا می بودند و باقی  
 در آن و امت عیسی بقتل او و فرقه شدند بیک رستگار بودند و باقی بقتل  
 در آن و فرقه شدند که امت من بقتل او و فرقه شدند که امت من بقتل او  
 هالک و مولا یومنان گفت یا رسول الله آن فرقه ناجیه که انداخته و فرمود  
 که راه و طرق صحیح بود داشته باشند و از این عیال و ولایت که امر بود  
 که ابا بکر

که ابا بکر و عمر علیهما السلام از گفتن ابا و امتناع نمودند حضرت امیر المؤمنین  
 او را در روز صفین گفت و ذو الندره مشهور همین است که از جمله خوارج  
 صفین است و وجه تسمیه او بدو و التذیران بود که یک سینه او چون پاره  
 کوفتی بود در اندرون بدن او چون میکشیدند بیرون میآمد و هرگاه  
 میکشیدند بدن او فرو میرفت و در کتاب جامع الانوار آمده که گفتار  
 که حضرت رسول تم حکم بقتل او فرمود معویه بن عمار و دیگران و در کتاب  
 احسن الکلام مذکور است که کوسا له این امتا یو بگو بود که خلق پرستش  
 و می نمودند و فرمودن الی رسول عمر بود و سارعی عثمان و ذو الندره معویه  
 که سر کرده خوارج بود حاصل کلام آنکه از پیغمبر شنیدند که اگر این  
 بمالامت را بصلالت می افکند و ایشانرا امر بکشتن او کرد مخالفت نموده  
 باز گشتند که در سجود بود با نماز میکرد مخالفت قول رسول را تجویز نمودند  
 و گفتن این قسم سکی را جایز نمیدانند با آنکه صیلاشتند که فرموده رسول  
 با مخالفت است و مخالفت و رسوائی و نافرمانی عمر نبوده از ابا بکر است  
 که عمر و باز از پیغمبر شنید و خلاف گفته ان صادق القول نمود و آنکه در  
 ان دو بدولت یازد که بقتلش اقدام نماید ظاهر پیش شنای معنوی

ادعای پیغمبر  
 ادعای پیغمبر  
 ادعای پیغمبر

در وصف پیامبر











۹ **طعن سیزدهم** که هر سه در آن شریکند آنکه در هکذا مجمل که حضرت سید  
 المرسلین **ع** نفرمان رب العالمین امر به خدا و نهاده بود و در خانه هجیر  
 از خواب بیدار شد و در خانه امیر المؤمنین **ع** و چون آن مردودان خلیفه شد  
 درها را باز کردند و مخالفت خدا و رسول را از سهل ترین امور انگاشتند  
 و از مواخذه روز جزا اندیشه نکردند بلکه ایضا استقام کشیدن از خدا  
 و رسول نام کردند و باین فعل غر و مباحات کردند که این قدم کارها  
 میتوانیم کرد و چنانچه این طعن است که هر سه در آن شریکند و بر ایشان  
 بستن هم طعن است که هر سه در آن شریکند و اگر مستحق طعن نمیبودند  
 در بر ایشان بسته نمیشد **و بای** هر چند سیاه نامند در محشر از برون  
 دوزخم خدا یا بگذر که نیز آدمی نمیتوانم بودن در خانه عثمان و ابوبکر  
 و **ع** **طعن چهاردهم** در یوفای و غدیر و مکران سه لعین با حضرت  
 امیر المؤمنین **ع** این ملاذلی شافعی در کتاب مناقب پسند خود ذکر کرده است  
 که حضرت رسول **ص** بروج متول گفت یا علی **ا** امت من بعد از من با تو عهد  
 خواهند کرد و بکبر و یوفای با تو سلوک خواهند نمود و بانی  
 و با عثمان ابوبکر و عمر علیهما السلام و العذاب بودند که با حضرت امیر المؤمنین **ع**  
 بود

طعن دیگر شده آنکه نفرمان خدا و نهاده بود  
 و یوفای و غدیر و مکران سه لعین با حضرت  
 امیر المؤمنین **ع** این ملاذلی شافعی در کتاب مناقب پسند خود ذکر کرده است

بی وفای نمودند و بکبر و حیل امت را فریب داده تابع امر و نه خود ساختند  
 و ایناعت نیز یوفای را شعار خود ساخته بیت روز غدیر خم را فراموش  
 نموده و تبلیغ شیطانی امت کذاب مرتاب عمر بن خطاب بانی بکبریت نمودند  
 چنانکه روزی ولای مؤمنان داخل مسجد شد و خطاب بانی بکبریت فرمود  
**ع** **نکته** اما بکبر و لا نک جاها **ا** بآن علیا خبر حافی و فاعل و آن  
 رسول الله او می بخت و الگفته قوله فی الفضائل فلا تخبئه حقه وارود  
 الروى الیه فان الله لیس بغافل یعنی بدان اعا ابوبکر و جاهل مباحث  
 که علی تحمیرین یا برهنگان و کنش پوشافت بداند که رسول الله **ص** وصیت کرده  
 در حق او و موکد گردانید کلام خود را در فضایل او کم مکن حق او را  
 و در حق مردمان و بسوی او پس بدستی که خلافت غافل نیست یعنی ملاذلی  
 بر کار گردانید کان خود **مکات** در کتاب مناقب بن مفادلی شافعی  
 از ابوبکر بن موسی حافط نقل کرده و او پسند خود از ابن عباس روایت  
 مینماید که روزی با رسول خدا **ص** لبیر با عثمان مدینه رفته بودیم و  
 علی بن ابیطالب **ع** همراه بود و سیر چندین باغ نمودیم و به باغ که رسیدیم  
 حضرت امیر المؤمنین **ع** گفت که باغ خوب است حضرت رسول **ص** با او میگفت که



باغ خود در تحت بخت از این است و در آخر بدیم که دست مبارک بر سر زد و  
 با و از بلند بگویند حضرت امیر المؤمنین **ع** بر سید با رسول الله **ص** سبب  
 که به چلت فرمودند که این را میگویم که در سینه هر کس که توست و تا  
 من هستم ظاهر نمیکند و مستظرفند که در دنیا سر بلیند و کینه های خود را  
 اشکارا کرده اند و هر یک از علای آن طبق ضلالت مضل این قسم احادیث  
 و روایات در کتب خود ذکر کرده اند اگر اعتدای با جادیه و احوال خود  
 دارند پس چرا از خلفای ثلاثه بفرموده نمیکند و دست بلامنحت و دوستی  
 قسیم ناروخت نمی زنند و اگر بدو غمی می نویسند پس تحت و اعتبار بشوالات  
 و افعال ایشان نباشد **لکن** **باز در دم** آنکه بموجب وصیت سید **فاطمه**  
**فاطمه زهرا علیها السلام** آن سه منافق توفیق نماز کردن بر آن معصوم نیاختند  
 و خبر از مرگ مطهران معلوم نداشتند و از دنیا رفتن نیز مخبرم مانند  
 و این بنا بر وصیت بود که آن معصوم و مظلوم حضرت امیر المؤمنین **ع**  
 نموده بود که از آن سه ظالم مردود ناخوش شود و و راضی نبود که ایشان  
 تشییع جنازه او نموده برو غار کنند چنانکه در کتاب مجلی مرآت الحقی آمده  
 که اخی خوارزم در کتاب خود ذکر کرده که حضرت **فاطمه علیها السلام** از دنیا رفت  
 و در غار

و در غار از ابابکر خشمگین و از رویه بود از جهت فداک و بموجب وصیت  
 فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امیر المؤمنین **ع** در شب حضرت سیده النسا را دفن  
 نمود و مرقد آنحضرت را با زمین یکسان نمود که احدی بر آن مطلع نگردد و  
 روز دیگر ابوبکر و عمر و اصحاب ایشان از حضرت امیر المؤمنین **ع** از حال حضرت  
 سیده النسا علیها السلام سؤال کردند مولا و مؤمنان فرمودند که بموجب وصیت  
 سیده النسا او را پنهان دفن نمودیم پس عمر گفت که مرقد آنحضرت را طلب کنند  
 تا بر او نماز کنیم هر چند **اصحاب** اعلام این شخص و محسن خود را از آن فتن  
 نیاختند **ع** **لما قبضت** فاطمه الزهراء **ع** **عن امها علیها السلام**  
 و سبطاها و قام حقانی بطن البقیع **ع** **صلی علی جمیع اولادها** و لم  
 یسل علیها منهم احد **حاشا لها من ملوکهم** و اراها حقن اصبع الحق  
 القداة **انما تجل البول** و لم یدر و ابمشواها **قالوا له یا ابی التبتین**  
**ما فعلت بنت النبی** فاننا قد فقدناها **اجابهم تحت** بالمصطفی **قلوا**  
**علیه غیظا و حقدا** **حين اخفاها** **لکن** **ساز در دم** آنکه صحابه کبار چون  
 ابا ذر و سلمان و عمار و مقداد و بنی هاشم جمعا بر هیچکدام از خلفای ثلاثه  
 بیعت نکردند و سعد بن عباد و قیس بن سعد که از اکابر انصار بودند

۱۰  
 فاطمه زهرا علیها السلام

لا مضی  
 و در روزی که  
 و حضرت امیر المؤمنین  
 و خانه شریف  
 حضرت امیر المؤمنین



سید بهشتیان فرود نیاوردند و اگر بیعت ایشان با یو بکر نموده باشند  
 بموجب آنکه فدای تلخ الخطرات خواهد بود و روایت که سعد بن عباد  
 باجماع خاصه و عامه بیعت با یو بکر نکرد و در زمان خلافت عمر و زید  
 او را در بازار مدینه گفت بیعت کن ای سعد یا از مدینه بیرون برو و سعد گفت  
 بیزم از ولایتی که خود را نامیرا باشی از مدینه بیعت شام رفت و  
 او را فیلک بسیار بود در قری شام هر هفته در دوشنبه و پنجشنبه  
 بدین وقت میفرموده عمر قری باو زدند و او را کشتند و بروایتی آنکه عمر  
 خالد ولید را از برای کشتن سعد بن عباد و شام فرستاد و او را در  
 دشب فرست یافت سعد را بقتل رسانید و در بعضی روایات آنکه ابابکر  
 در ایام امارت خود بمشورت عمر خالد ولید را بشام فرستاد تا سعد را بقتل  
 رساندای ناصبی خلافت و جانشینی رسول خدا چنین باید کرد که مردی  
 گناهی را از برای بیعت بملحق نمودن امر بقتل او فرمایند و این نیز از مظاهر  
 عثمان میتوان شرح یغین که اگر سعد بن عباد در زمان حکومت عثمان  
 میبود بر بیعت او را فرستادند سخت خطرات اگر طالبی اقتدا بجید رکن میخواست  
 یعنی فدای تلخ الخطرات تا بر سخت خطرات آنکه هر کدام از خلفای ثلاثه سید جمیل

۶۱  
 یعنی بیعت با یو بکر  
 که در این کتاب  
 مذکور است

سال عبادت و پرستش بت مشغول بودند و در پیش لات و وهره بپشتا  
 بر زمین مینهادند و زنار بر میان بستند و در گردن و صدر کف بر پشتا  
 میسوزند و این معانی شافعی در کتاب صناعه از عبداللہ بن مسعود  
 روایت نموده که حضرت رسالت فرمود که امر نبوت و ولایت بر علی  
 منتهی شد و هیچکدام از من و او بجایست بجمع وجه نموده همیشه خلافت برست  
 بوجه ایم پس از این بیعت که عبادت بت و اصنام از من و علی صدور یافت  
 بود مرا متقی بنوت و رسالت و علی را سزاوار امانت و وصایت دانستند  
 امر نبوت بمن و مرتبه وصایت بوی تعلقی یافت و در کتاب فتوحات القدر  
 در تفسیر آیه کعبه ای ما انا قال و من ذریعتی قال لا ینالی  
عہد الظالمین آمده که حضرت الله تعالی بجهت ابراهیم علی نبی و علی خطا  
 میکند که بدستی که من تو را امام انام خواهم گردانید حضرت ابراهیم را  
 مشقت نمود که در بر و فرزندان مرا نیز امام گردان حضرت ابراهیم را  
 که عهد و پیمان من که امانت و خلافت است بمیرسد بفرزندان تو که بت پرست  
 باشند و همیگذا از عبداللہ بن مسعود روایت کند که مستبد کائنات در شان  
 تو را این امر فرمود که انتہای الدعوی الخ امام لم یجد لضم قط فاعلم ان







اقراب اهل بیت  
و اهل بیت از اهل بیت  
و اهل بیت از اهل بیت

۱ **طعن بیست و دوم** نیز در آن کتاب آمده که حکم و فرمان الهی چنان بود که  
چنانچه صاحبخانه بخانه وی نرفتند که لا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مِیْمَنَکُمْ  
حق استانیوا و ایشان بی اذن اهل المؤمنین و فاطمه و حسین علیهم السلام  
داخل خانه ایشان شدند چنانکه بعضی از آن ذکر شد و برخی میفرمودند  
خواهد شد و حرمت خانه و اده حضرت رسول و اهل اطهر و رعایت  
نکردند و خدا و رسول و اهلیت را از خود خشنود ساختند و احوال  
ایشان در روز قیامت و بیکر شفاعت و احضار و **طعن بیست و سوم**  
آنکه ظاهر الولا نه بودند و از زمان و سراج بهر سید بودند و اکثر علمای  
ایشان بر این معنی قایلند چنانچه در اخبار ائمه بیان شده  
و هر که در سوء نیتان شک دارد البته در نسب و خطای واقع شده  
و از حلال زاده کی بی بهره و بی نصیب است و بنده را از او فرموده **و بای**  
که بود حبیب الصید در ساقی ابی جعفر کوفی کریم باشی محبت نبوی خدا  
میبرد که کیم گناه ما در حق **طعن بیست و چهارم** آنکه مسجد ها را نه بطریق سنت  
بغیرت بنا می کردند و محراب را داخل مسجد میکردند و لهذا حضرت امیر المؤمنین  
در زمان خلافت ظاهری چون آن نوع محرابی میدید میفرمود که او را میکشد

طعن بیست و پنجم

طعن بیست و سوم  
که ظاهر الولا نه بودند

۲ **طعن بیست و ششم** آنکه حکم الهی آن بود که مسلمانان با اهل شرک و فحاشی  
نکنند که یا ایها الذین آمنوا لا یجحدوا عداوتی و عداوتکم اولیاء  
و ان سب منافق ما اهل شرک و فحاشی دوستی میکردند و مواصلت میجستند  
و هر چند در آن بابایات سخاو و حج فحاشی نازل شد منع نشدند  
ذره کا ندهم ارض و سموات جنس خود را همچو کاه و کهر با است  
۳ **طعن بیست و هفتم** آنکه عازیت بر موه و حضرت پیغمبر هیچ تکبیرات آن  
شده ملعون بمشورت هم چهار تکبیر قرار دادند و در آن قراة سور و قراة  
نیت ایشان بجا نهدن فائده و صلوات مقر نموندند و ابو جلال اسکری  
که از علمای اهل سنت است در کتاب او ایلا آورده که اول کسی که مردم را  
در نماز میت چهار تکبیر امر نمود و امامت غیر سید المرسلین کرد عمر بن  
خطاب بود **طعن بیست و هشتم** آنکه حکم الهی کافر غیر العین است و آن سه  
مرد و اهل ذمه و کفر با پاک میدانند تعلیم لعنة الله و الملائكة  
و الناس الیوم القیمة بلا حذو قیاس **طعن بیست و نهم** کلمه کلمه الف اما  
تعالی القیل بالثانی لا **طعن بیست و دهم** از ظاهر ایشان خبر جلیس است  
چنانکه سابقا ذکر کردیم ایشان است گذارش یافت **طعن بیست و یازدهم** آنکه حضرت رسول

طعن بیست و یکم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و دوم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و سوم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و چهارم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و پنجم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و ششم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و هفتم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و هشتم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و نهم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و دهم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و یازدهم  
که ظاهر الولا نه بودند  
طعن بیست و بیستم  
که ظاهر الولا نه بودند

طعن بیست و یکم  
که ظاهر الولا نه بودند







که در زمان خلافت او بام رسید چنانکه از او سؤال کردند که چرا  
 با این بدعت شکر گفت از برای آنکه هرگاه مردم بدانند و بگویند  
 ایشان برسد که نماز بهترین اعمال است هم مشغول نماز میشوند  
 و ترک جهاد میکنند **طعن سوم و هشتم** آنکه بدعت مسیح خفین بخاوند  
 و بزهارا با متابعان خود در ثواب و مشورت یک ساختند و بلیق  
 ابدی گرفتار شدند **طعن نهم** آنکه مردمان خرد خود را امر کردند  
 که در نماز دست بر سینه گذارند و بجهت احتیاج است یهودان این  
 بدعت را در میان امت یادگار گذاشتند و ارواح یهود را از خود  
 شاد کردند و روح مطهر حضرت رسول را از خود آرزو نمودند  
**طعن دهم** آنکه سنت قنوت و رفع یدین را که از سنتها موقوف نماز  
 بود بکلی بر طرف کردند و امت را از این فیض محروم ساختند **طعن**  
**جمله دهم** آنکه بگویند از ابا بکر و ابی بکر خلافت خود گفت مرا غسل باها و مسج  
 کوش و سر کردن خوشتر میاید و عثمان گفتند که ما را همچنین بخاطر  
 میرسد و این در وقت وضو ساختن ما را خوشتر و نیکوتر است از آنچه  
 خلا و غیر او فرموده پس بایستاع و پیروان خود امر کردند که بجای مسج با  
 بانشیند

از جهت مسیح خفین

از جهت یهود و  
بینه که ایشان

ایشان را عمو و  
فرزاده

بانشیند در عوض مسج بپشای سر کردن را مسج نمایند و این بدعت از این  
 یادگار و بماند و این اضار است که ایشان میکشند اضار است که شیطان  
 در سر کردن آن بدعت دینان کرده و سران را در دست دارد که مبادا ایشان  
 پیش از شیطان داخل جهنم شوند **طعن چهارم و دهم** آنکه حضرت رسول  
 فرموده که در نماز هیچ شستن مبادید که اول زانوهارا بر زمین نهد بلکه اول  
 دستها را بر زمین بایستد و در رکوع و سجود تحصیل نکند و تمام کنید ذکر را  
 در رکوع و سجود و بنشینید مثل خردوس که متعارف بر زمین زند و برآورد و در  
 تشهد مانند سلت بر سر پا بنشینید بلکه بر سرین چپ بنشینید و مثل فرزندان  
 بر جیب و راست منکوبید و این بدعتها را آن سه منافق بهم رسانیدند و الحال  
 فواصی و تبکیان مردم میباشند و امر کردند پیروان خود را که افتاب را  
 تا کرده نماز شام گذارند و اوقات کند و این افعال ناخوش و کور از دست  
 همه خلاف حکم خدا و گفته حضرت مصطفی است **طعن پنجم و ششم** در کتاب  
 نزول الحق مسطور است که حضرت رسول در وقت رحلت از دنیا برای قبا  
 فرمودند که طلب کنید دوست و برادر مرا هر یک از قبا و حفصه طلبان  
 پدر خود فرستادند چون در آمدند حضرت پیغمبر سر بر این نهاد و با ایشان

ابراهیم بن محمد بن  
 ابراهیم بن محمد بن



قصود

در شب و منزلتی بودی حضرت رسول الله او را طلب می نمود و از منزلت خود  
او را چیزی میداد طعن چهل و چهارم در کتاب ظرایف از کتاب بیون  
الخبار نقل شده که ابابکر روزی برضی نشسته بود غطه مشغول بود  
که حدیث از او صادر شده چنانکه حاضران هم استماع آن نمودند و نیز  
در آن کتاب مذکور است که روزی عمر برضی برآمد پند و نصیحت می نمود  
می نمود تا گاه باده سیهائی از او جدا شد گفت و گو خود را قطع کرد و گفت  
ایها الناس جلال من در شدیم که میان آنکه از روی ریاء و سمعه با وجود  
بطلان و ضوم و غطر خود را تمام کنیم و یا آنکه رضای خدا یا عا منظور داشته  
انچه و قیاس یافت بگویم اما رضای حق را اختیار کرده بدانید که جلال حد  
از من صادر شده موجب بلایان طهارت من شد این بگفت و از من برتر  
آمد از غیر این در خبثت مثل این فعل در هیچ نقل و حدیث نیست  
مگر معویه که در شام چنین فعل شنیعی از بر سر من بر سر من برد و از من بر  
پوشید آمد بی وضو و اده امامت نمود صحنه زده و ناپا بر آورد که ای  
اهل شام امام شما بر من حدیث کرد و حال از اده امامت دارد و تقی  
که اگر از عثمان چنین فعلی شنیعی صدوری یافت برضی بقره امامت

گوزیدن دو خلیفه  
جو منیر بروج والدین



خطه کاتب و غیره  
در طایفه

خلقان بی وضو اند که وضو واجب بسیارند و اگر غسل نماز جاری  
نفت و الحال در میان نا صبیان این بدعت شایع است و مع هذا بعد  
حنبل و مسند خود آورده که مستند مسلم هرگز بعد از غسل جنابت وضو  
غیباخت و نیز در صحیح بخاری و حلیه الاولیاء از ائمه ع روایت کرده که هر که  
وضو بعد از غسل جنابت بسیار از اهل اسلام و امت من نیت **مسند احمد**  
هم در آن کتاب ذکر شده که جمیع درمیان و نماز فریضه چون ظهر عصر یا غیره  
و عشاء حرام گردانیدند و انفسا ایمان آنها را از خداوند با آنکه جمعی  
روایت میکنند که سید کاینات نماز ظهر عصر و غیره و عشاء را از پیش یکدیگر  
ادامی نمود **مسند احمد** و **مسند احمد** در آن کتاب مذکور است که سجده شکر و احرام  
گردانیدن با آنکه در جمیع بین الصلوات و دیگر کتاب ایشان آمده که حضرت  
رسول ص سجده شکرهای عی و رو **مسند احمد** و **مسند احمد** در آن کتاب مذکور است  
که تسبیح نمودن که بعد از حالت نماز برخاسته باشند با آنکه در جمیع مسلم  
که حضرت رسول ص سجده در حالت نماز برخاسته میکرد و نیز در کتاب صحاح  
اللغة که از تصانیف اهل سنن است آمده که معنی سجده جبین برخاسته مالیدن

طریق

**مسند احمد** و **مسند احمد** نیز در آن کتاب آمده که استعمال کافور را در غسل  
میت بر طرف ساختند با آنکه در کتاب ایشان ذکر شده که در زمان رسول  
این امر شایع بود **مسند احمد** و در آن کتاب ذکر شده که منع نمودن  
که بر وجه در میت پوشانند با آنکه در جمیع بین الصلوات و دیگر کتاب  
ایشان آمده که حضرت رسول ص بر وجه کفن کردند **مسند احمد**  
نیز در کتاب طراف آمده که منع جریه بین نمودن که بابت هر نماز  
با آنکه در صحاح ایشان مذکور است که حضرت پیغمبر ص امر بان نموده است  
**مسند احمد** و در آن کتاب آمده که امر نمودن که در وقت تشییع جنازه  
پیش از جنازه روند با آنکه جمعی در جمیع بین الصلوات و در مسند احمد  
حنبل و تاریخ خطیب مذکور است که حضرت رسول ص فرمودند که از عقب  
جنازه روید و حضرت از عقب جنازه میرفت و آنچه درین باب مذکور شد  
ان هر سه ملعون در آن شرکتید و با مشورت و رضای یکدیگر کرده اند  
اکثر این بدعتها در زمان خلافت ابابکر حادث شد اما سبعی عمر ثقیف  
یافت و عثمان نیز با آنها راضی بود بلکه ترغیب میداد و در ایام خلافت ناقص  
ایشان مستمر بود اکثر این بدعتها را اهل سنت در کتب خود ذکر کرده اند

بکلی از حدیث را در آن



و از رضای خلفای خود میفرمود و آنچه بعد از این ذکر میشود مطابقی  
 که هر يك بان مخصوص اند بر تئیه قوم قلم این شکره رقم میگرد  
 انشاء الله تعالی **باب ششم** در ذکر عجل از مطاعن رئیس المنافقین ابابکر بن ابی  
 بقیه عثمان بن عفان بن ابی سفيان است این جمله از بیانات اسماء است  
**باب ششم** در ذکر عجل از مطاعن رئیس المنافقین ابابکر بن ابی  
 قحافه علیه اللعنة والعذاب **فصل اول** در کتب فصول الخصال که ابو داود  
 بخشد از سن خود و برآمد در صحیح خود و مسلم و حید و احمد و ترمذی  
 در کتب خود روایت نموده اند که چون بیمار حضرت رسول ص شد او را یافت  
 و اندک غشی طاری شد توانست که از برای غار پیر و نر و مایه و بلال  
 دو بار گفت الصلوة الصلوة عایشه گفت که بگوئید ابابکر یا قوم غار  
 کند و بعضی از آن دانستند آن را عقیده است که عایشه فرموده حضرت  
 رسول ص گفت که ابابکر یا قوم غار کند بر هر تقدیر چون حضرت رسول ص  
 او را ابابکر را بشناخت سستی برد و بن فضل بن عباس افکند و عجل در آمد  
 و از ضعف پاها مبارک در زمین میکشید و نزد محراب آمده امامت  
 قوم نمود و ابوبکر را مغرور ساختند و عجل حاکم است که پیش نمازی او را  
 هر چند

اذله  
 در مطاعن ابابکر  
 بدعت  
 در مطاعن ابابکر  
 فصل

هر چند فرموده عایشه باشد دلیل حجت خلافت او میسازند و غل او را  
 که در جمیع کتب خود ثبت نموده اند اعتبار نمینمایند و اگر پیش از این قوم  
 باعث خلافت عام میشد بایستی که ابوبکر را به دروغی بد و ام میگویم  
 که در عام الفتح و ابودر که دروغی احد حکم حضرت پیغمبر ص خلیفه در مدینه  
 بودند و پیش نمازی قوم میکردند و حضرت ایشان را مغرور نکرد و کسی را  
 انکار آن فرستادند از رحلت سید کاینات هر يك خلیفه و جانشین حضرت  
 رسول بود **باب ششم** در کتب فصول الخصال که ابو داود  
 دفع ضرب لغت بابی بکر و عثمان میکند لغت بعمره از لغت بعمره **فصل دوم**  
 روایت که چون ابابکر بخلافت فشت و مردم باو بیعت کردند از این هاشم  
 و دوازده کس از مهاجر و انصار که سر بیعت او فرود نیاوردند و با بیعت  
 و مشورت حضرت امیر المؤمنین ع آن جماعت بمجد رفته ابابکر را پند و نصیحت  
 نمودند چنانچه قبل از این ذکر شده ابابکر در منبر فرشت و گفت ای یلانی  
 و انت یحیی کرم و علی تمیکم یعنی بیعتی که با من کرده اید در باب خلافت  
 بر طرف ساختن قائله و منیخ آن نمائید که من مجتهد و سزاوارتر از شما نیستم و لیا  
 این منصب را هم تا علی ع در میان شما هست و بعضی گویند که مرا فلقون

خوب  
 در خصوص غل کردن ابابکر  
 خود را از خلافت



از این کلام نافرجام بی راغجام مخرب و غریب مردم بوده محلاقی و مستحکم  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از این در باب احکام و خال و لید  
 ذکر خواهد شد ای ناصبی که راه چشم خود ببال و دیده بصیرت و بینش کنیا  
 و انصاف بدار که آنکه از روی علم و عرفان سلوکی گفته با آنکه از روی  
 جهل و طغیان اقلوکی بر زبان مجربان آورده کدام یک قابلیت خلافت  
 و جانشینی پیغمبر خداست و داند و شایسته مسئولیت و هدایت است  
 و عقل عقلا چگونه تمیز نماید که امرای که منصف از جانب خدا و رسول  
 باشد و مکروه بر سر منبر زبان معجز میان کشاید و کلام حق نظام سلوکی  
 بیان فرماید تابع و فرمان بردار و ان نادان بی ایمان که از روی عجز  
 انکار کلام اقلوکی گفته متبوع و فرمان فرما باشد قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ  
يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ و در کتاب توحید  
 در تفسیر این مذکور از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که مراد از الذین  
 يعلمون ما یم و الذین لا یعلمون دشمنان ما اند و مراد از اُولُو الْأَلْبَابِ  
 شیعیان ما اند عریبه و ما سیان ذو خیر بصیر و آخر جاهل الیسواء  
را عالم که بجا از همه اعدا باشد قدرش ز کمال و علم و ادا باشد و انا  
 که بعلم

که بعلم و عقل دنیا باشد حاشا که با جهل همنا باشد و دوست و دشمن  
 و اشنا و بیگانه انصاف دارند که ان قابل کلام سلوکی میفرموده که سلوکی  
قَبْلَ أَنْ تَقُولَ دُعَاءِ الْكَافِرِينَ کید از من پیش از آنکه نیاید مرا و سلوکی  
عَقْدَا دُونَ الْعَرْشِ و سلوکی عن کثای الله قَامِنِ آيَةُ لَا وَاعْلَمْ حَيْثُ  
تَرَكْتَ محض بیض جلیل و سهل از زمین یعنی سوال کید از من از راضی عرش  
 و سوال کید از من از کتاب خدا پس هیچ ایراد نداشت مگر آنکه دانا  
 و عالم که چگونه نازل شد محض کوه نزول کرد یا بر زمین هموار و سلوکی  
عَرَفَ طَرِيقَ السَّمَاءِ فَإِنِّي أَعْرِفُ طَرِيقَ الْأَرْضِ یعنی سوال کید  
 از من از راههای آسمان پس بدی که من دانستم بر آنها از راهها  
 زمین نظم یعنی بدان که سلوکی بر از اقلوکی است برون اگر نروی  
 خواجیه از ره انصاف ولی بیخود باید و بین رسول نه آنکسی که فراتر  
 نام میسر بگوان حنا در کتاب اصول اخوان محمد مؤمن شیرازی که از  
 علای شافعی است روایت است که شیخ فخر الدین و اخلاص بنیاد و دوزی  
 بر منبر گفت که خاتم خلفا علی بن ابیطالب علیه السلام گفت سلوکی ما تحت العرش  
 و از علای اسلام من هم میگویم سلوکی ما دُونَ الْعَرْشِ ناکاه زنی گفت

فی الزمان و الزمان  
 کلامی سکوناً و کلامی



ای امام فقیر و پیشوای مسلمانان دعوی بزرگی کردی باز بگو که عقد نما  
 که در سرداری چند است و اعطای آن زن لغت خدای بر تو و بر شوهر  
 تو باد که حضرت پیغمبر فرمود که هر زنی که از خانه برون شود و بر تو  
 اید تا بخانه رفتن خدایتان و ملائکه بر او لغت میکنند و اگر باز نشود  
 بیرون آمده است تا بخانه رفتن لغت بر شوهرش میکنند در آن وقت  
 ای ناسخ امین در این مدت چنان بسیار در مجلس عطف قوا حاضرند نه  
 طریقی دایم است که توحیدین حدیثی دانی و پنهان داری و زانرا  
 منع نمکنی که دیگران از خانه بیرون نیایند دیگر بگو که از واج حضرت رسول  
 را چه چرا نکاح جایز نبود گفت زیرا که رسول الله در حکم زن و کان است  
 زن گفت بیرون آمدن عایشه بی رخصت رسول بود یا بر رخصت حضرت  
 اگر کوئی بر رخصت بود کار شدی و اگر بر رخصت بود برین چه چیز لازم  
 نماید و لغت میهن شده جواب ندانست که بگوید پس زن گفت که من میهنی  
 ندارم کنیز امام جعفر صادق هم بودم که مرا آزاد کرده حاضران مجلس از  
 حسن و قباله لطافت گفتار او عجب میمانند و رسول و پیغمبر حضرت رسول  
 صلوات الله علیه را جعیز صلوات فرستادند **نیم** از نظام ابابکر علیه السلام

نیم بیعت کردن سلمان

در کتاب

در کتاب بضاعت ایمان آمده که سلمان فارسی رفته را به بیعت ابابکر علیه السلام  
 خوانند و راضی نشد و گفت ایابن ابی بکر خدا و پیغمبرش را بیعت مصلحتی نم کرد  
 و روز غدیر خم بیعت حضرت امیر المؤمنین هم کردم اگر بیعت بکنی است  
 در آن روز واقع شده چون سلمان این بیعت چنان برگردن سلمان زدند  
 که گردن سلمان کج شد و با از بیعت می نمود و میگفت من بنده علی بن ابی طالبم  
 و آنحضرت مولای من و من مطیع اویم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که تابع  
 یا سلمان فان الامر قد قرب و الجرا عتد الله جلد بسیار داشت و از آن کرد  
 و گفت بدست راست خود در حیوة حضرت رسول هم با امیر المؤمنین هم بیعت  
 کرده ام و بدست راست با کسی دیگر غیر علی نمیکنم و این است دست چپ  
 من مبارک نکرد اند خدا شفاعت شما را و هم چنان گردن سلمان  
 از آن زدند کج بود پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که قسم صد هم شما را  
 بخدا و بر رسول که حضرت رسول هم میفرمودند که سلمان و اهل البیت من  
 اعصاب سلمان فقد اعصابی همه گفتند بخدا قسم که این چنین است حضرت  
 امیر ع گفت که راضی شوید که بیعت کند با شما بدست چپ یا بگو راضی شده  
 سلمان بدست چپ با و بیعت کردای تا صبی این چه طعن است بر خلیفه شما یکی آنکه

از بیعت کردن سلمان  
 از بیعت کردن سلمان

بد بیعت  
 بیعت کردن با ابابکر با گواه



مردم را مجبور و اگر اه به بیعت خود در آوردند دیگر بر کردن سلمان زدن  
 بخوبی که کردن او کج شود دیگر آنکه سلمان بدست چپ باو بیعت کردند  
 دست راست دیگر آنکه کسی را بر خاستند و دشمنی کنند که پیغمبر در حق او  
 فرموده که هر که بختمم آورد سلمان را مرا بختمم آورده است **ص** در کتاب  
 احتجاج شیخ طبرسی در کتاب مناقبات ذکر شده که چون کار خلافت برای بکر  
 قرار گرفت هر چند حضرت امیر المؤمنین **ع** اقتاده کی و نزدیک میگردیدند حضرت  
 از او دور و فرار می نمود و آن برای بکر سخت دشوار و شاق بود پس ابابکر  
 در آنجا آمد حضرت امیر المؤمنین **ع** آمده گفت که مرا باین امر خلافت  
 میل و رغبت نیست اکنون چرا تو از من چیزی در صبر میبیداری و با کراه و شتم  
 برون میگیری از حضرت در جواب او فرمود که هر گاه تو را میل و رغبت باین امر  
 نبود چرا مرا تکبای این امر میدادی و خلافت را اگر اه نمودی و تو میدانستی که خلافت  
 حق است و تو بغیر حق و راستی خود را خلیفه مسلمانان میدانی و سید روز  
 غد برو صای حضرت رسول **ص** را بیا و او را و ابوبکر بسیار بگریست و گفت  
 راست گفتی یا ابا الحسن امروز مرا مهلت ده تا درین باب فکری کنم حضرت  
 گفت چنان کن و ابوبکر از خدمت مولای مؤمنان بماند و خود آمد و امر و خلق

قصه مسی ضا و ...  
 در این معنی ...  
 بیعت را ...

ساخت و تا شب کسی را نزد خود دستور نداد و آن شب حضرت رسول **ص** را در خواب دید  
 نزد بک اغضبت شد تا بر او سلام کند حضرت رسول **ص** روی را او بگردانید  
 سر را بر سلام کرده جواب نشنید بعد از آن گفت یا رسول الله **ص** هیچ کار و عملی  
 بمن رجوع کردی که بتقدیم فرمایند ما بشم اغضبت فرمودند که من چگونه جواب  
 سلام تو بگویم و تو دشمنی کرده باشی با علی و خلافت و عایشه مرا از او غضب  
 نموده باشی اما داد ابوبکر برخواست و میگفت یا بنزدیک شاه و کلامی منقب  
 آمده و گفت دست بیرون کن تا ما تو بیعت کنیم و خواهی که دیدی بودی من خود  
 حضرت امیر المؤمنین **ع** دست بیرون کرد و ابابکر با حضرت بیعت کرده امر  
 خلافت را باین حضرت تسلیم نمود و گفت من بمحمد حضرت رسول الله **ص** و  
 آنچه در خواب دیدم بمر دعای گویم و خود را از این کار بیرون بزم و با بکر  
 بر تو سلام کنم حضرت امیر المؤمنین **ع** فرمود چنین کن پس از پیش حضرت  
 برخواست و بک کردید عمر علیه اللغه و راه ما و رسید و گفت چه بوده است  
 ترا ای عیاض بن رسول **ص** نوشته بود بندگان بدو بدو بر خاستن خناس ابوبکر  
 علیه اللغه و از آن حال خبر داد عمر علیه اللغه گفت که این از سخنهای شماست اما آنکه  
 است و آن شیطان است اعتقاد و سواس ابابکر علیه اللغه نمود تا باز کرد و گفت



از رای صواب و برهان غم باطل خود محکم شد و چون حضرت امیرالمؤمنین ع  
داخل مسجد شد در آن مکان کوفی را ندید دانست که آن ملعون با رد بیکر بیعت را  
شکسته است پس زیارت حضرت رسول ع نموده بخانه خود بازگشت و فرمودی  
طوسی علیه الرحمه گفته **نظم** در حق که تلخ است و بر سرشت کوار و زشتانی  
بیاع محنت و در آغوش خلدش بهنگام آب بهر با انگین ریختی و شهید ناب  
سراجام کوه بکار آورد همان میوه تلخ باز آورد بغير و زشتان اگر بگذری  
شود جامه تو همه خنثی و کمر روی نزد انگشت کن از ویر سیاهی بناد کن  
**مفسر چهارم** متفق علیه فریقین است و در اکثر کتب طریقتین بیان آن شده که چون  
سوره بر او نازل شد حضرت رسول ع ابوبکر را طلبید نموده چند ایه از آن سوره  
عظیمه را واداد که در موسم حج از جانبنا حضرت باهل مکه رساند ابوبکر با آن  
گرفته روانه مکه معظمه شد و چون طایفه از آن مسافت نموده جبرئیل امین ع  
فرود نمود و گفت یا محمد بدرستی که خدا یتقا جلاله نور اسلام میسراند  
و میفرماید لا یؤتی عنتک الا انت او جلاله یتقوا یعنی باید که از جانب تو  
سوره بر او نازل را بکنار مکه رساند مگر آنکه تو خود مرکتب متعلق آن امر شوی  
یا مگر که از تو باشد پس حضرت رسول ع فرمود علی عقیق و آنا من علی عقیق

علاء الملت

بد نیست  
عزیز که بگوید این  
راشته و از حق است

علی از ملت و من از علم چنانکه حکیم ثنائی گفته **نظم** مصطفی که کرد بر دشت  
هم جان مرتضی جانفش هر دو یک قبله اند خودشان دو هر دو یک روح و  
کالبدشان دو هر دو یک در ذلک صدق بودند هر دو بهر ایه مشرف بودند  
دور و نیک خواستار کردند و دو برادر چو موسی و هرون و تمام سوره را  
بحضرت امیرالمؤمنین ع دادند امر فرمود که خود را بای بکر رساند و آن چند  
ایه بر او نازل را از او بستاند و طریقه رسالت و صفات مجای آورده از ابا بکر  
مکه خواند و حضرت رسول ع فرمود که ابوبکر بخیر است اگر خواهد در رکاب تو  
باشد و الا باز گردد و حضرت امیرالمؤمنین ع بموجب فرمان واجب الادعای  
از عقب ابوبکر روان گردید و آن آیات و ازای بکر گرفته تمام سوره را داد  
موسم حج بکنار مکه رسانید و ابوبکر از همان محل برگردید و بروایتی آنکه  
در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع بیکه رفته و ابابکر از آن موقعی رخصت داده  
شد و با مشرکان عهد نمود که اتفاق نمود بعد از حضرت پیغمبر ع نکند آنکه که  
مردی مؤمنان خلافت کند پس در خانه کعبه رفتند و عهد نامه برایشان  
داد و هر وقت این عهد را بخوانند ملایا خشنند تا آنکه حضرت رسالت بنیاد  
رجعت فرمود آن ملائین بای بکر بیعت کرده خود را لایق بختین گردانیدند



چنانکه در کتاب ملل و نحل مذکور است که ایشان بجهنم و تکبیر حضرت رسول  
حاضر شده متوجه امور دنیوی شدند و غیبت علی را قوت دانسته  
از مردم بیعت میگویند و این بابویه علیه الرحمه در بعضی تصانیف خود آورده  
که از حدیث لا یؤتی عنک ظاهر میشود که ابوبکر از حضرت پیغمبر نباشد  
و هر آینه تابع نخواهد بود بدلیل قوله تعالی قل ان کنت تحبون الله فاتبعوا  
نبیکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و هرگاه محبت خدا نباشد مجبور خواهد بود  
و حب خدا و رسول ایمان و بغض ایشان محض کفر و طغیان است و ازین کفر و طغیان  
ان شقی ظاهر میشود و همین خبر درست شد که شاه ولایت پناه از حضرت  
مصطفی است ای ناصبی چون بجانه و تقابلی با بکر را سراواران نداشت که ابر  
چند مایل مگر رساند و از آن منع نمود چگونگی لایق تر به خلافت و شایسته  
مسند امامت خواهد بود و بای آن مودی من اذی و مقصود خدا بشوق  
حکایتی قبولی را مردود خدا را یودی نبود از بعد رسول خلق را راه نما  
عن الله عمر ثانی ابوبکر ثم عثمان عمر ثانی الله عمر صلی الله علیه و آله  
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرد که در روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ابوبکر را  
دیده این ابر را بر او خواند و لا تحبیرا لک الدین قیلوا فی سبیل الله امواتا  
بلایه

جفر مازنی

بلایه ای عندنا یوم یزقون پس گواهی میدهم که حضرت رسول شہید  
از دنیا رحلت نمود و بخدا قسم که تو بنمایم انحضرت را پس چون مشاهده او شد  
نمای یقین بدان که او است و شایعین بصورت و مثال او در نیابند پس  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و اهلش مشاهده جمال انحضرت  
نمود و حضرت رسول فرمود که ای ابوبکر ایمان بعلی و یارنده فرزندان او را  
که ایشان مثل منند مگر پیغمبری که مخصوص منست و تو به و باز گشت که خدا

از خبر درست تو است که این مهم حق تو نیست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خوب است  
دست ابوبکر را گذاشت سید کانیات از نظر اهلش غایب شد طریق که کیفیت خواره مادر محمد  
از مطاعن ابوبکر قتل مالک بن نویره و قبیل او اسیر کردن فرزندان و زنان آنکه از طایفه حنیفه بودند و  
ایشان است و در اکثر کتب فریقین ذکر آن شده عبارات مختلفه در روایات و رجبا که حضرت امیر  
متعلقه خلاصه کلام آنکه مالک بن نویره رئیس سرکرده قوم بنی حنیفه و از  
شجاعان روزگار و سخای زمان و بنی حنیف طایفه از عرب بادیه اند و در  
زمان حضرت رسول مسلمان شدند و همگی ایشان از جمله محبان و دوستان  
اهل بیت علیهم السلام بودند و مالک بن نویره شرف محبت حضرت رسول را یافته  
بود آورده اند که چون مالک بن نویره شنید که ابوبکر را خلیفه ساخته اند



از آن پس نیکو و از قبیله خود متوجه مدینه طیبه کرد و با اتفاقاً روز جمعه  
 بمدینه رسید و چون بمسجد درآمد دید که ابو بکر بر منبر حضرت رسول  
 خطبه میخواند پس بای بکر گفت یا بنی ابوقحافه بر نفس خود زیاده از قدر طاقت  
 با تمکن و در گوشه خانه خود بنشین و طلبه از پیشگاه خود کن و حق را  
 بصاحب حق بسیار ایا شرم نمیداری از آنکه جا و مکان مقام میسازی  
 که خدا شایسته رسول از او بزرگتری مقرر ساخته **بیت** تکیه بر جاه و بزرگان  
 توان زد بگوان مکر است از بزرگی همه ماده کنی یا مکر فراموش کردی  
 سلام کردن و بیعت نمودن خود را در روز غدیر علی با اهل بیت مدینه  
 عبارت که **اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ بِالْاَئِمَّةِ الْمَوْحِدِينَ** و دست بدستان حضرت حق  
 بیعت نمودن احوال مهاجر و انصار اگر حق را بگریز اصل خود قرار ندهید گاه  
 بر شما شاق و دشوار خواهد شد ابو بکر چون این سخنان بشنید برانفت  
 و مالک را گفت خاموش باش که تو از اهل سابقه نیستی و دور از اسلام  
 مجاهد نمیشوی و از صحابه و همنشینان داعی حضرت رسول نمیشوی پس مالک  
 گفت تو از اینها چه نصیحت میکنی است تا بدیگری اختیار کنی و همیشه که از تیم  
 قوم تو مجرده اند از ادائی و ارازل و تابعان دیگر اقوام بودند ابو بکر چون

از سخن

آن سخن درشت از مردم مالک شنید حاضران را گفت که کتابت کنید  
 و دو و سار نیکو این امر را بی بول کنند بر پاشنه پای خود را پس جماعتی بر  
 مالک او خنجد و او را لکد کاری کرده از مسجد بیرون کردند و او در آن  
 حال ایشان را خنجد بد می نمود و این ابیات را در رشته نظم کشید **مرثیه**  
اَلْمَعَارِ سُوْلًا لِّلّٰهِ مَآكُنَ بَنِيْنَا وَ اَقْوَمَ مَا شَانِي وَ شَانِ ابُو بَكْرٍ  
 اذ امانات بکر قام عزمها فمات فلک و بیتی الله قاطمه الظهر و چون ابو بکر  
 از نماز فارغ شد و بمنزل خود رفت خالد ولید را که میان او و مالک بن  
 نویره در زمان جاهلیت کینه و کدورتی بود نزد خود طلبید و بدو گفت  
 که هر قدر مرد که میخواهی همراه گیر و مالک بن نویره را بهمانه منع زکوة بقتل  
 او و قوم او را اسیر ساز که میترسم که خلی در کار ما اندازد پس خالد  
 صد سوار برداشت و از مدینه بیرون رفت و چون بمیان قوم بنی حنیف  
 رسید و صفه در جنگ ندید و از شجاعت مالک که دلیر نامدار بود بر  
 و اظهار آن نمود که من بجای دیگر میروم و امشب اینجا مهمانم **لا حرم مالک**  
 و قوم او را اگر ارام نمودند و ضیافت کردند و چون نصف شب خالد بن  
 و شمیر بر داشتند بر بالین مالک آمد که بر فراش خود خوابیده بود و او را



هم ایجا بنجد و مکر بکشت و بعد از آن لشکر با نوا میزد تا سوار شدند اکثر  
 مردان آن قوم را کشتند و در بعضی نسخ آمده که یکصد و بیست نفر از میان  
 قوم بقتل رسانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر ساختند و مالها  
 ایشان را بخیفت گرفتند و در همان شب خالدا حلیله مالک را بقتل خود  
 آورده بوی نوزد یکی نمود و اسیران و غنیمت را برداشته نزد ابوبکر آورد  
 و چون این شجاعت را ابوبکر از خالدا مشاهده نمود گفت این خالدا سابقا  
بنو یسویا لله و از آن روز خالدا را مسمی بسیف الله نمودند نقل است که مالک  
 بن نویره در ایام جاهلیت دوست و مصاحب عمر خطاب بود و چون قصه کشتن  
 مالک و آوردن اسیران قوم او را بمدينه شنید مسجد درآمد دید که خالدا  
 حاکم پیشک که از سوادین زده زنك گرفته و سه تیر بر سر زده و در مسجد  
 از روی خوشحالی واقفان بکشتن مالک و اسیر کردن قوم او میخراشد پس عمر  
 با او گفت که ای دشمن خدا و رسول در مسجد چه خدات می کنی و مناسک می نهی  
 و حال آنکه تعدد کردی بر مرتبه از مسلمانان و او را بنجد رکنه و زن او را  
 بحرام مباحثه نموده انگاه دست دراز کرده تیرها را از عمال او بیرون کشید  
 و بکشت و او را از مسجد بیرون کرد و گفت والله اگر مرا قدرتی بهم رسد

نور

نور انجون مالک خواهم کشت پس خالدا سجده کرد و ناله و بیرون رفته  
 نور ابوبکر رفت انملعون عمر را طلب نموده او را نصیحت نمود که خالدا را در میان  
 واقع علامت مکن که او شمشیر است و آنچه کرده با هر من کرده و مصطفی در آن  
 بود لاجرم عمر بکردار آن باب چیزی نگفت و ابوبکر برخاست و حکم خدا را  
 نکرده و او را احد نزدین مالک را با او بخشد و در بعضی روایات آنکه چون  
 ابوبکر زکوة از مالک طلب نمود مالک بپایام فرستاد که پیغمبر ما امر نموده  
 که زکوة بتوبه هم و نه توبه امر کرده که اگر از ما طلب کنی پس چرا طلب چیزی که  
 که خدا و رسول تو را بآن مامور نساخته اند می کنی لاجرم ابوبکر نام ایشان  
 رد کرده و بیان بهانه خالدا را بر سر ایشان فرستاد و قاهران ایشان را کشت  
 و فرزندان ایشان را اسیر نمود و در کتاب اصا به ذکر شده که حضرت رسالت  
 مالک بن نویره و عامل صدقات قوم خود ساخته بود و چون خبر وفات  
 حضرت رسول تم و خلافت ابوبکر با و رسید آن صدقات را بر فقراء قوم خود  
 قیمت نمود و ابوبکر طلب زکوة نمود او گفت بطریق که در حدیث حضرت رسول  
 بقضاء قوم خود قیمت می نموده ام الحال نیز باین طریق عمل میکنم و باعث قتل  
 مالک این شد و چون خالدا را کشت و زن او را عطف شد و قوم او را



اسیر کرد برادر مالک نوزاد او بگو آمد و در آن شب با او بگو سخن گفت اسیران را  
 باورد و کویت را زن مالک را که خالده بنام مشرف شده بود و عمر در آن با او غفلت  
 بسیار با او بگو و خالده نمود فاند بر آن متروک نشد و خالده آن زن را آورد  
 نکرد و چون کویت خلافت بفرسید خواست که خالده را چون مالک قصاص  
 نماید خالده آن او کویت را بشام رفت و در آنجا برود و در آنجا برنج طبر و مکه گوار  
 که چون کویت حکومت بفرسید و بر اندیشه قتل خالده در خاطر بود تا روزی  
 در میان یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان عمر و شجاعان نمودند گفت که یا خالده  
 تو ای که مالک بن نویره را بکشتی و یازن وی را زاکریه خالده گفت که میان  
 من و او عداوت قدیم بود و او را بجهت تشفی نفس خود بکشتم اما از برای تشفی  
 نفس ابوبکر و نو سعد بن عباد را نیز بکشتم عمر از فکر کشتن او بیرون آمد و او را  
 نوازید و فرمود گفت یا خالده انت ستیف الله و یا بر لقب در میان عرب مشهور  
 گشت و بر و ابی انکه عمر چون خلیفه شد سعد بن عباد در مدینه بود عمر در  
 مابو گفت ما من بیعت کن با از مدینه بیرون و سعد بشام رفت و چون عمر قصد  
 قتل خالده نمود خالده گفت که از سر کشتن من در گذشتا بشام رفتم سعد بن عباد  
 که بنو خلیفه او بیعت نموده بقتل ارم عمر از او راضی شد خالده بشام رفت  
 و در شب

و در شبی فرصت یافتی محمد بن عباد را بقتل رسانید و خالده بعد از کشتن  
 سعد بن شمر را انشا نمود عمر بن لقد قتلتم لکم سعد بن عباد لا یکان  
بیکم و یبینه و قتل مالک بن نویره و سبت امرانه لا مرکان بینه و بینه  
 و در کتاب جمیع الجمع از عبد بن علی الحارثی روایت است که حضرت امام رضا  
 از پدر و جد خود روایت نموده که روزی جمعی از شیعه که از آن جمله جابر بن یزید  
 بعضی بود عجز مت امام محمد باقر آمدند و از آن حضرت سؤال نمودند  
 که آیا پدر تو علی مرتضی بن امامت اول و ثانی یعنی ابوبکر و عمر راضی بود  
 انحضرت گفت اللهم لا تستدس جراحه بکثرت جعفر حنیفه را که از جمله  
 حکم ناسی ایشان بود بکفری از ایشان گرفت امام محمد باقر هم گفت جواب  
 این سؤال را از جابر انصاری باید پرسید که او در آن زمان بوده و معاینه  
 مشاهده احوال نموده است پس انحضرت جابر را نزد خود طلبید و در آن باب  
 از وی سؤال نمود جابر گفت من حاضر بودم که خوله را با سایر اسیران بمحمد  
 حضرت رسول ام آوردند و چون نظر خوله بر من قد منور معطر حضرت رسالت  
 اندام بگریه و فریاد درآمد و گفت اَسْلَامَ عَلَیْکَ یا رسول الله ای جماعت  
 است تواند ما را بطریق نوبی و دیلم اسیر کردند و هیچ کس را و خطای جزا را



رحمت اهل بیت نواز فرماست و بعد از آن با اصحاب پیغمبر که در مجلس حاضر بودند  
 خطاب نمود که ای قوم چرا ما را اسیر کرده اید و حال آنکه ما کلمه لا اله الا الله  
 محمد رسول الله میگوئیم ابو بکر گفت بواسطه آنکه از ادای زکوة امتناع نموده اید  
 خوله گفت چنین نیست و اگر چنین باشد که مردان ما از آن امتناع نموده باشند  
 زنان مومن را چه گناه است و هر که از اصحاب رسول است در مدینه حاضر بودند  
 آن زنان را بطریق تعلیل و منبذ کی بر خود حلال ساختند حضرت امیر المؤمنین  
 که خوله بنت جعفر را که مادر محمد بن جعفر است بمقتضای کرامتی که او را بود  
 بنکاح خود در آورد و چون حضار مجلس بخوله گفتند که یکم از اصحاب را  
 اختیار که شوهر تو باشد و متکمل احوال تو شود خوله گفت که شوهر من  
 کسی میتواند بود که از وقت ولادت من و آنچه در آن وقت بر زبان جاری  
 شده و بر سر من گذاشته تا حالا خبر دهد و یاران گفتند که او را حل و فصل  
 کرده هر کس حرف می گفت که در بین ائمه عالم رموز غیبی حضرت امیر المؤمنین  
 رسیده اند و مومنان و پیشوای متقیان فرمودای جلیله چون مادر تو  
 را وضع حمل رسید میگفت بار الهی وضع این مولود بر من اسان گردان و اگر  
 خواهی نگاه دار و اگر خواهی هلاکش کن و چون متولد شد در ساعت زیاده ای

کلمه شهادت

کلمه شهادتین کشیدی و بما در خود گفتی حلال آن من چاره رضا داری و حال آنکه  
عنقریب سید ولد آدم و وصی رسول مرا بمجاوزه نکاح خود در خواهد آورد و  
سید مرا حاصل خواهد شد و مادر تو چون این کلمات از تو شنید فرمود تا  
انتحان را بر قطعه از غما منقش نمودند و در آن زمین دفن کردند و در وقت  
که تو را اسیر میکردند انوار بر آورده بر بانو خود بتی و عیال الله عثمان و  
از حاضران آن قطعه را از بانو خود کشوده بایشان نمود بهمان طریق که آن  
حضرت عم حکایت نموده بود مشاهده کردند حضرت امیر المؤمنین تم خوله را  
بجای آنکه یکی از خویشان او فرستاد تا برادرش عبد بنه حاضر شد برضا و رغبت  
برادر خوله را بمجاوزه در آورد و مردان و سپروان اما بکر علیه السلام اینرا  
از معجزات و کرامات او همیشه دارند و روز قیامت هر کسی بختی کردار  
خود خواهد رسید از خیر یا خیر و آن شرافت از عرض از قتل مالک و قوم  
او و اسیر کردن زنان و اولاد ایشان سبب منع زکوة بنور بلکه بواسطه میل  
و محبتان قبیله عجم حضرت امیر المؤمنین تم بود که مباد انصار و اعوان  
حضرت بسیار شوند و بدان قوت که نند و خلافت از دست ایشان برود و اکثر  
انجمنی که در زمان خلافت خلفای امیه تمت ردت بر ایشان نمادند مقام



اسلام ثابت قدم بودند اما اظهار استحقاق خلافت اهل بیت رسالت  
 و انکار خلافت ابوبکر و عمر و عثمان علیهم السلام میفرمودند **و** میگویند یقیناً  
 سرسخت از دل و جان از بعد ابوبکر و عمر و عثمان ملعون ثلاثه را چنانست  
 بغض است این بیک و حق آن سه را باطل دان **ص** **ششم** آنکه و فقه که  
 صحابه از برای ابوبکر تعیین کرده بودند بران واضع شده بر سر منبر رفت و در  
 انشای خطبه شکایت کرده بر مردم شنید که من مردی در شایم ابراهیم تمام  
 بدهید تا امر آنچه تعیین کرده بودند چیزی نماند و در کتاب بضاعت  
 ذکر شده که چون ابوبکر با اوست نشست هر دوزدهه متغایر و در کتاب  
 از بیت المال میگرفت و در کتاب زهره الامان آمده که شش هزار درهم عیبه  
 عایشه و شش هزار درهم از برای حفصه تعیین کرد پس چون خلافت عثمان  
 رسید گفت بخدا که من بکنم بشما آنچه پدرتان شما را میخواست و در کتاب  
 و بطیعه هر دو را قطع کرد و از این سبب بود که عایشه متوعد و بدقت عثمان  
 چنانچه ابواحنی الثعالبی در کتاب لطایف آورده که عایشه مکرر میگفت  
 اَقْتُلُوا اَقْتُلُوا اَقْتُلُوا اَحْمَرَةَ المصاحف یعنی بکشید هر کشتار او بکشید  
 سوزند و قرا نهار او بکشید اسم شخص طویل الحیر بود که عثمان با او از روی جور

بدعت خراب  
 خوردن ابوبکر و عمر  
 مبلغ زیاد از بیت المال

و غیره

و کینه مشایخت داشت و تهمت و قول غایبه عثمان گشته شد پس ابوبکر  
 ملعون باین زناات ذات و شایات صفات چگونه لایق خلافت و امامت باشد  
 و مؤثر با حسن نیتش فرمایند **نظم** هر آنکه مرتضی و ابان پس داشت بدین  
 حق بر تهن و دزد و غایت گیتی کو بقتل حیدر داشت و دول نصیبش  
 لغت و بودی نیت همیشه با ایشان بگویم که در دستم از بر جنت  
 و طاعت قاتب و خاندان آمد و جودم بنا با طاعت آن سبیل و هوا نیست  
 خاتم پروردگارهای مین است اناک بلم بسوی که با نیت **خطای** این انداز  
 قومی که او را علی در دیه اطمینان و پیشوایست امام حق گوی و انده علی را  
 کشی اعدا بپشت نما و خطایست **ص** **هفتم** آنکه مخالف و موافق و در  
 اتفاق و از نکر و روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا صفا جرد  
 و در مسجد بنام از ظهر مشغول بودند شخصی بصورت درویشان و فقیر ف  
 بیاد است مسکینان کرد صفهای نان بر آمد و سوال میکرد و میگفت چو بود  
 چنانکه من هم عساف بر جرات خواهرش و نظاره روی و نمازخانه  
 بی منت کرده گفت الهی تو واقعی که از مسجد منبر تو هر دم بیرون میروم  
 چون در این وقت برابر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید انحضرت در

آنکه و ادع حضرت  
 و در کتب و باطل  
 و حقیقت کفر و ستم  
 یا از آفاق منع کند



رحمت مولای مؤمنان یافت و حسنه بن ثابت در آن روز در منبع  
مؤمنان این مضمون را در سرشته نظم کشید فانت الذی اعطيت اذ كنت  
الغیا فذلك نفوس الناس یا خیر و ارفع فانزل یس فی ولایة و غیا  
فی حکمات الشیاع و امام غزالی کرد و در میان انکار اهل سنت بجهت اسلام  
شهرت دارد و در کتابی که سر العالمین نام کرده ذکر نموده است که  
آنکسری حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام بود که بدست جبریل اند  
چنان افتاده بود که تقریب در خدمت آنحضرت داشتند و آنرا بر سر  
نمونه و صد پر خدمت حضرت رسول از آن زمان صلوات الله علیها  
القیان آوردند و آنحضرت از ایشان اولیاء و مشایخ غایت و شفقت نمودند  
و در وقت نماز ظهر میفرموده حضرت رب العالمین عز شأنه جبرئیل علی  
سیدنا و رسولنا صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و سوال نمود و چون  
جبرئیل بیاضت شاه و لایت پناه او را بان عقیده خوش و وقت نمود سایل  
جبرئیل و خاتم آنکسری حضرت سلیمان بود و در کتاب فوقه انالقلد  
انامالی شیخ شهید نقل شده که وزن حلقه آنکسری چهار مثقال  
بود و نقره و وزن نگین آن پنج مثقال و آنرا قوت سرخ بود و قیمت آن

و کعبی بود در عبادت و در پیش دل در پیش کجوش بنادک انحضرت رسید انکشت  
بنادک و انحضرت او حرکت داد و در پیش او معلوم شد که غرض از چیست  
انکشتوی و از انکشت انحضرت بر او در شکوه آتی بجای آورد و چنانچه  
در این طایفه از نزد رب العالمین توفیق گردید و این امر را در شان امین  
و قیام الحسین صلوات الله علیه و آله و سلم و جمیع ائمه و کرامت و کرامت  
رسوله و آله و ائمه است و انحضرت انکشت و توفیق الزکوة و هم را کعبی  
یعنی عظام شما و اولی تبصره و امور شما نیست مگر خدا و رسول  
و انکشاف کما یقاله و در اندیشه و نماز و ایضا اندیشه و در شای قنای و روحا  
و کعبی از کعبه مستحق صید هند و در کتاب منجی العالمین و کعبه و کعبه  
جبرئیل علیه السلام ایضا شریفه و انحضرت رسول خوانند انحضرت متوجه  
حضرت امیرالمومنین علیه السلام شد و فرمود بنادک و از ای علی  
بل درجه ده بهشت که نزد ایشانست بل درجه من و اباهم خلیل چون تها  
انحضرت سیدک کائنات علیه و آله افضل الصلوة و التیمات این حدیث  
نمودن هر کس از ایشان کما انکشتوی داشت بان سائل و ادنی تا بهر تها  
صد انکشتوی در انجلس بار و ادند و ان سائل شد و ان هر از ان کعبه



خلیج ملکت شام بود که رسید شوقان طلوع باشد و آن از طوق بر حرات  
 بود که حضرت پیرالمومنین علیه السلام او را گفت و انگشتی را انداخت  
 او برین و نه آورد و بعد از آن حضرت رسول او را حضرت ابی جعفر علی  
 المومنین علیه السلام داد و ناصر حضرت و فرمود ای جعفر علی داد و در کعبه  
 فرو نشاند تا بعد از عمره او حاتم طائی و در بعضی مقامات که چون  
 این نیز در شان حضرت نزول نمود ایا بگو با خدا نظر و سید که نوی نماید  
 که با حضرت در این اید مشایب باشد یکی از مشایف آنرا گفت در و قوی که  
 من در مسجد در میان جمعی از صحابه در زمان نبوت در حالت رکوع ایستادم  
 سوال کن تا من انگشتی خود را بیاورم و با علی در ایام شریف و سیم باشم  
 اند مشایف را بگفتند ای سید علی نموده در آن حال آمدند و سوال نمود ایا بگو  
بید و با آن مریدان هر چند سعی نمودند که انگشتی را از انگشت بیرون  
 نمایند هیچ نتوانستند و آنقدر تلاش و سعی نمودند که غارت خود را باطل  
 و غافل ساخت و حضرت هم در آن آن نمودند که غارت و باطل شد و مطلب  
 او چه بود **مفسر هفتم** آنکه شکست لشکر اسلام در جنگ حنین از رهگذر  
 عین و انشعوب چشم ایا بگو بود بیهوشی و غفلت و است که شکست که

در روز عین و انشعوب چشم  
 در روز عین و انشعوب چشم  
 در روز عین و انشعوب چشم

در روز عین و انشعوب چشم رسید از و حاکم عین و انشعوب چشم  
 بنام بود عین و چشم از غلبه ایا بگو بود و بعضی اهل سنت نسبت بد بگو  
 میدهند چه لشکر حضرت پیر بعضی ده هزار و بعضی ده هزاره هفت  
 یا شانزده هزار گفته اند چون ایا بگو آن لشکر را با آن عدت و شوکت و  
 گفتند که غلبه ایوم من تبار عین طام و از آن جهت که شکوه دشمن و بیای  
 لشکر خود مغلوب نخواهد شد و چون این خبر رسید پیش رسید پیش  
 و از غلبه عین و چشم ایا بگو چنان چشم زخمی بشکست اسلام رسید که  
 ایشان بخت نافر رسیدند و بدفعات میگذاشتند و عسکر دشمن  
ایا بگو چهار هزار کس بودند در راه بیا ایشان گرفته جمعی چنان را با حق  
 مشرف ساختند که با حضرت رسول بغیر نه کس ماند چنانکه حق تعالی  
 فرمود قَوْمَ حِینَ اِنْ اِیْجِبْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَاَنْتُمْ فَوْزٌ عَلَیْکُمْ سِیْئَةٌ وَّ ضَاقَتْ عَلَیْکُمْ  
الْاَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ ثُمَّ اَلِیْمٌ مذکور یعنی در حین که کمانه وادی است  
 میان مکه و طایف حضرت رسول را با لشکر هوازن و قبیله  
 فرمود و عجیب و در شتاب بسیار ایا بگو شتاب و دفع نکردند شتاب  
 شما چیزی را از حولت دشمن و تنگ شد بر شما از بین وادی



لکشاویک و فراحی که داشت پس پشت بدش می کردید و برکشید آن  
 در حالی که همیشه کندی کند بودید و حضرت امیرالمومنین علیه السلام پانی  
 بیات افشاده تا دفع نمود و لهذا یکی از اصحاب گفته کان ابو بکر الدی غلام  
 بعضی بود ابو بکر بنسب که چشم در سینه بشکوه اسلام که هر کس بخندد پشت  
 دادند و بود علی علیه السلام آن صفدری که بعد از آنست شکرت  
 و یاری غور تا دفع میسر شد و این ای حدیدی معتزلی را نیز اعتقادش  
 آنست که علی ابوبکر بوده و در تصدیق اشارت بان نموده گفته است  
و اعجب اننا انما من القوم کثره فلو یفوت شیئنا هم هرگز مدبر و ضاقت  
علیه الارض من بعد رحبنا و فی القوم حکم لا یبلغ بالمرء یعنی عجیب و در  
بیت آدمی را از این جماعت بسیار بشکوه خودش و دفع نموده که کثرت چنین  
 از غلبه دشمن پس که بیعت و رفت بهر ول در طاعت که پشت داده بود و  
 هر چه سرانگشتن پادشاه زمین را نمایند و بتندی رفت است و تنگ شد  
 بعد زمین با وجود فراحی و نفس آبی و لکلی است که دفع نمیشود بجا آید  
 و مراد از نفس ایروم چنین است و قریب برین که مراد ابی بکر است  
 ابیات سابقه و لاحق است که کوهی خواهد که تعیین کند رجوع بقصید

۱۰۱  
 این را ابو بکر

از باید کرد و ملا علی قزوینی در شرح گفته فاما ان بنی فی عشه الان بنی  
 تعجب ابو بکر من گفته هم فقال ان تغلب الیوم لقله فاضل موهم باجمهم حق  
 تحقیق کرده می شد و روی بسیر کرده نمود حضرت بنجر باوه جمله  
 کس از مسلمانان پس تعجب کرد ابو بکر از بسیار آن شکوه گفت کس  
 نخواهم شد ما بعد از این بسبب یکی لشکر پس انعام یافتند تهای چنا  
 که ختم می شد که در و این بگوید ندای ناصبی بر ظاهراست که چشم  
 از تنگی چشم و در فالت و ننگ حوصلگی و در ناست برینجیزه و صاحب  
 این عیوب خلقت و امامت را نشاید **طعن فیه** روایت است که در  
 وفقی که حضرت رسول از کفار قریش از مکه فرار نمود ابابکر در راه  
 و چادر سبیل را در گشت حضرت بنوی جهت آنکه سبیل ابوبکر کفار را  
 از آن واقعه خبر داشته اند و راه خود بخار بعد چنانکه در کتاب نوی  
 و برهان که اند مضافات اهل سنت است ذکر شده قاصد رسول الله  
 علیاً فنام علی فواشده و خوشی این ابی تفاقمه بدلهام علیه فاضل معه  
 و مضی الی القادری یعنی امر کرد حضرت رسول ملی را که بجای او بنویسد  
 و بنسبید از پسر ابی تفاقمه که بسیار از ایشان دهد انحضرت را بکفاد







ظاهر حضرت رسول و حیات و ذات و اذنه او معصیت است و معلوم شد  
 شما هست حضرت رسول اس قبله از ابواب خود از سجده بام خدا این  
 از در خانه علی که مفتوح بود و هر چه بر سر او در آن مسجد حلال بود  
 بر وی حلال بود پس حفا که گفتند که چنین بود پس موثی الطاف گفت  
 گمائی ای حذره دبع و یی تو خدایه منقبت عنا حب تو نیست بلکه طالب  
 و معایب است و آنکه گفتی که لا فائزین الا بالانقاد است و در آن کتب  
 شما امضا است که در آن شب حضرت امیرالمومنین علیه السلام در فراش  
 خاتم النبیین صلی الله علیه و آله خوابید و حضرت رسول ایا بگو را همراه  
 بغداد بر برای آنکه بدار آنکه کفایت را خیزد حد چنانکه در حدیث طبعی که  
 قبل از این حکایت ذکر شده بیان آن مفصلا آمده پس حفا که گفتند که  
 چنین بود پس موثی الطاف گفت ای ای حذره نصیحتی تو در حق و آنکه  
 گفتی که ابوبکر صدیق است ای ایا بگو نیک گفت که ایا بگو صدیق من نام  
 گفتم من بعد از شما که صدیق است مسیود اول دعوی خلافت نیکو  
 و آخر نیک گفت نیست من بعد از شما و نفی ضیعت از خود نیکو و یقین  
 کسی که صدیق است باشد بعد از امت خواهد بود و نفی حضرت و

این حدیث از کتب معتبره است  
 و در آنجا که حضرت امیرالمومنین  
 علیه السلام در فراش خاتم النبیین  
 صلی الله علیه و آله خوابیدند  
 و حضرت رسول ایا بگو را همراه  
 ایشان بود

این حدیث از کتب معتبره است  
 و در آنجا که حضرت امیرالمومنین  
 علیه السلام در فراش خاتم النبیین  
 صلی الله علیه و آله خوابیدند  
 و حضرت رسول ایا بگو را همراه  
 ایشان بود

بختری امت از خود نمی نماید و علی ای فریقین متفق اند که حضرت  
 امیرالمومنین علیه السلام بر سر منبر میگفت انا الصدیق الاکبر حاضرات  
 جمیع گفتند که ما است کفنی پس موثی الطاف گفت ای ایا حذره سر  
 ربع دین تو رفت و دیگر آنکه گفتی با مردم و حین مرض و بنای حضرت  
 رسول نماز کرد این فضیلت صاحب تو تمام نشد بلکه نقصان نزدیک  
 تر است که اگر با حضرت رسول بودی او را عزیز نمودی از آن زمان  
 که او را بان امر کرده بودی و حال آنکه آن زمان با اذن حضرت رسول  
 بود و چون آنحضرت واقف شد با وجود معصیت بنیادی بیعت  
 آمد و او را در رکعت بعد از نوبت آنحضرت طلب خلافت نکرد و شما  
 نیز بدانید که او قابل این امر نیست و اگر امر نموده بود که با مردم نماز  
 کند مثل سوره بر او عزیزان بفرمان خدای تعالی بود و این دلیل  
 واضح است که ابوبکر استحقاق خلافت نداشته است و آن قوم چهار  
 تصدیق نمودند بعد از آن گفت یا ایا حذره و یی تو تمام رفت **اما**  
 دلیل بقران آنکه خدای تعالی میفرماید که یا ایها الذین امنوا اتقوا  
 کونوا مع الصادقین به دست که علی علیه السلام موصوف است با

در حدیث معتبره است  
 و در آنجا که حضرت امیرالمومنین  
 علیه السلام در فراش خاتم النبیین  
 صلی الله علیه و آله خوابیدند  
 و حضرت رسول ایا بگو را همراه  
 ایشان بود

این حدیث از کتب معتبره است  
 و در آنجا که حضرت امیرالمومنین  
 علیه السلام در فراش خاتم النبیین  
 صلی الله علیه و آله خوابیدند  
 و حضرت رسول ایا بگو را همراه  
 ایشان بود



باین منقبت چنانکه حضرت عزت جل جلاله میفرماید که وَالصَّالِحِينَ  
فِي الْبُكَاةِ وَالْقُرْآنِ وَحِينَ النَّاسِ أُولَئِكَ الْقَدِيمُ صد خوار و ولایت  
فَمُؤْتَمَرُونَ و اجماع امت است که با سیرا مومنین علیها السلام اول است  
 باین امران نیز خود را بر آنکه هرگز خوار از معرکه جنگ نخورده چنانکه ابا  
 بکر و عمر و عثمان و سایر منافقان نمودند و اکثر ملائکه شهادت عتواف  
 بخواران ایشاد دارند و در کتب خود مذکور است خود اند و حضرت رسول  
 فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ فَإِنْ تَتَّبِعُوا يَتَّبِعُوا  
كُتَابَهُمْ و معتوق و امثال این بسیار است و اما دلیل عقل آنکه مردم  
 نباید که اطاعت عالم کنند و اجماع امت است که علی اهل امت است و  
 هیچکدام از علایق فریقین انکار آن نتوانند و مؤلفین اب حدیث نقل  
 شده اند مجلس برخواست **صلی الله علیه و آله** هر یک طریقی شایقی  
 و در تاریخ خود نقل کرده که چون ابابکر از رفیق حضرت رسول بجانب  
 قنار مطلع شد بسبقت تمام راهی شد که خود را بخداست حضرت رسول  
 رسانند و چون شب تا دیکی بود آنحضرت بنگار کوه کبریا که از کفار است  
 خواست که نهد و در دیند و پیش پاده شد و انگشت پای بیاورد

شکایت

شکایت و خون بسیاری رفت و چون آن ملعون بخداست آنحضرت رسید  
 از خوف آنکه بیاورد از زمین ببارد کفار را مطلع سازد و همراهی او را می  
 شد و یکی از کتاب کفایت اول دم سفک بود رسول الله بعد از هجرت  
 ابی بکر یعنی اول خونی که ریخته شد از رسول الله بعد از هجرت  
 سبیش چنانکه ابی بکر بود **صلی الله علیه و آله** آنکه معنی آباء و دوقل  
 خدای تعالی و ناکه و آبا است ابابکر و عمر ندانسته اند چنانکه  
 گفته اما الفاکه تعریف اولاب فلا نفر نه یعنی ناکه را میدانم  
 چه چیز است و آبا را میدانم و چون این خبر بولای مؤمنان رسید  
 فرمود که آبا چراگاه حیوان است چنانکه بعد از ناکه و آبا در کلام  
 پیوسته واقع شد مثلاً لَا تَعْلَمُونَ پس هرگاه کسی دعوی خلافت  
 کند و خود را جانشین پیغمبر داند باید که جمیع مشکلات مردمان  
 نزد او حل شود نه آنکه مثل خر در وحل مانند معنی آبا را نداند و ب  
 هر صاحب هوش و بینش پوشیده نیست که هر که از روی عقل  
 و نقل نظر کند بر و روشن و ظاهر میشود که ابابکر ملعون را هیچ  
 قسم فضل و دانایی نبوده و اکثر اخادق که حال شست در فضیلت

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 ابابکر و عمر و عثمان و سایر منافقان  
 نمودند و اکثر ملائکه شهادت عتواف  
 بخواران ایشاد دارند



خلقا و ملائکه در کتب خود ذکر کرده اند من متوجهی است یا آنکه خاطری  
 بوده است که حضرت رسول در شأن زوج قبول فرموده اند و  
 پیروان و متابعان ایشان یقین و تدبیر داده جهت جلد بقلوب  
 خلایق بیانات الهیه نمود و در سوره خلعت ایشان در در لفظ  
 در ناره ایابگو و عمر و عثمان ذکر نموده اند بجزای آنکه بعد از این ذکر  
 خواهد شد **نظم** این چه مستوال گوی که بگو نزد کیاست علم  
 در جواب از ده جوابش گفت نیست از جن علی نگو در باب **طعن**  
**دوازدهم** از حسن بصری که در محبت ابو بکر غازی بود و می پنداشت  
 که ابو بکر در سر منبر میگفت که فرمان بر داری شما مرا بجهت حق  
 مان چه داری من است خدا را پس کناه و معصیت کنم و اطاعت حق  
 تعالی نکنم شما این احوال من میکنید و اگر دیدید که براه راست  
 من و م تابع من شوید و اگر از راه راست میل کنم و براه یحی اتم انون  
 کنده کنید اثبات جواز عصیان نمود کرد و رعیت را در حال عصیت  
 این پیروی خود منع نمود پس بخاک او در بعضی اوقات واجب الا  
 تمام است و در بعضی اوقات نه و چون تعویذ خطا و معصیت است

خوب در باب  
 از حسن بصری که  
 و اقوال او بگو و نقل خود

۱۰۵  
 از او در این کتاب  
 در کتب خود ذکر کرده اند

نبود کرد و یکون که هر چه کنند و گوید جلد خطا و معصیت باشد پس  
 چگونه رعیت را اعتماد بر و بماند و چون واثق باشند بر متابعت  
 افعال و اقوال او بای هر کس خود را بهتر میشناسد و معنی کعبه  
 از این مدکور میشود موافق این است باند که تفاوتی آما چو  
 از هر دو طوع از طریق مخالفین است جهت جهت بد که هر دو این  
 ادراک را مزین ساخت تا فوج افزای دل شیعیان و غلامان خاص  
 با خلاص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد و منافقان  
 و ناصبیان آن غصه و در بر می نهند یا آنکه چون بر احوال می بیند  
 غیر مرضیه مقتضایان خود مطلع شوند از طریق جنایات بصراط  
 مستقیم عدول فرمایند **طعن سیزدهم** متفق علیه فوقین است  
 که ابو بکر بر منبر میگفت که مرا شیطان است که میفرماید مرا اگر  
 در کار دوست و راه راست روم مرا اغانت کنند و اگر براه  
 و کج روم مرا براه راست او دید و ظاهرا که شیطان او شیطان  
 که ابله پس را بشناخدی خود در شیطان قبول نداشته و در میان  
 تبلیغ کوی متابعت او و بوده و او را فریب داده و شیطان

از او در این کتاب  
 در کتب خود ذکر کرده اند



عمر بن الخطاب است چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است  
 قوله تعالى يوم يعرض الظالم على يده یعنی روزی که بدندان  
 بکوز ظلم دستهای خود را برادران خود در روز قیامت است  
 مراد از ظالم ابابکر است یقول بالیقین اتخذت مع الرسول سبیلا  
 ابابکر بگوید ای کاشکی من توانایم فهم یار رسول را راست  
 کند و سبی علی است و او را ولی خدا و جانشین حضرت مصطفی  
 میدانستم یا و یکتا لم اتخذت فلان خلیلا یعنی ای وای کاشکی  
 نمیکردم عمر را بد و سبی لقد اصکب من الکفر بعدا فجاءنا  
 بد و سبی که بر کمر دایند و کواء ساخت مرا از دوستی و ولایت  
 شاه سر بر هدایت و کائنات الشیطانة للشیطانة خدا را در  
 شیطان عمر است یعنی عمر کواء کننده و فریب رهنده انسان است  
 و لهذا بیکر و حیل ابابکر ناران را فریفته و اهلان او را و او را  
 رفیق سفر خود و دراز سفر گردانید و بد قتل ظاهر و پوشیده است  
 که آن قتال مثل بعد از آن حالت حضرت رسول از دار فنا آسمانی  
 بقا شیطان است حضرت شده بلبوس و مکر اکثر است را مضلالت

و کم هر

و کما حی انداخت نکو اندکی که طایفه ناجیه اثنی عشریه اند که  
 بوز هدایت رفیق راه ایشان شده و دست بعروة الوثقی و حبل  
 المتین و لای حضرت امیر المؤمنین و زید طیبین و زاده از و  
 سوسه و کیدان و ملعون سبلاست رستند و بد نیل سفارت  
 دارین و دولت منورین و این کشتند و زد و می طو می علیه  
 گفته علی و بتول و حسین و حسن همین بگذاشتم از ایشان  
 نداده ایم یا و یکتا هیچ کار بجهت علی بگذاشتن درون کار طعن

**چهارم** در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که ابو قحافة  
 برای بکر بیعت نکرد و در ملائط بود و چون با و نوشت که از  
 رسول افتاد ابو بکر بنزد ابو قحافة بداند که مرد ما بیعت بکر  
 مرا بخلافت برداشته و تو بنویس بجای گفت تمام بیا و با من بیعت  
 کن که من امروز خلیفه رسول خدایم و هر چند که در توای و ما  
 بخت باشد و او در جواب نوشته او نوشت که نوشتی خلیفه  
 رسول الله و جانشین اویم و مردمان مرا بخلافت برداشته اند  
 بیعت بکر من و من خلیفه خلیام شیخ خلیفه مردم نباشی

این حدیث در کتاب احتجاج شیخ طبرسی  
 آمده است و در کتاب دیگر  
 نیز آمده است

خوبی



رسول الله و نه خليفه خدا را اگر ترا بجهت كس من تو خليفه كرده اند  
 من ان تو اسلم پس بايستی كه مرا خليفه سازي و ند و تو بر خدا حكم  
 خدا بر خلق و پدر خود خليفه شد و تو خود ميدانی كه بايستی  
 حق تو نيست اگر حق را اينجا حبس حق كه ملی بر این طالب است  
 و اگر ناری ترا بجهت باشد كه فداي من شده ای امر بر منی آنی و نوشته  
 تو بجهت احقان است اگر تو این امر را بجهت رسول یافته اهل بیتش با  
 من دارم و اگر بشنوی یافته من از نوشته قوم و السلام چون این  
 نوشته باقی بگو رسید از پدر از دره شد و نوشته پد و بر این  
 و این طبعی است كه به پنج طعن حساب میتوان كرد بهیت نكرد و پد  
 با و فایس شدن بر پد و سوختن ثبات پد و باقی و خود را خليفه  
 خدا و رسول نوشته و كند بدو اقره بخدا و رسول نسبت دارد تو خود  
 این طعن را یکی حساب کن و خواهی پنج و من ای ناصی بر این جناح  
 تو يك طعن حساب میکنم كه پر دلت نسوزد و منت دار باشی **حکایت**  
 در کتاب خلیج از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است  
 كه روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با يكو ملاقات كرده

این  
 اقرار است

گفت

این  
 اقرار است

گفت ای ایمنان یا فراموش شد كه حضرت پیغمبر خدا امر كرده بود كه  
 با طاعت من اقرار كنی و با من بی مؤمنان بر من سلام كنی و تابع امر و  
 فرمان من شوی یا بايكن گفت آن ديگوي را در این امر كه ميگوین  
 حكم میباشد حق كه میان من و تو حكم كند بگفته او را من میشود  
 انحضرت گفت كه ان نالین كه ميگوین آن رسول الله خود ش  
 باشد را منی خواهی شد گفت حضرت رسول را چگونه توانم  
 دید فرمود كه بیانا مسجد قبا رویم چون وارد مسجد رسیدند  
 كه پیغمبر خدا در مسجد نشسته است چون حضرت رسول را چشم پایشان  
 افتاد فرمود كه ای ایبا كن من ترا نكفم كه مخالفت علی نكنی و او را  
 تابع و فرمان بردار باشی گفت بلی یا رسول الله بد كرده ام بعد  
 از این شهید كودم كه مخالفت با اهل نكفم و چون برگشته عمر را در  
 راه دیدند ایبا كن انچه دیده و شنیده بود با عمر گفت عمر باو گفت  
 تو همه های بنی هاشم را فراموش كرده و این قسم چیز ها كه از ایشان  
 بعید میدانی چندان وسوسه اش كرد كه پیغمبر را ندید انكاش  
 و سخنان انحضرت را نشنیده پیدا شد و باز بوسه بخود زد و



در سید یا نه رسیده که لعنت خدا بر و باد و بر پیروان او لعنت  
**باز دوم** آنکه در جمیع مسلم و بخاری ذکر شد که عمر در وقت خلافت  
 نافع را کشت و میگفت کانت بیعتی بکوفه و قیامه المسلمین سرها  
 فاعاد الی شامها فلقنوه بیعت کرد و برای بکر بن عزیز را کشت  
 بود و از سهو و خطا نماند فکری و تدبیری کرده باشد حق تعالی  
 بکرم خود مسلمانان را از شر و بدی آن بیعت پس آنرا کسی بعد از  
 این بر کرد و همچنینی که مثل و مانند آن بیعت باشد بکشد آن  
 کس را و از این کلامی که مخلفه دوم میگفت لازم می آید خطای او  
 یا خطای ابی بکر چه مرتکب شده اند یکی از این دو ملعون چیزی  
 که موجب قتل است از برای آنکه اگر ابی بکر قاتل و لایق خلافت  
 و امامت بود و مردم در بیعت او بر صواب بودند عمر در این کلام  
 خطا کرده باشد و نگارند و تفاوت و نیست بخلیفه اول لازم  
 آید و اگر عمر در این کلام صادق بود لازم آید که ابی بکر ایضا قاتل  
 خلافت و امامت نداشته باشد و مردم بر بیعت او باطل بوده اند  
 و عمر که اول بیعت با ابی بکر کرد مرتکب امری شده باشد که موجب

عفو  
 در جمیع مسلم و بخاری ذکر شد که عمر در وقت خلافت نافع را کشت و میگفت کانت بیعتی بکوفه و قیامه المسلمین سرها فاعاد الی شامها فلقنوه بیعت کرد و برای بکر بن عزیز را کشت بود و از سهو و خطا نماند فکری و تدبیری کرده باشد حق تعالی بکرم خود مسلمانان را از شر و بدی آن بیعت پس آنرا کسی بعد از این بر کرد و همچنینی که مثل و مانند آن بیعت باشد بکشد آن کس را و از این کلامی که مخلفه دوم میگفت لازم می آید خطای او یا خطای ابی بکر چه مرتکب شده اند یکی از این دو ملعون چیزی که موجب قتل است از برای آنکه اگر ابی بکر قاتل و لایق خلافت و امامت بود و مردم در بیعت او بر صواب بودند عمر در این کلام خطا کرده باشد و نگارند و تفاوت و نیست بخلیفه اول لازم آید و اگر عمر در این کلام صادق بود لازم آید که ابی بکر ایضا قاتل خلافت و امامت نداشته باشد و مردم بر بیعت او باطل بوده اند و عمر که اول بیعت با ابی بکر کرد مرتکب امری شده باشد که موجب

تکذیب

قتل

قتل او باشد و شرم نمیدارند اهل سنت که این قسم از خرافات  
 از پیشوا و امام خود نقل میکنند و در کتب خود می نویسند باین  
 چون میباید که بطلان مذهب حضرت عباس را نشان ظاهر شود این  
 قسم سخنان بر زبان ایشان جاری میشود تا در قیامت حق و گفته  
 و نوشته آن ملاعین بر ایشان حجت باشد **ششم** و ادفع حجت  
 بین البیانا اذ کان الشهود هم المخصوص **لحق شانزدهم** آنکه شعث  
 بر قیس مرتد شده و از دین بر کشته بایش کوه کفاده داخل شده  
 خالد بن ولید او را در جنگگاه بگرفت و نزد ابی بکر فرستاد و او  
 عیب الشیخ مستحق قتل بود با بکر یا خود فکر کرده که شعث  
 از آنجا بر عریض است و او را وید را و چون ناچندین خدشها  
 بود حد شیع بر و جاری نکود و خواهر خود را برین باور داد گفت  
 اگر در جاهلیت بودی این خانه ما را میسرتندی و اصبح خرمی  
 قصید و رایع باب گفته که یکی از آیات او این است **ششم** آنکه  
 ثواب الکفایت ایضا گفته و ثواب الکفایت نیز و بجزای بکری  
 یعنی بجزای مرتد شدن او را نداده کفایت و بجزای کاف شدن

جایی که فرموده  
 امیر مسلم بن الحجاج  
 ابی بکر بن عبد الله بن قیس  
 در جنگگاه کفاده داخل شده



خواهر بگو و این بی باور را در پی علی امام وقت و خلیفه رسول حق  
باید **حق مقدم** در کتاب کوامع الانوار و در کتاب اسرار  
الکبریا مدد گویم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرض  
الموت خطبه خواند و در اثنا ای خطبه فرمود که خدای تعالی فرمود  
که از ظلم هیچ ظالمی درنگن رد پس هر که را در نزد من اما حق یا  
قصاصی باشد باید که مطالبه آن در دنیا از من کنی و بقیامت  
نگذاوری و آنرا عکاسی بنحسب اسدی برخواست و گفت  
یا رسول الله یا کرم و زان یانه زوی و دوش من برهنه بود و این  
قصاص آن میخواست که بفرماید قیامت بقتل آنحضرت همان یانه  
طالب نمود و باور داد و گفت بشارت برهنه نمود عکاسی بیای میفرماید  
آنکه زان یانه را بیک طرف انداخت و روی بشارت و مهر نبوت آن  
حضرت مالید و گفت یا رسول الله هزار جان من فدای تو باد من  
از شما شنیدم که هر که بوسه بر مهر نبوت زند آتش دوزخ بر وی  
صدام گردد و عرض من آن بود که این شرف را در یافتن خود را  
از آتش دوزخ خلاص شمامند آنکه قصاص کنی و بعد از آن با

خود را برکت

المسألة

اربعه برخواست و اراده کرده که او نیز مهربان شود با یوسف و حضرت  
 فرمود سبقت عکاشه یعنی پیشی گرفت بر تو عکاشه و مانع  
 آنکه مهربان شود با یوسف و این برهانهاست ظاهر که بابا بکر  
 ملعون از اهل دوزخ است و اکابر اهل دوزخ میبود حضرت  
 رسالت که در علم العالمین است مانع از آن بوسیدن مهربان  
 نمیشد **فمن بعد** آنکه جبرئیل امین آناری از بهشت آورد  
 و ابابکر حاضر بود حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و  
 علیهم السلام آنرا خور دند و ابابکر از آن حصه طلبید و چون مویه  
 بهشت جزا اهل بهشت را نصیب و حصه نیست که بخور و تغذی  
 کرده با و حصه ندادند ای ناصبی اگر کسی را اندک شعوری باشد  
 میداند که کسی را که قابل آن نباشد که او را از مویه بهشت نصیب  
 و حصه باشد چگونه قابل خلافت و ریاست است و امام یابد  
 که منصوب من عند الله بوده باشد تا آنکه ای بگو بر بیعت عمر  
 خدا آورد و عمر بوسیت ابابکر جان من رسول الله شود **پس** شما  
 بنایه بمنجا که چه روزی چندی خدا پای تعدی معاندان من روا

فصل في بيان  
الحروف المعجمة  
الحرف المعجم هو الذي لا يسمي باسمه بل بغيره  
وهو من ثمانية عشر حرفا هي  
الهمزة والواو والياء والكاف والغين  
القاف والخاء والذال والدال والراء  
الزاي والسин والسين والصاد والتثنية

رضی رضی اللہ عنہما



حضرت زین العابدین علیه السلام  
 در کتاب طعن بر سید  
 در کتاب طعن بر سید  
 در کتاب طعن بر سید

ترجمه همدانند که در خود نیست فو از تحت سیل مقام ابرین  
 در کتاب طعن بر سید در کتاب طعن بر سید در کتاب طعن بر سید  
 که سوال نمودم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فدای تو  
 شوم که با بگو با حضرت پیغمبر در حین هجرت از مکه بیدریغ  
 بود پس در کجا از آنحضرت جدا شد امام علیه السلام فرمود که  
 چون با بگو در خدمت سید البشر مسجد قبا آمد و آمدند حضرت  
 رسول انظار قدوم صحبت لزوم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 میکشید ابا بگو با حضرت گفت بیا برویم بیدریغ که حل می یابد  
 قدوم بیمار نشاء مسرور و خواهند شد انظار آمدن علی بکش  
 که گمان نداهم که او را یکجا دیگر نیاید حضرت رسول فرمود خاشا  
 از این منزل کوچ کم تا آنکه براد و او بر من نیاید پس در خشم شد با  
 بگو تا این سخن حسد بود بر امیر المؤمنین علیه السلام و این اول سخن  
 و عداوت بود که از ابو بکر بنظهور سید سید کائنات و بحضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام و ابا بکر و در آن منزل از خدمت رسول  
 جدا شد بیدریغ و حضرت خاتم النبیین در آن منزل توقف

نمود تا آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مکه آمد و با اتفاق  
 یکدیگر داخل مدینه طیبه شدند **طعن پنجم** در کتاب فضول الحق  
 در کتاب طعن بر سید در کتاب طعن بر سید در کتاب طعن بر سید  
 حسیکه کائنات اسامه جعی را که حضرت رسول در خدمت حکم او کرده بود  
 طلب داشت پس ابو بکر مکتوب نوشت با اسامه باین طریق که مکتوبی  
 است از ابو بکر خلیفه رسول الله با اسامه بن زید اما بعد ای اسامه  
 بدانکه مردم ما لایق خلافت یافتند و خلیفه گردانیدند و در حفظ  
 امور ما بهما احتیاج بسیار است باید که در خدمت توقف عمر دهی و السلام  
 و اسامه در جواب او نوشت که ای ابا بکر مکتوبی از تو نیز رسیده  
 اخوان فقیه و اول آن بود که تو خلیفه رسولی پس چه دخل دارد که  
 مردم تو لایق خلافت دانند و تو خلیفه کنند و اگر مردم تو خلیفه  
 ساختند خود را خلیفه رسول گفتی چه معنی و چه وجه دارد ای  
 ابی بکر که تو را خصمت توقف دارد که خود خصمت توقف عمر میخواهی  
 و اگر کسی نیک تامل نماید این چند طعن است که بر خلیفه او  
 لازم می آید **طعن ششم** در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده

حضرت زین العابدین علیه السلام  
 در کتاب طعن بر سید  
 در کتاب طعن بر سید  
 در کتاب طعن بر سید







**طعن بیست و نهم** آنکه ایشان باین سخن بیعت نکرد و هر چند او مدعی بود که در آن وقت  
 نکرده و هر چند او را امر کرده و القیاس خود که باینکه نماز نگوید و امر نکرده **طعن**  
**بیست و دهم** در کتاب تحفه الامراء مذکور است که حضرت سید الشهدا علیه السلام را  
 زها علیه السلام روزی در روزی و رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود  
 ابو بکر بر وی بگذاشت و گفت یا ابا بکر در حق صاحبک لیلته لا بدعا امین  
 ای فاطمه در حق رسول و در شب چهارشنبه و مرا تا غلغولان بود که هر که  
 در شب چهارشنبه مدفون شود در عذاب است و در آن شب حال ابو بکر  
 و انبار کشته شده منافق ظاهر میشود که این کعبه حضرت رسول بنا کرده و صدیق  
 قولان و ملاقات القول خود یا آنکه مطلب و مدعیان اینها و از ارباب اینها  
 بود نعوذ بالله من هذه الاغترار و الحاله **طعن بیست و نهم** حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 در میان یهودی ضربیده بود و وقت نماز بر یهودی رسانید یهودی را و عا  
 میخود که بیعت آن من فرسید حضرت پیغمبر با بکر و عمر با حکم شناخت ایشان  
 اند رسول خدا و ادای قیمت گواه طلب نمودند بعد از آنکه آنحضرت امیرالمومنین  
 علیه السلام با حکم شناخت علی علیه السلام صدیق قول حضرت رسول خود  
 و ادای قیمت دین و گفت یا رسول الله ما را از ابو جریان صدیق بگویم چگونه

که شما گفت  
 روایت ابو بکر  
 که این حدیث صحیح  
 در حدیث  
 در حدیث

تفاوت  
 ابو بکر  
 و عمر  
 و علی  
 و امیرالمومنین

بش و در کتاب بیعت کنیم که دو ملعون از کشته نمود پیش از آنکه مدعی شوند  
**طعن بیست و نهم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خطابه با قولیت  
 صدقات داد و از آن خدمت معزول ساخت و با بکر و عمر را قولیت جمیع امور  
 مسلمانی داد پس چگونه شخصی که قابلیت صدقات نداشته باشد او را  
 متولی جمیع امور مسلمانیان ندانند **طعن بیست و نهم** آنکه ابو بکر و عمر  
 پیش حضرت رسول رفعت بودند و وعظ میفرمود و حسین علیه السلام مسجد  
 اند که گفتند این مقام جد ما است و ترا قابلیت آن نیست که در این مقام  
 و دامنش را گرفتار منبر من و کشیدند تا غلغولان بخل و منفعل شدند آن  
 منبر برآمد **طعن بیست و نهم** آنکه خاندان ولید پلید از آن نالشی به  
 نوبه و در هر شب که مالک داشت بودند تا کرد و با بکر بر وی حد جاری  
 نکرد و سبب دوستی با بکر با خاندان بود که خالد را از دست حضرت  
 امیرالمومنین علیه السلام میدانست **طعن بیست و نهم** آنکه مطلقا بی محولم  
 با حکم شریعت نداشت چنانکه از او پرسیدند که کلام بیعت نداشت  
 و کلام شخصی است که او را بدید و پس نباشد و فوت شود و جمله او را با بکر  
 پرسید که از میراث چه چیز من میسر شد گفت نمی یابم در کلام خدا سنت

خوب در معنی کلام  
 و ادوات منبت



و سوال که تراحق باشد یا آنکه مغیور و عهد به سلب یاد کنند که حضرت یحیی  
 جدا و اسد من میباشد و در بعضی تفاسیر آمده که برادر پدری و برادر مادر  
 که از کوفتند و کتاب جلی سراسر الحسین آمده که در وقت که از بابا کزبان معنی  
 کلامه سوال کردند گفت کلام همان سائید اندازد و ما و کلام زمین بر ما و ما  
 که من تنبیه کلام الهی برای خود کنم و این خبر را بخواهی بگوئی من توفیق خواهم داشت  
 فرمود که کلامه خدا هر مادر دین و خواهر پدری و خواهر پدری و مادر دین است  
**طعن سوم** در کتابی که جامع الاوقاف مذکور است که خالده با از مغیور زنا  
 ابو بکر بعد از برود و حد شریف اجرا نکرد و ایات قرآن را منظور نداشت و اسقا  
 حدان او نمود **طعن سوم و یکم** در وی را حاضر کردند دست چپش را بریدند  
 و هر چند صحابه گفتند که دست راست او را باید برید نشیند و خالده حکم خدا  
 و رسول کرد و هر باز غلطی که میکرد میگفت انداخته است حق الله و ان اخطا ان  
 الشیطان یعنی که چو کسی که تیر بر نشاند خود و در دست کف از جانب خداست  
 و آنکه خطا کردم از جانب شیطان است مرا معذور دارند و چون مشق  
 نموده ضرر است بجهنم از علم و دانش او آنگاه نمود **طعن** چون که شیطان  
 بود نه اله ترا چندان بیستی تو را نه **طعن سوم و دوم** این عهد و برادر کمالی

گفت کلامه  
 که برادر پدری  
 و برادر مادر

این عهد و برادر کمالی  
 که برادر پدری  
 و برادر مادر

ضمیمه فی الحقیقه  
 در این کتاب جامع است

التاریخ که دایم است گوید که چون احلیش نزدیک رسید و دانست که میبرد  
 خواست که باز کتاه خود را بسپارد و گوید و اندام را بخواهد و خلافت  
 با و دارد و خلق را بخواهد و قصدا به بیعت او اس نمود و جوی هر چند با آتشند  
 که تو بیهوشی درین کار شروع کردی و بر تو گذشت اکنون این ظلم و ا  
 مدار و دیگر با کما هلیت این کار ندارد و بر مسلمانان مسلط کنی که  
 وقت توبه و استغفرا نیست هیچوجه قبول نکند **طعن سوم و ششم** در کتاب  
 قصص الحق آمده که این عهد و برادر کمالی التاریخ آورده که چون ابو بکر  
 برین شد عهد نامه نوشت که بعد از من هر خلیفه و جانشین است  
 و بعد از من هر یکی دیگر از انصار و ادکمه با اتفاق بر دمان بخواهند پیش  
 باز پیش بسجد رفته گفتند ای کرم و مهربان این عهد نامه و وصیت  
 نامه ای بگو است اگر قبول دارید بخواهیم طلحه گفت بخواهید اگر چه این  
 عهد نامه خلاف نظر است عمر گفت چه جهت کان کردی که بنام من باشد  
 گفت بدان که وای من ساختن تو را دیروز و او وای ساخت تو را امروز  
 عمر بخان نکرد و بختندید و ایضا عهد نامه را بر مردم خواندند و جهت  
 حق طلحه را ظاهر کردند **طعن سوم و چهارم** آنکه در وقت مردن وصیت



کوه که در حجر مطهر بنویسد و او را در غنایند و بچل دیگر بنویسد و چون عمر  
 قیام مقام او بود و نیز این بی حیاتی و بی ادبی را حقش کرد و بیعت  
 او علی خود و از خلا و رسول شرم نگذارد از مواضع روز جز این نیست  
 نموده چنین وصیت کرد ای ناسبی بی دین ای ابا بکر و عمر را در خانه  
 سیدان سلیمی چه حق و چه حصه بود که بخانه رسول الله را کورستان  
 میکردند و عایشه و حفصه چه حق داشتند که با کسی بیعت نمایند  
 آنکه با آنهاست حصه و حشر و زمان دیگر آنحضرت کو که قسوت نمودند  
 و اگر قسوت می یافت معلوم کرد عایشه و حفصه خانه را نشاندند و چیدان  
 و بخدمت سعد مناعب جفا شد مسلم روایت کرده اند که حضرت سید  
 کائنات فرمود که مرا در خانه من و حق کنید و فرمود که مرا در خانه عایشه  
 و حفصه و حق کنید **خطاب** یا کماله سالات را در بنیادت هر چه بود و چون  
 بعد از آن طبعه رسید و مدفن ابا بکر و عمر را در روضه خیر البشر نهادند  
 نمود و حق طاعتش مثلت و شهادت بهم رسید که ابا بکر و عمر بر حق میبودند  
 و در روضه حضرت خیر البشر مدفون نمیشدند و که سزاوارتر و طاعت  
 باشند و شیطانان حال بروی دست یافتند و شیطانان حق میبودند

خاطر ساخت و بان اندیش بر خواب رفت چنین مشاهده نمود که داخل روضه  
 مقدس مشهوره بنویسد و قبا ابا بکر و عمر شکرانه شد و در نهایت نادانگی  
 طاعت و ان در ملعون بصورت و خویش با قتل و کشتن و در کور و  
 نند های کوران حضرت و غضب ملات شایع اعضا معذب و مغایرت آن سید  
 از مشاهده آن خواب کوران بیدار شد و توبه و انابه نمود و در هر مجلسی و  
 محفلی که میر رسید آنچه در واقع دید بود بجمع دوستان و دشمنان و آشنا  
 و بیگانه میسازید **نظم** هیچ دانی چرا شفا دهد کور و شل و در مدینه پیغمبر  
 را گویند سنیان لعین کین را عجزان بود بکشتن و هر **حق می رسد** آنکه  
 ابا بکر در وقت مرگ میگفت که مشکلی خدایه را از فاطمه نضیب نمیکردم  
 کاشک در خانه علی شکستم و عیسو ختم و بیاد خست بخانه او داخل شدم  
 شدم و کاشکی در سقیفه بنی ساعده بر دست عمر بن الخطاب ابا بوسیدان  
 جراح بیعت نمیکردم و در بن کار شروع نمیکردم و قوم بنی حنیف را نمیکشتم  
**حق می رسد** در کتاب منجلاج الکرامه ذکر شده که ابا بکر در وقت  
 مرگ میگفت کاش میسیدم از حضرت پیغمبر که ابا انصاری را و دایه  
 امر خلافت حق هست یا نه و این دالالت میکنند بر اینکه او در خلافت

مرگ ابا بکر در مدینه  
 و بیعت با بنی ساعده  
 از هر جهت







سرانجام حق و خلافت قول و گفته من کردی و خود را نشان از غضب من و  
 عذاب الهی گردانیدی برو و این پیراهنی که بر حق و راستی پوشیده  
 بکنی که تو را اهل انبیا و قابلیت آن نداری و اگر آنچه بنوکتم شنیدی  
 و عده گاه تقاضای تو فرج است و مقلم تو قلم جبرم است ای بگو که مضطرب  
 شده از سید و پیروان آمده ایم از آن شد که خود را منال نماید و اس  
 خلافت را با این اهل حق علیه السلام تسلیم کند حضرت سید را و سید  
 و سرور ائمه علیه السلام بخانه آمد و آنچه گفت شنیده بود بسلاطین  
 فرمود سلا گفت ای ایا این خبر را بر حق و یار خود خواهد گفت آنحضرت  
 فرمود بلی من نه باشد که با او این خبر را بگوید و او مانع شده او را بوسه  
 اندازد و او بشغل خود مشغول شود بعد از آن آنحضرت فرمود که بخدا  
 قسم که من این خبر را از آن نخواهم گفت و چون عمران را با بگویند که  
 شنید گفت که چه ضعیف داری و بی عقل و استوار بی بدلی نبوده میخانی  
 که آنچه در میان حالت بخاطر آورده و از دید آن کیفیت آن صحراها  
 نه نظار کرد این فکرها کن و بحال خود باش و حکومت را از دست مده  
 دکان و ولایت را بر بعد خود علی و فاطمه اطهر صاحب در پی رسول

حقا و جاده و از سر سالی و من لاریا و **باب مقدم** در کوا حوال  
 با بگو که عود در حالت فرج و احتضار و آنچه جاری شده در آن وقت  
 بر ائمه انصاریان و مقالات متناسب این باب و بقول الکافی بالیقین  
 کنت نورا ایمنی خدای تعالی در کتاب عز من خود فرموده که چون  
 کافران خدای و مسکن خود را با آنچه حجت او میباید داده شده از الو  
 عذاب و انواع عقاب در حالت فرج و وقت احتضار در نظری آورد  
 بگوید که شکی من خالک میبوم و موجود نمیشدم و علماء و دانشمندان  
 اهل سنت و جماعت در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر فرمود  
 من محضیر بحضرتی اود بری مقعد فی الجنة او النار یعنی نیست محضیر  
 در حال فرج و احتضار مکن آنکه بنید مکن و تاوی خود را در جهشت  
 یا در فرج و در کتاب استنقذات آمده که حضرت امام ناطق جعفر صلا  
 علیه السلام فرمود که من احب لقاء الله احب لقاء من کوه لقاء  
 که الله لقاء اصحاب آنحضرت گفته هلاک شدیم یا این رسول الله صلا  
 که نامه و ست نمیداریم ملک را آنحضرت فرمودند که این حالت وقت  
 احتضار موت مشاهده میشود که حضرت سید المرسلین و حضرت

حدیثی از حضرت  
 در کتاب



المؤمنین علیہ الصلوٰۃ والسلام حاضر میشوند و با نفوذ و جلال کس از دنیا  
 نمی رود و گمان نمی رود و وقت احتضار و موت خزان حاضر شوند و بعد  
 از این پس هرگاه سید ایشان و سرور او حیدر مونس در این حال حاضر  
 کنند خوشحال و نیک بخت میگرد و چون حضرت رسول را در انصراف  
 و بازگشتن نماید آن مؤمن بگوید که بگویم و بدو من اراده دارم که خدمت  
 خدمت و ملازمت شما باشم پس سید کلایات فرماید که ای امانت  
 میدارم که درین و همراه ما باشی آن مؤمن گوید پس حضرت رسول  
 اشاره کنند بملک الموت که قبض روح او کن بنویس و لطف کند و دست  
 و تحب ما است و این طرفه بشاد قیامت که قبض روح مؤمن نمیکند  
 مگر باذن او و خبر میدهند که او آنجه ما است که دوست میدارد  
 تقای خدا را و خدا دوست میدارد تقای او را بدین مرده که جان  
 فشانم رواست که این مرده ما را بش جان ما است و اما دشمنان  
 و علی پس هیچ چیز از قدر مکتوب نیست ایشان را نزد احتضار مگر  
 دیدن خود و علی برای آنکه در آن حال میداند که ترضیع حضرت رسول  
 و حق ابرار مؤمنین علیهم السلام بخود اند پس حضرت رسول بقاضی

حالت این را از خود و از آنجا که

ارواح بقدری میاید که قبض روح این دشمنان را بکن پس این است که مکتوب  
 میدارد تقای خدا را و خدا مکتوب میدارد و دیدن او را و در اکثر کتب مسطور است  
 که حادثات همدان بنیاد شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعبادت  
 و پرورش او را و انصاف حضرت حادثات را از ملاقات موت خائف و هراسناک  
 یافت باید کلام مجتبی نظام او را بشارت داده از آن خوف و ترس این و  
 پس و درش ساخت و یکی از شعراء ترجمه کلام آنحضرت را در سر شست  
 نظم کشید چون مناسب مقام دید بعد از کلام آنحضرت ترجمه نظیر  
 نیز مذکور میباشد یا حادثات همدان من بیت برین من مؤمن او من  
 قبله سیدان تو یقین که حادثات همدان کانکس کرد و در آن بر خطا  
 فانی بیند بعین حال من نامانی سحر اصل مذاق است و کمال غایبی یعنی  
 طرقت و امر فرقه نبضه و امر ما فعلا و **رباعی** انرا که شوم بوقت مردن  
 شهید او بشناسد مرا و من او را زود معلوم شود نام و نشان که  
 چه بود آن کاذب را مکه باشد بوجود قامت منید القیامه تعریفی فلا  
 تخف عترة و لا ناله **رباعی** خواجده بصراط چون گذارت افتد  
 ایم بر راه تو از راه و داد گویم بخواهی حادثات همدان بمراد از لغزش



پانزدهم و بگذرد بمسافر اقول انذار چنان توفیق الهی در بر لاتفرج بر الرجال  
 در بر لاتفرج بر الرجال بحال الوسی من الله علیکم چه طور توفیق  
 افتد از نادانان که نادر مکر و دین گس زینهار نزدیک مشو با و او را  
 بکفاز کوراست بلا در ست سرشته نگار استیلا من یار و علی خطا  
 تخلف فی الحلال و العسله چون تفتیکت رسد بشارت حال ناگوته و کور  
 در حساب زلال کن روی جلوت علی بد بیکال و ز تشنگی ابد شوی  
 فادع بال هذا اننا الصلیمنا اعطانی الله فیهم الامم یعنی این کس مت  
 ندارد و مخصوص شیعیان باشد که عطا کرده است خدای تعالی  
 بآدم شیعیان ما در تفسیر علی بن حسین ذاری و در کشف الغامه که شیعیان  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم استخوان داشت اما غلوی نبود و در اول طریق غیبه  
 اثنی عشری داشت و چون بحدیث علی علیه السلام جعفر بن محمد الصادق  
 علیه السلام رسید او را از آن طریق که گویانید و مذاهب شیعه  
 اثنی عشری را اختیار کرد و قصاید بسیار در مناقب اهل بیت علیها  
 السلام دارد و حسین بن عرو را یث کند که در وقت بیفاری سیدین بیتی  
 او در فتم اتفاق افتاد بود که سید در حال احتضار بود و آن موافق و خا

در کتاب سید محمد باقر  
 در کتاب سید محمد باقر  
 در کتاب سید محمد باقر

از جهات ابر کور و بودند ناگاه کشته سیندی در روی او ظاهر شد و وی فتنه  
 و سیاهی عمویش شد تا تمام روی او سیند کشت در غایت نور و سفاد  
 انحال چشم کشود و این آیات را از ان خود کتب انفا عونه الله علیا  
 عتید من هنات قد و فی دخلت جنت عدن و عقیای الاله من بیات  
 فاشهد ان لا اله الا الله و انی محمد بن عبد الله و انی  
 واحد بعد واحد فی الصفات یعنی دروغ پیدا شدند هم کنندگان که  
 علی علیه السلام بخات غواهد داد و دست و خط خود را از عذاب غوا  
 و سکوات موت و عقبات اخرت بخدا سوگند که در ستم به بشت عدل  
 و عفو فرمود حضرت عبود کناهان و شیانی که بر او پس بشاد  
 اسیر و دوست امیر المؤمنین علیه السلام را که توبی کیند بحضرت علی تا  
 وقت وفات و باز توبی نمایند بر پسران علی و یکی بعد از یکی هر کدام  
 که بصفت امانت و هدایت خلقان دانسته باشند انگاه کلمه شهادت  
 عرض کرد و چنان بقا بقا روح سپرد **رباعی** روزی که در و جسم دفلا  
 ی غایت تنصیر کدا و پادشاهی بخشند خوش باش و لا که در چنان  
 مکر که نادان بدلی مرتضی و بخشند و در کتاب نهج الفاضلین



ابو بکر در خطه فرج کاشیده پیروز و سبکت یافتیم اولیوم السیفه الاناره و  
 الخلفه فرج کاشیده در روز سبقت منسوب امانت در خلافت نیلیم و حکم  
 ایدر کوبه کشتن امانت قطعه از کعبه الیوم حدیده و در وقت فرج ما قبت  
 این کار مشاهده کرد و بر ما را بجهت پیشیان و زادم کشته بود و تاسف میخورد  
 و بنزد و آن کتاب ذکر شد که ابو بکر در حین فرج با ما ایستد میگفت هلاک  
 ابوبکر هلاک رسول الله مع منافقین و بشری الی انکار بعضی هلاک شد بدین  
 در رسول خدا اینجا حاضر است و روی از من گردانید و بشارت میداد مرا  
 بانق و در ذبح و در کتاب دیاض الایمان از شریح الکرامه نقل است که ابو بکر  
 بی دیو در حین احتضار میگفت ای ایلم تدد فی یا لیتقی کنت **کتاب**  
 یعنی کاشکی مادر ما نمیشد یا کاشکی نبودم کاشی در خشک کرم شاهه تقریر  
 الهی نیکو دم و بعقاب زمانهای که قرار نمیشد و در کتاب تعلات خلاقم و  
 در کتاب کاشف الحقائق نقل شد که همدین باب بگو گفت پدرم در خانه و  
 سکوت و در حضور من و حفا هم غایب و برادم بمبار حق و در میان خطبه  
 میگفت که محمد و علی اینجا حاضر شده اند و ما بد و در بشارت میدهند  
 و صحیفه در دست همداست که عهد های مادر اینجا ثبت است و بر من میخواند

خنده  
 درین ابواب در خطه  
 درین ابواب در خطه  
 درین ابواب در خطه

و میگوید

و میگوید که سر جمع و مفرق تو عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای خدیجه  
 و ابو عبیده جراح در روز ذبح است و پسر عمر از پدرم این گفتگو شنید  
 گفت هلاک یا که میگوید این روز بکسی میگوید تا بنی هاشم شهادت نکند  
 پدرم چشم ناب کرده گفت ای عمر من هلاک یا که میگویم نه من در غایبم  
 تا محمد و حضرت فرمودند در حبشه سینه جعفر را می بینم که در دیر  
 حاضر است و گفت یار رسول الله من یمن یخوایم به یمن او دست بچشم من  
 مالید من نیز مشاهده نمودم و بعد از آن در مدینه احوال با تو گفتم او  
 شاعرات اما اکنون بر من ظاهر شد که بسبب این اعتقاد فاسد و ظالی  
 که بر اهل بیت او کردیم معذب و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت  
 و ما محقق شد عمر بخندید و گفت هلاک یا که میگوید و برخاستند  
 و با برادرم عبدالرحمن از خانه بیرون رفتند و پس از آن قتل ایشان  
 من گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت بخدا که نگویم و نمیتوانم گفت  
 که در ذبح و تابوت نمیگذاردند که گفتم چه تابوت گفت بنی بنی تا بوقی است  
 در ذبح و طبعنای ذبح و در آن ده کس در آن می بینم یکی من و دیگر  
 عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای خدیجه و ابو عبیده جراح و دشمن



تمام بود که قابل جبراد است و عز و قدر و دود و مردان و اسبابی که  
 بتدبیر خود کتاب خدا را و یقین را و اندک ستم اینها و خود را یکی از اینها  
 بتدبیر خود توبه و توبه را و یکی بتدبیر خود با خیل را و دجال را و دجال را و نام  
 کما علق است و از شرف حرارت آن و در زنج تابیده میشود گفت یا آیت  
 الهی ای پدید من هدی یا که میگوید گفت و انزلنا الهدی لعن الله ابن  
 حطال انما نحب هدی صدیق من الله ذکر بعد از جبار و نبش القرب  
 و مردان ذکر کرده و قرآن واقع شده و لایت حضرت میرا مؤمن است  
 علی السلام بعضی بعد از آن میگویم لعنت خدا بر پس سواک جیش  
 کما و بان داشت همان ذکر کرده و لایت و دوستی علی علیه السلام است بعد  
 از آنکه با آمدن فرزند و راههای او را هر دو مباح است پس روی بر زمین  
 نهاد و زاری میکرد و او پاره و اشوراء میگفت تا جان را تسلیم نمود  
 پس عمر و عبدالرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از آن حاجه گفت خیر  
 شنیده بودیم گفت عمر گفت هدی یا که گفته است امان نهاد که با علی مگو  
 بلکه هیچکس مگو که موجب شرافت میشود و در کتاب احسن الکتاب  
 و در کتاب کاشف الحق از ابو عیسی که مالک بن اسماعیل حضرتی

در این است

و این است که بعد از این بگو گفت که در حال نزع پدید میاید تربیت  
 حالی دیدیم گفت ای پدر ترا بعد تربیت حالی می بینم گفت ای پسر من  
 کسی را نزد من مطلقا نیست که او حلال کند امید بخت است گفت انزل  
 سبیت گفت علی بن ابی طالب گفت که کوئی نزد او روم و التماس نمایم  
 که ترا حلال کند گفت برو پس بنزد آنحضرت رفتم و گفتم پدرم بعد تربیت  
 حالیا است و بدی غایت را بجهت طلبی که بر شما کرده و حق که از شما  
 انتزاع نموده میداند و من ضامن شده ام که آن حضرت شما التماس کنیم  
 که او را بجهت حق فرمود که مرا متذکر آن نایب اما بیدارت بگو که نزد جمعی  
 اعتراف کند که ما مشهور و بنوده است و بناحق انتزاع نموده تا من  
 او را حلال کنم و آن سر تقصیر او بگذریم پس ندیدم پدرم رفتم و ملاجرا  
 با او گفتم گفت اگر این بگویم مردم تاد و قیامت بر من لعن میکنند و این  
 ایه بخواند و جارات سکوت الموت بالحق و لیت ما کنش من تعید پس  
 اهی کشید و گفت کاشکی نا نا طهر و خانه او را کادی نبود و کاشکی  
 فجاء سلمی را با تشنه شوخ و کاش خواهر خود را با شمشیر بن قیس  
 نداده بود و فدایت را از فاطمه بگوئی و آن لشکر را با شمشیر مختلف

در حق کس از او داد و در حق کس از او نداد  
 در حق کس از او نداد و در حق کس از او نداد



خوب در آن روزها با بکر

گودهی و خالده بن و لید را بکشتن مالک بر تویره نرفتادی پس و بل و  
 شودی نمود تا طایف تسلیم کرد و در بعضی کتب مذکور است که چونت  
 ابا بکر در طالت نزع و احتضار مشاهده عقوبات الهی نمود و بجهت  
 اولاده و حاضر شده است پس خود را گفت یا محمد برو بخند متعجب  
 امیرالمومنین و بگو تا آنکه گودار زشت و کثیف را جواب من گفت شتر  
 صلاح کند و چندی از انصار و مهاجر و صحابه حضرت رسول را حاضر  
 ساخت که نزد ایشان اقرار نماید که خلافت و امامت حق علی بن ابی  
 طالب است و من مخالف حق و راسخ از دینی و تعبدی آن آدم  
 غضب و انتزاع نموده و خلافت را در ایام خود باو بیادادم بعد از این  
 بگو بعدمت ایما لمومنین علیما اسلام رفت که با جبرائیل بنیامید در  
 اثنا غرملوک بسرای ابوبکر داخل شد و بر کیفیت آن مقال مطلع شد  
 پریشان خاطر و مضطرب حال شد که بنا بر حضرت امیر باجمعی از  
 مهاجر و انصار آمد ابوبکر خلافت را با حضرت تسلیم نماید و انصاف  
 ان شیطان است داخل خانه که ابوبکر بود شد با اوست و از آن میرسان  
 ملعون بر داشته بر روی او کف است و بر بالای بالشت نشست و نقد

بر

کشته ابوبکر را در روز شنبه

جبر کو و کد ابوبکر خفه شده جان با کمانه و دوزخ سپرد و بعد از آن  
 الهی گرفتار شد چون محمد نزد امیرالمومنین علیه السلام آمد و پیغام  
 پدید داد سائید انحضرت فرمود که بالشت کنار خود کرد و سرخی و زرد  
 که در بالشت است کوله است محمد بن جلیل بر کشت و چون داخل خانه شد  
 پدر را مرده دید و بالشت را ببالشت که آنحضرت فرموده بود گذاشت  
 کرد و پرسید که بعد از من فتنه من داخل این خانه کرد شد گفتند بقیان  
 کسی بگو داخل این خانه نشد دانست که ابا بکر را آن ضال افضل  
 خفه کرده و او را در لثا سفلی نموده است و مدت خلافت ابا بکر  
 دو سال و سه ماه و بیست روز و عمر او شصت و هفت و بر او  
 هفتاد و یک سال بود و در کتاب احسن الکبائر ذکر شده که یا او در  
 و شش سالگی بود و بیست و سه ساله سول الله بود و بعد از پیغمبر  
 دو سال و سه ماه زندگانی کرد و پدر وی در وفات وی زندگ بود  
 و در تاریخ کنیله که از کتب اهل سنت است آمده که میان و اسلام  
 ابا بکر در سبی و هفت سالگی بود و بیست و شش سال آن منافق  
 بحسب ظاهر اخطا اسلام میخورد و در روز شنبه بیست و دوم



خوش معجزه  
 امیر  
 در بیان این امر  
 در چشم و غیره  
 پیش از آنکه  
 خبر

الا من سئل عن شجرة من شجر الجنة قال سئل عن شجرة  
 در زمان خلافت ناقص با یکدیگر ملعون شخصی در می چندا او دره با  
 باو را و خود بسفر رفت و در ایام خلافت سیرا المؤمنین آمده ان اشیا  
 ان عهد با ابابکر و سایر و در شطرب نمود عهد گفت من علم برای ندادم  
 و هر دو نهادند با عهد است حضرت سیرا المؤمنین علیه السلام آمده  
 ان حضرت صدیق قولی نموده و گفت ای عهد بدرت مشغول گشته  
 و این مردان مبلغ را باو سپرده بر او لازم است که حق این مردان را  
 بعد از ان حضرت فرمود این عهد بخوانی که بدرت ظهر یعنی و از او بپوشی  
 که انانیت این مرد را چه کرده و در کجا ضبط نموده گفت لی یا ابا المؤمنین  
 ان حضرت فرمودند که ان خلافت در و از ان کوفه بیرون رو و چون بفرستی  
 محل و مکان بر می نماده خوی خواهی بد که ان عقب او چند خوک  
 پرفتن باشند پیش از آن ماده خوک رو و بیرون که انانیت این شخص را  
 چه کرد چون عهد بفرموده مولای من و ان در و از ان کوفه بیرون  
 رفت و بان نگار رسید تا که نظر او بخوک چند افتاد که مقدم ایشان  
 ماده خوی بود و ان خوکان تران عقب او می آمدند و بدین دیک

ان خوک

ان خوک ماده آمده از و بر سید که انانیت فلان کس را چه کرده و آن خوک  
 بر بان آمده گفت ای عهد مرا می شناسی من پدر تو را با یکدیگر بسبب ظلم  
 که با من و برادران و سید او شنیدم و خودم و حق او را بچسب و تعد و ان او  
 که قسم خدای تعالی مرا بعد از موت من می فرموده باین صورت و هیئت بعد از  
 که دایند بعد از الیم و عقاب عظیم گرفتارم و هر که با اهل بیت حضرت  
 رسول ظلم کند هرگز از دوزخ خلاصی نخواهد داشت و این خدا  
 بدوستی شیطان است کذاب مر تاب کذاب بن کذاب محمد بن خطاب علیه  
 اللعنة و العذاب می کشم و او بنور زیاد و انانیت معذب و مغایب است  
 و انانیت ان شخص را بنی از طایفه منافقانم و در عراب مسجد من نموده  
 برو و باو بد و بدان ای پسر من هیچ چیز نزد خدای تعالی اعتبار ندارد  
 و محبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نیست و انحضرت را بی فاحشه  
 نایب و جانشین پیغمبر بدان و دوست او در چیست و دشمن او در دوزخ  
 است و عهد چون این کلمات را از پدر شنید و پدر را بان صورت  
 مشاهده نمود و در ان سخن خطاب پدر خود نموده ای بیایات را و در رشته  
 نظم کشید که شعریا انا ناقله وجدنا ما صالح خاب من انانیت اباه و فتح







در ترق و مناصب اوست یعنی ابابکر و عمر و ابوبکر از انش با شکی  
 بصورت و حمار و هرگاه فریاد کنند این هر دو را قتل بدید و  
 مکروه نماید اهل نادره از ایشان **بابی** بویکو تعیین کردند تا  
 شد حاصل در بعضی و می مصطفی شد تا ایل هر نقطه که از  
 حرام کرده پیدا باشد با امانت چنین است تا ایل بویکو تعیین چه  
 داشت بعضی میداد و تا و بجهت ایشان است و اصل **باب محمدیم**  
 و مطاعن بای بدعت و بر هم زدن دین و ملت و شیطان است  
 کلب بن کلاب علیه السلام خطابه علیه السلام العذاب ای ناصبی بدین  
 و ای پیغمبر بدین که مطاعن خلیفه دوم شما بشمار است از این  
 فقیران کی از بسیار و یکی از هزار بلکه قطع از بخار مطاعن او در  
 چند نفر بی او و و این را نقیض راه اخریت خود میداند **طریق اول**  
 آنکه در روز اول خلافت و انارت عمر بنوزل سقر چها صد کس  
 بو لایات و شهرها و قبایل عرب جهت رسوخ خلافت خود روز  
 گردانید که از مردم برای او بیعت بکنند و هرکس از اطاعت او ابان  
 داشت نام نماید آنکس با جبرگ و قها بر بیعت او در او زدند و منهدبت

یکشد

مطاعن محمد و حواری  
 در اول باب اول و در جبر و از مردم  
 بیعت از قتل

یکشد و اطفال و عیال ایشان را اسیر سازند و اسوار ایشان را بتابع ببرند  
 تا چارم مردم سب با طاعت انلعونی دین فرما و زدند و از هر طرف قتل  
 و صدا با جهه او فرستادند و بمن و را و ایل خلافت ابابکر باین نحو  
 جعفر سوخ خلافت انلعونی بقبایل عرب و امصاد و جمع بلاد اسلام  
 فرستاد تا ما بر رسول امر نمود که مردم را بلطف و مهر بانی و بخیر و  
 مکروه بیعت ابابکر در او زدند که بنا را چون مردم بیخوفت حضرت  
 رسول و خلافت ابابکر را استقام نمایند و جبر و تعدی از آن مردود  
 بایشان رسانند هر طرف پیروزان آمده اطاعت نکند و هر که خوا  
 در طایفه بر خود امین سازند یا آنکه چون خبر صلابت و ولایت ابی  
 الحوین علیه السلام بحکم رب العالمین و بفرموده سید المرسلین  
 و اکثاف جمع بلاد و قبایل مسلمان رسالت هر طرف بدین معیار است  
 نمایند و امر خلافت را انایشان گرفته بضا حبش رسانند **طریق دوم**  
 آنکه در روز دوم خلافت عمر بنوزل سقر با کث و لایت نامه ها فرستاد  
 که من بوحسین ابی بکر خلیفه و جانشین رسول الله و امام و رهبری  
 مسلمانانم و روز سوم و اطراف و اکثاف بلاد اسلام مال و حکام



فرستاده و در روز چهارم آن ملعون بی بی و بیاد بیدار ای منبر رسول  
 برآمد شروع بخطبه خواندن کرد و چون از خطبه فارغ شد بدعتی  
 بخاطر نایب ارکشی رسید چنانکه صاحب کشف و تفسیر خود و حمیدی  
 جمع بین العجیبین روایت نموده اند که در روز چهارم خلافت ناقص  
 خود بر بالایی منبر گفت ای مردمان هر که صدقه را از چنانکه صد  
 دوهم نیاورده اند و یا پنجم نیاورده اند چنانکه صدقه را نیاورده اند  
 داخل بیت المال میگردانید و در مسجد حاضر بود از جای خود خواست گفت  
 ای عمر حق تو اوست بقبول یا گفته خدای تعالی عمر گفت قول و حق  
 خدای تعالی آن عورت این را بگویم ایمده حق قضا نکند تا خدا  
میندیشد و خوانده گفت بجهت چینی منع میکنی مال را یا پنجم خدا حق  
 با عطا نموده معنی این را بگویم آنکه اگر داده باشد بگو از آن مال بسیار  
 بجهت کابین نیاورده بد از پنجم داده اید چینی و گفته اند خدا را پوست  
 کانیست که بگو باشد از طلاق و نقره هر چهل شده و در کوبه افتاد و گفت  
کلا اناس افترسوا حق الله و انما البیوت عینهم مردمان فقیه ترو  
 و انان تو ندان عمر حق از آن خنده و در خانه خفا و حق کسی که حکم بر چهل

است خورشید  
 در باب هزار و نهم

و نادرانی خود کنند و گویند که هر که در ملک از من و انان تو ندان  
 در دانش بر خود ترجیح دهد تا بلیت انان دارد که بیاورده بالایی منبر  
 خدا گذارد و دعوی خلافت و راهمائی خلافت نماید **حکایت**  
 در کتاب خیرایم و جمیع انان سلمان فارسی و منی الله عنه نقل شد  
 که گفت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسانیدند که عمر بن الخطاب  
 علیه السلام و العذاب شیعیان و دوستان ترابیدی یاد میکنند و من  
 خدمت انحضرت بودم که بیانی از باغهای مدینه رفت بحسب ان  
 عمر در آن راه دیدار شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باو خطاب  
 کرد که ای عمر این رسید که تو دوست او عبدالله را بدی یاد میکنی عمر  
 جواب حرف نا صوابی گفت پس انحضرت انان کرد در دست میاورد و ان  
 بر زمین انداخت دیدم که انان از دهانی شد بهیبت شتر بر دل  
 و دهان باز کرده و بجانب عمر کرد که او را فرو برد عمر بهیج و اضطراب  
 و رامد فریاد برادر الله انی ابا الحسن لا عور بعد ها ابدان  
 برای خدا بنیاد من بر من یا ابا الحسن توبه کردم که بعد از ان  
 چنان کنم هر گاه و خود را در پناه انحضرت در آورده تصحیح میشود

از دهان کان که  
 حضرت انداختند و  
 عمر از تن خود را بخش  
 کرد نیز خود را بخشید



و فرمود خود بگوید که عمر میگوید سوغنا و طعنایین شنیدم و طاعت  
 کردم و فرمودان بر دارم و هر چه فرمودی چنان کنم چو که خدمتگاه  
 حضرت ایدم فرمود که آنچه در میان تو و عمر گذشت بیا که گفتیم  
 یا ایها المؤمنین یقین که تو را از آنی از من و یا آنچه گذشت است  
 میان من و او پس بی تفاوتی گفتگوها را بیان فرموده گفت تو من  
 از دهانهایم مردن از دل او بیرون نبرد و سوغنا و طعنایان  
 از بیم از دهان میگوید و چون صبح شد آن مال را بر مسلمانان قسمت  
 نمود **رباعی** از من نه هزار پند بیک پند شستو تا جلدت حاصل کنی  
 وقت در دو روزه عمر بخار چون گندم وجود یکر کرم از ملیت  
 بردار و برو **طعن ستم** از قباخ و مطاعن آن مردودان بود که  
 بر شک حضرت سیدة النساء زود فرزند یحیی نام و در سجده بود  
 سقط شد و در اینجا آمد که چون پیغمبر خدا از ما رفت بسیار بقیه  
 وقت در میان علی انتقال فرمود عمر با جمعی از منافقان در ستیغ  
 بنی ساعده جمع شده یابی بیکو بیعت کردند و حضرت سید را توبیخ  
 علیه السلام بجهنم سید کاينات قیام نموده بعد از آنکه آنحضرت صلا

و فرمود پس آنحضرت دست دراز کرده و خلق از دهان بگرفتند  
 و دیدند که کمره آن کجا بود که در دستش بود و عمر فرمود که از آن  
 خود رفت چون شب و را آمد سرور مؤمنان مرا طلب نمود گفت  
 برو بخود عمر و بگو ای کجا مشیت از جانب مشرق آورده اند میروند  
 آورده بر اهلان قسمت کن و آنحضرت فرمود که مثال بسیاری مشیت  
 چنانکه هیچکس را علم نبوده بنزد او آورده اند و در خاطر دارد که یکی  
 از آن سر یاست نکند سالان گوید بنزد عمر رفتم و بقیام را در ستانیدم  
 و گفتم پیش از آنکه در میان مسلمانان و سواد بی اعتبار شوی ما  
 بایشان تسبیح کن گفت ای سال صاحب ترا از کجا علم بر آن چهار سید  
 گفتم بگو برو چیزی غنی و پوشیده هست **طعن** برو علم بیکدیگر پند  
 نیست که پیدار بندگان بنزد یکی است گفت ای سال بر تو صبر با من  
 بیا و از و جدا شو و بر ما پیوند کن و از جلد شایان است گفتم ای عمر  
 بد گفتی و او را بد شنیدم آنحضرت و ارشاد آن نبوت و رسالت  
 و علم لدنی است و در نزد او سار علوم و بایده پیش از آنست که  
 تو دیده و شنیده پس چو از من نایوب و نا امید باش گفت بر کرد

آنکه بدر خانه حضرت زین  
 دو روز نیندن در خانه حضرت



اختیار نمود در منزل مبارک خود نشست و طلب حق نمود و آن کوه  
گواه دستار انحضرت بر نیل داشتند و او را داشتند که آن شاه  
ولایت را بر بیعت ابابکر و زاورند هر مرد و دخالتی و لید و با جمعی  
اناشیاء همیرواش بدو خوانده حضرت او را و گفتند که اگر علی  
و احبابش بیعت نیکند و با اهر کس کرد و از آن خانه است میروانیم  
و انش در در خانه حضرت برافروختند نهایت جلالت و بجا جانی  
نمودند حضرت فاطمه را علیها السلام در پی و را مدکر از دشمنان  
محتاج موعظه و نصیحت نازده عتاد و نفاق ایشان را منطقی سازد  
محمد ملعون چون دانست که آن معصومه مظلومه در عقب در آید  
دست برد و گذاشت بقوت تمام در راه حرکت داد و کشود بنوی کرد و  
در میان دو دیوار خشم که از شدت آن بول عذاب و مضرت معطی  
او در دنا کشید و فلعله در معنایان صواع قدس افتاده اند  
ان صوابی و نند حسن نام سقط شد و آن منافقین داخل خانه آن  
مطلوع مظلومه شدند و شمشیر حواله زبان وی آن معصومه نمود  
باز وی آن معصومه را بجز روح کو داند و گفتند که قوم ابوبکر بود

۱۲۲  
تا آن یانه برکت سید الشهدا و کسان شالم کردند و در بیعت  
آمد که در راه خود خالدين و لید یلید نمودی حواله حضرت امیر  
المومنین علیه السلام نمود انحضرت ان را بقوت سر پیچید و  
از دست او پیوید او رده و قلا و زمان سات ساخت و هر چند می  
نمودند که آن کورن آن خاری بیرون کنند و نخواستند و چون دانستند  
که اهو سر کوفتی فاند نداید بعد از چند روز که در کورن  
ملعون خوب نرم شده بود حضرت امیر المومنین علیه السلام بالتمام  
ابابکر ان اهو را بی کوره و انش چون موم تاب داره ان کورن  
خالدين یلید بیرون او و ان منافقان بی دین با این همی  
که ان حضرت سید المومنین مشاهده می نمودند کینه و عداوت  
جلی و بغض و عناد قدیمی خود را ظاهر ساخته ان مساوت قلب  
و شقاوت را تسبیح نابی نگذاشته و انش و درخ را معطل شده  
خود را بسبب این افعال پیچیده و اعمال شنیعه خطب نارجم حق  
عذاب الیم ساخته و در بیعت کتب مذکور است که چون خالدين  
و لید حرات و بی ادبی بیفوق خود را دید و بر شمشیر باغیان







مردم بینهاخت و باطل را که مایند حج مردم را در هم چنین شده و زان را  
 بر طرف کوه و یا آنکه طوایف اهل اسلام اجتماع و اتفاق کرده اند که  
 در زمان حضرت رسول و در ایام خلافت ابابکر و ابل و عتبه  
 عمر و طحان معمر حلال و مستحب و شایع بود و آنرا بصرافت طبع غرض خود  
 حرام کو نمایند و بنین بر طرف ساخت گفتن حق علی بن ابی طالب را در  
 اذان و اقامه و در بعضی روایات آنکه در زمان خلافت ابابکر  
 خلفای ثلاثه بشودت یکدیگر گفتن حی علی خیر العباد را در اذان  
 و اقامه بر طرف کردند چنانکه قبل از این سمت گزارش یافته  
 مشهور است که میان شیعه و سنی بر سلسله متعذر نزاع بود سنی  
 از شیعه پرسید که تو ابر حلیت متعذر چه جنت است گفت جنت  
 و ابل من قول شماست که در جمع بوی المصیبین از چندین طرف  
 علی بن ابی طالب را نقل کرده اند که عمر گفت که شایان من رسول الله و انا  
 اقربها کدام دلیل هجرت این است که او خود میگوید که در زمان  
 پیغمبر حلال بود و من حرام کردم تقسیر دیوار زدی تو خدا  
 نیستی و رسول خدا نیستی چو یک چیز بر اهرام میکنی و سنی هجرت

دلیل الزام

دلیل الزام یافت و سناکت شد چه یقین و روش است که تابع و  
 فرمان برداری رسولی که از جانب خدا حلال و حرام را امر و  
 نهی میفرماید اولی است از تابعیت عمر و دیگر که خدا نقش بجهنم زانی  
 ابابکر ثابت شد بی رضای خدا و رسول و هر که خدا را گفته  
 خدا و رسول و کند از جمله کفار و ملاحده و مستوجب لعن و طعن  
 و عقاب و عذاب است و باید گوید فلا تستمعن به منهن الی اجل سنی  
فانوهن اجودهن فربضه در قرآن مجید در باب احد متعذر واقع  
 شده یعنی آنچه میگوید که بان چنین استماع گوید بدان زمان پس هجرت  
 آنچه را بایشان یعنی مهاجران را بایشان بدید که ان واجب  
 لازم است و مفسران از روایات ثقات روایت کرده اند که مراد از  
 استماع در این ایراد متعذر است و علامه مجلسی در نهج الحق و کرم  
 گوید که بن عباس فلا تستمعن به منهن الی اجل سنی فانهن اجودهن  
 فربضه قرآن میخواند و در کتاب الواع الا نوار ذکر شده که در  
 مصحف ابن مسعود باین طریق ثبت بوده و مراد از اجل سنی در این  
 ایضاً یقین مدت ایام متعذر است و باین صیغه است در باب احد متعذر



احادیث بسیار در طریق اهل بیت علیهم السلام در ثواب شفاعت و توفیق  
 بآن وارد شده چون در این کتاب مناسب دیدم که بعضی از آن  
 مبانی را در اینجا بیاورم تا در حدیث رسول صلی الله علیه و آله  
 که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد بیرون میرود و ایمان آنکه  
 شفاعت جلی از خدا کند و این از آنحضرت مروی است که هر کس شفاعت  
 کند در مؤمنان داخلان است که در یاد خداوند خلاق و با شایسته  
 چنین از آنحضرت مروی است که هر که شفاعت کند بایست که ایمان او بشود  
 ثلث بدو او از انش و وزخ و هم چنین از آنحضرت مروی است که هر که  
 شفاعت کند بیک مرتبه است او را در جهنم مثل درجه امام حسن علیه السلام  
 و هر که شفاعت کند دو مرتبه است او را در جهنم مثل درجه امام حسین  
 علیه السلام و هر که شفاعت کند سه مرتبه است او را در جهنم مثل درجه  
 امیر المؤمنین علیه السلام و هر که شفاعت کند چهار مرتبه است او را  
 او در جهنم مثل درجه محمد صلی الله علیه و آله و ابی است از سلمان  
 فارسی و عقیلا بن اسودا گفتند و قادیان یاسر و غوغ الله هم که گفتند  
 بودیم با وی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که

حضرت برخواست و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای باری تعالی روی  
 مبارک بطرف ما کرد و فرمود که ای مردمان بدوستی که جبریل امین  
 از نزد حضرت رب العالمین جهت من شفاعت کرده است کدام شفاعت  
 که این شفاعت پیش از من هیچ پیغمبری فرستاده نشده و من امر میکنم شما را  
 که هر که سنت من است و بعد از من سنت مرا بنیای دارد و هر که قبول  
 کند فرموده مرا و بدان عمل کند و ندانند و سنت مرا او از من است  
 و من از اویم و هر که خلاف امر من کند خلاف فرمانم خدای تعالی کو  
 دعا است و تحقیق که از من بگریزید بگریزید بپای قول من کوه منع شفاعت  
 خواهد بود و ترک این سنت من مردم را خواهد فرمود پس خدا را کو  
 میکنم که کس از اهل دوزخ است و لعنت خدای بر کسی باز که خلاف  
 امر من کند در این سنت و هر که انکار کند سنت مرا پس خدای امر من  
 کرد و ما است و هر که خلاف امر من کند تحقیق که خلاف امر خدای تعالی  
 کرده است و هر که خلاف امر خدای تعالی کند پس او است اهل ناد  
 و تحقیق مخصوص شایسته است خدای تعالی شفاعت را بمن و تفضیل  
 داده است مرا با این سنت بر دیگر پیغمبران پس هر که شفاعت کند در حق



بگفته اند و از اهل بیت است و هرگاه که مردمان زنی که متعده شده اند  
نشینند در باب است و در وی یلان برای ایشان دو سالت که حفظ ایشان  
کنند تا آنکه مردان سکا بر جن ند و هرگاه که هر که داشتند خواهد بود این  
کفایتی ایشان بشیخ و ذکر و هرگاه که مرد دست زنی را بگیرد و میریزد <sup>عنان</sup>  
ایشان از آنکه شتای ایشان و هرگاه که بوسه زنی را بوسید خدای  
تعالی برای هر بوسه شش روز عمر و هرگاه که تقارب واقع شود بوسه  
خدای تعالی بهر روز شش روز و شش روز که یافتند مثل کوهها است بوسه  
هرگاه که بر خیزد و غسل کند و بداند هر دو پروردگار خود را و  
بداند که متعده سنت من است خدای تعالی خطاب میکند علیه بگوید  
که طفل کنیدی یا این دو بند من که برخواستند و غسل میکنند و میدهند  
کردن خدای ایشان گواه باشید که من آمدم هر دو را و بوسه  
بجوی از بدن ایشان مگر آنکه بوسیدان برای ایشان بعد از هر روز  
کدر بدن ایشان است ده حسنه و بر طرف سازد و ایشان و پشینه  
و باید سازد از برای ایشان ده درجه بناوی گوید که برخواست  
جای خود ایما لقی من علیه السلام و گفت یا رسول الله من تصدق

قول

قول و فرموده شما کردم چه چیز است از آن کسی که سعی کند و از  
برای برادر و مؤمن متعده بهر شانه حضرت رسول فرمود و نگردد  
کنند و ثواب و حسنات برادر ثواب هر دو است حضرت امیرالمؤمنین  
علیه السلام فرمود چه چیز است ثواب هر دو حضرت فرمود که  
هرگاه که بر خیزد و هر دو غسل کند خلق میکند خدای تعالی  
بعد از هر قطره آب که از بدن هر دو چکید فرشته که تسبیح و تهلل  
خدای تعالی کند و ثواب آن از برای ایشان است تا روز قیامت  
یا علی هر که بشنود این حدیث را دوست ندارد و نیست از آن  
خواهی که بن ایمان آورده باشد و من از و بترسم و بنویسم  
کند و زنی سید کاینات نشسته بود و در خدمت حضرت زکریا  
و ثواب آن نگردد شد ایما لقی حضرت فرمود که یا سید ایند که چه  
چیز است ثواب متعده کردن حضرت گفت که یا رسول الله گفت  
بدوستی که جبرئیل علیه السلام بگفت ای خداوند خدای تعالی  
بوسه کردم بر شانه و مخصوص شانه است ثواب بخت و اکرام  
و بگوید ای محمد یکدم که مؤمن متعده بدهد است از خدای



تعالی از هزار و ده کربل چند بغیر متعدد و در راه خدا خیر کرمه باشد  
خدای تعالی خلق کرده است و در بهشت خود عین ان برای آنکه شکر  
کرده است و در دنیا نیکو هر نیکو موسی میباید متعدد بگوید مؤمن را  
بر نیکو دانستن خود و مکر آنکه امر را بدید شود و ان برای مؤمن است  
مثل ثواب مؤمن و نیکو کند تا کشف از ان باشد و حق که خدای تعالی  
میگوید ای بنده مؤمن کرمه تو متعدد امید ثواب و از ان که  
خوشی کنم ترا و در بهشت هم سبب است ترا و زیاد کرمه حسنت  
ترا و بنده ان حضرت ویت که هر کرمه متعدد کند یکبار بنده شود ان  
مغضب خدای تعالی و هر کرمه متعدد کند و در بهشت میباید او را  
بایک نیکو داده و هر کرمه سبب نیکو متعدد در بهشت هم است و  
کرمه نیکو کند زیاد کند خدای تعالی سبب را و در جنت او بلند  
میشود یا علی ای محمد ایست که خدای تعالی بتو شیعه داده است  
یا علی و در دنیا است بی ایند متع و مستقیم بر شکر ان نیکو  
سوار با اهل نای رحمت و کرامت بروند بجا بخت پس نیکو بند  
با حدیث که نیکو گویند که با اینها ملائکه مقربند با پیغمبران مرسل

بر من گویند

ادعای

کرمه نیکو بنده ملائکه مقربند و بنده مرسل اینها است اندک شکر  
کرده اند و در دنیا پس داخل بهشت شوند و چند با ان را کرمه  
بروزن کرمه ها و عده رایت بینا بان باشد و بیدهد خدای تعالی  
ایشان ایشان را در جنت عدن چهل هزار شهران طلک و در بهشت  
چهل هزار قصر و در هر قصر چهل هزار خانه و در هر خانه  
چهل هزار مائده و در هر مائده چهل هزار کاسه و در هر کاسه  
چهل هزار و نلستان طعام و شراب و در هر خانه هزار تخت است  
ان طلک طول هر تخت هزار مربع و هزار ذرع عرض و در هر تخت  
عوری باشد ان حورالعین و هر عوری سیصد کیس و داشته باشد  
از نور بر دارند هر کیسوی او را هزار کین و ان کیسوها را بپوشد  
عین معطر ساخته باشند تا آنکه وفا کرده باشد خدای تعالی اجتناب  
و بدهد خدای تعالی در جنت النعم ایشان را ثواب هزار شهید  
و چهل صدیق و فل شصت هزار ناهد و طالب اسدش کنند ان  
برای ایشان افتاب و ماه و دو آب و طوب و هر شک و رین و شک  
و تر تا آنکه ماهی دریاها و بر شد و رختها و بنویسد خدای تعالی برای



ایشان ثواب چنانچه و چنانچه که هر يك از آنها با پیغمبر از پیغمبر  
گزارده باشد هر عمره یا صدقه یا شهادتی کرده باشد و از حضرت  
انعام جعفر صادق علیه السلام مروی است که هر که پیوسته و متدکّر  
باشد حق اهدا مدد و حق قیام مشایخ و مراد از مشایخ آنست که بزرگوار  
و بدیهیت باشد مثل کسی که پیغمبر یا یکی از ائمه و یا فاضل باشد و نیز  
انما حضرت مروی است که متدکّر کردن از روی غلو یا دان ما است پس  
هر که عمل کند یا با حق عمل کرده است بدین معنی که انکار کند ان را  
انکار بدین معنی که او را کرده است و در روی و یکی است اما متدکّر کردن نور دل  
و امانت از شرک و وسوسه که فتنه ندهد که از متدکّر بهر سبب حقیت  
از فتنه ندهد که از فتنه و انحراف بهر سبب و انکار کند متدکّر که انرا است  
و مرتد و هر که مصر باشد و متدکّر کردن می تواند است و هرگاه مؤمن  
متدکّر شود بمقامی بدینا روی و صدقه کند ان و بشمار با تو لیل خدای  
تعالی از برای او و ثواب یکجا برسد و در یکی ثواب متدکّر **حکایت**  
در کتاب منهج الناصحین آمده که روزی عبد الله بن عباس در مسجدی  
میگفت و عبد الله بن عباس بود با عمره کفوف و نایبنا شده بود داخل مسجد

شد عبد الله بن عباس گفت آمد کوفی که خدای تعالی کو کرده است  
دل او را خلل میداد متعدد و متعدد از نایب محض است عبد الله بن عباس  
چون این سخن شنید نشست و گفت که خدای تعالی چشمهای مرا  
و فعلهای شما را و چنانچه قسم که نازل شده متعدد در کتاب خدا و صحاح  
در زمان حضرت رسول متعدد میکرد و ند و انحضرت منع نموده و بعد  
انرا رسول دیگر میباید که حرام کند متعدد را و دلیل برای این قول  
که گفت دو متعدد است که در زمان پیغمبر خدا خلل بوده من حرام  
میکنم ان را که او همی عمره را قبول کردیم که در زمان رسول خدا خلل بود  
و تخفیف را و قبول میکنیم و نوائی عبد الله بن عباس متعدد حاصل شده پس پس  
ان ما در خود ان دو عدد بود و عبد الله بن عباس متعدد در وقت ان  
روی غضب با ما در گفت خبره ما ان دو عدد بود و عبد الله بن عباس  
ما در حق گفت بدین تو یا رسول خدا بود و مردی و عبد الله بن عباس  
حضرت رسول هدیه بود و انحضرت ان هر دو را بپذیرفت و بدین  
انها را این داده مرا متعدد کرد و من متعدد او شدم و بتو حامله کردیم و  
توان متعدد حاصل کردیدی و در کتب من و حدیث من کوراست که



عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابو سعيد خدری  
 و سلم بن اکوع و غیره و شیبه و احمد بن حنبل و یحیی و یحیی و یحیی  
 فضل بن عیاض و یحیی بن عمار الشافعی و یحیی بن عمار الشافعی و یحیی بن عمار الشافعی  
 میادند و بدان حال میخوردند و میگفتند که ما از حضرت رسول  
 شنیدیم که منع حلال است و قبول همان که با آن میگویم و بدین  
 اعتقاد بودند تا از دنیا رحلت نمودند و در جمیع مردمی آمده که  
 مرد شایسته سوال نمود از ابن عمر از منع انشاء این امر گفت حلال است  
 شایسته گفت پدر تو از آن میگوید این امر گفت که بگفته پدر خود و  
 است پیغمبر خدا و تمام کلام خود در سند احمد بن حنبل مسطور است که  
 حصیون گفته که نازل شد ایبر منع انشاء در کتاب خدا و ما عملی  
 کردیم با آن تا آنکه حضرت رسول و جمیع صحابه منع یکدیگر کردند و نشدیم  
 که قرآن نسخ آن کرده باشد یا رسول منع آن نموده باشد تا آنکه رسول  
 خدا از دنیا رحلت نمود و در جمیع مسلم مذکور است که از جابر بن  
 عبد الله بن انصاری پرسیدند که آیا منع مشروع حلال است یا نه جابر  
 فرمود آری حلال است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منع را مشروع

زکاة و احرام و کون و غیره  
 سخن فخر دانش

و علامه که در حکم خدای تعالی و شراح مقاصد و صاحب هدایه  
 فخر حنفی نقل کرده اند که مالک و احمد بن حنبل و یحیی بن عمار الشافعی  
 حلال است و یحیی بن عمار الشافعی در تفسیر خود نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام فرمود که لا یمنع من منع ما فی الاشیاء یعنی  
 اگر نمی بیند که منع را هر کس از آن واقع عیبش را بگوید بدعتی  
 و یحیی بن اکثم که از جمله مشایخ نواصب بوده و فتوی تجویم منع  
 میداده مشهور است که منع را بنده داشته و لو اطره و بر خود حلال  
 میدانست و بنو مشهور است که کربان بدعت و شیطان است هر یک  
 خطاب غلبه را بنده داشته و برین علت و منع کوفتار بوده و افعی اعلام  
 در خدمت او ایستادگی میفرموده و یکی از شعرا اشاره بدین کرده گفته است  
**من** انما او است که خلق جهل اعلام ویند نه تسوا و حسن افند و  
 پای نلام **حکایت** در کتاب بلی سالت المنی و در کتاب جناس المومنین  
 آمده که در همدان ناصبیه و مشق زنی پیوه بود و مرد غریبی هر روز  
 بنما نماندن و نایمانان ناصبیه از آن مرد غریب پرسید که چه آمدت  
 تو بنما نماندن و نایمانان گفت او را نکاح منع کرده اند چون آن ناصبیه



سخن از او شنیدند و کمال او را گرفت و زیاد برادر و کبریا نهادی  
 مسلمانان که با قاضی مشغول بودند و اگر قاضی را از هر طرف جمع گشتان  
 سینه بر وجه شد ندوان غریب بپا داد و اگر قاضی پیش قاضی  
 بودند قاضی پرسید که با این مرد غریب چکار دارید گفتند که میگویند  
 مریض است و از این سخن متعجب گردید و پرسید که این قاضی که مرد  
 غریب شیعه است و این عیش بد بود برخواست و گفت اگر مردان مرد غریب  
 رفت و گفت اگر حال من و بخت خود را میخواهی باید که نزد قاضی  
 بگویی که زنا کرده ام بعد از آن نزد قاضی آمد و گفت که این مرد مظلوم  
 و بیگناه است و آنچه او میگوید غیر آتش که این جماعت میگویند پس قاضی  
 صورت حال را از آن مرد غریب پرسید چون او تعلیم غایب قاضی  
 اعتراف بر ناعفود قاضی او را در آن کوفه و انجمنی که او را آورده بود  
 دست از او برداشتند و آنجا داد معذرت نمودند که ما از او شنیدیم  
 که میگفت که منع کرده ام و اگر میگفت که زنا کرده ام متعجب او نمیشد  
 و آنجا جماعت متفرق شدند و آن مرد غریب بپا داد بواسطه آنکه  
 بزنانه شایسته آن خالوصی یافت ای ناصبی بی رویه اگر کسی در بلاد

شما بناد و نوازه کرد و به جمع شریعت و ملت حلال و حایر نبوده بنا  
 نماید متعجب او نمیشود و اگر اقدام بشکاح متعجب نماید متعجب او  
 شده حکم بقتل او میکنند که چرا بفرموده خدا و رسول علی تو  
 و خلق کینه بر من نهاده و یکی از شعرا اشاره باین معنی نموده و نا  
 ترمیم اعتقاد من این ای یکم من المستعین فکلم مفسر آنکه  
 روزی محمد و پیام خلافت ناقص خود در شادی گذارشی بدو رخا  
 افتاد بنگار اینکما اهل خانه بشر بجهت یا بقتل شکری اقدام مینمایند  
 از دیوار خانه داخل شد که امر بمعرف و نهی از سرگرفتنه ایشان  
 از ناسخ و معنوع سازد و اهل خانه را که نظر بر حال ناخوش او  
 افتاد گفتند ای فتنه خناس وای شیر تر از آلفی یوسوس  
 و صدورالتناس در این وقت کجا آورده و بجهت کجا آمده خدام  
 خلافت پناه جلالت دستگاه فرمودند که بقطعه اینک شما بنا  
 مشرعی اقدام نموده اید امرام که شما را منع و نهی نمایم انجاعت  
 گفتند تو بنده ما یا نه چرا خود تو بهر کوی میکنی ای ناصبی تو  
 مکران دایره تکلیف خدا بی والا استحقاق تو در ایضا و استحقاق

خوش  
 ادب و راز و رفتن عمر کمانه  
 و اخلاص و ملائمت کران  
 معصیت نه بر ملعون



براست شئی از نابیشتر و تو جمع و تشیع از مایه و لای قوی اگر از غایات  
تقصیر من زده باشد از تو بچیند و جبهت در همین کار به مخالفت حکم  
خدا صادر گشته و بوجود متعدده از تو و رای امر چو در راه عمل  
نایاگت خطا واقع شده اول آنکه حق جنان و تعالی فرموده و سزا  
تجسوا یعنی نفس احوال و عیوب مردم مکنید که گدای تعالی  
ستاد العیوب است و تو بکردار شکسته خود را خلیفه <sup>میدان</sup> و سزا  
میناید که سر و ش با شئی نبرده در دیگر آنکه حق عز و جل فرمود  
و لیس البیان تاتوا البیوت من ظهورها و لیس البیوت من البیوت  
تاتوا البیوت من ابوابها یعنی خوب نیست از پشت بام داخل نما  
خانه ها شدن نیکی آن است که از درها بیرون یی و از ابواب خانه ها  
در نیاید و خود را گذاشته چو در دران و شب روان از دیوار آمدی  
و از نیکی و تقوی که خدای تعالی فرموده بیاد بیاوردی و بگو آنکه حق  
سبحانه و تعالی فرموده این بقی النعم ایم و تو گمان مدهد حق نابری  
نام شدی و بگو آنکه الله تعالی فرموده و ان جلاکم فاسق بقیه بقیه  
و تو تحقیق ناکرده بر سر مایه ای و ناراد بجا نیاید و دیگر از تعالی

اصح

فرموده لا تداخلوا بیوتکم بکم یعنی نسیانوا و تقوی و خدمت  
و از در داخل خانه نماندیدی اگر خانه و بکوان را از خود میدانی بگو  
و اگر در عوی یا شس میکنی چون توان جنتش انی نیستی عاشا و کلا که  
ما را با تو انی بوده باشد **بیت** دیگر و حش پاید از دیوار حق  
انی را جرات تو اید کار حق احتیای مولی راه زن وای بوالفضل  
نرمه و زن بچند اختلافه و اشنای سر زده بنزل مایه ای و چو  
در زمان و شب روان از دیوار بچید کار داخل و نایاگشانه ما  
شدی آنی بطبع امده بجان عزیز ششم کرد و سزا کار مایه ای و در  
نگار نیست **بیت** رسید کار بجای و ضعف ب قوی که موش  
خانه مانده بر و در بعضا دیگر آنکه حق تعالی فرموده و تسالوا عدا  
اهلها و تو چون دیوی گمان بندرها شده باشد ب عدا باند  
و نامه ان تخیت و سلام کرد سنت مؤمنان و شیوه اهل جنان است  
سب از ندی و مانند ابلیس لعین و شیطان در جیم کبر و منی و نفوت  
و خود بعضی و نار و شعار خود ساختی و چون سب دیوار بکین  
و نامدی و ان و بیدار گوید رشت و کفتار و ناهوش و رشت میش



و صحبت با بر ما منتقم و حرام کردن اولی و حسب آنست که باین سکه  
نفس و کار و اهلش کوردی و عسوی دست از خلافت بردارد  
و خلافت و جانشینی رسول خدا را بمناصب و اهلش گذارد  
عنری می نامید این مقام گفته **نظم** ترا چه حد که نمی پای بر مقام  
رسول ترا سکه که کن شب دوی و عیادی چه فرق نیست  
به حیثیت حلال و از حرام چرا تو دست ازین کار بر نیندازی  
تو مست یاده اهل عقل و هوش بلای سخن ز دانش خود چند  
بر زبان آری بسان عقرب کاشاک کوندی تا کی چو مار دم  
زده تا چند مردم نازی **نظم** در کتاب سواد و بیامان که از  
کتاب اهل سنت است در ذکر طبقات شیای آمده که چون حضرت  
رسالت پناه فرمودند اعر فکم بالمناقضین حد یفریع و انانوی  
شما است بشناختن منافقان حد یفرع و بانزد حد یفرع وقت  
و گفت پیغمبر ترا از منافقین خبر داده است ایامان ایشانم حنایه  
گفت تا کنست لافشوا سر رسول الله یفریع فیسم من ان انکشاف کفای  
سازم سر رسول خدا را و سانی منافقان که حضرت پیغمبر حنایه را

از کتب معتبره چون کتاب علی بن ابی طالب

خبر داده بود در باب کفر خلفای ثلاثه مذکور شده و سر کرده آنست  
شافقان عمر بود و شیخ عطار علیما الر حقه و در کتاب منظر العجایب  
گفته هر که شد بین و ن ذر که راه شد چون عمر و اندک ازین درگاه  
شد **نظم** حیدری در جمع بین صحیحین ذکر کرده که عمر در ایام  
خلافت خود حکم بر جم خاند کرده که زنا کرده بود حضرت امیرالمومنین  
علیه السلام فرمود که اگر تو باین زن سلطنت است نیست سلطنت  
بر آنچه در شکم وی است عمر گفت کو لایکی لکلت عمر یعنی اگر بخورد  
علی هر آنکه می خورد **نظم** احمد بن حنبل در مسند خود  
از حسن بصری روایت کرده که عمر در ایام امارت و ایالت خود  
میخواست حد زنند حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودش زن  
که بر داشته شد است فلم تکلیف از دیوانه تا بخواستن اید عمر گفت  
کو لایکی لکلت عمر و هم چنین در مقدمات بسیار از روی جعل  
احکام از او صادر شد و مولای مومنان او را متنبه ساخته تا  
در یاده از هفتاد نوبت بر زبان مجنون جاری ساخته که کو لا  
علی لکلت عمر و از گفته او ظاهر میشود که قنای بی غیر حق

نظم

ط



راست و راست و نادم و پیشتر از آنکه نام خود شده و بنام خود نماند  
 خود را متواضع نموده و احکام و اقوال او بر هیچ کس و صواب نبوده  
**ممنوع** چندی در جمیع بین الصبیحین نقل کرده است که چون  
 حضرت رسول از درختان بسیاری بنام حالت فرمود عمر را اشتباه  
 شد که شاید مردی با حضرت در میان باشد و ما بجان اینکده و قیامت  
 چینی چند کنیم که او را صفت نباشد و ما را بدان امور کنگار و ثم  
 ساخته بجز او سزاوارتر نیست پس بنزدیک ابوبکر رفت و خالد را وی  
 گفت ابوبکر ای ای را خوانند انک مکتب و انهم میتونک هر گفت  
 پیدا دی من این را شنیدم ام پس هر دو با اتفاق ببالون حضرت  
 سید المومنین صلی الله علیه و آله آمدند ابوبکر چنانکه از روی  
 حضرت بر داشت و آنحضرت از عالم بر مته بود روی اش و زانو  
 گفت فدای ای و ای پس با بکر گفت الباء الباء قبل البوار یعنی  
 ای عمر بشاب بشاب بطلب خلافت و از مردم بعبیت پیش  
 آنکه علی بدین کار بر مازد و از خلافت از دست ما بیرون رو  
 ابوبکر و عمر از نزد سید پیش بردند و فتنه بگاو خلافت و بیعت

نصف اول  
 در بیان فضیلت و مقام امام علی

مشتاقان شدند چنانکه ذکر شده **حکایت** سید مرتضی علیه السلام  
 در غنا بین الاثمه نوشته است که در محد خلافت عمر علیه السلام  
 از ازیر باجیان داشتی چند بود و آنها را بکوبید و میخورد و معاش خود را  
 میکند و ایند ناگاه شتران از و باغی شده سرجمه افتادند و چند تا که می  
 کوه را می کشیدند مردمان او را راه نمایی کردند بعد پند و روان جانشین  
 رسول خدا و این امر استخانت و یاری جوید چون می پند آمدی او را  
 بنزد عمر بردند و آن جانشین رسول بر و ترحم نمود و کافری نوشت  
 مع امیر المومنین الی من و ما یمن و الشیاطین ان تدنوا هذه الموالی الی  
 این رخصه است از من که امیر حق منام بسوی عمر را من و شیاطین را حق  
 بر دار باید که چون فرمان امیر المومنین برسدان مواشی و چادر یا ان  
 این مرد را ذلیل و رام او سازد لا بر شمشیر و غضب خواهم کرد این  
 عباس گوید که در آن مجلس حاضر بودم از این رقعده غناک شدم بعد  
 حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و حکایت را نقل کردم آنحضرت  
 فرمود بحق آنکسی که داند را میرویند وادی را می آفریند که این مرد  
 بنویسد و ستم رسید و آزرده بر خواهد گشت پس حدیثی می نماید و



سر بر گشته و خنایا میگویند بر سر و رو داشت از او پرسیدیم که طالع تو چگونه  
 شد گفت با من صحرای ختم و رفته با تو هم از میان شتران دو و سه تا  
 جدا شده و چون گوی دند و مراد و میان کو خفته و نزدیک شد که یکشند  
 دست بد غایب و نگاه الهی بود داشته گفتم خدایا شتر اینها را از من بگذاشت  
 کن و بحسب اتفاق جمعی از خویشان و برادران رسیدند مرا خلاص کردند  
 بخانه بردند و مدتی بعد از من مشغول شدند تا این که خنایا که بی بی  
 ایام یافت پس بنزد جانیشین رسول خدا رفتند و راجع کرد عمر گفت  
 دروغ میگوئی و عهد ما با ایشان نموده مان مرد خدا و رسول هم قسم خور  
 که حرفی از دروغ بر زبان در نیاید و دهام عمر را از پیش خود راند  
 گفت ای دروغ گو ای و نه کنیدی ای میگویند من او را بخدمت امیر حق  
 و موسی مطلق کردم قبیله فرموده گفت من بگویم که منقریب غائب  
 و ظاهر بر میگردد و آن مرد را دل داری نموده گفت با من موضع بر و  
بگو یا امیر یا فرستاده این دعا بخوان اللهم انی اتوجه الیک بنیت  
بیتا کریم و اهل بیتها الذین اختارهم علی العالمین اللهم ذللی  
صعوبتها و اکیفی شرها فانک المکفی الغالی القاهر ان مرد متوجه

الف

خدا خود شده سال دیگر دیدیم که آمد و شتران همراه داشت و بخدمت مولای  
 می رساند آمد و بلیقی بنزد آنحضرت آورد که این را بخدمت تو از کوا بر  
 شترها یافته ام بر من منت نه و قبول کن آنحضرت فرمود که قبول کردم  
 و تو بخشیدم و احوالی که میان او و شتران او کن شده بود آنحضرت  
 بجهت آن مرد بیان فرمود آن مرد گفت جدا سو کند که کوفی همراه این  
 بوری و چون من ایام دعا خواندم و نام میاد آنحضرت بکم نمودم  
 یک سید و بدیدند و خواند و چون من بی شدند و فرغانه من بریدند  
 چنانکه هرگز نیامد و ایشان کدورت و بدای نبوده و بدولت  
 آنحضرت از فرقی و پریشان خدایان یافتیم و بلیقی هم در دست داریم  
 و از خدمت آنحضرت رخصت آنحضرت حاصل نموده باز گشت و تازند  
 بود سالی یکبار به حج آمده مال بسیاری از کوا بر شتران بهم رسانیدند  
 آنحضرت فرمود که هر کس از این جانب اهل و مال صعبی روی دهد  
 یا مشکلی رخ نماید باین دعا توسل جوید البته حق تعالی مشکل او را  
 بر آسان گرداند و حق تعالی لغایت کند است هر امری را و امان  
 کند است هر دشواری را و در خبر است که احوال ما نزد او بهتر نشاندند



از پیش از حد و بقیه باشد **طعن دوم** آنکه جهت نامه که بویکو  
 نوشتن با مضایق حضرت و سلالت پناه صلی الله علیه و آله در باب  
 تذکرات حضرت فاطمه است و پاره کور چنانکه دست گذارش یافته  
 در باب مطاعنی که هر سه در آن شریکند و بدعای آن معصومه  
 مظلومه شکم آن ملعون پاره کردند **پشت** حکم پاره کردن شیخ  
 دغا بگوشت حضرت سبط **طعن بزرگم** در کتاب کاشف الخلق  
 آمده که بعضی را بر بعضی در عطا یا تفصیل و در مطاعن و این افتاد  
 و انصاف را بر غیر افتاد و مطاعن و عرب را بر عجم زیاد و عجم  
 آنکه حضرت رسول هم را بر این می داد و اینها نیست لابد است و  
 مخالفت امر خدا و رسول و ناصبیان دین و کتب خود و کورده اند  
 که با انکار در تفصیل عطا یا افتاد حضرت رسول خود که حضرت در  
 جنت حنین بعضی را بر بعضی تفصیل داد و بعضی از آن بی دینیا  
 میگویند که عمر جهاد بود و عمل برای خود میکرد ای ناصبیان  
 در حقایق است که نفس خدا و رسول و ذات نباشد و حضرت رسول  
 غنیمت و عطا یا را بر این می داد و در جنت حنین که بعضی از حنا

مرئی را

اجابت نادر می گویند

فریض را بهجت تألیف قلوب ایشان با ترویج مخصوص ساختن و اما  
 باید قیاس بتوان کرد **طعن دوم** از **دوم** یغزوان کتاب آمد  
 که خراج بر سواد زمینها تعیین کرد و بفرمود تا در عراق ساخت  
 زمینها کردند و بهر یکجریب زمین یک درهم معن زدند و در مصر  
 مزایج آن بهر یکجریب زمین یکدینار چنانچه در میان جاهلیت  
 مقرر بود **طعن سیزدهم** در آن کتاب ذکر شد که حکم این  
 صدقات را باطل ساخت و حدیث بنوی داد برین باب رد کرد و  
 سنت زکوة باطل شد نزد عامه جهانیان و جلد عالم حرام خود  
 شدند و مظلومان در کور آن نماند تا در ذی قیامت **طعن**  
**چهاردهم** در کتاب تحفیه الانبیاء که از کتب مخالفین است ذکر  
 کرد و زنی عمر خطاب نماز نام داد کرد و چون سلام داد گفت ای  
 مردمان شما عبادت نماز کنید که من جنب بودم و بهر همتان گذادم  
 عمر علیه السلام رفت که غسل کند و مخاطبه نماز آنرا از سر گرفتند  
 چون تابعان و پیروان امر دو و چندین بار ازین قسم امور قبیحه  
 غیر مشر و عریان او و از آن دو نیا که دیگر مشاهده کردند از پرا



آنکه بنا را ختم گوید که ایشان سزاوار مرتبه امامت نیستند و کسی که  
 مسجد رسول جنبه امامت کند و نماز بجای آنست که قادر و ممکن است که  
 اکثر اوقات جنبه نماز کرده باشد و بیادش نیامده باشد و لهذا  
 کتاب تصنیف کرده اند و یوچی چند در هم بافته اند و نام آنرا  
 تحفیه الانبیاء خوانده و خطای چند نسبت به اینان اینها داده  
 تا عیوب خلفای ثلاثه را باین سبب بپوشانند و اظهار حق  
 است که هرگز انانیه خطای سرزده و معصوم و مبرا اند از لوث  
 ذنوب و عیوب و اگر نه میانه اینها و رعیت چه تفاوت باشد و  
 بعد از آنکه خلفای ثلاثه بجهت عیوب کوفته اند بودند تا صاحبان  
 هوش و دانش او را ندانند که ایشان داخل رعیت اند و قابلیت  
 امامت و خلافت ندارند **حکایت** در کتاب بحواله المومنین  
 آمده که چون در امامت و خلافت عصمت بذهب شیعه شرط است  
 و ناصیه عصمت را دو امامت شرط نمیدانند از برای اکثر جمیع خود  
 خطاهای پیش و اینان و ائمه و خلفای خود را نمیتوانند بپوشانند  
 لهذا ائمه شیعه عفو داده اند و گفته اند که بنزدیک رافضی خروین

که

نقشه مرزین بید خواران

که بایک کند باید که معصوم و دور از خطا باشد و یکی از معصیان  
 اهل سنت و بدعت در کتاب خود این سخن لغو را ذکر نموده و  
 شیخ عبد الجلیل دانی که از علمای شیعه اثنی عشریه است در  
 جواب آن ناصیه گفته باین چنین است بدان دلیل که اگر هر دو  
 طایفه پیرو زالی با باشند و وقت کنعان پیروزان گوید که این مرتبت  
 شوم است او را نباید کشتن و اینها ظاهر میشود که پیروان  
 فاضل باشد آن ناصیه را بیا که او گوید اگر خطا کند و بی وقت  
 خواند نباید کشتن و ناصیه نداند که شخصی که معصوم باشد یا  
 قبول نباید کرد **طعن** **پانزدهم** در کتاب جمع بین الصیغین و در  
 کتاب برهان التوفیل و در مستدرک حنبل مسطور است که  
 علی بن ابی طالب منع حضرت رسول کرد از وصیت کردن و و است  
 قلم از پیش آنحضرت برداشت و اینان با آنحضرت نسبت دادند  
 در کتاب کفر خلفای ثلاثه نسبت گذارش یافت **طعن شانزدهم** در  
 جمع بین الصیغین و ثعلبی و طبری و واحدی و بخاری و مسلم  
 در کتاب خود اعتراف باین کرده اند که عمر می گفت ما شکاکان



ان بنوة محمد قطعا لا يردم حله بغيره من هرگز شلت نكوده بودم در پيغمبر  
 نبوت محمد چنان شكی كرده در روز حله پيغمبر كودم و بعد شكش آن بود  
 كه حضرت رسول فرموده بود كه مكره افغ خواهم كرد و دفع ميديد  
 و انزال بصلح خدا و دادند خبر با خود گفت كچه بنجری بود بصلح را  
 نمیشد و بخند مت رسول الله گفت نه تو يكفوی كه بگر خواهم رفت  
 و طواف خواهم كرد حضرت رسول فرمود كه هیچ گفته بودم كه  
 خواهم شد گفت نه و باید رفتی شد بنزد ابا بكر رفت و گفت  
 این مرد پیغمبر است گفت بای گفت ما بر حقیق گفت بای گفت پس چرا  
 باید صلح را نمی میشود گفت او تابع امر خداست و این صلح بفرموده  
 خداست پس بای بكر گفت من هرگز شكی در پیغمبری او نكوده  
 بودم از آن روزی كه مسلمان شده ام تا امروز مشهود است كه ملا  
 قطيب الدين علامه شيرازي هر وقت پریشان و بنوا میدید بشهری  
 می رفت و میگفت ای منم و مسلمانم و باین جهان بسلامتی زنده ام  
 میگردن روزی شیخ سعدی و داد و داشت دید گفت تو یك نما  
 فوی كه هرگز مسلمان نخواهی شد **منزله** حمیدی در جمع بیرون آمدیم

۲۰  
 از کتب  
 کتب

در سنه از عابدین یا ساروده كه مردی را با هم حله رفت عمر خود او بود  
 گفت كه من جنب شدم و آب نبود و نمیدانم كه ما چه باید كرد پس غ  
 گفت هرگاه آب نیابی نماز مكن یا با ساروده حاضر بود گفت ای عمر قریبا  
 بنیت كرده در خانه سفر مرا و بحسب اتفاق تو هم احتیاج بغسل شده  
 بود آب نبود تو نماز نكردی و چون من نماز داشتم كه بنیم بجای غسل  
 هم بدین را بخانه باید و نمایند بخانه غلطی نماز كردم و چون بعد  
 حضرت امامم بنسبم خوره فرموده تا یاد در تیمم چون قدس است كه  
 دستها را بر زمین زده پیشانی خود را با هر دو كف دست با مسح  
 و مرتبه بگرد دست بر زمین زده هر دو پشت دستها را از بند دست  
 تا ساعدات مسح كنی و چون با این جوابت نقل خود عمر قبول نكرد و  
 نماز نكرد و فرمود **لَمْ يَكُنْ قَامًا قَائِمًا وَتَبَيَّنُوا حَتَّى يَكُنَا وَشَاهِدُوا قَوْلَ خُذُوا**  
**وَرَوَاهُ كَسِي** كه خود را خلیفه رسول داند و مدتها در خدمت لغت  
 بوده باشد و مكورد از لغت شنبه باشد كه اگر آب نباشد تیمم باید  
 كرد و ترك نماز جایز نیست و این قسم فتوی دهد ایا او قابل سند است  
 است یا آنكه كه سطل آب جهت غسل كودن او از آنها برآید چنانكه

چون حاضران غلطی  
 در نماز می کردند



در کتاب کاشف الحقائق بعد از اهل سنت و جماعت از اناسی بن مالک روایت  
نموده که صبحی بود که با بکر و عمر بن رخا نه رسید بشر حاضر شد و  
حضرت رسول با نه هر دو گفت که بروید بدرخانه علی که من از عقبه  
شما میام که امشب بخیر بود واقع شده اند و بشنویید از حق گوید که من  
بمنزله ام و چون سلام کردم علی علیه السلام از خانه بیرون آمد  
گفت خواستار حاجتی خادش شده است ابو بکر گفت خیر است و این  
سخنی بود که بفرمود خدا آمد و گفت یا علی این امشب بر تو واقع شده  
برایم ایشان نقل کرده گفت یا رسول الله از نقل این شرم میدادم حضرت  
رسول فرمود ای الله لا یسقی من الحق یعوی بدرس حق که خداوند تعالی  
ما از کلام است شرم نمیاید شما هم در اقطار ناچند است و حق باشد  
شرم میکند پس مولای مؤمنان فرمود مرا حجاج بن علی شد و اب حاتم  
بنود و حسن و قاضی اب براهی فرستادم و حسین را براهی دیگر ایشان  
در آمدن من دلگیر شدم که عیال را بخانه فرستم ناگاه دیدم که سقف خانه  
شکافته شد و سطلی حاضر آمد و مقداری بر سران من ریخت و من را شست  
سطل را بر آب دیدم آنرا غل گفتم و بنی یزید بدن را خشک کردند پس

سطل

تغییر دادن مقام ابراهیم

سطل و مندی یزید بطرف استقامت رفت و من خود را نشان دستانیدم بوضع  
پنجه صلی الله علیه و آله فرمود که آن آب کوفه بود و آنکه او را در جبریل  
و مندی یزید استیغاث است و سطل از سطلهای جنت بود و یک است  
مثل تو یا علی و حال آنکه جبریل خادم تو بوده و این حدیث را بیایدی  
از خلف و موافق نقل کرده اند و تفاوتی که هست در این است که  
بعضی از طریقین را اعتقاد دارند است که جهت و من و ناخدا حق لغوی است  
فرمود آمد و بعضی جهت نقل کردن روایت نموده اند و الله اعلم **همین**  
در کتاب حسن الکبائر و در کتاب کاشف الحقائق از کتاب کامل بها  
نقل شده که براهی اسود را و براهی که حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله گذاشته بود نقل کرد و بنوعی دیگر برد که در جاهلیت نقل  
بودند و هنوز هست عناصرت کتاب کاشف الحقائق می نماید که ظاهر  
لفظ اسود سهو کاتب است و مراد از بهر مقام ابراهیم با **همین** و عرافان  
تغییر دادن این محل طعن است و این عمل ناشی از آنست که افعال رسول  
صالح ندانند یا آنکه طریق جاهلیت را و دست داشته باشد بهر تقدیر **همین**  
گفته رسول خدا گفت فرموده الهی است و منی که **همین** است **همین**



آنکه قرآنی در کتاب سرا را الطهارة گفته است که هر با آنکه خود را طهیر  
 رسول الله می دانست و منو می ساخت با آب که در معطر و کوزه نماز  
 بود با آنکه شستند بود که خدای تعالی در حق آن عید فرموده آنرا  
 المشرکون نفس و غیره آنرا ایضا استغفارند این اسلام و نبوت  
 در حق کفایت است و مطلب دیگر نیست **حکایت** هر که بگوید یا قنوت و نماز  
 نیست الا جیش خود نایل **حکایت** بن عبد رب که از دانشمندان قبل  
 نشست است در کتاب عقد او در که عمر بن خطاب و هر عاص را **طایل**  
 مصر کو دانند و چنان دارند که مال بسیار می جمع کرد و عمر کس فرستاد که  
 آن مال را از او بگیرند پس هر عاص گفت زشت کردی خداوندی  
 در ثانی که عمر و عاص عامل عمر بن خطاب را بدیدند و بعد از آن  
 دیدیم ام عمر و پدرش هر کدام پیشتر جزم بر داشتند میفر و خستند  
 و این حکایت را این حدیث که از پیروان خلیفه ثانی است باینجه  
 ذکر کرده که عمر و عاص گفت لعنت بر روزگار و عمر بن خطاب این خطاب  
 باشیم و الله که دیدیم او را و پدرش را که هر یک بنای گفته اند خوشتر  
 شده بود و ندانند که بنای خود را سید و بر کردن هر یک پیشتر همیده بود و غایب

تکلیف عمر بن خطاب

پدرش همیشه در جامه های ابریشمی و نان و نعمت غرق بود و الحال  
 خلیفه است و مرا تابع او باید بود با آن صورت و سیرت و نبی که او  
 راست **عمر بن خطاب** در کتاب کاشف الحقائق مسطور است که عمر حکم کرد  
 که کشتیهایی که از مصر بکنند و برنج و دیگر چیزهایی او را نهند  
 نکنند تا اعراب بتوان خود را بکوه بزم مانع در قشای با نایاب  
 باشد و هم با عیش کوای محبوبان **عمر بن خطاب** و نیز در آن کتاب  
 آمده که عبا را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرستادند  
 شکوه و نام کلثوم و آنحضرت قبول نکرد پس عبا گفت علی از من نیک  
 دارد چنانکه در نقل او معنی منبأ بمعاس خبر با آنحضرت را در فرمود که  
 کشتن من حساب دیگر است و دختر را در حساب دیگر و دختر  
 با و نمیدهم **عمر بن خطاب** پیوندی بجاهلان نخواهم کرد و کونین جدا کنند  
 بندهان بندهم پس عمر عبا گفت روز جمعه مسجد حاضر شو تا آنچه  
 بگفته باشی بمیان من و روز جمعه مسجد حاضر شد شنید که عمر بعد  
 از خطبه گفت ایها الناس ان ههنا رجل من اصحاب رسول الله  
 فزنی و هو حصن و قد اطلع امیر المؤمنین و حاکم فلاتم قالوا بیعتی

لبن

عمر بن خطاب

ام کلثوم را بوقی دادند  
 بعد از چندی و کسر میکنند



ای مردم آن بد دوستی که مرد جوانان را سوار بر اسب و سواران را قود و بوی که  
 شوهر داشته و دارد و میسر می شود که مراست به تباری و آن اطلاق یافته  
 است شجاع میگویند از جهاد بجانب مسجد اذان برآمد که امیرالمومنین  
 بگوید احتیاج نیست اگر فرماید آن نانی را بکشیم پس از این پس  
 و به عباس گفت که علی در خرمین بنید حد بدانچه گفتیم بکم پس عباس  
 بخندست مولای مؤمنان آمد و حال باز گفت فرمود که پیش از گفته  
 شما دانستم ولیکن این کار بکم عباس گفت ادب شرم است و خاموشی و  
 سینه کن اگر تو بکنی من بفرماید بکم اگر تو خواهی و اگر نه تا قصه  
 بر طرف شود پس عباس بفرمود گفت اگر علی این کار نکند من بکم عمر  
 مردمان را حاضر کرد و گفت عباس عمر علی است و یونکالسا و دختر محب  
 میدهد و بهانه نکلیج خود را آورد و بعضی از علمای شیعه را حاضر  
 عقید آنست که چنین با بصورت او دختر بخانه عمر فرستادند و ام  
 کلثوم بخانه عمر فرستاد که رفته باشد هم نعتی ببرد و شایسته  
 امیرالمومنین علیا السلام و ام کلثوم نیز مانند جبریل با آنکه سبب  
 خدا بود بکفایت هوای بنای حق اظهرکم انما نفعوا الله وایه

نیت

بنت مزاح با علو مرتبه در ایمان و فرعون بود و او یکی از زنان اهل  
 بیست است از آنکه در خانه فرعون بود چه نفس و در مرتبه دهم رسید  
 چنانکه حق تعالی گفته و اسیر را در کلام جبریل یا رنوده و تباری  
فینک بیتا فیا جند بنی فرعون و عکبر بنی القوم الظالمین  
 هم چنین آقام کلثوم و در خانه فرعون آمد با شد چه قصه با  
 آن معصومه بهمین سلی لعلی بنی در مسند اهل بیت منیل مد کور است  
 که در آن وقت حکم آتش شد به لیث و در های خانه های کدر  
 مسجد بود و در ها بسته شد لا در خانه امیرالمومنین علیه السلام  
 که بخا خود بود عبا التماس نمود که ناو را فی این نام خانواد و مسجد با  
 بدو جبریل قول افتاد حضرت رسول بدست بسیار که خود بجهت رضا  
 هم ناو را و آن را نصب کرد و در وقت شایسته آن فرمود که هر که  
 این را بکند و عمر مرا آورده سازد از رحمت خدا دور است عمر  
 روزی در ایام خلافتش از آنجا میگذشت آبی از آن ناو را باو  
 ترشح کرد و آن ملعون در غضب شد حکم بکند آن کور و بعضی از  
 این حدیث را بنیاد آن شرالمآب آوردند فایده نکرد و چیزی به جای

قصه کور و آن جاسوس عمر فرمود



مکتبہ اسلامیہ  
کراچی

146

داجیکه فنی بحیرہ ادرک  
بزرگم بدیع نقی

بعد از آنکه بنام خدا علم از خدا و دانایان پیغمبر خدا بود یا آنکه خدا اول  
 او را واجب خود ساخته بودند که باو بگویند خلیفه و پیشوای مردم آن  
 کنند یا آنکه استیجای تنویض امر خود را با خود نمودند و او را بر خود حاکم  
 ساخته که هر کجا خواهد برایشان حاکم و رهبر آنها سازد که بعد و بعدش  
 در این امر تاجیدی بود که در بیت رسول و در وسط بیت او حق تعالی  
 بمبایان را بر جوی و انس واجب ساخته میآورد و حکم بسوختن  
 خانه ایشان میکند و در بر شکم دختر رسول خدا و پلای چپه بر روی او  
 زدن جبر او قضا علی علیه السلام را بر بیعت ایشان کرد و حالا آنکه  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را چوود و نصای چیزها میفرمود  
 و فرمود که بحکم خدا متابعت من بر شما اجب و قضا و اجب است و عقوبت  
 نکرد کسی از ایشان و انش بدو خانه هیچ یهودی و نصاری نفوذ  
 که بر شنبه آنکه دیکوان بودند از مساجد و انصار چون مسلمانان  
 و بودند و عقلا و غیر هم که بیعت نکرد و بودند چرا انش بدو خانه  
 ایشان فرزدند و این حکومت را مخصوص او نکرد رسول الله خاندن  
 و این چند بعد از محمد در خلافت ایشان که منزل سقران بر ایشان بود که



انانده ملعون خود خلیفه شود و اهل بیت رسول و زوجه رسول را که  
 وادشاه خلعت و نامش بودند مردم را ازند کویند که  
 مارت ز دنیا میراث خلافت بعمر داد و جنان هر که ملکات ملک  
 بر بیگانگان دادند و در شهرها امانت جفاان جله تو بخوان کتابت  
 هم و دختر دانا و دو فرزند میراث به بیگانان دهد هیچ مسلمانی  
 دوش قاعد دین توین است لعنت بابا بگوید هر یک و عثمان **طریق**  
 در کتاب کاشف الحق آمده که قاعد بن مطعون شراب خورده بود  
 بنزد عمر آورد و می خواست که حدش زند قاعد را ایام را حق اند  
 علی الدین استوار و اولی الصالحات جناح فیما ملو امین بنیت بر آن  
 که ایام آورده اند عمل نیکو کرده اند و کوفت کیمی دندان  
 که خود را با شند چون این آیه را از او شنید از حد زند او در  
 گذشت و چون ایام با میرا المؤمنین علیه السلام رسید فرمود  
 که ایس قدام من اهل هذه الایة یعنی ازان جماعت نیست که این آیه  
 در شان ایشان واقع شده و او مستحق حد است چه دوقی که ایام بنیم  
 حتما گانند شد بعضی از صحابه گفتند که ای رسول الله حال بر او دان تا که

شراب خور می کرده اند در حال اسلام و حالا شراب می نوشیدند ایام  
 چه خواهد بود یا این آیه آمد قدام خود زند است هر چون معنی ضربت  
 این را شنید قدام را طلبید که حد بر او جاری کند اما ایند است که  
 حدش چند است مولای مؤمنان فرمود که حد او هشتاد تازیانه است  
 چاکم خدا کند چون کسی شراب خورد عقالش میرود و عقل که در دست هر  
 میگوید و افتو می کند **حکایت** در کتاب توابع الانواران عبد الله بن  
 و او از پدرش عمر دعایت کند که در میان حضرت رسول **طریق** ایام  
 و آن حضرت را میا المؤمنین علیه السلام با چند جعد بود که میزدیم که در  
 مسجد رسول نماز گذاشت با خود قرار دادیم که در وقت که حضرت  
 از مسجد بیرون رود از پی او بیرون و وقت تحقیق این حال غایب و چون  
 روز جعد درآمد و وقت نماز شد ایما المؤمنین علیه السلام از مسجد  
 بیرون رفت عمر گفت من اینم بر خواستم از عقب وی بیرون رفتم  
 تا معلوم کنم که کجا میرود چون اندک راه در حد و متلفضت رفتم و  
 در عقب سرنگاه کردم ششصد مدینه را دیدیم و این ائمه انحضرت  
 و غایب خوانند و سر و پای بر زمین زد و چشمانی ظاهر شد و وضو

و در شهر ملعون بنیم  
 جالبسار ایام بخوردن



ساخته و رویشی و چون من نیز خواستم که در آنجا بمانم چنانکه بپای  
شد با وی دو اند شدم تا آنکه با وی شهری دیدم بسیار بلند و انحضرت  
داخل شهر شدی و من نیز بماندم و شهر را دیدم و آنرا در پیش  
شرف و صیقل و کبر و بیدم که برود سلام میکردند و در شرف و صیقل  
و انحضرت داخل مسجد شد و جمعی نشست و من نیز بماندم و انحضرت  
خطبه فصیح خواند و خطبه یق با وی خواند و بعد از آن فراق از آنجا  
خلق را و باغ کرد و از مسجد بیرون رفت من با حق و کفتم که امروز این  
تماما کنیم و فرما برون از آنجا و ما شایسته شهر کوم نادیکو و روز بام  
داد شد بر خواستم و از شهر بیرون آمدم و یکدیگر فریاد و دیدم از وینه  
ندیدم و دانستم که جواب این بر رسیدن او احوال پرسیدم که از اینجا نماند  
شبه چند فرسخ باشد گفت مگر فرج کفتم بوی گفت این در اینجا میرود  
کفتم بعد نیز بخندید گفت ایما حق زاده و داخل تو جیاست کفتم نه زاده  
وادم و نه داخل لیکن مدینه میدانم که فریاد بماند است و بیکدیگر  
از مدینه بیرون آمدم با ابرو و رسول علیه السلام و  
فان خطره را درین شهر با انحضرت بگذارد و من و شرف شهر بمانم که

امروز بر دم گفتم مگر حق بخونی یا در شرف فرمائی کرده است از اینجا نماند  
رسول بکمال و بزم راه است که گفت با حق و کفتم که این بین از شهر جدا  
هستیم است که یکبار و نیم راه را بیک لحظه قطع کند و این نیست الا شهر بیک  
بار با آن شهر و آمدم و تا جبهه دیگر توقف کردم چون وقت نماز جمعه  
فریاد شد ایما المؤمنین علیه السلام را دیدم که مسجد و آمد و  
بطریق جمعه گذشت امامت خلافت کرد و بیرون رفت و در وقت  
وی روان شدم بعد از آن خطبه داخل مدینه شدیم و حضرت رسول  
صورت نماز عصر نگذاشته بود و چون علی علیه السلام را دیدم تبسم فرمود  
و گفت خوش است یا این ای طالب و روی با حق کرده گفت یا این خطا  
چند روز است که غایب شده کفتم اندک مرضی داشتم آن سرور و  
که در فرج بیکوف آن جمعه با امیر المؤمنین علیه السلام از مسجد پیش  
رفت و با او در آن شهر نماز گذاردی و این زمان هم از اینجا میاید و  
بر سر من گذشت بود باز گفت که کویا با ما بوده و فرمود که یا این خطا  
اینها از علی علیه السلام و محقق روی در منقبت ان شاء الله که لا یت  
و هدایت و ان شاء الله و منایب و امامت فرموده زهی روزی ده



طالب ای طالب زهی فرمان ده مردان عابدین ای طالب همان از قهر و  
 دوران قتل و برتران خدایا که گفتی و صفات توانایی این طالب  
 قدیم الحان و احسان عظیم الشان و دال بر همان قسیم الخلد و التبرات  
 عابدین ای طالب هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن هو الحاضر  
 هو المآل ملکی بن ای طالب زهی از و صفات این و زهی سلطان کائنات  
 و نون ولی حضرت پیچون عابدین ای طالب شهادت او طهارت او  
 نماز و روزه و حج و خجرات جمله لایمندان عابدین ای طالب اگر چشم  
 خود نداری بر بین از دیده معنی بویچه چهره خدایان عابدین ای طالب  
 فرستاده است با تودیه بالفیصل با عزقان بهر مرسل بهر نهانی عابدین  
 ای طالب خداوند خداوند خداوند تا بخش و روزی ده بحق شاه با  
 عابدین ای طالب **طریق** ابو بکر بنیادی که یکبار از علای اهل سنت است  
 در کتاب خود آورده کرده و زنی عمر و زایام خلافت ناقص خود در مسجد  
 نشسته بود و جمعی بر او کرده امده حرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 بنیان اندیکه از آن میا بخشش اند عمر گفت که او بخود مغرور و معیبا  
 عمر او را منع کرده گفت کسی ملکی با این صفات است کرد ما است و الله که او

شیرا و نبی بود اسلام است حکام نیافت او طاکم ترین است و درین  
 سبقت او راست ما و صاحب شرف و بر یک است و درین و چون  
 انشخص اینها را از عمر میشدین گفت چرا او را مقدم نداشتی گفت  
 بجهت کسی که او و دیگران که بنی و باطل المطلب را دوست میداشتند  
 اقلعون مردود و دروغ و کذب میگفت هیچ چیز با او شده و طاع نبوده  
 عداوت جلیلی که از سو و لود است و است و حجت بیا و ریاست **طریق**  
 در کتاب انواع الاخوان آمده که چون عمر ملعون خلافت را بظلم  
 گرفت و دست ستم و تعدی بر اهل بیت و سالت و کافران خلافت  
 کشود چنانکه مردم از دست او بقتال آمده و ظلم نمودند و او را از  
 این جفت خردی و هراسی بهر سید و هرگز شب بین و نینامیدی  
 مسجد رفیق و از زبیر بن عقیق کتبه بود بیشتر از ثمان از آنجا **مسجد**  
 نزد و سینود و تا میخ روشن میشد مسجد میخفت و این حدیث را نقل  
 نمود که صلوا باضا الخیر فانما عظم الله من یبقی باض و گفت هیچ ناز بکنند  
 که این بزرگ است باض و ثواب تا یلالت روشن شود و آن بی دین  
 تواند مسجد دهد **طریق** در شرح فیه الدلائل از ابی حنیفه آمده

ملعون ملعون بر این اخوان کفر



صد در صد  
در شریعت

که میفرمود شبیه زنا کرده بود و چون گواهان اندکند که گواهی دهند  
سردکس گواهی دادند که او چها دم را تعلیم داد که کلمات شهادت کند  
چون چها دم به تعلیم او کلمات شهادت نمودند سردکس را بعد از آنکه  
گواهی دروغ دادند و در این عمل چند مرتبه از او بپلید و آمد یکی  
مطال ساختن حکم الله تعالی و حد ترا انداختن بر منبر با آنکه بحسب الشریع  
اجرای حکم الهی بنا و واجب بود یکی آنکه سردکس را که شهادت داده  
بودند بی گناه حد زده و یکی دیگر مانع گواهی دادند مرد چهارمین  
شدن و جامع هوای نفس کشتن و رضای منبر مرد و سلام کردن و  
رضای خدا و رسول و اختیار کردن و وضع حد در غیر موضع شریعت  
و بعد از آن نازند بود هر گاه میفرمود امید بد میگفت پشتم که بوی حسد  
تو سنگی از آسمان بر سرم فرو داید و قاضی القضاات که از دانشمندان  
اهل سنت است جواب گفت که من نخواست که معینه در پیش مردم  
ر سوا شود حیل کرد که حد داد و بگذا داند و سید مرتضی علیه السلام  
جواب گفت است که ای آقا من است که بهیبت آنکه یک کس گناه کار و  
و سوا نشود سردکس بی گناه را و سوا کند و سردکس را حق التولی را حد دهند

لیکن

که بابت زانی را از حد خلاص کنند و حدی که خدا و رسول واجب کرده  
باشند بپایه دفع کنند بعد از آنکه گناه جوابیه قاضی القضاات است اما  
چون کند مشکو مطاعن خلیفه بنا حق خود نمیتواند شد چه در حد کتبت  
تو از حق من کور است و جوابیه بد از این نداد و **طعن دوم** آنکه مرتضی  
در حدت عمر خود و اسلام خواست که سوره بقره را یاد بگیرد و مقصد  
نشد امام و با عتقای نا حبیبان از این خوب نیست که در حدت عمر  
یکسوره را یاد بگیرد و فضل و دانش زیاده از این نیست **حکایت**  
در کشف الخدای حضرت امام زین العابدین علیه السلام مدتی است  
که در روز جمعه نماز بر منبر بود که پدرم حسین بن علی داخل مسجد  
و رسول شد و در مقابل عمر بایستاد و فرمود انزل من منبر ای یقین  
آی از من پدرم که تو شایسته و لایق این مکانیستی عمر بگوید و ما  
و گفت دست کفایت ای حسین که این من پدرم توانست منبر پدرم  
و در آن روز امیر المؤمنین حاضر بود فرمود که ای امیر خیرال انکس که با  
حسین فرمود بگفتن من بود و این سخن بی گفته و تعلیم من بطلان  
آمد گفت دست فرمودی ای جوان حسن من ترا با من تمام نمیشانم آنکه

خطای امام حسین علیه السلام  
در روز جمعه



همراه بالای مینمزد و آمد و حضرت امام حسین را بر داشت و بر بالای منبر  
 بر دو برکت جانب خود جای داد و خطبه بخواند آنکه گفت ای خاندان  
 بدانید و انگاه بایشان که من از حضرت رسول شیده ام که عتوت و اهلی  
 بیت مرا بفرستم و بگویم که ای خاندان ای دلالت خاندان بر کسی یا  
 که از ادیان کنند و حق که بر زبانان ملعون جاری شده است  
 این است که خود را بر بالای منبر بفرستد و است **طعن سی و سوم** در جمع بین  
 الصدیقین آمده و جمعی از ایشان این حدیث نقل کرده اند که آنرا نافله است  
 و معتقدان در میان حضرت رسول و امام خلافت از آنکه مردم فرادی میکنند  
 و بجا عتبت میکنند و شبهای ماه رمضان را بجا میآورند و بگویند که مردم نماز  
 نافله مشغولند و فرمود که نافله شب و معتقدان بجا عتبت میکنند و بگویند که مردم نماز  
 چیز است یکی گفت مردمان نماز شب و معتقدان بجا عتبت میکنند و بگویند که مردم نماز  
 و تمام بدعتی بدعت است که بهم رسید و خوب بدعت است و در کتاب  
 مجلسی لسان المعنی آمده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در ایام خلافت  
 ظاهری خود در یکی از شبهای ماه رمضان داخل مسجد کوفه کردند  
 و دید اهل کوفه را که نافله ماه بجا دارند و معتقدان بجا عتبت میکنند و بگویند که مردم نماز

این حدیث  
 در کتاب  
 مناقب  
 آمده است

و معتقدان بجا عتبت میکنند و بگویند که مردم نماز  
 نافله مشغولند و فرمود که نافله شب و معتقدان بجا عتبت میکنند و بگویند که مردم نماز

گفت

گفت حضرت امام حسن علیه السلام آنکه در بر داشت ایشان را و حضرت  
 ایشان را و حضرت امام حسن چون بفرموده مولای مؤمنان علی نمود  
 آنجا است از درهای مسجد روی با خنجر خود زد و در آنجا فریاد میکرد  
 و میفرمود **طعن سی و چهارم** و نیز در آن کتابها روایت است که  
 چنانچه داخل مسجد شد مسجد را خالی از مردم یافت و فرمود که مردم  
 در چاشت نماز کنند و از نماز قرا و غ و نماز صبحی نام نهاد و حال آنکه  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که الصلوة باللیل فی شهر رمضان  
 من التامة بجا عتبت بدعت و صلوة الصبح بدعت و کل بدعت ضلالة لئلا یسئل  
 من الله شیئا الا انکاد یعنی نماز شب و شب رمضان بجا عتبت بدعت  
 است و نماز چاشت بدعت است و هر بدعت کواچی است و هر کس که  
 بپوشد صاحب خود را بجمع و این دو بدعت مانع کواچی بدعت در  
 میان تا صبیحا تا کار گذشت **طعن سی و پنجم** آنکه فرمود که مردم در  
 سفر دو روزه رمضان بجا آورند و در روزان حضرت رسول و امام مار تبار  
 بگویند که خلافت او بفرموده حضرت رسول هیچ کس در سفر دو روزه  
 رمضان و روزه نیکو نیست و این بدعت در میان مردم رسید و نماز

بدعت  
 از امامان زمان  
 و این حدیث  
 در کتاب  
 مناقب  
 آمده است



بیت  
نور سوره اعراف

قیامت ان او یار کار ماند **عین حق و سیم** انکدام فرمود که تا نزد  
سفر تمام کنند و قصر نکنند و هر چند میخواهد رسول او را منع نمودند که  
در میان پیغمبر و رسول و کار خلیفه و اول تا حال مردم خانه را در سفر قصر  
نیکو دند و حکم خدا فرموده حضرت مصطفی آنست که تا نزد رسول  
تمام کنند تا بدید نکورده این مخالفت حکم خدا و رسول از ولایت کار ماند **کتابت**  
در کتاب نه هجده انکدام آمده که روزی سید کائنات فرمودند که یکبار  
اهل بیست امرو را خواهد آمد که کسکوال خواهد آمد و ستوال خواهد  
کرد از چیزی که بهم است و اطفال را که لازم و چون مظهر شد اعراب  
شعق سوار بی پدر مسجد حاضر شد و شتر را خوابانید داخل مسجد شد  
و بعد از سلام گفت که کدام پیش از شما رسول خدا بیست حضرت رسول را  
با و نمودند ان مرید گفت یا رسول الله من و بی شب تلاوت کلام مجید  
میخوادم بایه رسیدم که واقعه را بجهل اندر چید و از تن خوا آمدم  
تا از شما پیوستم که جیل الله کدام است که خدای تعالی فرموده است که  
دست و دانه از نند پس حضرت رسول چه دست و دانه از نند پس حضرت  
ایمانی بین علیه السلام گذاشته فرمود که این است جیل الله که خدای

تعالی

تعالی در قرآن مجید یاد نموده است دست بر دامن محبت او زنید و تمسک  
با و جوید که حق با او است پس اعراب بنزدیک حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام آمد و میان هر دو گفت او را بوسه داد و گفت خدا با من  
دست در جیل تو زدم چنانکه تو فرمودی خدا تو را و او را و بیست  
من کردان پس اعراب حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین را و با و نمود  
تا نزد رسول علیه القضاة از عقب اعراب از مسجد بیرون رفتند و رفت  
که اعراب میخواهد است که بر شتر سوار شود با و رسید و گفت مرا با تو  
خارج است اعراب گفت چه حاجت ماری عمر گفت که از حضرت رسول  
شنیدم که در حق تو گفت که از اهل بهشتی میخواهم که از من برای من  
در عالمی اعراب گفت حمد و ثنا خدای را که مرا هدایت نمود و از اهل  
بهشت کرد و ایند و قایم عریه بخواه شد یا بخدا و رسول ایمان بیاورده  
که جیل الهی که عظیمی طالب است و پیش شوال است و توان من التماس  
و عا سکین یاد کرد و دست بدامن او زن و از و بخواه تا در حق تو دعا  
کند پس اعراب که هر که حضرت رسول را ندید بود چون طالب حق بود  
بیست گفت رسول خدا نور هدایت در دلش راه یافت و از اهل بیست



شد و عمر و امثال او سالها در خدمت رسول خدا بودند از بد طبعی  
 بد ذات و بغض و عداوت کرد با مولا و مؤمنان داشتند خود را در  
 عذاب الیم و عقاب عظیم ساختند **بیت** کفر قبیح و نور و کفر  
 لیکن ندارد هیچ از خود بشدت تا آنکه دین **طعن** **سوی** **چهارم** در  
 کتاب کاشف الحقائق آمده که در مسائل میراث را بغیر و تبدیل کرد و بعضی  
 طبع نفس خود خلاف حکم خدا و فرموده رسول اعظام میراث را قرار داد  
 و در این باب بدعت چند قرار داد که احوال در میان نامید اهل سنت  
 ثانی و مستر است تا بگوید را با اقرب شریک ساخت و غلبه فت  
 امر خدا خود کافران الله تعالی و اولوا الارحام بعضهم او کتب بعضی و بعم  
 میراث داد و عهد را از میراث منع نمود و پس بعم را میراث داد و در عظم را  
 از میراث هر چه ساخت و پس برادر را میراث داد و در دختر برادر را منع نمود  
 و پس پسر را داد و در دختر پسر را منع نمود و هم چنین میراث بغیر از ندان  
 عم داد و فرزندان خاله را هر چه ساخت و اینها کل طریق ایام جاهلیت  
 که در زمان قبل از ظهور اسلام باشد و پیش از آن اهل مکه غنای  
 و رسول **طعن** **سوی** **پنجم** و نیز در آن کتاب مع کوراست که در تخریج

در عتق و کفالت  
 در میراث و فقه  
 در و غیره

دوم از حرام زاده بدعت چند قرار داد و اعظام انرا بغیر و تبدیل نمود  
 مسلم چند از خود تراشید که هیچ سینه و زانان انرا قبول نکند الا  
 پیروان و متابعان او که چشم و دل ایشان از متابعتان بایا کور  
 و اعمی شده در دایره عدالت و هلاکت افتاده اند **طعن** **سوی** **ششم**  
 آنکه عداوت در شنی حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طیبین صلوات  
 علیهم اجمعین نمود و عداوت اهل بیت نبوت و رسالت داد و در حق  
 مردمان در سوخ داد و آنچه مکن و مقدورش بود بتقصیر از خود را  
 نشد چنانچه بعضی از آن ها در این رساله بقیصای مکار ذکر شده **طعن** **سوی** **هفتم**  
 در کتاب لوا مع الاقوام مع کوراست که چون عمر ملعون دیوانه شد  
 بر نای کور و رفتن را طلبید و باول جریه نام نای فاحش کوی امیر  
 المؤمنین علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را  
 نوشت و از برای هر یک بخیزار وینا دار طلاق مقرر نمود که هر سال  
 بدهند چون چند روزی بران بگذشت از آن پیشکش گشته میخواست  
 طلبید و نام کوی ایشان را بخورد و گفت که اگر ایشان این زرد را  
 سال سال بکین نه و فوت و شوکت پیدا کنند و انگاه در مقام طلبید

در عتق و کفالت  
 در میراث و فقه  
 در و غیره



مخلوشت و ناپدید شد و از آنست که بایشان چنین می نمودند و چون این  
 اتفاق بین علی علیه السلام و اهل بیت داشتند بفرموده که خود را از آنجا  
 بدارند و بفرموده از آن نام حق را ثبت کردند و از آن هیچ نمی گفتند  
 بلی انحضرت خود را که محمد بن عبد الله است خود را می گوید و با  
 اسما حق نکشتم و دیگر با هیچی که او را و نام ایشان را نوشت و از ایشان  
 چیزی نداد و بیت المال را بی موقع صرف می نمود و مولوی معنی گفته  
 ای ایضا اسما که از انفاق به مال حق را جز براه حق من **حکایت در**  
 کتاب بهر المصاب از کتاب مناقب خلیفه که یکی از کتب معتبره اهل سنت است  
 ذکر شده که و اعراب بنزد فریاد آمدند در محضر امیر المؤمنین گفت  
 یا ای ائمه ائمه این ای بلی میان ایشان حکم خرمای چون حضرت ا  
 از ایشان حکم کرد آن دیگری بفرموده این حکم میکنند میان ما پس عرض  
 بر خواست و گویا او را با حق او پیچید و بر و گویا بفرموده گفت ما  
 نداری هذا هلامی و مولی کل مؤمن و من لم یکن هذا مولاه فلیس منی  
 یعنی پنداری تو که ای کی است این مولای من و مولای هر مؤمن است  
 و هر که او مولای و پیروی او نیست نیست مؤمن و از اهل کفر است

الحمد لله رب العالمین  
 و الصلاه علی سیدنا محمد  
 و آله الطاهرین  
 و علیهم السلام  
 و بعد از این  
 در حدیثی که در  
 کتاب مناقب  
 امیر المؤمنین  
 ذکر شده است  
 که در آنجا  
 آمده است  
 که در آنجا  
 آمده است  
 که در آنجا  
 آمده است

**طهرانی** در کتاب کشف القمقم از جابر بن عبد الله انصاری روایت  
 کرد در حدیثی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جنات طایفه هوازی  
 بر گشت و در طایفه خود را بخدمت حضرت رسول و شایند پس حضرت  
 رسالت پناه خلوت ساخت و با امیر المؤمنین علیه السلام را از بسیار  
 و چون تکلمه حضرت پیغمبر با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را استماع یافت  
 عمر خطاب او را بر داشت و گفت یا رسول الله چرا تو با علی خلوت  
 میکنی و با او چندین روز میگویی و ما را در آن داخل نمیدهی و با  
 پیغمبانی حضرت رسول فرمود ای عمر بدان و آگاه باش که خلوت  
 با علی را نمیگفتند نه محمد با کسی بهرین که حسادت و شقاوت و دشمنی  
 و حقد و حسد او در چه مرتبه است که باین نوع و روشی با سید بشر  
 گفتگو نماید و از خدا و رسول شرم و از دم ندارد و این چنین کسی  
 یقیناً که از ایمان جوی و بی بهره و در دنیا اسفل مقام و عاوی او است  
**طهرانی** در کتاب مناقب امیر المؤمنین علیه السلام او در خدمت او ایشان یکی  
 میبود و باین مرض و علت و بلا مبتلا بود و این عمل قبیح و فعل شیخ را  
 در میان تاصبیان بحث یاد کرد و گذاشت چنانکه سابقاً نیز گذشت

در حدیثی که در  
 کتاب مناقب  
 امیر المؤمنین  
 ذکر شده است  
 که در آنجا  
 آمده است  
 که در آنجا  
 آمده است  
 که در آنجا  
 آمده است

در حدیثی که در  
 کتاب مناقب  
 امیر المؤمنین  
 ذکر شده است  
 که در آنجا  
 آمده است  
 که در آنجا  
 آمده است  
 که در آنجا  
 آمده است



**طعن** در کتاب کاشفناحق است که گواهی بملوک دارد که در امر خود که  
 در شرح شهادت ایشان را قبول نمیکند هر چند بر قول و کفایت ایشان  
 اعتماد باشد **طعن** **اعجاب** حمیدی در جمع بین الصحیحین از چندین  
 طریق از حسن عبد الله بن عباس نقل کرده که خلافت در مکه و مدینه  
 رسول و در مدت امارت ابابکر و در سلام و در مدتی عمر با این طریق  
 بود که هر دو مجلس سه لفظ طلاق میگفتند یکی جناب میشد  
 گفت این کار بر من دان و دان میشود سه طلاق را در یک مجلس تواند  
 داد و تا حال این بدعت در میان اهل سنت مانده همین که مخفی بگویند  
 است ثلاث طلاقات یا سه یا بگویند است طلاق سه طلاق واقع میشود  
 و هفت و پیشوایان سنی چنین بایند که خلافت حکم خدا و فرموده مصطفی  
 نماید از جهت اسلاف متابعان و پیروان خود کارها را بر ایشان  
 انسان کنی **طعن** **م** و اگر کتب طوفین ذکر شده کند و زن را بر آن  
 طلق بفرماید بود چون عمر را خلیفه رسول خدا پیدا شدند بنزد او رفتند  
 که میان ایشان حکم کند و نکو بیانی کرد جمیع بد روشنی توانستیم  
 و رسانید آن زنان را بخداست حلال مسکلات و مقبرج کوبه را میسر

بدعت  
 نقل سه طلاق در مجلس  
 یک دفعه گفتن بفرمان  
 عمر که حلال میخواهد

جمیع صحیحین  
 خوب کلیت  
 و در آن بر سه طلاق  
 تراجم میکنند

المؤمنین علیها السلام در شهادت حضرت ابوبکر و آن را نصیب کرد راست  
 نکشتند قیصر را فرمود که ما را به بنیاد پر سید ند که ادره را از بهر چه طلبید این  
 فرمود که طفل را بد و نیم کرده هر یکی را بر زنی دم چون این کلمه را شنیدند  
 بیک زن گفتند با حق شدم زنی دیگر گفت الله الله یا امیر المؤمنین الکلابیه  
 چنین خواهی کرد من آن حصه خود کن شتم و با و بخشیدم آنحضرت  
 گفت الله اکبر من زن ندانان زنی است که بر طفل رحم نمود و آن  
 سه حصه خود کن شد پس آن زن هم اعتراض نموده و هر دو حضرت  
 امیر المؤمنین علیها السلام را دعای میکردند و میفرمودند **ربا**  
 از کلبستان دود و کلین مطلب و ز جوهر نای معطر و سون و مطلب  
 جوهر کوه معطر علم نیست مطاع خرم معطر معطر عمران من مطلب **طعن** **سید**  
 در کتاب فصول الحق مسطور است که حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین  
 اشارت نموده که چون عبد الله بن ابی سلول منافق فوت شد پس او  
 بخداست حضرت رسول آمده درخواست نموده که سید اینها را بر و بخاند  
 کنند و چون آنحضرت برخواست عمر را من مباد لنا شرف کائنات را  
 گرفت که ایانمان خواهی بود و بود بد روشنی که پروردگار تو ترا منع و

اینست معنی  
 از کتاب فصول الحق  
 اینست معنی



نمی فرموده پس آنحضرت فرمود که خطای تلافی مرا بجز آنکه ما نیندای ما هیچی  
 یا یا پیغمبر خدا با ما چه نمیدانست که عمر آنحضرت را با ما دهده که خطای  
 تلافی نمی فرموده و تلافی از تلافی بر منافقان و یا با این حال و سولاست  
 که در امن او بکیرد و عمر من نماید و یا با این ایادی حضرت رسول تو نیست  
 و تلافی خود شایسته آنحضرت است اعتواض نمودن و همین درشت درود  
 آنحضرت گفتن و این افعال بقیه و افعال و دید با جانان حضرت رسول و  
 منصب امامت و خلافت ظاهر بود مناسبتی نداشته باشد **عمر چهارم**  
 عیدای در جمع بین الصحابه این جواب روایت نموده که پدرم در حد  
 شهید شد و او را قرض بسیار بود و خایلی که مانده بود بدین او  
 و فانی کرد و کسی نمی میداد بخدمت سید بشو آدم و مرا خواص او نمودم آن  
 حضرت برخواست و بان خایط آمد و دفا فرمود برکت بسیار ببرد  
 و از حاصل آن قرض پدرم داده شد و برای من چیزی بسیار یافت نهادن  
 و چون دیگر آمد بخدمت آنحضرت آدم و صورت حال بعضی رسانیدم  
 آنحضرت در میان قوم رو بکرد که ای عمر بشو عمر گفت ما بنویسم  
 در اینجا که بقیه و بقیه بدایم که تو پیغمبری تا امر و زانیان روایت کرد

کتاب در فضیلت

ما نشناخت آنکه کرده و گواه نموده اند ظاهر میشود که پیغمبر ظاهر بود که عمر  
 شست و بخت او را و کرد که او را مخاطب نموده و بد و نهما نیند که بدی  
 با این عذر و ما پوشیده نیست و از کلام ناخف جام عمر ظاهر است که تلافی  
 ما پیغمبر می نمود قبول نداشته ایم و تلافی را پیغمبر میدایم و افاق چنین نیکو  
 اعتقاد ای لیاقت خلافت دارد **عمر پنجم و ششم** در کتاب فصول الحق  
 ذکر شده که تعلی در تفسیرش روایت نموده که رسول صلی الله علیه  
 و آله فرمود که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن درخت در  
 بل و در خانه هر مؤمنی از آن شاخه باشد و نوبت دیگر فرمود که طوبی  
 درختی است در بهشت که اصل آن در خانه هر مؤمنی از آن  
 شاخه باشد عمر گفت یکبار گفتی اصل آن در خانه علی باشد و حالا ای  
 کوثر که اصل آن در خانه من باشد آنحضرت فرمود که خانه من  
 علی یکبار است ای کافور من ترا چه نسبت که اعتواض بان حضرت  
 تلافی و بی ادبانه سلول کن و این قسم گفتگو از کسی نمیشود  
 مگر آنکه بدو حدایت خدا و بر نبوت حضرت مصطفی اقرار نداشته  
 باشد **عمر ششم و ششم** در کتاب فصول الحق روایت است که حضرت رسول

اعتراف می کند که در فضیلت  
 او را فرمود که در فضیلت  
 او را فرمود که در فضیلت

در فضیلت



رسول کرده ایم و در نزد ما مستقیم و غیر بسیار از منافع شده و باید  
داریم که آنچه بعد از آن بخواند ما صادر شده و بسیار شود و نجات یابیم  
ای ناصبی چنین شهادت می دهد بر نفس خود دلیل است بر اینکه اعدا و اعدا  
او بعد از حضرت رسول مرئی خدا و رسول نبوده و خود بین بر قیام  
افعال خود رسیده و از دست میخورد که افعال سابقه اش با اعدا لاحق  
سربس کنند و نجات یابند از عذاب و عقاب آتی **طعن** مسلم در  
جلد ثانی از مجمع خود روایت کرده است که حضرت رسول مالی در  
بیان به جانی نفوس میخورد و می گفت یا رسول الله بخدا قسم که قسمت این  
مالی بخواند و دیگر سزاوار تر است ای ناصبی معاذ الله می باشد حضرت  
رسول و قسم خود در حق می گوید فعل رسول در قسمت اموال بر جا  
دیگر سوای طعن بر وجه تواند بود **طعن** دیگر آنکه حضرت رسول امثال  
بیت عیسای بر غیر تفضیل داد و در مجمع مسلم در نصف ثانی از جلد ثانی  
روایت است که می گویند در نزد حضرت امده و استقامت عیسای نزد او  
بود پس چون استقامت را دید گفت این را نمی دانم که حقست گفت استقامت  
عیسای است پس می گفت ما سبقت داریم بر شما بسبب هجرت و سزاوار

ادینت رسول  
نور محمدی  
الغزالی

W. F. Johnson



ترم بود سول از شما اسماء از این سخن گفتند که گفت ای مردم و رفع  
 گفتی حاضران که در این سخن داشتند که بایشان بخدا قسم که شما را حضرت سول  
 بودید که کوشیده شما سیر میشد و جاهل شما از حضرت سول بفرست  
 بدین میبکشت و ملا از حضرت سول دور بودیم و در حبش شد و مخالف  
 بودیم که ما از آب و گیاه عاری بود و سکنای ما را بجا بجا با طاعت  
 و فرمان بر داری خدا و سول بود بخدا قسم که طعام نخوریم و آب  
 نیاشام تا در خدمت حضرت سول آنچه در آب و گیاه کفایتی بر من کنم  
 حقه کوبید که چون حضرت سول صلی الله علیه و آله آمد اسماء  
 بخداست آنحضرت عرض خود که عمر چنین و چنان گفت است و فرمود  
 که نیست کسی باین سزاوارتر از شما بدین سخن که من و عمر و اصحاب شما  
 باین هجرت بود و شما را که اهل مضاربید و هجرت پس شما باین سزاوارتر  
 از عمر و اصحابش ای ناصبی که او این سخن برهانی است قاطع بر تفصیل  
 هجرت عمر و نزدیک مرتب اسماء بر رسول الله و اسماء با وجود تفصیل  
 بر عمر و عوای امامت و خلافت نکرد و عمر کرد و مرتب او و و بکتران  
 باشد چه کونه خلیفه تواند بود و ای از این بر گشته من کلامی که کرده

انشاره شما از این ذکر این احادیث و تفصیل آن در کتب خود که خلیفه و امام  
 خود را بهم و مطعون بقطع سازید و مرتبه و منزلت او را و در مرتبه  
 رعیت قرار دهید و مع هذا و را واسطه میان خود و خدا دانید **نص**  
**چهارم** در کتاب جلی مراتب الحقی نقل شد که هر سوز سقا مرغوب که  
 غیر قریبی از طایفه قریش زن نخواهد و بجم زن از عرب نخواهد  
 و حلقه اسر خدا و فرموده خانم اینها بخود که خدای تعالی در قرآن  
فرموده یا ایها الناس انما خلقناکم من ذکر و انی و جعلناکم شعوبا  
و قبائل لیعارفوا الله اگر شما عند الله انعم و حضرت سول فرمود  
المسالون الکفاء بعضهم بعض و در حدیث قدسی واقع شد انجند لی  
اطامین و انکاء عبدا حبشا و انکار لیس عصفانی و لو کان سیدا فوشا  
 پس نیست هیچ اهلی را بر دیگری فضل و من بدی مکر بر باد و سزا  
 و تقوی و در کتاب بدیع السلا ذکر شد که حضرت سول صلی الله  
علیه و آله و خاندان پیغمبر صلیا المطلب که در خدمت آنحضرت بود بنحاج مقدا  
و را ورده بود و مقدا از موالی قبیلہ کند بود و فرمود که ایانید  
 که چرا مقدا دادم دختر هم خود را گفتند نه آنحضرت فرمود تا بداند

از مردان پیغمبر و اصحاب او  
 علی لان است سزاوارتر از این  
 هر چه بخواهد که در حق او  
 بشارت حقیر است که از او



بر حجت من که از کتب معتبره نقل شده است  
 خداوند تعالی را شهادت

کتابی نویسم که در خداوند تعالی بر حق کار من است **هفت** **هفت** **هفت**  
 مردن عمر خلافت را بشود و فراداد چنانکه سنت زمان جاهلیت بود  
 گفت یکی از این شش کس که علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاص  
 عبدالرحمن عوف باشند خلیفه شوند و هرگاه مدت سه روز بگذرد و  
 یکی از اینها را خلافت نصیب نگردد باشد هر شش کس را بکشند و  
 علی و عثمان جاسری اجتماع نمایند قول قول ایشان است و اگر از این شش  
 کس شد کس جمیع شوند و هر سه کس که عبدالرحمن باشد تابع حکم آنها  
 باید شد و غیره ایشان بود که سیدانست که علی و عثمان اتفاق جاسری  
 نمیکند و عبدالرحمن بسبب قرابت و خویشی عثمان میل بدیگری میکنند  
 و اگر سه روز بگذرد و راضی شوند چهار کس بخلاف یکی و یکی بکشد  
 یکی را بکشند و اگر دو کس با نمایند هر دو را بکشند تا که شش نفر  
 عمر خود در کار دنیا بگذرد و فکر دین کرده باشد ای ناسبی که نیک نامی  
 کنی چند طعن از بر و صفت خلیفه بنا حق بر و لایم می آید اول آنکه منزه  
 رسول تعیین امام را بشود و قرار نداد و دیگر آنکه حضرت رسول با  
 شیعه حضرت سید المومنین را امام و جانشین خود ساخت و بزم شما گفت

سما

کس را خلیفه و جی خود نگردد پس کرده او خلافت کرده رسول خدا باشد  
 و یکی آنکه بعیند نافع شما را با یکو خلیفه رسول است و او بیت کس که  
 همه باشند خلافت را قرار داد و عمر خلافت خلیفه اول کرده بمشورت  
 قرار داد و دیگر آنکه این شش را شما از اهل بیعت سیدانند و اگر یکی  
 اهل بیعت کرد و خونک همه را بناج ساخت و نیست اینها را لا یتفقوا  
 و هکذا هرست شیخ سید المومنین **بابی** حضرت بلید و ناپاک  
 کند بی قدر و ترا چرخدار و خاشاک کند چو یاد مرکبی بر لغت  
 کن ایمن شربت از آن مرض و ناپاک کند و در اندیشه و افواه دایر و در  
 میان فراقی مشرب شایع است که چون عمر بنول سقران حضرت **سید**  
 بش حکایت رفتن بمعراج با استماع نمود قصد بن قول ان صاروا لقل  
 خود و گفت چون میشود که محمدان مدینه بمسجد اقصی رود و از هفت  
 طبقه سما گذشت **عکاکاب** فوسین او دین رسد و بعد از آنکه طریقت  
 نماید هنوز جامع خوابیده حضرت کرم باشد و کوزه آب که شروع  
 بقیق کرده باشد تمام و پخته شدن باشد **مفهم** هر کسی که داند این را  
 کرات آن کو فیهلک ان کتد ما و همیشه در مجالس دعا نقل میکند بسب

حکایت شود هرگز  
 عمر و غیره را بشود



این سخن میگوید که در روزی داخل خانه خود شد و نشانی از او بدید که در وی بخود  
 و او را در خانه چنانکه دارد و بعد گفت بود و آب بنیاد تا جایی که میسر بود بر داشتند  
 بطلب آب رفت چون بیکند آب رسید آب بسیار عنانی و زلال شد  
 خود بخاطر این کار کش رسید که در آب غوطه خورد و بر هفت شد و سر آب فرو  
 برد چون سر برآورد و خود را در شهری دید که هرگز ندیده بود بصورت  
 رخسار مناجاب حسن و چون مردم آن شهر مشاهده حال آن دختر نمودند  
 همگی دل از دست داده عاشق و معشوقان از و کوشیدند و شدند و آن بی  
 در میان آنجا است بر هفت و بی ستر ایستاده بود و یکی از آنجا آمد و در آنطرف  
 نموده بخانه خود بر دوازده بنیاد نهاد و خود و دو همشایب در آن دوایم  
 بنظر آن مرد گمان نداشت و هفت سال آنملعون بمسورت زن آن و در  
 شهر بود و هر سال فرزند میآورد و بدین هفت سال و در آن یکند  
 آب آمد که غسل کند و در آب غوطه خورد چون سر از آب برآورد و خود را  
 بصورت امیلی یافت و بسبب و در خوت خود را در کنار چشمه مشاهده  
 نمود بسیار متالم و پریشان خاطر شد و در کنار چشمه نشست و در آنوقت  
 شوهر معمران و فرزندان ازین کوی و زاری بسیار نمود و پیشاوان

کتابخانه

هر باشی هر حق دکرده بود و یاد میخورد و این معشوق را بر زن آن خانگی  
 بیکبار و کردید و نام هم سو است و در آن روز و ناده بسیار کس است  
 و هر چند در آن چشمه سر آب فرو برد که بلکه بیکبار بمسورت زن آن  
 مطاوت نماید و با شوهر خود بعیش کوشید تا بدید نکند و نفی بر آن مرتبت  
 شد و در رخ سود ندارد و چو رفت کار از دست یافت تا او را بپوشید  
 تکلیف و دل از رده و خوت خود را پوشید و بسبب بر آب کرده و متوجه خانه  
 خود شد و نشانی را بدید که هنوز آن بی پند و در تعجب شدند و در آنوقت  
 از و پرسید که در آن کجاست نشانی گفت که هرگز پادشاه و بیای آب نیافوده  
 بپادشاهان این ملعون که ظاهر شد که این قضیه بر و از این جهت واقع شد  
 که بیکبار بپول حضرت رسول سفور و حکایت شب معراج را قبول نیکو دای  
 ز امیلی بی دین قبیح و طاعتین و طاعتین نپاده از آنست که در حین بنای در آب  
 و طاعت خاطر طاعت رکت نموده و درین باب بهین قدر اکتفا و اختصار نکردم  
**چند** اندکی پیشتر گویم غم دل تر سلیم کرد و دل از رده شوی و درین  
 سخن بیان است **باب نهم** در بیان مخالفت هر با شیطان و فریب  
 خورده شیطان را از بی ایمان و مقالات شایسته این باب در کتاب ریاض

منع کردن هر شیطان را  
 از مسجد برخاسته آدم







و زیاده عزت نصیب شما باد من بندگی خودم خدای تعالی را در خودم بخواند و در آن  
 هزار سال و بعد از آن قنای خودم خدای شکوه خودم از شفاعت اهل بیت را بداند و در آن  
 و مثل اشدت در آنجا عبادت حق تعالی مشغول بودم و در میان خود شکر گفتم  
 پس پیروم و در آن آشناییدم که خود شفاعت می کرد و مرا که خلاص شد و هر روز  
 حیدر کرد و در و جرت بودم که این حق کلام است از ملائکه مغرب یا انبیا  
 مرسل است که از جانب الله تعالی نازل رسید که ما هذا نور ملک مغرب  
 و آنچه مرسل هذا نور ملک است ای طالب حق نیست این نور ملک مغرب  
 نیست نور حق مرسل بلکه این نور طینت است و طینت حق است ای طالب حق  
 و ای بر شما که او را بیداری یاد میکنید پس بدان حال امر که آنچه حق و مقدس  
 شد از جور و ستم نیست پس در حق متعالی او در و بسبب عداوت و بغض  
 انقضات خود را مستوجب عذاب ابد کرده اند و در کمال شفاعت حق که  
 که یکی از سلطان حق بندگان اهل بیت علیهم السلام امداد شد  
 میگوید و خود را از هوا مماند و در شفاعت ایشان سعادت نقل کرده که بندگان  
 در قلعه و قلعه جزیره بر روی سنگ دیدم که مینالید و میگفت  
 شفاعت اهل بیت و ان لم یکنوا و الا ان شفاعت النبی که شفاعت

این شفاعت اهل بیت است  
 و شفاعت اهل بیت

شفاعت

شفاعت اهل بیت و شفاعت اهل بیت شفاعت اهل بیت و شفاعت اهل بیت  
 لکن بیعت شفاعت کما هاک من بسوی خدای تعالی اهل بیت اند و اگر چه  
 ایشان شفاعت من نکنند و اگر ایشان را شفاعت نافرمان و کینه خود را  
 پس کی است که او را شفاعت توان ساخت و امید شفاعت از تو توان داشت  
 فیما بین ایشان پس یک یک از آل بیت را بیان کرده میگفت که شفاعت من خواسته  
 محمد رسول است و بعد از آن شفاعت کننده من و علی و امیرالمومنین  
 علیه السلام پس پس از آن امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس از آن  
 سببی که نفس خود را و عمر من خود را از ناله مانده داشت بعد از آن که از  
 تعالی بعثت و یاری او گواهی داده و در قرآن مجید و این بیان که تطهر  
 در شما او و فرزندان او نازل ساخته و مولانا قصده کفایت مرا شفاعت  
 این حق پسند بود که در و شفاعت این حق و هانم حق و حق خلق و بر  
 و در حق و در حق و علی و فاطمه حسین و حسن ایا کتب که شدنی است  
 بالرسول نهی سعادت و لا تحزن ای ناصی فدیه و ای  
 پیرو و عملین جمع بندگان خدا از ابلهین و لشکرا و ستمداران و  
 بحق تعالی پناه میبرند و او و لشکرشان امیرالمومنین علی بن ابی طالب



بیت رسد و متوسل با حضرت میشود بهجت مغفرت شود و بپند و یگانا و بپند  
 امید شفاعت از من و در میان دارد و شیطان است سرور و کذاب و  
 خطاب قطع اظهار شفاعت از سرور و خود از ظلم و عدوان نسبت با  
 بیت رسالت و بنیت فوت و فر و کفایت خود و بگویند چشم توانی  
 شیعه را شمشیر بر بگوشت هبت و در سنی اهل بیت نبوت و رسالت  
 از و سوسه ابلیس بر تبلیغ در حال فرج و احشاشا سحر و طلسم و به  
 هیچ گونه و ای و یاکان عقاب حضرت ندارد و بوجوب اید گویند  
 خود را بپند و لایم بپند و ای اندوه و حقال نقل و از تمام جنبه ها  
 می نمایند و پیش از رسیدن موت ایشان مشاهد مکان و ما و اشد  
 در جهشت میکنند و تقوی بوجوب اید گویند قول می بینیم و نصیحت  
 قبل از آنکه از دنیا از غوست آت سدر سلت بی میا مکان و منزل خود  
 و پیشوایان خود را مشاهد حق اهل نبوت کرده و در فرج جهشت شما چه  
 گویند الوان عذاب و انواع عقاب آماده و مجاز است و فرد و می توانی  
 علیه الرحمن فرموده بخا و عذر و هر چه بود کونیدم و زان و بگویم  
 نفوذ آباد بگویند مرا کار نیست جنایه در هر روی کنان نیست

بدین ناز ام هم بدید بکنیم چنانکه ناله که خالک پی جیدم و این شهر  
 در کتاب مناقب نقل کرده که شیطان با آنکه درخواست که جمع فرزندان  
 اوم را از راه برید بعضی از و و سنا امیر المؤمنین علیه السلام را نصیحت  
 میکنند و شهادت عوای و در سنی بخای او و در یاد ایشان او دشمنی می نمایند  
 امید قضای و بایع از انحضرت و اولاد پیغمبر او دارد و در کتاب حقوق  
 القدران حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که  
 زنی بود از جنایه نام وی غفراندر ایم چندت حضرت رسالت آمد و شد  
 سیفوری و علم موخت و چنانکه با قلم کودی چند روزی بجدت  
 حضرت سید کانیات میامدان حضرت حال و چنان جبریل علیه السلام  
 بر سید فرمود و ظاهرش در بجا حضرت وفات کرده است بدانجا رفته  
 و بعد از چند روز غفراندر آمد حضرت رسول فرمودند که ای غفراندر  
 از بجا بجا چه دیدی گفت یا رسول الله ابلیس را دیدم در بجا حضرت  
 سفیدی ایشان داده و دوست بود داشته میگفت خداوند تو مو کند خود  
 که مرا داخل و درخ سنانی من صبر کنم تا مرا بد و درخ فرسخی و سو کند خود  
 راست کین بعد از آن که گویم خداوند با حق عهد و عا و عالمه و حسن و سیر

نقد غفراندر و بدین  
 ابلیس را در بجا حضرت



















يوم الجمعة (الجمعة) يوم الجمعة يوم الجمعة

[illegible]

داده اند و در کتب معتدست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه  
معتبری است و در این کتاب نیز در این باب مذکور است و در این کتاب نیز

شهر عدو در روز یکشنبه  
داگر خیزد این شهر خیزد

الثاني يوم عطلة الاوزار ويوم اغنياء ويوم رفع العلم ويوم العهد ويوم  
العافية ويوم البركة ويوم الشابات ويوم صلاة الاكبر ويوم شهاب الخيا

م

يوم القبط انا و يوم الصغاب و يوم خمره الرقيق و يوم الذي

ويوم عظيم الصدور ويوم الزيادة ويوم من كان  
ويوم سدا أهل البيت ويوم المشهود ويوم الغصا على العدو ويوم هم

سلطان الخائف ويوم الشكر ويوم يتبع المؤمن ويوم الجاهل  
ويوم المغامرة ويوم قبول الالتماس ويوم السجود ويوم غلبة السر ويوم نصرة  
الملك

و یوم العبادۃ و یوم الاستغفار گفت حدیقه که از خداست حدیقه شایسته  
افعال

الأنبياء من رحمتك يا ذا الجلال والإكرام يا ذا الجلال والإكرام



بر چهره و کلاه و کلاه از کلاه خود نداشته تا هم فضل و برتر و کلاه رود  
 مرا پس است گفتند بعد از آنکه الهی و وحی بر من آمد و هر چه که بر حق است  
 بگویم و ما را بوسیدیم مرا بحق بود سعید الحق را و گفتیم شایسته خدای را که  
 توفیق داد ما را که ما را به حدیث ما از تو شنیدیم ما آنکه معلوم ما شدیم که  
 ایما در روز فضل بود و در روز منزل او بود و ما را در روز بجا داشت حق  
 سبحانه و تعالی شرفی شدیم و در کتاب مشاهدات خواص الیقین و حقانیت  
 امیر المؤمنین از عهد به شهادت کدایا امیر المؤمنین علیه السلام مدعی قبل  
 از کشته شدن هر خطاب بشادت قبل با و داده گفت و معز و توفیق شده  
 بدرستی که در بدو ام ترا کشته شده بر حق که از علم امیر بود که حکم  
 کرده باشی با و مجبور و علم پس توفیق قبل تو بیاورد و بسبب قبل تو استوجیب  
 و قبول بخت شود که بگویم و بدو سنی که توفیق را که تو که نایب و جانشین  
 او می او بخت شوی و حدت من شهادت شود و بریده او را شهادت از تو و کلاه  
 و بیاورد نزد شما را بر شایسته خوب شهادت پس از موده شوند باین رسوائی که  
 بقدر سد و دستا تو پس هر کفایت که خدا هدایت کرد اینطا را یا با الحس فزود  
 کرد و می که چنان باشد شهادت ایشان فلان و طاعت شوند جیب پس و یا

و بر من و صدیق و بنیاد شد انشی که از برای حضرت ابی احمط بنیاد و علیه السلام  
 افروخته بود و شد و شما را با ان الشیخ را اند و امر کنند با و را که خدا کفو  
 شما را و در روز انما زد و در کتاب تجید المباح معذرت کوناست که معذرت <sup>شعب</sup>  
 که از جانب عمر و ابی کوفه بود نامد نوشت بعد که غلامی دادم ابو لؤلؤ ناما  
 و اکثر مشتهران خوب سیدان احکامات و نقاش و در روز که کون سوز  
 دخی بدین بنیاد که مردم از هنرهای او شفع شوند و من بین ان سعید را  
 او جمع و در کوم عمر در جواب او نوشت که او را بعد از من نیست معذرت ابو  
 بدیده طبعه و شاد و با ابو لؤلؤ مقرب کرد که هر ماه صد و دهم حبت او  
 بکوفه فرستد چونه مدتی در مدینه بماند از کتب او و نقل اساعلی بن شد  
 که در دام من کرده را بخت من بای خود بکوفه فرستد نزد عمر آمد و شهادت  
 کرد که چندین سال بخت من بای خود بکوفه فرستادم من شهادت دهید  
 گفت چه صنعت دارد با ابو لؤلؤ هنرهای که میدانست باین خود می گفت  
 با چندین هزار من بهر بنیاد نیست ابو لؤلؤ در خشم شد باز کرد و بد  
 روزی چند بر آمد ابو لؤلؤ را پیش عمر گذار افتاد عمر او را بخواند گفت  
 شنیده ام که ای بابی میتوان ساخت که بنیاد بکود را ابو لؤلؤ خشکی

بدین را اصل شد  
 مدست ابو لؤلؤ



ترش رویی و بجز نکوی است و گفت از برای قیاس با این که هر مردمان  
 توانان کنند عصبانیت با منسوب گواه خود گفت این غلام مرا قتل میدهند  
 لولوی با خود گفت که هیچ حسنه بخت از این نیست که در غلامی درین راه قتل  
 رسانم و بخت خود در قتل خفیه بیاخت کرد و سر داشت و دستران در  
 میانش بود و نیزه داشت صحرای خل مسجد شد و در کوشش نشست و چون  
 در داخل مسجد شد از جای چپه سده خم بران معلوم کرد و شراد را  
 از سر جمع بند کلاه خود دفع کرد و باز در کس و یکبار از میانان پیروان  
 پیروان را از خم زد و در بالست و خواه دایر و در میان شیخ شایع است که  
 بعد از آنکه بولولوی بر خم خیزد با داران ناچاران را از پای در آورد و بخت  
 مولای من شایع قتیله مذکور را از من تو را نصرت بدار و این بولولوی  
 بدو الحاقین کاشان رسانید و دختر قاضی کاشان را در ساعت با بولولوی  
 عقد بست و آن ایشان فرزندان منالیه بوجود آمد و مردم کاشان که از  
 بخت و غلامان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند بولولوی را  
 بابا شجاع الدین نام کردند و از آن نسل او جمعی کثیر در میان او هستند  
 و بعد از مدتی قاضی بدینتر رسید که بولولوی و کاشان است جمعی را

الحاج

مدینه فرستادند که او را از قتل برینند قاضی شهر و مردم مانع شده ببطاعت  
 الحیل انجامت را نسلی خود و مخاطبات بدینند رسا داشتند که مدتی قبل از  
 واقعه خلیفه بناحق بابا شجاع الدین بایه شهر آمده است و فرزندان هم رسا  
 از دختر قاضی این شهر و من قد بنارک بابا شجاع الدین و پیروان شهر کاشان  
 و کتید رتبع بر بالای قبا و ساخته اند و روز قتل هر که بجز این ایمان داشته  
 در هر مکان کاشان و ماخون بر سر قبر بابا و فرزندش و خویشان کاشان  
 انچه لازم است و طعن خلفای ثلث است بجا میاورند و آن روز را عید  
 بابا شجاع الدین میخوانند و در کتب معتبره مذکور است که بعد از آنکه غرض  
 دارد و هر وجه کشته در دسترافنا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنزد  
 او شد او را بنید داد و بودند و آن جراحتش بیرون و اما حضرت خود  
 کرد و چنین حال او را بنید میدید که حرام است او را شربت شرب میداد  
 من من که معلوم باشد که حرام و مستحب و اصل شد **در آن** است آن  
 قدح بخوری نوش کن و فضل بدو پیش فراوانی کن بنی اجل اهنک  
 مژدارد و نهاد در پیش پیش خواب مرکبش کن و در کتاب دینانی  
 الا با و در کتاب حلیه الاولیاء و در کتاب منهاج الکرامه مسطور است















نظرس بر شخص معصی قوی چنانچه که در و سلت سیاه باطله و هایتی  
 و رکود نه همراه دارد و اندر معصی باو گفت که ای مؤمن من یکی از فرشته  
 عظامی عظامی که خدای بنا داشته و تعالی ما جهت عذاب کرده و دشمنان اهل  
 بیتنا فریده و این دو سلت از جلالت شمتا سول و صاحب توانا که بسبب  
 دشمنی شخصیت عظامی بنا داشته و تعالی اینها را در دوزخ معذاب ساخته  
 و باید حق سوختن سوخته و در حال بقا مانده نسیم چست و ناوایه هر دو  
 سلت را از دوزخ بایم مکتا آوردیم که بنویسیم تا زلت کرد و نشان آینه  
 خلطرت بر داید و سلت و بشهادت لوح خیمت هو نماید و آن دو سلت آب  
 اندر دیده بسیار دیدن فرشته گفت از اینها بپوش که با عظامی عقوبت  
 عیبت تا جواب حق بگویند و خلطرت با تکیه تسلی شود و سلت و بشهادت نماید  
 این دو سلت را از اشیاء پوسید که شایسته سبب این عذاب چیست آن  
 دو سلت سیاه بن با نمانده گفتند که ما ابو بکر و عمریم و بسبب ظلمت  
 که با ایزدین علیها السلام کردیم معذب و معذرت شدیم و عظامی  
 ما را باین صورت که می بینید سوخته و در حال پیشیافت و سوخته و نماند  
 و بعد از آنکه این دو سلت را بر کشته بخندست مولای مؤمنان آمد و آنچه در

درشته

الف

روشنه بود بیانه نمود و در کتاب فوق حاشا القدر من کتابه حسن البکری  
 نقل شده که یکی از مشایخ اهل ایمان است حضرت امام حسن علیه السلام  
 از حضرت جعفر طایب بنو امام علیه السلام من و است بر سکتب اینها فوق و  
 است و جعفر و ائمه اجداد قیاس پای بسیار در زمین و در شکنجه شد و در  
 یک که بر سکتب نشسته بود و نه که از سلت از حرارت آتش سوخته بود  
 و چنانچه بودی تا خود را از سلت شعله اندیشید و بر کوه هر کدام  
 از پیروی و بر حسن پست فرشته موکل بود و ایشان میگفتند تا عظامی  
 با ایزد عظامی بپوشیدیم که در کتاب و بی تو ای مؤمنین علیها السلام ظلم  
 کردیم و معذرت شدیم و حق را بر کوهیم و خود شرف شدیم اما عظامی  
 ایشان بودند میگفتند که چرا عظامی خدا و قول رسول را نشنیدید بایده  
 پیش از سوزی ندار و شما در دوزخ میگویید که عظامی رسول بود و عظامی  
 حضرت سلتا و عظامی و عظامی و بود و در دوزخ و سلت ایشان عظامی  
 سوز بود و ندایار میگویند که ایشان عظامی خدا و رسول را نکردند  
 و شما سلتا فرموده خدا و پیغمبر و نورید و ائمت و ائمه سلتا عظامی  
 و بر موکل مؤمنان ظلم کرد و حق را بر کوهیم و ائمه و مؤمنان عظامی

در کتاب جعفری  
 از حضرت جعفر طایب  
 بنو امام علیه السلام  
 نقل شده که یکی از  
 مشایخ اهل ایمان است  
 حضرت امام حسن علیه  
 السلام از حضرت جعفر  
 طایب بنو امام علیه  
 السلام من و است بر  
 سکتب اینها فوق و  
 است و جعفر و ائمه  
 اجداد قیاس پای  
 بسیار در زمین و در  
 شکنجه شد و در  
 یک که بر سکتب  
 نشسته بود و نه که  
 از سلت از حرارت  
 آتش سوخته بود  
 و چنانچه بودی  
 تا خود را از سلت  
 شعله اندیشید  
 و بر کوه هر  
 کدام از پیروی  
 و بر حسن پست  
 فرشته موکل  
 بود و ایشان  
 میگفتند تا  
 عظامی با ایزد  
 عظامی بپوشیدیم  
 که در کتاب و بی  
 تو ای مؤمنین  
 علیها السلام  
 ظلم کردیم و  
 معذرت شدیم و  
 حق را بر کوهیم  
 و خود شرف  
 شدیم اما عظامی  
 ایشان بودند  
 میگفتند که چرا  
 عظامی خدا و  
 قول رسول را  
 نشنیدید بایده  
 پیش از سوزی  
 ندار و شما در  
 دوزخ میگویید  
 که عظامی رسول  
 بود و عظامی  
 حضرت سلتا و  
 عظامی و عظامی  
 و بود و در دوزخ  
 و سلت ایشان  
 عظامی سوز بود  
 و ندایار میگویند  
 که ایشان عظامی  
 خدا و رسول را  
 نکردند و شما  
 سلتا فرموده خدا  
 و پیغمبر و نورید  
 و ائمت و ائمه  
 سلتا عظامی و بر  
 موکل مؤمنان  
 ظلم کرد و حق را  
 بر کوهیم و ائمه  
 و مؤمنان عظامی



میگوید بنیاد نام علیه السلام اشارت برین میجوید که در تمام شوم و ترست  
 کفایت آن چند ظاهر شود و از کتب گوی آن هر دو معلول و در آن هر دو  
 نوشته میگویند ایشان ظاهر است که آنرا باینکه در آنند و ازین گویید که  
 آن ظاهر این معجزه را آن حضرت علیه السلام مشاهده نمود علی  
 بر هر که در حق است که بنامید و بر این خبر و از آنکه در آنکه  
 و گفت شد و از آنکه بود و تمام و بر آنکه و گفت که چون آنکه  
 فرمود که او را که نام آن حق ظاهر شود چنانچه خواهی بود و بود  
 آنست که در کتاب استقامت آن حضرت را نام خود نام علیه السلام و در  
 بنامست که حضرت و معنی در آن هر دو معنی باقی ماند و در آنست  
 آنحضرت چنانکه در آن از آنجا بلیت جبره انطاخت و در آن از آنجا  
 بلیت و دیگر جبره انطاخت یکجا در آن حضرت فدای تو شوم و در آنست  
 چنانچه خودم گمان و بگویند بدو که در آنکه در آن از آنجا جبره بلیت  
 راست و چنانچه در آن حضرت فدای تو شوم و در آنست که در آن  
 از آنحضرت انطاخت و در آنکه در آن از آنجا بلیت و در آنست  
 باشد و در آنست خود را میگویند و در آنست که در آنست و در آنست

در آنست که در آنست

این نگار کند این کار را که نام پس از دم او که داد و سنت و ثانی را سنت  
 از برای آنکه ثانی و اکثرش زیاده است و انظار عداوت و اشیای میفرود  
 نسبت باین معجزه فرمود و در آن اول و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی  
 گفت شد و در آن نام لیفر بچند و در آن گفت شد و در آن گفت شد و در آن  
 و در آن حضرت چنانچه در آن حضرت و در کتاب و در آن حضرت و در آن حضرت  
 نماز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت  
 در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت  
 آنحضرت فرمود که یا مفضل چون که معجزی علیه السلام ظهور کند بیا  
 بدین جلد رسول الله و در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت  
 در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت  
 باشد مفضل گفت ای مؤمنان چه چنانست فرمود که چون حضرت  
 صاحب علیه السلام بر سر مرقد خود و در آن حضرت و در آن حضرت و در آن حضرت  
 بر سر مرقد خود ای کوه و مؤمنان چه چنانست رسول الله است بگویند بگویند  
 آن حضرت گوید که کی است معجزه یا سید کاینات در جبره یا آنکه در آنست  
 بگویند و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت

نزه کن حضرت و غی  
 یقین لا و در آنست



خلافی که ما نامتناهی جمع مردمان است با حوالا ایا بگویم و هر که گمان است ایا بگویم  
و بگویند و حق که ندان ایشان را با ما بگویم سید بشر و مدح و ذم و دایره کمال  
بنا ایشان خواهد بود بگویند مردمان که با ما عهدی از خود مدح و ذم  
مکان ایشان کسی نیست و تحقیق که ایا بگویم و هر که بگویم سید بشر  
خود ندان جای آنکه با ما بشود رسول الله و بداند و آنکه از حضرت است و چون  
سید ایشان از سیدان حضرت صاحب محمد بن محمد مشرفه بگوید و امر فرمایند  
که بشنویم آنکه دو منافق نمایند و در احوال و در دین و در دین و در دین و در دین  
تغییر یافته باشد و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
و حضرت صاحب بفرماید که ایا در میان شما کسی هست که بگوید  
اینها یا آنکه در میان و شبهه باشد که ایا بگویم و هر که بگویم  
جمع ما و بگویند که هیچ کس در میان ما نیست که بگویند  
و جمع ما را اعتقاد عقیده آنست که ایا بگویم و هر که بگویم  
و آنحضرت امر فرماید که ایشان را به احوال و در دین و در دین و در دین  
اینها معنی بگوید و دایره خبر در میان مردم بر آنکه و منتشیر شود و که بشنویم  
قبول ایشان خود و اند و از هر جانب مردمان از برای طاعت شدند و او

4

اسم من کائنات محمد

و مطلع شدن بر این امر در مدینه مشرفه جمع شوند و در روز سوم محلی  
آل محمد علیه السلام در مسجد رسول حاضر شود و امر فرماید که ایشان را  
از چتر پیروزانند و انفراد داشتند و تا دهن باشند مثل صورت  
و در دنیا داشتند و گفتن از ایشان دور سازند و امر کنند که بنیادین  
هره و را به چوب خشک پوشیده و فالقوان چوب بسین شود و بر  
کنند و ششاهنای آن در آن شود و میوه او در دو نیمه آن ناصینات  
ساقان گردد و ششاهنای ایشانند بگویند که ای بسین شدن چوب  
خشک برکت و برکتی و فصل این و خلیفه بن زکواست و تحقیق که  
نایز و رستگار شدیم بحیث و دوستی ایشان و حیران باشند و تعجب کنند  
چو که بنیادین پوشیده داشته اند بحیث ایشان را که چه شرف و بزرگوار  
ای و بر زکوار را و هر که یک جوان بحیث و دوستی ابابکر و عمر و زک  
داشته باشد حاضر شود و مشاهدۀ ایشان نماید و مقنون آن دو ملعون  
شوند و ندانند سادی محمدی علیه السلام که هر که دوست میدارد  
و مصاحب و دو چلو خوابیده حضرت رسول را یک جانب رود  
پس روئسم شوند و بدان چو بحیث و دوستی آن دو منزل استوار



اختیار کنند و گروهی درین و بتوان از آن دو منزل سقر خواهند نمود حضرت  
 مهدی علیه السلام گوید بدو ستایشان کرد و در شوی و برانجا ایستادند  
 ابابکر و عمر تا صیباتی رسید و پیروان آن ملاطفت بگویند یا مهدی آل رسول  
 ما بخوانو اهییم کرد از ابابکر و عمر و بنیاد استیم که ایشان را از آن خلافت  
 این قدر و منزلت است و در این وقت که ظاهر هر دو سوار بر ناقصین  
 بر دیکر این دو ابابکر و عمر را از ایشان و تحقیق کرد و بدیدیم از این  
 خلیفه آنچه دید شد از توبی و تند رستی بعد ایشان و بنیاد شد توبی  
 و رخت برکت و قدر خلیفه اول و ثان و بلکه بنیاد قسم بنیاد یکیم از توبی  
 هر که با آن طاعت دارد و توبی هر که با آن طاعت دارد و خلیفه و ایشان  
 از قبری و نه آورده بایم در حنت او چینه و کوه بایشان آنچه کرده  
 بنیادیم از توبی امر کند قائم آل محمد علیه السلام با دینا چه را که بودند  
 بنیاد صیباتی و در میان آن دو لعین و بگو دانند آن کوه را که همان  
 نخل خا و بر بعضی شلخ شاع درخت شکسته او چینه شاع و مراد آن است که  
 چون آن باد بایشان رسد آن ملاطفت را سوخته بدو است و اسفل فلان  
 و بعد از آن امر کند که ابابکر و عمر را از آن درخت بر آورند و زند

کند

جمع نموده علم را حضرت  
 ابابکر و عمر را از حضرت

نمود هر دو را بغیر مان خدای تعالی و امر کند مردمان را که جمع شوند و  
 کنند انحضرت با جماعت که در آن خورش و زشت هر دو را آنچه در  
 وقت و زمان واقع شد تا آنکه حکایت کنند از برای مردم باشند  
 برادر خود حبیب را و جمع ساختن آنش برای حضرت ابراهیم علیه السلام  
 و انداختن یوسف در چاه و حبس نمودن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی  
 و یسوع و کرب و عیسی و عذاب بصر جیس و رانیا و زدن سلیمان را و بر  
 افروختن النش بر در خانه حضرت سائیرا مؤمنین علیه السلام و سوزن  
 در خانه او و زدن تانیا نبر دست حضرت فاطمه علیه السلام و  
 شکام انحضرت در پیاده و دیوار و ساقط ساختن فرزندان حسن نام  
 از انحضرت و زهر دادن حضرت امام حسن و قتل حضرت امام حسین  
 و کشتن فرزندان و اطفا و بنی هم و انصاف انحضرت و اسیر نمودن و زینت  
 و زدن حضرت رسول و ریختن خون فاطمه آل محمد و هر خون ناحق و  
 و بر باد و شوت و فاشه و کناه و هتک و ستم که از محمد حضرت امام  
 تا وقت قیام قائم آل محمد علیه السلام واقع شد همه آنها را بشمارد و ابابکر  
 بگرد و عمر را ملزم و قتل و شغل سازد و در آنجا ایشان اقرار و اعتراف



از دو کوهستان

نمایند با آنچه کرد و اندک و اغرض است از فرمایند که هر که در این وقت حاضر باشد  
و مصلحت دارد که در آن آن دو نایابان داشته باشند ایشان را قصاص کند پس  
بنیادیند از آنکه و عمر را بر آن در حق که قبلی از این او چنانچه بودند و امر کنند  
آتش را که از زمین بیرون آید و هر دو را بالای درخت پیوسته و از  
فرمانند با و اگر خاکستر نایابان در آب ناله را بر دارد و در آب انداخته  
را و این حدیث که مفضل بن عمر است گفت که از حضرت امامان علی  
جعفر بن صادق علیه السلام پرسیدم که ای محمد بن موسی من این امر عظام  
ابا بکر و عمر است حضرت فرمود حسین یا مفضل بجز این قسم که رجعت  
نمایند و حاضر شوند و در سوره آمده و صدیق اکبر یا علی بن ابی طالب  
و حسن و حسین و آن در مصححین صلوات الله علیهم جدید و هر دو من  
کافران و قصاص کنند از آنکه و عمر را بجز در خطبه که کرده اند و یکشنبه در  
در هر دو زیاده و شکی ندارد مرتبه و نایابان در میان خداوند تعالی ایشان  
تا قصاص کنند انقدر که علم خدای تعالی بر آن قرار گرفته باشد و مصلحتی  
معنوی نموده هر که مصلحتی جوید چون از آنکه و چنانچه عمر  
میرد **بیت و یکم** در ذکر جلی از مظاهر لدین بن العباس عثمان

من

عقالت بدین **قصه** آنکه تقدیم کرد و چون حاضر شد که معدن عالم و حی بودند  
و حال آنکه او از شجر ملعون بن امیه بود و پیش خط الله علیه و آله در خواب  
دید که کلاب و خنازیر بر بالای منبر او می نشستند و از آن خواب بر می بیدار  
چهاریل علیه السلام تعبیر خواب پرسید گفت که بنی امیه بر دین تو مسلط شوند  
و ایشان چهارده پادشاه باشند و آن پادشاه عثمان باشد و مدت حکومت  
ایشان هزار و یک پناه شاه باشد و بعد از آن سوره آنرا از کتاب لیل القدر  
در پی نایابان شد و شب قدری که حق چنانچه و تعالی بر رسول خود  
بانه حدیث عطا فرموده بهمان مدت حکومت خلفای بنی امیه است **قصه**  
آنکه عثمان بن عفان را در ایام خلافت ناقص خود بر اهل بیت نبوت و رسالت  
ظلم و تعدی می نمود و بنی امیه با اهل بیت رسول و زوج قبول خصومت  
و عداوت می نمود و بی ادبانه سلوک میکرد و عداوت اهل بیت اطهار را  
در راههای مردمان و سوخت و از آنکه و عمر از جهت مصلحت کار خود آنها  
اوقات با حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهره عجب ظاهر با و بدرفتاری  
و عداوت سلوک و معاش می نمودند و میگفتند که اگر مردمان را ضعیف می داشت  
و چنانچه علم به اب طالب علیه السلام میشدند ما او را خلیفه می نمودیم

از وقت عثمان تا امیر مؤمنان



نموده اند و میگویند **طعن سیم** آنکه عثمان را با تمام امارت خود بکند بیابان باهالی  
 بنوت دین طاشم نداده و آن دو خلیفه بناحق قبلی از و بودن کاهی از بیت  
 المال بدین طاشم قسمت و رسد میدادند و با طاشم و جوارش بنی طاشم را  
 از برای دفع و دفع مهمات میفرستادند چنانکه در کتاب تواریخ و سیو  
 مذکور است که در وقتیکه بمردود ابو بکر خوله بنت جعفر بنیضیاسی  
 نمود و او در دنیا با بکر خوله را بمهر ستایان المومنین علیه السلام داد چنانکه  
 قبل از این مذکور شد و بنوت و روایت که عثمان را دفع خراسان نمود و وقت  
 حضرت ستایان المومنین علیه السلام آمده است و عاقله که حضرت امام حسن  
 علیه السلام بر حضرت فایده که رفاقت لشکر اسلام غایب حضرت ستایان علیه  
 السلام از سبط رسول زاد و آن سفر همراه آن عسکر نمود و بویکت قدم  
 فتح از و م آنحضرت کل خراسان مفتوح گردید و لشکر اسلام باقی و نیز در آن  
 نا غنیمت بسیار و خدمت آنحضرت بدین طایفه مراجعت نمودند و عمر با  
 معاشرت می نمود که سبط رسول خدا در فتح خراسان همراه لشکرین بودند و آن  
 فتوحات را بویکت قدم و سینه از و م آنحضرت میدادند و بر و این آنکه  
 امام حسن علیه السلام فاصفا امان و فنیق آن لشکر بوده و از صفا امان

فرستاد و عمر را با تمام  
 حسن را با لشکر خود و در  
 اصفهان بزرگ گردید

بنموده اند و میگویند **طعن چهارم** آنکه چون از بیت خوله  
 عثمان را رسیدن فرستاد و عثمان را بنیضیاسی خطاب و عمر و آنکه دست  
 مطاوع و انصار و دیگر جماعت را از علی کوتاه ساخت و بنیضیاسی را  
 بجهنم برد و با تمام امارت خود و همی با ایشان رجوع نمود و از بیت مال یکدینا  
 بمطاوع و انصار و مطاوع سبیل ابرار و بنی طاشم نداد و بنیضیاسی را برایشان  
 نیک گرفت که از فقر و فاقه بعضی از ایشان با طراف و قبایل عرب را  
 کند شده و استخوان و مزه و بی اوقات میکند و میداند و بعضی شبها در  
 خود بسته بود و رختهای اهل مدینه و خدمت رسول می نمودند **طعن پنجم** آنکه  
 بر تمام و خویشان و نزدیکان خود را بجمع مردمان قدیم و نفیضی و از  
 و لا یتخافوا امصار و قبایل عرب و عجم را با ایشان رجوع نمود و علی بمصر و بعد  
 بنیضیاسی را و کوفه را بولید بنیضیاسی بنیضیاسی را و شام را بمعویز بن ابی  
 سفیان داد و فلسطین را بمعویز بن غسان داد و مصر را بمعویز بن سعد بن ابی  
 سرح داد و مالهای بسیار را هر طرف و دریا و بحیرت او می آوردند و آنرا  
 با بر تمام خود و اقربای خود و بنیضیاسی را از انچه بیدادند بنیضیاسی را  
 لطف آنرا بنیضیاسی را سبیل هزار درهم داد و هم چنین هر یک از بنیضیاسی خود

نفسی و از آن عثمان را خویشان  
 خود را بر اصحاب رسول



صد هزار درهم و زیاده و کم میداد و بدینگونه جماعت جمع میداد و نیز از حبش  
 کربلا را از پیش از او از مرام و حلال و حرام و آنچه بود و آنچه نداشت و معطل  
 انرا با خود برده بود و نداده و کشته و تازی را به بنی امیه بخش کرد و اگر آنجا  
 که به بیت او در آمدند بطبع مال و در خزانه و بنوی اطاعت او کرده و ندیدند  
 ان شیخ ابو جعفر طوسی را که گفته روایت است که عثمان در روز بیت دهم  
 و در تار بستاند بیخته بود و مردان بدین سبب از پی خود رها و بیخته  
**من شکر** کثای که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مدینه طیبه اخراج  
 نموده بود و وطن بد حضرت مصطفی بود و نداده و در میان خلافت ابا بکر  
 عمر ایشان را بیدیده راه ندادند و عثمان را بسبب تواری که بکمال مدینه داشت  
 ایشان را بیدیده و در بیان این آنکه حکم بیا العاصی که هم عثمان بود و مردان  
 حکم و خدایت به حکم که پسران هم عثمان بودند اکثر اوقات قیام حضرت رسول  
 میخوردند و بغض عداوت با طعن خود را ظاهر میباشند حضرت رسول  
 لعنت کرده از مدینه اخراج نمود و امر فرمود که هرگز ایشان را در مدینه  
 راه ندهند و تأکیدات و عدم استیضاح ایشان نموده فرمود که مدین برقی  
 که بعد از من ایشان را در مدینه جای دهد و یا ایشان را در مدینه بماند

حکم رسول صلی الله علیه و آله  
 اخراج از مدینه

و بیچ کن شود که عثمان که ایشان را بدیده شده حضرت رسول و عثمان  
 بسبب تواری که با ایشان داشت در میان سید کاتبان هر چند بود و  
 عثمان که از حضرت شافیه حاصل نماید که در عثمان خدا و رسول را بدیده  
 او را در رسول او بدیده حصول ترسیل و قبول نفرمودند و در ترسیل  
 ابا بکر و عمر بنی هاشم چند خواست که ایشان را در حضرت مدینه بدیده  
 و این شایسته و بسبب و بیچ تواری که از مدینه دور کردند و در چونت  
 عثمان غلبه شد ایشان را طلب می نمود و هزار درهم از بیت خراج داده  
 فرستاد و استقبال نموده و تعظیم و تکریم داخل مدینه کرد و در میان سیدان و  
 ایشان را داشت و سرور بسیار با طاعت نمود و گفت بر عجم آنکسای که شما  
 معطر و شناخته بود و نداشتی جماعت نمودم و حکم بیا العاصی را در میان حضرت  
 بنوی و بنی امیه حضرت بنای داد و در روز اول صد هزار درهم از بیت  
 سلمان را بدو ارفاق داشت و خواهر یقین بنوی داد و مردان به حکم  
 کاتب و صاحب تدبیر و وزیر و بیشتر خود ساخت و مهر خود را با و سپرد  
 و دختر خود را با و داد و عمل باز از مدینه را بهر حال داد و فرستاد و داشت و  
 در روز اول صد هزار درهم و دینار با و بخشید و طاعت به حکم و اگر بخواهد



الشيخ محمد بن عبد الله

سوره الفاتحه الحمد لله رب العالمين يا ذا الجلال والإكرام يا ذا الجلال والإكرام  
 صاحب داناى دانت كوفت ان ابا دانه و هم چنانچه حضرت گفته كند ان در صفت  
 هذه الاله يعنى ابو دانه است كوي اينه است و كتاب شاد و كتاب  
 البقيع ان كتابه بشا بر نقل است كند و زى ابو دانه خدمت حضرت سيد  
 البشر - جعت نخوده اثنافى ده بهر منزل سفر بر خورده و همراه او سوار  
 كرده كه كيت و خدمت رسول خدا ابو دانه كفت شخصى در خدمت حضرت  
 بود كه من او را چي شناختم چنانچه عمر بن عبد المنذر حضرت خنيس بن  
 كده مولى ابو موسى را و پيشرو اهل جندالشمس است گفت يار رسول الله من شما  
 فرمود بلى كدام بود در راست كوي اينه است و احوال ابو دانه و كند  
 گفته در بيان وقت كه از نزد شما چي و نه احدى از او پرسيدم كه كيت  
 در نزد حضرت رسول كفت كسي بود كه من او را چي شناختم يا ابو دانه  
 چي شناختم حضرت رسول فرمود كدام بود در راست كفت معرفت شما عالمي  
 ان خدا و پيغمبر و كسي ديگر ندارد و هم كسي چي بر بنده نبوده و حق او را  
 حق شماست و علي بن خدا و پيغمبر و را بخوبي شناخته كه هيچ كس شما را  
 و ي نبوده و اينها بود در گفته حق و صداقت نقل است كدام بود در







سببش که مرد طالع را بخواهد دانست و نیز آن حضرت پیش شیخم که عثمان بود و  
 گوید و کلام است پس بر که را بداند هر دو همیان را جهت شناختن خود و بگوید  
 که مرا احتیاج باین نیست و ندانم در پیش او است تا آنکه بعد از خود بر دم  
 او حکم کند میان من و عثمان و در کلام کاشف الحقیق و حسن الکلیات مستعمل  
 کند و زین مبلغ کلان بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرد و چون بفرمود  
 اسب مشقت کند بحسب نفقات آباد زمین بمهری با مجلس آمده بود عثمان با  
 در گفت که هیچ سدی که این درویش گفت ندانم گفت صد هزار دردم است  
 و ان شاء الله که مثل آن بیاورند و هر که خواهم بدم آباد کرد گفت امر از تو است  
 لیکن بنیاد داری که بیک جمع بگذشت حضرت رسول رفیع المصروفه و لی که  
 و دل نماند بود و هیچ کس جرأت نکرد که بعد از گویی برسد و آخر دزد  
 که بعد از پیش رفیق خوش وقت و خوش حال یافتیم سبب دیگر بقیه جمع و  
 تا خوشی پیش حال اخذ و از آن حضرت بر سبیل فرمود که جمع بیت المال  
 بجمع است مقدم و خطا و بنابر باقی مانده بود و مستحق روان ساختن آنها  
 بنو که با و تسلیم بنام آن حضرت هر دو در جرم و خطه قبل از این معجزه نشاند  
 و بسبب این سروردم پس عثمان متوجه کعبه الاضداد شد گفت که چه چیز است

انوار را که بعضی از بیت المال را مستحق دانند و بعضی با حفظ نماید تا ببرد  
 ایام هر که صلحت داند صرف نماید کعب گفت هر چه و اشی نیست بود و گفت  
 تو حاتم مشورت با بنیادین و پدرش یقین و الذین یکثرون الذهب و الفضة  
 و لا یفتقروا فی سبیل الله بعدا بایم باقی و خواست که معین آنست که  
 انصاف که طلاق و نفقه را بکسر میدادند و در راه خدا نفقه نمیکنند طهارت  
 الیم بشارت و هدیه پس عثمان باقی زد گفت این زیاد بجهت شناخت حضرت  
 رسول از تقویات مقدم کرد باز دیگر مدح خود من چنین مرفه اند  
 ترا بخواهم کشت بود و گفت تو بر کشتی من قادر نیستی و لیکن حضرت رسول  
 مرا اختیار نمود که چگونه آل خاص مسرت و شادمان را برای خود تاویل  
 نمایند و دیده را بنام نمایند و ترا که بوزیران باده از خارج نماید عثمان انصاف  
 که حاضر بودند بر سبیل که شفا شیده ایدان حضرت رسول آنچه بود  
 میگوید انصاف بخاطر بنیاد که عثمان تکلیف آباد نمودند عثمان گفت  
 علی علیه السلام را حاضر کنید تا از تحقیق کم که بود در مذاق است یا که  
 چون حضرت خاتم الوصیین حاضر شد گفت یا ابوالحسن آنچه بود و گفتند  
 میگوید توان حضرت رسول شیده آن حضرت فرمود که من از حضرت رسول







و فرمود و واجب بی ولایت علیکم رسول الله یوم غدیر خم انما البطلانی لم یکن  
 یوم غدیر خم و یوم سلم یعنی لازم و واجب شاهدان برای حق ولایت و جانشینی  
 ضروری بر شماها رسول خدا و رسول حق بر حق که اطاعت می کنید و طاعت  
 و جانشینی رسول را باید و حق این پنجایم که کسی مشکو نه بنماید شدی ندید  
 و در جانات و نزد رسول و در صلح عثمان گفت که هر که از ان تو شکایت دارد که  
 او را دشنام داده و تان یا نه و در میان دو کوش شتا و در دانه و غدا  
 و در او را خوش کنی حضرت شایسته المؤمنین علیه السلام فرمود اینان شتر  
 من اینها است بگو بر خیزد و تان یا نه و میان دو کوش شتر من نه که از شما  
 دادی نتوانی بعد قسم که اگر مرا دشنام دهد من جواب او نگویم مگر  
 بشیر که دگنوس نیست پس برخواست و بخشم از پیش عثمان بیرون رفت  
 و با نعلون خطاب نمود فرمود فان كنت بالسوری ملکک امودکم فیکف  
 هذا ولیس و ان عیب و ان كنت بالفری هجیت خصوصهم فیراک اولی با  
 و اوب یعنی پس گویشورت مالک امور ایشان شدی پس چگونه کنایه  
 که سزاوار مشورت بودند حاضر بودند مرا داشت که رسولی حسین  
 که من ندانم رسول خدا بودند و عبد الله بن عباس و سلمی و ابوجذر غفاری

در غدیر خم انما البطلانی لم یکن

و فرمود و حضرت شایسته المؤمنین علیه السلام او را دل و انشی می  
 و بعد بر او میگوید و انما قال علیه السلام انما البطلانی لم یکن و اگر زمان غلط  
 یعنی صبر گوید و خطای زمانه و بی خبری کرده و در کار و عمل و در حوادث و  
 بلاها است و مبرم و دیوانه و لای موشان و حیدر این کلام معین نظام را در  
 رشتن نظم کشید **در باب** بر عیب کشان چه فکرتا شود بر خطایان  
 حق و وجود زمانه بگذارد جواب هر سینه نامان و آنکه پنداشی بندگان  
 جفا و مروت به حکم با ایشان بر خورده گفت نماز الفاسقین عثمان حکم کرد  
 که جمیع کس مشایبه او در نماز او را و طایع نکند حضرت شایسته المؤمنین علیه  
 السلام را این سخن خوش نیامد و تان یا نه که بر دست داشت بلند حضرت  
 و در پا و کوش شتر من و ان زد و گفت دو رشوای پس در قاشل تو که  
 ناست که بر ما اینه کنیم اعتراض نماید و ان شکایتا حضرت به عثمان نمود  
 عثمان با شخصیت گفت که چه معنی مرا نشنیدی و بشاید با او بیرون رفت  
 جوی را با خود برد ما حضرت فرمود که بر ما واجب و لازم نیست که هر چه حق  
 کوفی چنان کنیم بلکه واجب ما خدمت حضرت رسول کرد و و یکبار طاعت  
 من گیندا چنانکه در عهد عثمان عهدی که از شیخ مفید رسیده است که حضرت



و در بار بر پاست و مقداد بر اسود و شل ایشان از کنار صفا بر هیچ کدام حاضر  
 نبودند و اگر خوبتر است جهت او روی بر خفا و مدعیان بر او بر پختن  
 اولی است و اقرب و مراد از گفتن اینها حضرت اشاد و بنسب نفس خود داشت  
 یعنی من او ایام بر پیغمبر و اقربان و یکنوا و چون بودند و بده و مقام  
 مسکون نمود و ساختند و با تمام و در کنار میگذاشتند و صاف و وارو و خارج  
 و در آنجا که دی نزد بلند و این فتنه و ظلم و جور و هر چند داشته مسائل و  
 حق و از آن و اخلاص کرده و همان که لای ایشان میخورد و از هیچ کس چیزی و تحفه  
 قبول نمیکند تا و قاتل و سید و چون و قاتل و نزدیک شد و غلبه و  
 با او بود و زن بر و میگوید است او در گفت چرا میگوید گفت از آن میگویم  
 که خواهی یا میایم یا نه در زمین و تربیت و من ضعیف و غریبم و هر کس که بخواهد  
 لا ائمه خدمت توانست بعل شوقم آمد و گفت کوی میگویم یا ام و در که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله را خبر داد و است که من در زمین غریب و قات  
 نیام و قوی منال و تدفین و بجهنم می کشد و چون و قات می رسد و یکنوا  
 کوسند و مرا کشته از این و بر سر راه بنشیند چون جماعتی از مسلمانان  
 با اینچارسند و بگو اینک بود و معاصی رسول خدا و قاتل و سید و

حق و اصل شده و می راز من کینه که رحمت خدای بر شما نادکما ایشان بجهنم و تکفین  
 من کنند و چون نایب شوند که طعام با پیش ایشان بنده که بخوردند و بعد از آن  
 نزدیک بندش و با تمام میباش تا که و قاتل و رسد و بعد از آن و سبب بخوابد و  
 انهم و اصل شد ام و در که سفند و بخت بر بانیان بودند و غم داشتند و ملک و مال  
 و کوربان نشست تا که قافله را و بد که آن جانب نگه معطل می آیند و چون ملک  
 رسید تمام و در آن جای جسته حقیقت حال را بایان نمود و با تمام است که کس بودند  
 و بعد از آن سوره و مالک است و از آنجا که بودند چون گفتند که در ایشان  
 از شتران و در آمده تغیل و تکفین و تدفین ابوذر تمام نمودند و در آن  
 بر سر قبر بودند و توقف نموده بغیر و تمام او مشغول شدند و چون شب شد ام  
 در طعام بر ایشان هر چند داشت طعام را خورد و در آن شب در سر قبر بودند  
 بعد از آن حق تغافل مشغول بودند و بعد از آن فریضه جمع ام و در او و اع نمود  
 کوچک کردند و بعد از آن چند روز تمام در مدینه طیب آمد و بر او حق کرد و از  
 قافله تا جری بود و آن میانه هزار حله تا حله یک حله انتحاب نموده با آن  
 بان تکفین نمود و در بعضی کتب مسطور است که در وقت و قات بودند  
 از و خورش کیمی و یک با او نبود و بعد از آن فوت ابوذر و خورش بر قاتل



بدین میامد و در بعضی نسخ ثبت است که هنوز نماند و در حالت این بود که در بیرون  
 رسیدند و حالتی شتر و دانه میانه بود چون بیایند آتش آمدن بود و در کشتن  
 نماند و اما در سوره خدا فرموده بود که در بیرون است و در کشتن آتش  
 که در بیرون و با این جمع کرده گفت که ایام ایشان در منصب و بیاد خلیفان  
 و دانه بیاد کشتن گفت من هرگز در منصب و بیاد خلیفان نداشته ام گفت قوما  
 در جهاد خود گفتن خدا میگوید بعد از قوت ایام نماند که هیچ تقبیل و تکلیف ایام  
 نمودند و ایام مسعود و در وقت رسید و در وقتش بدو نوره نماند که داد و  
 مانند کلاه و ساید بند و دانه و برکت هر قدر میارند از امانت و علم و انبیا  
 جاد و شیرین و غلات ایام و در بیرون هر سید و معروف است بصفا  
 و این غلامی گناه کار در وقت کبرج بیست و نه اهرام نموده و دانه در بیرون  
 شدم چون بنزد صفار رسیدم توفیق زیارت با او را یافت و ابوعبید و بدو  
 کتاب استغاثه ذکر کرده که وفات او در سال می و یکم یا سی و دوم  
 هجرت بوده و بعضی گفته اند که در سال بیت و چهارم از هجرت بوده و قول  
 اولی مع است و **بابی** عثمانه از وقت آتش عینان را از ایامی سوخت  
 پس فرزند را اخراج نمود به سبب جو زرا او در طریق مصطفی بروان

سورتن قرآنهای عثمان

**فصل هشتم** آنکه معانی و در آتش طغیان از و خسته و بیاد مصاحف  
 سوخته و این معنی را از غایت اشتغال آشنا و بیگانه دوست و دشمن  
 نمیتوانند بود و این عمل قبیح و فعلی شنیع او در اکثر کتب و رسائل طریقی  
 ذکر یافته و با عث حرکت و اقدام او در این امر و ایات مختلفه واقع  
 شده اما بخود آنکه چون در زمان حضرت رسول چنانکه اهل فضیلت  
 دارند و از آن را به ترتیب غیر نمیتوانستند بلکه ایات قرآنی را بر آنکه با  
 و او را در ثبت نموده و در حد و در حال محفوظ میبود و سبب این  
 بترتیب در معصوف بقای زمان نسخ بود زیرا که او این یا سوره را  
 منسوخ میشد از مصاحف خود باینکه کرد و بعضی مصاحف حاضر بودند  
 ماده اختلاف و نزاع شدی و این میان گوید که هر ایه و سوره که از آن شد  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودی که در بیاوی فلان ایه یا فلان  
 سوره میباید نوشت و تعلیم و تعلم آن امر فرمودی و چون امر خلیفت  
 عثمان فراد گفت این را بخانه خود که میشود و احتمال دارد که در نزد بعضی  
 مردم الواح و صحف قرآن باقیام باشد و در بعضی ایات و سوره قرآن  
 نماند باشد و بر و ایام اختلاف در میان است بهر سبب این میگوید که



که محتاجت و اوقات قرآن نزد هر کس باشد بیاورد اگر کسی باین گونه چنانچه  
 میگویند و جمیع مصاحف که مردم داشتند از ایشان اخذ نمود و باین  
 اوقات قرآن را اخراج نمود و پاره پاره کرد و تقدیم و تأخیر در سوره و آیات  
 قرار داد بهر اقتضای جمیع خود منتهی تمام نمود و چندین مصحف بدین دستور  
 نوشته بود لایات و امصار و قبایل و ارباب و باقی مصاحف را جمیع خود  
 در آتش انداخت و در کتاب کاشف الحقیق مذکور است که عثمان مرقد حکم  
 و نهاده بود و احکم کرد که جمیع مصاحف منتهی بر داشتند و هر شخصی  
 که خواستند که در ولایت باشند و در آتش انداختند تا حدی که  
 بران مصاحف اهلایه نیستند و در بعضی نسخ ثبت است که درین زمان عثمان  
 و رحیم توجه بغزای امیه میان اهل شام و عراق اختلاف افتاد و هر یک  
 تعریف لغت خود کرده و مدعی لغت دیگری میفمودند یکی نزد عثمان آمد  
 گفت اختلاف این جماعت بجهت خوب نهاد عثمان و متابعت آنجا یا آنجا  
 نمودند که مصحف را از لغات مختلفه متفرقه بگردانیده بودند و بقیه قریش قرار  
 دهند پس آنکه مایه عصیان هفت مصحف بدین دستور نویسانید شن  
 از آنجا بکوفه و شام و بصره و بین و عراق بفرستاد و یکی را در مدینه گذاشت

داشت

داشت و باقی مصاحف را جمیع نمود و با عراق که از آن بود و قریش که از آن بود و قزاق  
 جدید شاهدین بر و در آنجا است که حضرت رسول به تعلیم بر این شیوه است  
 انوارین و بلیه اسلام و محتاج به تألیفین کرده و در بعضی مصحف نیز قریش  
 ثبت است و حضرت ابوالقینین بعد از فوت حضرت رسول و بعد از آن  
 جمیع خود را از آن شیوه کویید و بصره و قریش و مدینه و مصحف ثبت خود را  
 شیخ اعظم عیسی از حقه نه در باب سوختن انوار و مصاحف را فرموده **نظام**  
**نظام** و هم حدیث و اسم مولی بسوزنی و ندادن هیچ بر و با طریق اهل بیت  
 پیش گیری بود و حال تعیین خویش کوی **نظام** آنکه عبد القادر سمرقانی  
 قاری قرآن را که از آنجا بر منجاب بود قبیل و سائید و باینکه این ائمه چو  
 آنجا حکم کرد که هر که قرآن داشته باشد از او گرفته بشود و از آنجا  
 و عدلان مصاحف را از مردم گرفته میسوزانند و عبد الله بن مسعود  
 مصحفی داشت و مکرر میداشت که طریقی خود را تعیین نماید چو بپایان  
 که عثمان و اهل نصیقات خود را زیاد و کم میخواستند و چون خود را بپایان  
 نداد و اهلان بخانه او رفته مصحف را بجهت از آنجا و بپایان آورد و چو  
 دیگر مصاحف بسوزانند و اهلان از آن به آتش گرفته اند که **نظام** مسعود را این **نظام**

کشتن عثمان ملعون علیه الله  
 ابن مسعود قاری قرآن را  
 نظام و جبر و حبس



[illegible]







روی بجا زد و در غایت خود بر پیشانی و از آنجا بر روی مشوک حق سبحان  
 و تعالی را خفت تو گفت از شرمش و در غایتش از این سلسله ایان لایق ماند  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را حق خفت و در مقام خوار و نیاز و نیاز  
 که اگر اراده بید و در کار و نیاز و نصرت و نیاز و نیاز و شرف شریف  
 از او حق گفت و چون این خبر بدان رسید پیش از نادام و هر از آن شد و  
 نیاز کرد و تمام کوفی و در تمام پیش او و در که چون از عثمان چنینی چنینی و در  
 آمد که سلسله ایان نه نیستند و تعدی و ظلم او و خلاصه ایان و از حد گذشت  
 طایفه از اصحاب رسول اتفاق کردند و مکتوبی با و داشتند و طایفه ای که از آنها  
 که از او و خلیفه ایان بود از اول خلافت تا در و زنجیر میانه مکتوب و در  
 او و روی و قرار بر آن مقرر کردند که اگر از این کارهای ناشایست و ناانساب  
 نظام خود و تران آقا کنند او را از خلافت خلع نمایند و از مؤمنان  
 بجا ناس داده نزد عثمان فرستادند تا با هر عیسی چون سطر بر چندان  
 خوانند و در ششم شد و از دست بینا خفت و از کتف به مکتوب با اصحاب  
 و سول الله نوشته اند از دست میندان و نیک صلا الله کن و در آنچه نوشته  
 تا ملحق و بقیه بدان که حق نیست خواه تمام و این سخن جهت پند و نصیحت

تو بگویم

از عثمان بخوار شد و بر پیشانی  
 و از آنجا بر روی مشوک حق سبحان

تو بگویم و سرانیک خواه خود دان عثمان گفت در روی میکوفی ای پس عیسی  
 گفت که در این شب حق نیست که من پس میبندم و هم پس با من عثمان در غایت  
 شد و غلامان را فرمود که تا آن را بزدند چنانکه در زمین افتاده و  
 شد و خود پیشانی آمد لکیدی چند بر شکم او زد که ملت فوق او را در حق  
 و عظیم و بخود شد و بنی عمر و م که اقد بای و از بود و بنی و از شد عمار  
 بوزن اقد او بود و بر پیشانی انداختند و سوگند بر آن زانند که اگر هر از  
 از این بفرج و فات رسید عثمان را بکشد و عمار به پیشانی افتاده بود و  
 از شب بکشد و عثمان ظهر و عصر و مغرب و عشاء از او قوت شد  
 چون در میان شب بجهوش آمد برخواست و در غایت ساخت و غارها  
 قضا را کرد و این هم موجب زیارت و بخش اصحاب رسول شد اکثر مردم  
 که تابع او بودند از این عمل او شدند و از خود اندک خلافت او بر باطل  
 بود و چند روز که عمار از عهد و طاعت و مقبول حضرت رسالت پناه صلی  
 علیه و آله باشد و این قسم طلبی با و واقع شود بقیه عثمان ظالم است  
 ظالم به حبیب فرموده خدای تعالی الا لعنة الله علی الظالمین مستوجب  
 لعنت است نه ستم خلافت و امامت سلام علی ستماء بعد از او



سلام علی عادهای در سلام علی الملقاد منی و آن بیت و فی قلبی حرم  
 الهی **ملک پادشاه** انکه روزی خدمت امیرالمومنین و امام المتینین اسد الله  
 القلوب مولانا و مولانا الشافعی علی بن ابی طالب علیه السلام در باب اول  
 بیت الملقاد پدید آمدن نصیحت بیغیر خود از خدمت برنجید و از سر جعل  
 و عفو و غایت سرور و مژگان و انانیت خود از خدمت و انانیت  
 کشید و توجیه او شد آن سرور و عفو و انانیت و با همی که نشانی  
 گردان من و بخشش بر جسته خود را بپایان انداخت و بوسیله  
 زبان از ضرب و الملقاد حیدر گوار غلات یافت **بیت** بعد معرفت  
 خود کارم بر بی خشناسم و انکه من و آل علی علی است انکه کداز و بر بوق  
 غلبه شیخ حسود را که بود نقد بوزن دلی **الحق و در اینهم** انکه ولید بن  
 عقبه خا را امیر کوفه ساخت و گویند که جلی ولید ابو معیط بود و پدر  
 ابو معیط از کمان بود که بهر پیروی امیر بن عبدالمطلب مشرب گشته بود  
 صاحب امیر بوده بلکه قلام او یوره و بر پیکر او مشرب گشته و معلوم بود  
 تفسیر خود ذکر کرده که میان امیر مومنان و آن سرور و فاسقان ولید  
 پدید و ناصی مزار خود و بپایان شد ولید پدید حضرت امیرالمومنین

اطعام کردن حضرت امیر  
 کشتن عثمان را خوب

گفت

حکم کردن ولید مومنان را  
 ۲۷۲ ص ۵۵۰ از کتابی نوشته

سمت ساخت شو که تو کو کی و الله که نایان من از زبان خود در آن وقت  
 من از شما قویتر تراست انحضرت و جواب نمود که خاموش شو که  
 تو فاسق و ناجوی و حق بخاند و تعالی برای تصدیق قول امیرالمومنین  
 علیه السلام این آیه فرستاد که **کما فی کما مومنان کما فاسقا لا یستویون** یعنی  
 ای امیر که ای شاعر او باشد مثل آن کسی است که فسق و ثناء او باشد نه  
 چنین است این شاعری نیستند و مراد بن امیر و راهل ایام امیر مومنان  
 و فاسق ولید پدید ملعون است **در این عقل عقل منکوح کی کرد**  
 در این حسود مس کی کرد نام و سلت است و مراد از این معبط  
 در باید هاسلت نجس کی کرد و در کشف القیام که ولید در وقت  
 فتح مکه سال شد و برادر مادری عثمان بود و در زمان خلافت خود  
 بنا بر قربت و خویشاوندی او را حاکم کوفه گردانیده و بی امور مومنان  
 ساخت و کفر و الحاد و عشق و خناد آن شقی بر خواص و عوام مدینه  
 طبعه ظهور تمام دارد و ولید ملعون علیه لبش بجز از کتاب خود  
 و در حاکم و مستی با نامت خواند میکرد و در آثانی غایب می گشت  
 خلعت آن فاسق ثمان میگذاشتند و کرده گفت میخواند که رکت چند



جمع شهابی این افتاده که در میان دسا و کینیت سر شادی دزم تا مویدین  
 گفتند که پس است نماز نماز هر کس بای کینیت بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 شعیب و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 خوانند و هم چنین در ایام حکومت کوفه تا بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 چهار رکعت کفاره در آن نماز و در هر رکعت یک رکعت و در آن نماز  
 یک رکعت و در آن نماز یک رکعت و در آن نماز یک رکعت و در آن نماز یک رکعت  
 شری و در آن نماز یک رکعت و در آن نماز یک رکعت و در آن نماز یک رکعت  
 و در آن نماز یک رکعت و در آن نماز یک رکعت و در آن نماز یک رکعت  
 روشن و کوفه بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 لاف ایما و عشق و در آن نماز یک رکعت و در آن نماز یک رکعت و در آن نماز یک رکعت  
 وانی کوفه بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 وایشان خود و ستم بیاید با اهل کوفه بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 سوخته و روزی با اعوان خود و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 عبد الرحمن بایشان بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد

شهابی خود در آن نماز  
 و کوفه بنویسد و بنویسد  
 رکعت کردن و کوفه بنویسد

چه رکعت در مالک  
 عامل عثمان را

از کوفه

از کوفه بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 با حنا بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 اشتهار بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 نفع و جمع کثیران بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 ایشان شام را بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 موهانه از حبس و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 کوفه که ایشان را بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 تعدی وجود و ستم سعید بن العاص از حد و کذاشت و هر چه بنویسد  
 نامه نوشتند و کس بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 عاص بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 کردند مالک بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 خانه سعید بن عاص بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 از کوفه بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد و بنویسد  
 شده گفت چه افتاده است مرا با علی بن ابی طالب که مالک بنویسد و بنویسد



خود را امر کرد که تمامه را مل سادات کرده و او را از کوفه بصره و ستم بوی  
 مرشدانند **طعن چهارم** بلکه عبدالله بن عباس را و این مضاف بهم  
 کرده اند و از انواع تعدی و جور و ستم با اهل عراق و مضاف بهم واقع شد و فسق  
 و فجور بسیار از آن فاسق بظهور رسید و اکثر اوقات و ساعات مشغول  
 شرب خمر و زنا و لواط بود و گاهی کرد مزاج شرابی داشت عین بیعت  
 آمده در حال سکر و سستی مامت مردان میکرد و بعضی اوقات در غایت  
 خنده رکعتی افزود و گاهی کم میخورد و هر چند مردم او را از آن انفعال  
 شیع جمع منع میکردند از ملعون فاجر کم می شنید و کوشش می نمود  
 و چون انواع فسق و ظلم او از حد تجاوز نمود بدین درجه مشغول و غافل  
 نموند تا اینکه بران حاصل شد و گفت آنچه حاصل من میکنند به صواب است  
 و اطاعت او بر شما واجب و لازم بود و بدین یاد خود و فرمان او بیدار  
 و معصیت از اطاعت او نترسید که شما را سیادت خواهد نمود **طعن**  
**پنجم** بلکه عبدالله بن ابی سرح را و این مصر کرده و او بصره و کوفه را  
 بود از طغیان و عصیان و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد  
 او نمیکرد و سوال سالان را جبار و قهار از ایشان می گرفت و صرف

غریب

طعن عثمان

طعن عثمان  
 ظهور و لعب و فساد و شرب و عثماني چون دید که عبدالله بن ابی سرح  
 مصر را تمامه را خود میکند و با و چیزی نمیدهد عبدالله بن ابی سرح  
 مصر معزول کرد **طعن شانزدهم** بلکه چون عبدالله بن ابی سرح را از آن  
 مصر معزول نمود حکومت کوفه را با او داد و بعضی است بعد آمده غایت  
 چهارم گفت گذارد و حد بر و جادوی نداشت **طعن مقدم** بلکه  
 طاعنه با عینه یا اناک و امارت شام داد و باعث بیت و قوت او شد  
 و غفلت و شوکت معاویه را و حکومت شام بصره سید و فساد و  
 کماز معاویه منزل ها وید میداد و باعث هر از آن بود که عثمان او را حکومت  
 شام فرستاد چنانچه بعضی از آن انشاء الله تعالی در باب گرفتار شد  
 معاویه ذکر خواهد شد **طعن هجدهم** بلکه عبدالله بن حصین بن عمار  
 و ابی سرح نمود و آن فاسق شراب ظالم تعدی بسیار ب مردم بصره و کوفه  
 مصر بی طاقت شدن از ظلم و ستم او شکایت بنور عثمان آورد و او را  
 ناعوض او باعث قتل عثمان شد چنانکه ذکر خواهد شد **طعن نوزدهم**  
 بلکه ولید شراب خورد و چندین کس کوهی دادند که نادرین  
 که مست بود قی کرد او را حد نزد و تعطیل حد و الله تعالی نمود **طعن بیستم**



آنکه تعطیل حدی نبود که بر سیدان بن عمر خطاب واجب شده بود  
 که سیدان هر زمانه داشت بعلت آنکه او از بجم است و در جهت نایب بود  
 لشکر پناست و حال آنکه او را در کشتن هر دخیلی نبود و هر چند حضرت شایع  
 المؤمنین عثمان را گفت که هر زمانه سلا بود و قائل او را بیست باید کرد  
 نفاق قی کرد نماز این قتل کوه و نه قی به قواد داد و وارث هر زمانه از پیش  
 پدید آمد و طالب خون او کرد کسی دیگر نداد و از سید و با آنکه هنوز  
 عمر نیک بود که سیدان هر زمانه داشت و عمر گفت ما ابو لولؤ کشته است  
 شما سیدان را بدست صاحب خون بدید و بعد از مردن عمر سلا را  
 سیدان را خواستند که بر سبب هر قصاص نمایند عثمان مانع شد و نگذاشت  
 که او را بکشند و تعطیل حدی داده بود **عقوب** آنکه سعید بن عباس چنان  
 است و بنی خنیو و انگشتی اند و شش بیرون کردند و جزو فاسقند  
 انگشتی بنامند عثمان را در دند و در حد و نفاق و در این ارا حق بیجا نباشد  
 بواسطه آنکه حدی امام یا نایب امام میزند و کسی که حدی بنده باشد که  
 خود را سیدان نباشد و خود هیچکدام نیست گوشت بکند و نکشند  
 چاره چیده باشد که بکند و نکشند **عقوب** آنکه از رسم و راه خلق عفو خود

فصل در عقوبات

دادا خلافت را برای خود ترتیب نمود و ابابکر و عمر و مسیح سید البش  
 احکام و تقضایا پس سیدند و حق و باطل با هم حکم میکنند و مصلحت که  
 خود در آن درید بودند عثمان مراعات داد و خانه خود قواد داد و هر  
 او هر چند گفت و خلعت را سر خدا و از شیخ بنویسید و او را اگر کسی است  
 که در اسلام دادا خلافت قواد داد **حکایت** از بزرگی پرسیدند که چرا  
 خلافت ابابکر و عمر شقی داشت و خلافت عثمان را جباران و مکران  
 امیر المؤمنین علیه السلام قواد و شقی نداشت جواب گفت که ابابکر  
 و عمر جفت مصلحت که خود حق و باطل را با هم مزج ساختند حکم میفرمودند  
 و مردم را با آن فریب میدادند و عثمان بعضی باطل بود و آنرا نیز احکام  
 تا صواب چیزی بعمل نمی آمدن انجبت امارت او و دنی نداشت و حقیت  
 امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه بحق بود و احکام شیخ شریعت را  
 و راستی نمیشد میفرمود و گفته و کرده او احکام انحضرت بنا بر این بود  
 کار که طالب درم و دینارند شاف و رشاد بود لهذا ان هر قسوس  
 عادت شد **عقوب** آنکه ابوباب و خطاب قواد داد که بر دو خانه او  
 نشینند و بر و ش جبار و قنای صر بل نمردی و هیچ کس بیاد او در

عرب



اورا متوجه شدند و دید و مظلوم را بدرد خانه او سرگردان و حیران آمد تا کسی  
 و کسی را یاد آید آنکه بنود کند بنود او و در **طعن ۱۰۰** آنکه چون کسی را  
 چیزی از حاجت او پرسید و پیش او می رفتی و مردم با او دور می نمودند  
 و نمی گذارفتند بچای که می می داشتند با کسی نزد یک او رود و او را بگوید  
 با و بگوید **طعن ۱۰۱** با طبل و عالم سوار شدی و چندی بن فلام ترک و در  
 و خطاف سواره و پیاده با او برادر رفتی چنانکه در کتاب لوامع الاخوان مذکور است  
 که عثمان چهار هزار فلام نصیب کن از بیت المال مسلمانان خرید و در  
 پیش و پس خود می داشت چنانچه حاجت بزرگانش نبود **طعن ۱۰۲** فلانان تو  
 بسی داشتی از این گوی و بر بوری و کاهی **طعن ۱۰۳** آنکه در  
 وقت بابت نماز می نمود که طبل را نهند تا کسی بماند نماز را چنانکه در آن  
 طبل ای ناصبی امام و پیشوا چنین نیاید بلکه امام آنست که مردم را بخنداند  
 و رسولش نزد یک بناد و بناد و دزد و باقی را چنانکه می نماید و آن  
 فواحش و بهر نیت نمی فرماید نه آنکه در وقت نماز اهل بیرون طبل کند  
 که بابت آنکه از آن نشنوند و ترک نماز کنند بل طبل مثل شکار و گناه و اهر  
 از این پیشوا و عادی در کار نیست **طعن ۱۰۴** آنکه عشر بر ما بجا است و چنان

چند مائری کردن عثمان

طعن عثمان و غیره

کرده و نماز نداشتند و در هر شهری که تا جری می رسیدند عشر مال را و  
 بچوب و تعدادی گرفته جمع می نمودند و کارد بخانی رسید که بخان  
 دست از خرید و فروخت کشید و جمع مردم حیران و حیران شدند  
 و کسی را چیزی از مال گول و ملبوس در کارشان بود بدست نمی آمد  
 و قهقهه و شکی در کارش بود و بهر سید چنانچه شاعری گفته چنان تحقیق  
 افتاد اند که در مشق که تا از آن فراموش کردند عشق **طعن ۱۰۵** آنکه  
 در صحرا و علف زاد ها خجاق نهاد تا دو باب و پنج باب و در باب آن  
 که سنیکی نزد یک مردن رسید مردم می آمدند و علف صحرا را از  
 مال او می خریدند و از روی زمانه با هلیت و کفر می کردند که در آن  
 زمانه با وجود کفر ای فرقت و کوفت و کفر ها نبود و این بدعت و عقیده  
 بدعت عمر بود که کوه را بر طرف و حجاج بر زمینها نهاد **طعن ۱۰۶** آنکه  
 لوامع الاخوان را در سلمی قادسی روایت است که اول کسی که در اسلام بدعا  
 سوخت عثمان را پدید بود و آن چنان بود که کسی از او خرما خرید و بدو  
 و چون سوخت پس آمد آن شخص نصف آنرا داد و نصفی ماند عثمان آنرا  
 مضاعف کرد و این تا موعده مضاعف و یکبار و آنرا با آنکه و باید که می

ربا گرفتن عثمان



البیع و حرم الزنا عمل نمود و این قسم افغان بشود ناشی نمیشود مگر از کسی که شریف  
 او باشد بنامش و از زنا و سفاح بهر سبب باشد **بیت** و ملاسل نیکی و بدی  
 امید که ز نیکی بیشتر نکند و سبب **حکایت** و کتاب انواع و اقسام  
 آمده که منافق زاسواقی بد کرد تا حضرت امیرالمومنین علیه السلام شرف  
 میخورد و بسبب آنکه آنحضرت بنویسند و شرفی شریف باشد و بفرموده او و عمل  
 بقتل دشمنانند و در دو سنی و عیت عثمان عاوداشت و اکثر اوقات  
 قضایای ناخود عشا را ذکر میخورد و تا از امیرالمومنین علیه السلام میگفت  
 و از جفا و از روی هیچ بود و او را از مؤمنه ظاهر و دوستان و صاحب  
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام و اهل بیت بود و ذکر مناقب و فضایل  
 بسیار کردی و شوهر را همیشه از عداوت و دشمنی آنحضرت منع مقرر میگردید  
 مولوی معنوی بانامش شده که قویا یکی علی و ابی طالب و سبب عیوی  
 بود بکویله و شوهر تا کشتی باخوش بنفاده با او بر سر کین و عداوت بود  
 و بسبب بیادای قبیل و عیش آن زن از ادای بان زن نمیتوانست و سنان  
 تاد و زید یکی از دشمنان خاندهان نبوت و رسالت مشورت نکند و در  
 آن مؤمنه امر و در گفت که بیانشه این امر میسر نکند و در طریق این کار است

و در پیوسته خود و در و این  
 عثمان بنی ایمان

و اکثر سهر و در زن خود  
 و در بدین و بدین  
 انداختن و از شکم ماهی  
 پیرون آمدن ببرکت

که انکشتی بوی بسیاری و بعد از آن از وی بد زدی و در دنیا انداختی  
 و از او بازخواست یافت و او را با دایه عا جفا بد بدین جهانها و راهها  
 میتوانی کرد و آن بد بخت بگفته آن شقی عمل کرده بعد از پس دین انکشتی  
 از او زدی و در حضور آن ملعون کردی و راه نمایی را با او کردی بود  
 و در دنیا افتاد و بعد از چند روز با او گفت که اکنون بنیایا جانها را بگو  
 و طلب انکشتی کنیم و چون او عا جفا آمد او را قتل رسانیم با هم جفا انداخته  
 بنیایا در عشا رفتند که ماهی چند خرید بزنه و دند تا بویان کند و چون  
 زن شکم یک ماهی را شکافتن انکشتی از شکم ماهی بیرون آوردن آن زن  
 است تعجب نموده بر سر نهاد و چه رفت که در انکشتی گذاشته بود  
 اخوانیافت با خود اندیشید که چیزی نمی باید گفت تا بر بنیم که ما چون  
 میشود و انکشتی ماهیان را بر پان کرده او در و آن منافقان خود و در  
 آن انکشتی را طلب خود آن زن دقت انکشتی را آورد و بشوهر خود را  
 و آن هر دو ناصبی بدین و عیب عثمان لعین در آن کار حیوان نمائند  
 از روی تعجب با هم نگاه و جلالت زده آن خانده بیرون رفتند تا بدای که  
 در دوشی که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در دنیا و عالم است



چند مقدار خواب و بیداری است و در شب پیش از خواب نماز است  
و تقویت و شستن و من و مایوی و شستن اهل بیت رسالت در دفع  
و فرود و جوی طوبی فرموده هر آن که در سینه بغض علی است آنرا خدا  
تبارک و تعالی از یک است بنیادی برپا دارد و شمشیر که بر زبان باقی بماند  
تشنه **طعن سول** جمع مسلم نقل کرده اند که در زمان خلافت عثمان  
مردی در خانه عثمان نشین بود و در آنجا او را آورد عثمان که در آن  
زمان در آنجا نشین بود و چون آن جناب حضرت را از مؤمنین علیه السلام دید  
عثمان با شمع نمود و گفت در حق تعالی و در قرآن مجید فرموده که عمل و قیام  
تسلوین شهرت بدین حدت عمل و شهرت داده و طفلی می بیند است که در حدت شهر  
و داده و بسیار باشد پس هرگاه حق تعالی در حدت عمل را شکر نماید گفت با  
تو چرا اینک خدا را در هم میفرمائی چون عثمان این دلیل را شنید گفت چقدر  
که پیش از این هم غیر بدیده است که در جماعت و بگوید که در آن راستگاران  
کنند او تقیاینها چنان است **طعن سول** و جمع بنی المعصیین نقل شده  
که با بر و بنی علیه السلام با عثمان سالها همراهی کردند عثمان منع می نمود از تنوع  
و حدت این علیه السلام بنی علی آورد پس عثمان با حضرت گفت من

توبه بخیر خربت عثمان

از سر خود تمام کرد

مردم را از تنوع منع نمودم و تو از اینها با او بی انصاف و در جواب گفت که من  
هرگز گفته رسول خدا را بجن کسی نرسانم و تمام کرد **طعن سول** نیز در  
کتاب ذکر شد که رسول صلی الله علیه و آله در معنی و عرفات خان را قصه  
میگفت و عثمان امر نمود که در معنی و عرفات نماز تمام کند **طعن سول**  
نیز در آن کتاب ذکر شد که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در  
زمان شعله بین و اول زمان آنجا در سفر مردم نماز را قصر میکردند و  
چون دید که حکم و مش مشقت است و همه کس اطاعت او میکنند و از قصر و از  
سفر تمام معذور داشت که بکنند و قصر را بخرق نمود و این بدعتان او  
بیاد کتاب خوانند و نماز مسافران را باطل ساخت و بعضی این بدعت را از جمله  
بدعتهای عمر مبروره اند چنانکه در معصیان او ذکر شده و طاعت بنی ابی  
در بیان بطایع مذاهب غیر مذاهب باطل فرموده از احوال مذاهب گویند اصل  
که تا کوهی بایمان خدا و صل خدا با انبیا ایمان یکی باشد و حق تعالی بگوید  
ای سبب بنیاد هر آنکس که بجهت مرضی نیست زن و مال و عیال و روح  
نیست **طعن سول** نقلی که از آنجا باطل است است در تفسیر بنی ابی  
که عثمان در قول حق تعالی گفته آنرا عثمان که هر آنکس که خدا را

منع

منع

منع



و آنچه مراد از آن باطنی خود سقیم و اندکین گویند پس کسی گفت که چون  
 میدانی فلان است چرا درست نمیکند و تفسیر عیندهی جواب گفت که بیکدیگر  
 مجال خود باشد که از غلبی است که حلال ما حرام و حرام را حلال نمیکند  
 و علامه علی در پنج حق و پنج المستثنی ذکر کرده و این را از مستثنا  
 او شمرده است و بعضی از فضلا چنانچه است جواب علامه گفتند که <sup>چون</sup>  
 عثمان را در واجب عینیت صورت خط قرآن بود تصحیح آن نکرد و چون در  
 مصحف را چنین دید مجال خود گذاشت و این نورانیه منقول در احقاق الحق  
 نوشته که بعینده این جواب از آن فضلا به جوابی یافتند که در آن گفته  
 شد که چرا بنویسند و وقت راست کردند بنویسند چشیم را بر هم بی گذاشتند  
 اگر هر دو را بر هم گذاشتند چرا حق نگذاشتند چرا حق نگذاشتند  
 آن پارچه را بردارد و بگذارد چرا که علامه مدعی شمرده است حرف عثمان را که  
 گفته در قرآن حق است و جادوت قرآن موافق قوام دعوی نیست و لفظ  
 بر قرآن کوفته که آن فصاحت بیرون است و دانشمندان آن کرده که  
 سر کلام مذکور کرده در جواب علامه میگویند که تصحیح آن چرا نکرد و در  
 تفسیر جمیع البیان چنین جواب گفته بگویند که این لفظ موافق لغت جویان است

و بعضی آن هفتاد خوانده است و ابو محمد آن هفتاد خوانده است و بنا بر این  
 در قرآن خود حروفی نیست و تحت کلام حواله به تفسیر ملک علامه است **حق ۱۳**  
 و در جمیع مسلم مسطور است که مردی عثمان را ملحق کرده بود و بر وی میخواست  
 مقداری که از صحابه سید اجاب بود و را بخانه حاضر بود بدو را فرود آمد و بپای  
 دیزه که آنجا در بستر بود بر میداشت و بر روی آن ملحق میزد و این عمل مقدس  
 را است با آنکه عثمان مستحق مدح نبوده و او را لایق آن ندانسته و مدح  
 عثمان را حدیثی از سنت دیزه نیست **حق ۱۴** سندی در تفسیر عثمان که  
 کرده که بعد از نزول آیه و لا تنکحوا ان و احسان بعد از ابی یعنی جایز نیست  
 جمیع احادیثی را که بعد از پیغمبر زنان او را در چند نسخ آمده و زنان آنحضرت  
 بر است حرام موبدان و حضرت رسول زن یکی از مسلمانان را بعد از آنکه  
 او طلاق داده بنکاح خود او و در عثمان بطلمه گفت چرا بعد از آنکه آنرا  
 و بنکاح خود رد میاورد و بر ما خدای تعالی حرام کرده باشد که زن او را  
 بنکاحیم و الله که تعبیر او و خدای او چون بعد پیوند زن او را قریه  
 چنانچه زدن ام سلمه را خواست پس طلحه گفت من بین عائشه را  
 میخواهم و بعد از آن گفت که حق سبحانه و تعالی پیغمبر را بر کفایت ایشان خبر

عثمان را ملحق گفتند که  
 ما بعد از پیغمبر زنان او  
 را میگیریم چرا زنان عیارا  
 گرفت و نازل شد آیه



مشاهده این بدو را می شناسد و آن که این بدو و آنکه رسول الله و رسول الله هم الله فی الدنیا  
 و الاخره بدو رسالتی که آنها را می شناسد و رسول می شناسد و در دنیا  
 رحمت خدا در دنیا و اخرت و این بدو می شناسد که عثمان از آنها است که  
 اینها خدا و رسول را می شناسد و او را خدا و تعالی باین و در وی از رحمت خود  
 یاد کرده بنا بر این اهل سنت باید که از دیگران فرجند که از خداوند  
 اینها را نقل میکنند و ایشان را در کتابهای خود بنویسند **طریق** **سایه** **در**  
 کاشف الحقی و ذکر شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرج می فرست  
 نمود و اموال ایشان را بر سرانانده می کرد عثمان بعد از حضرت امیر  
 المؤمنین علیه السلام آمد که گفت بنی نافع از من می بیند و از حضرت رسول  
 تمام و بعد کدام که بدین حدان و یگویی شریعت با شیم و عطا پیش و سنی خود و **نقد**  
 رسول الله رفتند زمین را گرفت و آنرا قرار خود بر گشت بشرکت حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام با حق نشد مولای مؤمنان فرمود که رسول خدا **ع**  
 ما و ترا شنیده و نه می بیند و بشرکت او است که رسول خدا را با آنها  
 انشور و رفتن بخدا پیش ما بلی چنانکه عثمان می شناسد که حضرت رسول را حق  
 نشد که تو پرسم او فی و طرف تو خواهد گرفت و با حق سجده و تعالی

صحاح که در متن حضرت  
 امیر با عثمان از پیغمبر

این اینها را دل ساخت و و از دعوی الله و رسول الله که بنیت از آن حق می بیند  
 معشوقه که او را دل است هم انظروا لکون یعنی هر کجا ایشان را می بیند و آنکه بسوی  
 خدا و رسول که آنها را از آن امر ارض می کنند و چون شنیدند که این امیر را از  
 شد است امیر المؤمنین علیه السلام با شریعت ساخت و مولوی معنوی و  
 توفیق و منقبت مولای مؤمنان فرمود که می گویم و صفا و بیحد شود شوی  
 خداوند را کافه شود و این مخایات را بنویسد که از علای اهل سنت  
 در تفسیر اید و بگویند که استان با الله و بالرسول نقل کرده یعنی جامع می گویند  
 که ایمان بخدا و رسول او داریم و اطاعت خدا و رسول می کنیم و بخدا و  
 علی بن ابی طالب پس اهل سنت باید که گفته علی او را نشاندان خود را بخت  
 و سند ساخته بخت خلفای ثلاثه خود را از دل بیرون کنند و دست  
 اعتقاد بر ایمان و سنی تبسم جنت و از اهل بیت اطهار و زندگانی  
 بجز او و یگویی نه بیند سند خلافت و سزاوار مرتبه امامت و جای **نشین**  
 حضرت رسالت نیست ای تخت خلافت بنویسند و لایق فرماوند  
 خدا هر دو موافق مولای تو با نسق مسالما و موجد اعدای تو با طاعت  
 ملعون و منافق از مشرک و هر که که طلب کند خاییت فارغ از حوائش



شد و این را طواف از بعد از هر که بفرمان تو کند و در ملت  
بود خارج و مادی بودند و نه نبود پیش خیرت از سقن فلان  
تا سید جمع و قایق طعن ۱۳۳ سدی در تفسیر قول حق تعالی که یا ایها  
انبیاء استوا لانظنم و الیه و التمسای اولیاء یعقوبهم اولیاء بعضی آورده  
که در روز احد چون شکست بر اهل اسلام افتاد عثمان باطلی گفت که من  
یشام پس دم کما یفاده و دست یهودی دارم که از امان بگیرم که بنیاد یهود بر  
سلطه شود و طلحه با و گفت حق این بر خاست و یاشام و یا دم کما یفاده صدیق  
نصاری دارم و امان او دارم که بر من نصاری بر اهل اسلام سلطه نیابد  
و سدی گوید که عثمان یعقوب است که یهودی شود و طلحه میگوید است که نصاری  
شود و مولوی معنوی در مشرقی اشاده باینه غویط است اندیسوی و یحیی  
النجیبین المجتبیات است این تلخ بالکمالان یقین ملحق شود کسی دم باطل خراب  
حق شود پس حق بفرمان و تعالی باینه ابر تاملی ساحت و یقول انک یزید است  
هو لا استوا یا نه جبهه آفرانم ایوم لمکم حبیبیت انما لم یقین انک ان کیری  
گویند که یا خدا و رسول او را دم و ختم خدا و رسول یعقوبند که یا خدا  
و کتاب او یا خدا و پیام او یا خدا ایوم حبیبیت تعالی کرد و زید اند و شب و کمالی

مجله

بريد به سيد محمود عثمان واطهر  
جبرينه يهود و نصارى الشون

چهارم در این اسلام وارد کرده اند و در واقع باینجا شام احوال ایشان  
شماره اولی داشتند که باعث رضا و خوشنودی شد و رسول پیشواست  
شد چنانکه است و نوی از و نمائند و آنچه در خاطر نمایان داشتند صفای  
پس بر خود را از آن خبر کار کردند و این طاعت و در کتاب شریف میگوید  
اگر کسی خواهد بر مطهرین خلفای شمس مخصوص را اعمان بن عثمان اطلاع یابد  
در تفسیر سدی و تایید سقنی و تاریخ و اندین نظر کند و مطالعات کتاب  
نماید که با وجود تعصب آن سه عالم و جز و نه اهل سنت بقصیران خود را  
نشده اند و اعتقاد از مقالات معتبر و زبان ایشان بنابر شده که منافق  
از تصویر نیست **طعن ۱** و کتاب **لواعب** از نواری آمده که چون عثمان معج  
نماز عید الله و عرفه گذارد و خطبه خواند و قرآن کرد و این عمل حکم  
در سوره است و آن حج را بر مسلمانان تبارک و آید و در واقع امام مسلمانان  
اهل سنت چنین پیشاید **طعن ۲** آنکه بایک دوم نماز عصر در روز جمعه حضرت  
رسول صغیر عثمان امر کرد که نماز عصر در روز جمعه اذان بگویند و آن  
بدست ناخالص میان تاجیه از وی یاد کار ما آنکه **طعن ۳** آنکه در میان عثمان  
و پیروان خصوصیت امتها از جهت آنکه از هر چه پیروی گفت من مرا فعه را







تشیع در سوادج  
تشیع در سوادج  
تشیع در سوادج

ایوان ستم بر شقی بود بحد نظام شاه وقت و در آن وقت نظام شاه و بغداد  
سعی بودند و با آنها شاه ظاهر بعیت آنکه شیعه است و می نمود تا آنکه عبدالقادر  
پس نظام شاه که محبوب بود برود بجا شد و مرش او امتداد و شدت تمام  
بافت و اهتمام نظام شاه در محبت او بجای بود که روزی روی خود را  
بر پای قاسم بیست حکیم نهاده گفت که اگر بر تو ظاهر شود که پادشاه است  
چگونگی من در علاج عبدالقادر در کار است بگو تا من سینه خود را  
شکافته پادشاهان بیرون آورم و در آن اشیاء نفیسیان کرد و من  
خود را بفقرا و مساکین هر طبقه و ملوک میداد و چون شاه ظاهر دید  
که او بفقرا و کفای مثل همینان و زاهدان و ناصبیان و غیره میداد  
جرات نموده گفت شما چیزی ندانید و دانده امام کنید انشاء الله که در دنیا  
ندید شما خواهد یافت و در بیت خود این مصفون را بکنار آیند که  
اگر بجهت ان فروزند از چند شفا یابد بعد از بحث علی ای اهل سنت  
الزام ایشان شما من هب اثنی عشری اختیار نمایند نظام شاه گفت دوازده  
امام کدامند و کیستند شاه ظاهر گفت که اول ایشا حضرت امیر المومنین  
علیه السلام که یکی از صفایان بودند و دیگر امام حسن و امام حسین و

دوازده امام را معذور ساخت نظام شاه بفقرونه من گود نقد نمود  
چون شاه ظاهر از خدمت نظام شاه بماند خود را بعیت نمود از اینها  
اختیار انبوی پیشیان شد و رسید که بنا دانند نظام شاه مقبول  
در کار الهی نکرد و پس او ببرد و او را از آن دهگانه مصرفت رسد  
لاجرم اسب خود را برین کرده متصدان بود که هرگاه جن فوت ان  
پس را بشنود بغیر فی بکریزد و چون صبح طلوع نمود شغاف خادما  
نظام شاه بطلب شاه ظاهر رسیدند و هر چند او تعلل می نمود تا  
حال حقیقت احوال بنیاد نامعلوم نباید معین ببقاد و او را بتجری  
نظام شاه بودند چون نظام شاه را از دور نظر بر او افتاد استقبالی  
او کرده گفت آنچه میخواستی که بعد از بحث علی ای این دیار بفعل آدم  
ظاهر سنان که انرا بجای آورم انگاه شروع در بنای احوال کرد  
انشب برو واقع شده بود نموده گفت در اثنای شب که مرصق عبد  
القادر اشتداد یافته بود و خوف را از غایت اضطراب از روی  
خود انداخته بخش کرده بود چون مشاهده حال کثیرا اختلاف نمود  
از غایت حزن و ملال بقوا بفرقه و در حین خواب حضرت امین



علیه السلام را دیدم که با من میگوید نظام نهادم که پسر تو صحت یابا بدیجا  
 ایجان بخاوری اینک تخاف را بر سر او کشم و همین زمان بهیلت کنی  
 مرگ کرده صحت کامل مییابد اما باید که قویتر از پیشی کرد و در روز گذشت  
 بران وفا کرده برنگردی و چون از خواب بیدار شدم دیدم که همان  
 بر سر او کسره اند و عرف بسیار کرده و بعد از لحظه که مرگ او شنید  
 شد بشت و آثار صحت بر او ظاهر شده از روی استخوانی صادقه  
 طعام طلبید شاه ظاهر گفت اکنون بموجب عهد خود وفا نموده بده  
 اخنوخشی در ایند و انخان که بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام نظام  
 نموده اند و غاصب خلافت بوده اند و بر ما طلعت بر او کنید نظام شاه بعینه  
 در دست اند روی اخلاص شیعه اخنوخشی گوید و قولایان مضمون  
 و ترا از آنکه و عمر و عثمان لعین و عیالان ملا می نمود و شاه ظاهر گفت  
 انخان مصلحت و اخطایان مذهب نیست و بلکه امای شما هکلی ناصبی  
 و سنی اند و ما با هم که همی شیعه و ما بر و یار هم شد کادی از پیش  
 بد رنجتوان بود اخلاص نظام شاه صبر بر تیره نتوانست نمود و در یکی از  
 روزهای عید عید کافریه و قوت شاه ظاهر یکی از علمای شیعه را امر

نمود که بر بالای میز و قفص خطبه ای عشره خواند و نام خلفای ثلاثه را  
 از خطبه انداخت چون امرا را و خصوصاً نصیر الملک که استغلا تمام  
 داشت انخالت را مشاهده نمودند از نظام شاه جدا شده یا کرده ناصیبان  
 در مقام وقوع او شدند و با نظام شاه معدود چند از غلامان خاصه  
 او همراه بودند و یک کپی بود و چون نظام شاه داشت که سر فتنه آنجا رفت  
 نصیر الملک است او را استخالت داده نزد خود طلبید و تا چند مدت در سید  
 کرد که چشبهای او را کند بر کف دست او نهادند و آن ناصبی را بیرون  
 برده در میان اتباع کواه او سزا دادند تا کور شود هر آنکه شوق اندید و چون  
 تا قاضی انخالت را دیدند منافق شده بجای خود آمدند و مذهب شیعه  
 اخنوخشی بر دکان ولایت رواج یافت **براهن** هر کس بودش بغض علی  
 لعین باشد ازین ناطقه آن دشمن دین هر دل که در دیده از بغض علی  
 ناپاک بود صاحبان دل بیقین **باب بیست و نهم** روزی که کشته شدند  
 ملعون بی ایمان عثمان بن صفوان بن عقیل علیه اللعنه و العذاب و التیوان  
 سبب قتل او آن بود که عبدالله بن سعید بن غاص که از جانب او واهی  
 مصر بود طریق ظلم و تعدی پیش گرفت و بر اهل مصر حوالات و جفا

محمد قمر عثمان لعین  
 در کور آمدند



میخورد و مردم آنجا از دست قدر و قلم او خسته و خوار شدند  
 و هر چند مردم مصر بدین آمده اند و شکایت والی خود کردند قایل بر آن  
 حاصل نشد و روزی در حوز و ستم عبداللہ بنیاد میشد و مصر و بخاری  
 آنها و تا آنکه چنانکه صد کس از مصر و قاصد مصر اتفاق بخود بدین آمده اند  
 و هم چنین از مصر و کوفه و عراق و بصره و بلخ و وحی گیر  
 از دست ب حساب و ستم عاملان و کاشانک عثمان بدین شکوه آمدند  
 و هر چند شکوه نمودند یعنی بکس و مالکون را حق بدین و تغییران ظالمان  
 نشد و چون دیدند که شکوه ایشان بیخلاف نرسید و جواب سرتب  
 نمیشود همه اتفاق بخود قرار دادند که خلیفه را مطلع نمایند تا بکشند و شر  
 الی شری را از سریندگان خدا دفع نمایند و مولوی معنوی فرموده چون  
 در دستش زخم بر مظلوم دست فایده و حق شد و زان و قوم دست  
 چون در خشم آتش خود در آنها زد و میاید نار جعفر آمدی و چون عثمان  
 این خبر شنید بر سید و یکی از عاملان خود را بفرستاد تا بخواست فرستاد که  
 اهل هر ولایت هر کرا خواهند این ایشان سازم اهل مصر گفتند که بدین  
 آیا بگویند اینهم پس عبداللہ بن سعید را عزل نمود و حکومت مصر را بجد بن

ای بگو داد و لطاف نامه عبداللہ بن سعید نوشت که هرگاه محمد بن ابی بکر  
 و رفیقان او بمصر بیایند ایشان را بقتل برسان و حضرت امیر المؤمنین  
 علی السلام محمد بن ابی بکر را از آن معنی خبر داده بود و نامه قتل محمد ابی بکر  
 را بخواند بدین خود داده بود بعد از رفتن ایشان روانه مصر ساخت و  
 چون سرور را به بیابان مصر رفتند محمد بن ابی بکر از غلام دادند  
 دیکه بنشاند که مولای مؤمنان فرموده بود او را شناخت و نامه عثمان  
 گرفته بدین بنی طنبی را بعت کرد چون داخل مدینه شد نامه قتل خود را  
 که عثمان نوشته بود بمردم مدینه و صحابه و جماعتی که از هر طرف  
 بجا عثمان بشکوه آمده بودند نمود انعامت گفتند بجز تیغ و سلاح  
 زشت این ملعون را چیزی دیگر نمیکند **پس** بنیاد بدین تیغ و سلاح داد  
 همین است آخر سرانجام او و چون عثمان از ما جعت خود مطلع گشت از تن  
 و خوف در خانه خود متحصن گشت آن کتابت را بنزد او فرستادند او گفت  
 مهر مصری است اما من نوشته ام و مهر نکردم و دایمی آنکه چون حد  
 و یا دان او بدین رسیدند عثمان بر مبر بود بدین رفت و گفت چو کوی  
 در حق کسی که دعوی اسلام کند و نامه مردم نماید و بی تغییر بقتل رسان



امیر تابد عثمان گفت قتل آنکس واجب است پس محمد را که ثابت را بر ملا خواند  
عثمان گفت مردان نوشته است گفت مردان را که نامش کن گفت من هر کس از ک  
کنم پس مطا جبر و انصاف داد و قتل او کردند خود را از جنس بر سر انداخته منزل  
خود که بیعت و در خانه را بست خانه او را حصا فکروند و آتیه ناو مسع  
نمودند و بدین از بیعت روز جمیع مطا جبر و انصاف و اهل بلاد و اهل  
اتفاق نمودند و اهل خانه او شدند و بقتل او ملعون مردود یافتند خود  
شتران شتر بر سر او دفع نمودند **بیت** قتلش بخاندن هب واجب حق قتل افی  
دفعش بعفت مالت لازم خود دفع ضابط و مشهور است که در وقت قتل او  
خونش را بلیل عصا حق جید که بر در خود چیده بود چکید بخلق او  
معنوی در پی ماده باین معنی و بکنین ملهم کردید **رای** رای زجید و چکید  
ای متا جید و بدین بر معصوف ناله خون عثمان بلیل تا خلق بیاند که  
گفت و شنید لب تشنه بخون او است قرآن جید و کشته مردان مرده  
در سر بله انداختند بعضی از آن طوطی سگاو بر حق طوطی هوام شده گوشه  
پوست و اکثر استخوانهای او را خورده بودند و در دیوانی که مشروب است  
بوی شوی مله نان کلهایی در آن حالت بر زبان معجز نظام انصاف جاری شده

شرح عثمان

گروه از اهل کوفه از شهرهای عجم در سواست غلام کشید و شنید که بقصد خون  
بود و این در حالت خود داشت پس پیغمبر پیش جان و بر تیغ قهر و در کلاه  
او شد جانوری که بود در صحرا پس و بعد از سه روز مردان با اتفاق  
جمعی از مردان بنحایت از اهل ایمان بقتل حبیب بلیغ او را بقای خود دان  
برده و قتل نمودند و عثمان در سی و سه سالگی مسلمان شد و چهل و سه  
ساله در شافعی با اعتقاد ناصبیان و اسلام بود و ایام خلافت او سی و سه  
ماه بود و عمر شایسته هشتاد و سه سال و در کتاب احسن الکبائر مذکور است  
که بیعت وی در اول عرم و رسد مشربین من الهجره بود و مدت خلافت وی چهل  
و سه سال بهشت بود که بود و قتل وی در مدینه روز جمعه در ذی حجه  
ستده خن و نیکین من الهجره بود **نظم** اگر بد کشش مرد بد و در نکاد بگوید  
کردان رسد زهر و در زمانه بگوید فرودارش بقول بد خویش است  
و این است که حال مشهور و معروف است بقتل عثمان که بن تعلق  
و کوتید معویه منزل ها و بر در ایام استیلای خود آن مقبره بگردان را  
مسلمانان پس است و مردان را امر کرد که اموات خود را بر کرد و او دفن نکردند  
تا بیعت متصل شده و در مدت بیعت و پنج سال که مدت خلافت آن ساله



بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را هیچ غلبه ای نداشت و بتو بی دخل نهادند  
 و بنی هاشم بی دخل و هیچ کاره بودند و بجای آنحضرت بیعت و قاتل میکندند  
 چنانچه مولای مومنان فرموده قاتل شد و القاتل مریض و مجروح الطیر  
 بطرح القاتل حضرت باینام علی فراموش و فراموش باینام علی از باب و در کتب  
 فریقین ذکر شده که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که چرا  
 که کشت فرموده اند قاتل و انما بعد یعنی خدای تعالی او را کشته است یا خدا  
 بگویم این است که اهل سنت میگویند که هر یک از اهل اسلام را واجب است  
 که بیعت علی و در دل داشته باشد اگر چه برابر داند جوی است **در**  
 دینان سلطنت این بخور کرد که معتصبا نادره النصر حضرتی کرده بودند  
 که بر هر مسلمانی واجب است که بیعت علی اگر چه مقدار داند جوی است و دل  
 داشته باشند از برای آنکه فتوی یکشتر عثمان داده و از این جور توقع  
 داشتند که بیعت و عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رواج دهد  
 و در سایر سبب و شتم آنحضرت بر و ش خلقی بنام امیر المؤمنین و امیر مومنان  
 چون مرید و معتقد شیخ زین الدین ساسانی بود فرمود که تا من و مرشد من  
 در این کاغذ خط ننهد من حکم نخواهم کرد و از حضرت ما چندین عالم و باف

رسانیده بود در وقتیکه آن کاغذ بنظر او درآمد دست در کار داشت و  
 بعضی خانقاه مشغول بودی آنکه دست را بشوید چنانکه دست مبارک پادشاه  
 کرده ای و باقی را در پشت حصص نوشت که زانکه بود فوق شاهنورد تو  
 و زانکه اگر سرشته باشد کل تو که مهر علی نباشد اند دل تو سبک تو  
 سببهای بی حاصل تو ای بر عثمان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 بقتل او فتوی داده باشد و در بعضی نسخ بنظر رسیده که این در زمان  
 شاه و ج بر این بخور روی خود بجهت تقدیر آن پادشاه متنبه شده آن متعصبا  
 بنید یلیغ نموده از عین خود بیرون کرد و مستحکم بکفایت مولوی معنوی شده  
 از حشمت این احرار نمود ای برادر میگویند یا مار بد یا بد بد بقرینه  
 اند مار بد مار بد سخاوت بر جان دند یا بد بد بد و بیایان حق  
 قامت پادشاه العبد که بوجه مار بد اند یا بد مار بد جان ستانند از سلیم  
 یا بد آرسوی ما و جیم **باب بیعت و شتم** و ذکر عثمان افعال و معصیات  
 خالد بن ولید پلید و بجای آنکه اهل ناشایست اند ملعون مغایب الشدید و یکی  
 از دشمنان و معتقد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و سینه ای دین و شایان  
 عمر لعین از صحنه بکنا دشمن میدانند و او را سیف انزلیست مانند بعض خدا و ق

اصح و در بعضی از کتب  
 و جواب آن شیخ ابن الدین

معا

حضرت  
 حضرت زین الدین



گناه و با نامو کای مؤمنان بود و ایشان را هست و مولوی معنوی و دوشوی خود  
 ان خداوندان کده علی کرده اند کوش بر بانیست سکنان کی کرده اند  
 نشانند نور و سالت و ع کنند سالت از نور ماه کی مرتج کنند شب و ران  
 همه عالمه سالتن و نور و حق کی کنند از بانیست سالت خود کتاب کاشف الحق  
 روایت است که حضرت رسول الله علیه و آله چندین بار دست مبارک  
 بدر کاه الهی برداشته بود اللهم افنا برائیک ما فعل خالد یعنی خدا یا آینه  
 میجویم و پلایم از آنچه خالد ولید کرده و پیش از آن بود که بنی حنیفیه  
 بودند که در حوای بلعم جان داشتند و خبر اسلام ایشان رسید کایان رسید  
 خالد و با جمعی نزد ایشان فرستاد و سفارش نمود که با حیات برودن ایشان  
 خبر یکس اگر شعاد اسلام در ایشان یعنی زکوة مال ایشان را جمع نموده بناد  
 با اسلام دعوت نمایند خالد ولید بنزد یک قبیله و طایفه ایشان رسید  
 فرستاد و نهمین کرد و آن مرد جزا و در که مساجد بنا کرده اند و بانیست  
 ایشان را شنیدیم و نماز میکنند و چو خالد ولید پدید از دور پیدایش  
 بنی حنیفه را با طایفه از اعراب عداوی بود همیشه احتیاط با صلح انظار  
 علی خود بیرون آمدند و چو از ایشان پرسید که چرا با صلح از مخالفان خود

قد خالد طایفه بنی حنیفه  
 در آن اول

برآمدند گفتند از خوف آنکه بنا بر انجاست دشمنان ما باشند خالد و طایفه  
 تدبیر بد و گفت صلح از خود و در کنند و آن کی گناهان بیعت آنکه اول  
 فرستاد و رسول خدا میدانستند سلام عطا نداشتند و بر واجب آنکه چون  
 از ایشان پرسید که مسلمانانند یا نه گفتند در جواب صیانا صیانا ما نکشتند  
 اسلما و معنی صیانا از دین بد بقی نقل کردند است خبر تقدیر چو از خویشا  
 خالد یک در جاهلیت بد است این قوم کشته شده بود بوجوب رسالت  
 رسول و سفارش اسلام ایشان جمع و شریعتی که دنیا و عذاب آخرت  
 یکطرف نهادند و آن و طفله را بیل را اسیر کرده و تیغ بیداد و آن طایفه  
 فزاده اکثری را بکشت مکتولیل کرده و دست جمعی از مطاهروا نصار بودند  
 که ایشان گفتند صبر کنیم تا به بنیم چه میشود بیکم از آن قبیله که بوسیله خالد  
 رفتن اسیر شده بود خود را بعد بنه طایفه رسانیدند و از آن طایفه و بنای  
 مسجد و شعاد اسلام و آنچه خالد با ایشان کرده بود همگی را بر من حضرت  
 رسول الله رسانیدند و حضرت برای ایشان کولیت را کلام با نکرد و انمود  
 و بعد از چند روز مال بسیار بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام داد و قبیله  
 بنی حنیفه فرستاد که دیت کشته گان را بجا رانان رسانند و در فضای انجم



حاصل کند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بان قبیلہ و فترت کشته بماند  
 امان نمود و از موافق و اموال ایشان آنچه از میان رفت بود با تمام بایشان رسانید  
 و هنوز چیزی از آن نماند باقی مانده بود بایشان پس و کما انکو کسی پیدا شود  
 و از او چیزی دفتر باشد یا برایش و محتاجی که غایب باشد حاضر شود یا  
 برساند و چون خاطر شریف با کمال جمع نمود بعد از حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم خاطر بماند آنحضرت را این جمع ساخت و بنوعی از کور داشت  
 خالد و ولید آنکه در روزی که بر فراقت هر یک از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 آمدند آنکه آنحضرت را به بیعت با ابوبکر و را آوردند خالد ولید و شیبی که با  
 او دست داشت بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نزد او آمد و گفت بعضی  
 اسقاط چنین را از فضل او میباشد دیگر در نزد خودی و اولاد و فروع  
 سید و صبیحه و عموما حضرت عمو را از دست او بیرون کرد طوف و قلاده  
 کوفته آنکه سگ حرام زاده نمود و هم چنین قتل قبیلہ بنی حنیف و کشتن آن  
 طریقه پیش از آنکه و هر یک از اینها و دیگران را خود بتفصیل ذکر شود  
 که با دشمنان و طعن و کفر سیف الله سیدای دین است و نیز از اطفال  
 زشت خالد آنست که قصد قتل مولای مؤمنان نمود و این حکایت از مردم

مجلس خاتمه

نقد حقوق منظر و در کتب و نوشته خلاصه آنکه چون ابوبکر ملعون خلافت  
 نصب نمود و بر مسند حکومت و ماریت قرار گرفت از حضرت امیرالمؤمنین  
 ترسانان و خائف بود که بنا بر احوال و اقتضای حضرت از آنکه اطراف جمع آمد  
 اند و در آن خلافت منع و عزل نمایند و حق بر خود قرار گیرد و بکوران  
 بدست میشود و سلطان است که عمر لعین باشد بر آن قرار گرفت که آنحضرت  
 بقتل رساند و بجا طبع بر مسند حکومت و ماریت نشیند خالد ولید را در  
 خلعت طلبید گفت سر دمان فضل و مناقب ذبح قبول را از حضرت رسول  
 بسیار شنیده اند و بیعت در نزد من هنوز از خاطر اصل بیت و اصل اسلام  
 هر شده و کوشش مردم از فضایل و مناقب او پر است و هر گونه و عقده که  
 بهم رسد حل و کشادگان پیشتر است و هر یک که من او را ببینم از  
 بیعتی که در روز غدیر خم با او کرده ام بنایم چنانکه او را با عشق و محبت  
 مندی من میباشد و تا علی هست خلافت و ماریت من روتقی ندارد و  
 بغیر از تو شیعی و دلیران و میا محبا و دوستان خود نمی یابم که با علی برابری  
 کند و از عهد او تواند که بر آید اگر چنانچه تو او را بکشی و زنت خلعت  
 از سینه بکنی من بر دای انواع مصیبتی و هر احوالی نیست بر تو عمل خواهد



و هر چه در بیت انزال هم رسیده بشیر آن است و در سماع و مدخل خلافت  
 شایسته غایبی و خلافت بنام من و بکام تو خواهد بود و هر دو حسا ابدان باشند  
 که یکی بر تو گرفت و یکی و منی نیست و چون خالد ولید پدید آید سنان است  
 مامور و بی یوم شیند قبول سخن ازید و در مطر و در کوه گفته و رانای غایت  
 این کاد بکم که کشتن علی در وقت که در نماز باشد با سهل و جوی بسیار است و  
 ابابکر مسجد آمد و شروع در نماز کرد بخاطرش رسید که قتل علی پس از آن  
 و بنی هاشم و دستا علی بسپارند و بعد از کشتن او صبر نتوانند نمود و مرا  
 و خالد با بنوا همد گشت و او را همه انکه بنا با خالد کاد خود کند در آن  
 نشدند گفت یا خالد لا تفعل یعنی ای خالد آن کار مخور و خالد طلب  
 حلیفه بنا حق را نصیبه و آن از عزیمت خود و مولوی معنوی گفته هر که  
 باشد نیاز و طبع است او نخواهد هیچ کس را تنگ دست و انکه هر چه  
 خرم سوزنده میخواهد شمع کس از خسته و در کتاب احتجاج شیخ طبرانی  
 آمده که چون ابابکر و عمر خالد ولید را امر نمودند که حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام را بقتل رسانند این خبر را از ابابکر گمانا بخت عیس بود  
 شیند که نیز از خود را بمنزل مؤمنی مؤمنان است که آن خبر را با حضرت رساند

از راه غفلت خاتم قتل امیر را  
 در نماز امیر ابوبکر

چون آنحضرت از سخن انکه نیکو شید گفت خدا بیامرد و تو را و بگو به بی وفود  
 که صراحتا من کشته شوم که قتال خواهد کرد با تا کشی و مار قین و خاصین  
 و خالد و مدینه قتل آنحضرت را با ابابکر و عمر وقت نماز صبح داد که هم او را کتبت  
 کند و در آنوقت خالد مسجد آمد و در پیش روی آنحضرت بنان ایستاد و چون  
 ابابکر گفت یا خالد لا تفعل ما امرت به مؤمنان ملتفت بخالد شد  
 و بد کما و دست بشیر است گفت ای خالد مرا بقتل میرسانیدی گفت آید  
 بخدا اگر ابابکر مرا منع نمیکرد مرا بقتل میرسانیدم آنحضرت فرمود که دروغ  
 گفتی می تواند بر قتل من پیش و خلق و رافض و بخوی که نزد بخت بود که  
 شود و نیز در آن کتاب آمده که خلق خالد را آنحضرت با نکتست سنان  
 و سلی گرفت و بشیر پس فریاد و خالد فریاد سخن و حدیث کرد و بنام  
 خود بعد از آن آنحضرت سر و پای بانه مامور و دو چند قدم او را دو  
 انداخت و بروای انکه در آن حال عمر منزل سخن بیاید و مدد خالد را  
 آنحضرت او را گرفت بر زمین زد و گفت ای پسر صلیک جیش ماد و تو را که  
 جدم و عید مناف بود و پند تو با صفاک زنا کرد و این را که از تو سر  
 من ندادن این جفا است اگر نه فرموده سید کائنات بود بنو معلوم میکردم

نکته کرد خالد  
 و سید زید هم خود را  
 از سر حضرت امیر



کما انما لکام بک کشت تا صلاه و اندک است عده و و در کتاب اربعه  
 از عبد القیوم عباس و جابو بن عبد الله انصاری روایت است که یک روز  
 در وقت چاشت فردا با یکهو لعین نشستند و میگویند که خاندان و یقیناً با لشکر  
 بسیار و قطعا سیاه و گورن و طوق شده و از کوفی میشود است و در پیش  
 روی کرد گفت که این چه رسوائی و چه خلایق است که تو میکنی سخنان  
 در پشت بسیار و در روی او گفت و از خالد یکبار عطا و سبباً که طوق  
 پر صید گفتند طایف باین لشکر وحشی آدم و در راه بلی باین طایف  
 و موالی او رسیدم و او از روی خشم و من نگرفت و گفت تو بودی که  
 بفرموده ابا بکر میفرستی که مرا بقتل رسانی گفتیم بعد از آنکه او برای ما آمد  
 میبود ترا میکشیم چون ای صغیر شنید اهل قتل خشمش زیاد شد و دست  
 گورد و سرش را بکوفت و بود با سیاهی که با نجا بود و این قطب باین غلظت  
 که میبینی بکوفت و سر پرچید و مرا مراد و ابا بکر هر چند جلد و جلد بود  
 که از او از خوردن او بپزدی گفت حق است این که او را آوردند ایشان نیز غایب  
 گشتند و گفتند که کوره و آتش حلالت میشود و هم چنین بود تا آنکه حضرت  
 ابراهیم المؤمنین را بدیدند که کشت و ابا بکر و یارانانش بعد از آنکه حضرت را

خلیفه کردن حضرت  
 شد که در این

اجماع بسیار نمودند و حضرت دست گورد و خالد بکوفت و او را پیش کشیدند  
 قطب را بکوفت و در دست بنادکش چون موم نرم شد تا از خوردن انجوت  
 پیور و کوفت و ناسی بی دین و پیروان ائمه عین باین مناز که خالد و ولید  
 بایدها از سخنان رسول خداست مگوشتند که گفته اند **بیت** دوزخ شود  
 از قرب بنی کلاب جبهه دهد بوی بدان افتاب **بیت و جهاد**  
 و گو بعضی از افعال دجیم و افعال قبیح طمعه و زنی که بعد از او و دشمن  
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخواستند طبل مخالفت و تان و تان کردند  
 و نقش و هد و پیا نمودند و خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب عظیم بنا  
 و طمعه یکی از اصحاب عقید است که بقتل رسول الله را اتفاق نموده  
 بودند و خدای تعالی رسول خود را از کید و مکر ایشان محافظت نمود  
 طمعه بن عبد الله بنی پس نام ابا بکر بود و زین بن عوام اسدی اسله خوا  
 غایب در خانه او بود و ناصبیانی دین و سنیا لعین طمعه و زین را از قبله  
 عشره مبشره میدادند و از صحابه بکنارشان میخواندند و در تعظیم و تکریم  
 و در نزدیکی احادیث وضع نموده اند و هر دو را در وجه شهدا و  
 مقبول بود و چنین میدادند که بجهت خون خاکی عثمان با علی عطا

در ذکر کشتن ابرو و در طمعه



و قتال کردند و چون حق سبحانه و تعالی ایضا اهدا کرد بطایفه مذاهب معتزیه  
ایشان را بر صانع عقل و دانش ظاهر و هویدا ساخت لهذا کلمه حق را بر  
زبان ایشان جاری مینماید و در روز قیامت قول و گفتار و دودان را بر او  
محبت ساخته معذب و مقابله میکند و اند چنانچه شایع بخاری و انوار  
البرق و ابیت کرده که در روز قیامت بر او میخوانند علیه السلام را بر او  
اداره بوز خود خوانند و چون بر نیزه یک حضرت رسید فرمود که  
بنیاد باری کرد و خلاص روز در خلاص موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله  
باشد گفت علی را دوست میداری تو گفت چو دوست ندارم و حال آنکه  
او برادر و دوست و یار من است سید کائنات فرمود که اما آنست که شفاعت علی  
داشت ظلم یعنی بد و سستی که در تو باشد که تو با علی معامله کنی و حال آنکه  
تو ظلم کننده باشی برو و چو در تبعید این سخن بنیاد آمد و ترک قتال نمود و  
مدینه شد و گفت چو بنیاد من مادی که روزگار او از من فراموش  
گوده بود و این چرموز از تعقیب روانه شده و دودای سیاه قبیل او  
عازن حضرت چشم جایزه داشت آنحضرت فرمود که از آنحضرت شنیده ام که  
گفت بشر قابل این صفت یا کذا یعنی بشارت ده گشته پس صفت را با آن

دو نفع پس این چرموز از غصه خود را هم گشت و این چرموز دودان را با  
بود و چند کس از جمله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گشته بود  
چون دودان را دید که نفع از این جانب است باز بقتل و بر اقدام نمود  
تلافی و تدارک کند نه آنکه در گشتن از بین کائنات داشته باشد و بعضی  
گویند در میان خواب و بیداری داخل شد و در آنجا بجهنم رفت و چون  
آنکه حضرت رسول فرمودند که در بین و قاتل او هر دو دودان را  
مولوی معنوی در مشنوی فرموده ای برین باندان خلق و زبان است  
که کند لغت سوی ماه اسمان لغت بر دوش باز کرد و پیشانی تفت  
کرد و در دماغ مسکلی هر که با شیخ خدا اندیشا و شیخ کی میرد بسوزد چون  
او و طایفه را آنکه در گشتن عثمان از هر کس سعی بیشتر داشت تا بیشتر را طلب  
خون خواص عثمان ترخیص و ترغیب نمود و با شصت چندین قتل و قتل شد  
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باو گفت ذی رسول خدا را شهادت  
میکردی و ذی خود را در خانه گذاشته لغت خدای بر تو یاد و مع هذا  
نشده مردم با بر چنگ قویب میفود و میگفت ای مسلمانان صبر کنید که بپای  
صبر نصرت و ثواب شما را باشد **بیت** بی خبر ناگفتهش بند خدا و پیش

در روز و احدی از علم کلام



بوده گفت شما ما و مردان ملعون بنده مش گفت بخدا قسم که هیچ کس بر کشتن  
 عثمان حرمین توان طلحه نبود و طلحه را سپید خود ساخته تیری و در آن وقت  
 انداخت و تیری بر طلحه ملعون خورد از اسب بزمین افتاد و بیوش شد  
 خداوند بکشد از قضا در سینه بر و خود دو کتبی جانان بریده بر تیر  
 کشته بر سر کما و بود پس و او را لیلای اعداء و چون جوش آمد و دی که کتبی  
 انداخت و داشت و کاشش تحت دشوار شد بنده مش گفت مرا بجای و سزا  
 قلام گفت نیکو نام که ترا کجا توانم رسانید گفت سبحان الله خوبی ضایع بود  
 از خون خود در قریش کلاه بستم مگر ای بنو بیت که از جانب الله بمن  
 رسید و او و ناله میکرد تا مرا اینجا جان نماند و دوزخ سپرد **است** حسود  
 جان ترا خلعت عدم زدید که ضایع است لباس وجود در بر او و در کما  
 احتیاج روایت است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان  
 کشته کا بطلحه رسید اسر نمود کما و را راست نشاندند و خطاب با خود  
 فرمود که ای طلحه بود ترا ساقی انا سبطا داخل شد و سوراختی بینی  
 تو و بر تو اید و دوزخ و نیز در آن کتا با آمدن که چون حضرت بکشته او رسید  
 گفت ای شکسته بیعت من و ایمانم رسانده فتنه در میان امت ای خواستگار

مردمان که قتل من و الحال قتل من و میرت گیرند و بگویند و امر خود که طلحه را  
 نشانند پس انحضرت فرمود ندای طلحه بن عبید الله قد و جدت ما و  
 ربی حقا فضل و جدت ما و عدلک ربک حقا حق این امر فرمود که بخوانند  
 او را و بعضی از اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین یا طلحه حرف میزدی بعد از  
 او فرمود آری بخدا که شنید قلام مرا هم چنانکه شنیدند کتا کشته کتا و  
 بدی قلام حضرت رسول بود و کتب فریقین متکواست که بعد از آنکه  
 طلحه در بین بیعت حضرت امیر المؤمنین کردند شمی بخداست انحضرت  
 حکومت مصر و بصره بقوا مستقر فرمود من ولایت و حکومت یکی دم که بر  
 و ولایت او و اثنی با شتم و شما بفراده خدا را حق نمیشوید و زیاد و انا طلب  
 میکنید گفتند تا همیشه عنین و محترم بود ایم و صاحب جاء و منصب  
 و دی که ایشان میل صحبت دارند قنبر را گفت که این چراغ را بردار و بگوئی  
 بپای پر سید ند که یا امیر المؤمنین سبب یغی چراغ چه بود گفت پیش از  
 آمدن شما بنوشتن حساب بیت المال مشغول بودم و چراغ بیت المال  
 مینوشتم و الحال با شما صحبت خواهم داشت نشانید که چراغ بیت المال مشغول  
 باشد و چون صره و نا بجا بیاورند آمدند با هم گفتند بدین طریق در روش

نکلم در آن حضرت امیر  
 با نفس خود ملعون مردود

آمدن طلحه از سبب کشته امیر  
 و بعد از آنکه حضرت طلحه را  
 بجای و بپایر شایسته است



کزین مرده راه شروع می ورزید این زهد و تقوی و کثرت ذایات با این حدیث و کوفی  
 باید نمود و زنی که نزد دست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و دست  
 زیارت مکه معظمه را طلبید و آنحضرت فرمود و الله که غریبی و مظلومی است  
 زیارت نیست سوگند است از خود کند که ما را مطلب دیگر نیست و از مدینه  
 بیاید پس بعد از آنکه تمام کرد <sup>از</sup> غالی عثمان را و میر جبره و برادرش و رفتند و رسید  
 غاسر با ایشان آمدند و چون رسیدند چندین مرده متفرق را  
 و چندین هزار دردم شکار آمدند که در کتاب گمان مصفا است اهل سنت  
 از ابو جعفر طوطی بن عیسی الازدی روایت است که با ایشان مشغولت و کوفی  
 طلحه و زبیر معویه شدند که با ایشان نامه نوشت که بیعت گرفتارم از برای  
 تقای ذمه و بعد از آن برای طلحه از اهل شام و علی بن ادریس و جبر  
 دوست و عیسی بنیت و شام طلب خون عثمان را اظهار کنند و این را قریب  
 معویه خوردند و با این امید از مدینه بیرون آمدند و بکرمه مظهر رفتند  
 و طایفه از آن راه جده رفتند و ایشان بفرمان رسید که در سید و مولوی  
 معنوی فرموده **نظم** هر که تازد سوی کعبه بیل همچو این سرکش گمان  
 کرد و ذلیل تو نبوی خود طایلی ماه جو و در پی جوی و بکوفی اندو

و در کتاب احتجاج سر دیاست که در روز جل و بی برانها خود رسید که چندی  
 ظاهر کنند گفت یا علی ندی از جمله مشر مشر ام کمان و کس همان اهل  
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اند و پرسید کمان و کس کمان پس از این  
 گفت من و ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی  
 وقاص و ابو عبیده الجراح <sup>است</sup> و سعد بن عمر بن نضیل و آنحضرت را نام نبود حضرت را  
 با و گفت که توه گفتی و نه شردی باز شرد و آنحضرت را داخل بود پس حضرت  
 امیر علیه السلام فرمود که من نیز داخل گفتم بلی فرمود که تو کواهی میدی که  
 من از اینها و اصل هشتم گفت بلی آنحضرت فرمود که بخدا قسم و خدا را کوا  
 میگیرم و کواهی میدهم که از پنجم شنیدم که توان اهل دوزخ و بداند که در  
 قصر جهم غارهای است و در آن غار چاه و در آن چاه ابوقاسم است که بعضی  
 از آنها که نام بردی کمان مشر مشر اند که ایشان در آن تابوت است و در  
 آن چاه سنگی است و هرگاه خدای تعالی خواهد که بنا باند و زنج را بکنند  
 که بر مائدان سنگ مائد و زنج از حرارت آن چاه تابید شود و هرگاه  
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بکسی بگوید که توان اهل دوزخ یقین که  
 گفتار فرموده رسول خداست و حضرت رسول انچه بر زبان مجرب بنیاف

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام  
 در روز جل







خدا را می بیند و در دهر که گفته و اصل کوری و چون بر جوی از نزل جبرئیل و  
 امر الهی و رایز ناب واقف شدن بود بمالعه و اهتمام رسول خدا را گفت  
 بعد از سماع حق قصه و حق عمر را خبر را که دانید و قصه پدر را که  
 که دانید و را با او بگویند و سنانید و از و با او عید و عید الوحدان است  
 و سید و از ایشان بنای منافق است که تا آنکه به جمع کنند خیل است  
 خدا را و از آن چنانکه در قصه عقبه و در کفر خلفای ثلاثه که شده و چون  
 خبر من حضرت رسول و پیام جفا غایب بود تقدیر بود عایشه را طلب  
 و گفت انشیت سر و بافتیچ از یک لعلات چون سر را فاش کردی حق  
 تعالی برای قلی بنورسانند **و باقی** معنی که در آن گفتی و بنیاد است  
 و در دست و آن بهر طوفی تو یا داست مردی که بشد یک و بداد و است  
 و آنکه حدیث این جماعت یا داست و در تفسیر طایفه ابراهیم مسطور است  
 که بنا بر مصلحتی سوری چند حضرت نبوی بخصه گفت و در کلمات او  
 گوشتان جمله ان اسرار مقدم بر با بگو و عمر بود که ایشان بعد از من سرکب  
 امر خلافت خواهند شد و این سر را بخصه بغایت گفت و عایشه بیرون  
 گفت و او بعد گفت و آن دو منافق تمهید کردند که بموجب کلام ان منافق

در بیان عایشه و عایشه

الف

القول خلافت بنام خدا خواهد که گفت باید که حضرت رسول را از هر وجهی  
 خود را متعلق شود و ایشان بن هر دادن حضرت بنام و متهم شدند  
 جبرئیل علیه السلام از جانب رب العالمین بحضرت سید المرسلین امیر المومنین  
 بران امر مطلع گردانید و در کتاب کاشفا بحق حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در حق  
 حضرت شعیب صغیرا بعد از موسی بن موسی بن موسی بن نوح خدیج بود  
 و بن موسی او را با سوری گرفت و بجهت همت موسی خلاص شد و من بنیاد  
 تر شام که یکبار از زنان من بعد از من بر و من من خدیج کند و بنا بر متا  
 نماید و اسیر شود و این خبر چون آن حضرت رسید جمله بخت و استقامت  
 استقامت نمود و آنکه در فاکت ما بنامیم آنکه برو می تو خروج خواهد کرد  
 گفت من وصیت میکنم شما را بر چیز گاری و نشسته و در خانه و ترک خود  
 زینت زنان جاهلیت را بحق ان خدائی که مرا براسی مخلوق فرستاد که جبرئیل  
 مرا خبر داده که صاحب جل ملعونند و در زمان هر چیزی که پیش از من بود  
 و در احوال حضرت امیر المومنین و سید و چون حضرت رسول را و را  
 گفت یا علی تو مظلومی بعد از من هر که با تو حارب کند یا من حارب کرده است



و هر که با من حرب کند یا خدا حرب کند و است هر که از تو دوری کند یا من  
 دوری کرد و است و هر که از من دوری کند یا خدا دوری کرد و است  
 حدیث جبریل است بر لعن عائشه و حفصه و ام المومنین چنین بیاید  
 که قابل لعن و طعن نباشد و دیگران جلد افعال و افعال غیره بنیده عائشه  
 و حفصه که باعث لعن و طعن ایشان است آنست که رسول الله ص و فرشته  
 زینب غسل خود را به خود و چون عائشه و حفصه مطلع شدند اتفاق خود  
 گفتند بگویم بوی بد از دهان تو می آید و هر یک آمدند از سخن رشت  
 با غضب گفتند و مجابست و خشونت پیدا کردند و کال پاها و از زبان  
 سرور و رسانیدند آنحضرت خود را غسل را بخورد حرام ساخت و سوگند  
 یاد نمود که دیگر غسل نخورد و بر و این آیه را که یا ایها الذین آمنوا  
 داشته بود و عائشه و حفصه خشونت و مجابست پیدا نمودند آنحضرت  
 غسل کرده را بخورد حرام ساخت و سوگند یاد نمود که یکبار از زنا  
 عمل نماید هر تقدیر و جبریل امین و فرشتگان ملائکه جلیل آمده این ابناء و در که  
 یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا ثلاث بنی من منات از واجبات و الله غفور رحیم  
 که چرا چنینی که خدای تعالی بر تو حلال کرده بر خود حرام میکند و اینها

روایتی از حدیثی که در حدیث  
 رسولی عجیب است و این حدیث

عائشه

در جمیع و جمعی و در جمیع او بوده اند که حضرت رسول ص و فرشته  
 و اینها اشاره به آنکه عائشه خود و سه نوبت فرمود که درین خانه قنصلت  
 و این بیامی شد که شایع شیطان اینجا است و از اینجا بیرون هوا هدامد و  
 در جمیع جمعی ذکر شد که حضرت رسول اشاره به آنکه عائشه خود و  
 سرگشته و این خانه است و از اینجا شایع شیطان بیرون و بیایدی تا صبح <sup>خطه</sup>  
 اقوال داشتند آن خود گفتند که آنحضرت سید کائنات ص روایت میکنند  
 که آنحضرت فرمود که عائشه سرگشته است و اهل قنصلت و مع هذا و یا ایها الذین آمنوا  
 و نماز و بجا آمدن سبیل الله میدانید و در جمیع بخاری مسطور است  
 که یکبار اهل جل ابو بکر ثلث گفته کرد یا ایها الذین آمنوا و درینک جل دیدم که چو کیش  
 بود عائشه را که قنصلت و فرمودند و رسول الله بود و فرمودی در خاطر  
 این سید و در این اثنا با دم آمد که روزی در خدمت حضرت رسول رفت  
 شد که بواهل فارس زنی خاکم است آنحضرت فرمود یا ایها الذین آمنوا  
 و او را هم امرای یمن هرگز قلع و رستگاری بنا و جامع را که فی متولی او  
 ایشان باشد <sup>ازان</sup> و در خلاص شدم و از آن کلمه عجیب نفی بین رسید و غرض  
 که آن بزرگوار علی ای اهل سنت است در کتاب نجات در حدیث عائشه چنین



چنانچه نقل کرده یکی آنکه معاشرت غایب هرگز مریضی بطبع حضرت رسول شود  
 و یکی آنکه روزی ابابکر بدین غایب وقت داشتند که پیغمبر خدا از او بگذشت  
 گفت آنچه در میان شما گذشت بیان کنید تا من بدانم پس حضرت رسول  
 بفرموده گفت تو حرف من را ناس حرف دهم غایب و جواب گفت تو حرف  
 من را ناسی از راست مگوی یا اینها نیست که پیغمبر خدا بغیر از ماست میگوید  
 در جواب رسول چنین حرف نباید زد گویند این آیه از قرآن بود و آنکه  
و رسولکم فی الدین و الاخرة را شنید بود و اینها که پیغمبر و انبیا  
کبره بعد از آنکه یحیی بگوشتش فرسید بود کل من نام قف بوجده تا  
رجع التراب و یجملها اگر این وقتا و کس بود و چه چیز جوانان بعضی  
 چیزها غافل میشاخت و در آنوقت کمال عقل داشت و میخواست که غایب  
 و بجا آمدن سبیل الله باشد نمیدانست که حق تعالی در حق زبان پیغمبر است  
 و ترک آن بیگانه و لا یرحم بیج انما هلیه کرده و خاندان باید نشست  
 و زینت کرده و ایام جاهلیت بخورد و راست میگویدند که گشتند تا آنکه پیشتر حوا  
 شوند و شتر را پوست بکنند و بپوشانند و در بالایی پوست زده فرو  
 گذارند و بپوشد چنانکه از آنکه بپوشد و در آن و برانام و منافی که در آنجا بود

و انصاف و بنده و آزاد و عیب و هم برانامش اتفاق کرده باشند و روح  
 و باعث و یقین خون چندین هزار کس شوند شمشیر با و کندن رسول  
 خدا باشد و بدین صفت از غایب بیرون آمدن عبدالله و قتال قتل نماید و این  
 شکوید و ابو نعیم و ابی حدید و غیر هم نقل کرده اند که چون غایب با  
 و زبیری و بعد از آنکه در بیرون وقت رفت بطرف بمصره بر جواب رسید  
 و غایب فریاد سگان موضع شنید پس رسید که ایام موضع چه نام دارد و  
 لفظ جواب بگوشتش اندازد رفت بمصره پیشان شده گفت از رسول  
 شنیدم که فرمود یکی از زبان من با خط خوب خواهد کرد و پیغمبر چون به  
 جواب خواهد رسید سگان انما یفر یا و خواهند آمد و لغت برو خواهند  
 کرد و بعد که ای غایب که قوا و نیاش طلعه و بعد از آنکه در بیرون بجا آمد  
 پیغمبر سنانند و هر کواهی دادند که ای جواب نیست و از برکتش پیشان  
 ساختند چنانچه در وقت راهی شدن شتر بلند بر لبه او و در آنکه  
 بران سواد شود و شتر مسکو نام داشت و چون نلم مسکو میشد پیشان  
 شده گفت رسول خدا مرا ضیو داده بود که یا غایب خود را نگاه دار  
 آنکه بر شتر مسکو نام سوار شوی و بحرب میرفتی باشی و طلعه و در

اینها ان شدند غایب را  
 از جمله آمدن و او را فرستاد



نام شت را بگویند و لیاسی را یقینا داده و پیش دادند و خداوند  
 الیم فانه یغشی البیض و یکم المعروف و چون مردم جزم نمود این خبر بآل عثمان  
 رسید نامه را و نوشت که از خدا بفرست و حق تعالی فرموده است که در راه رسول  
 در خانه های خود ساکن باشند رسول خدا را خشکی بگردان عیب باشد که  
 زده او در میان لشکر رود و با سالی اما حارب اما یجرب ای غایب این پسر  
 قوم عدل است مستودی تو بدین فعل این است جواب گفت که فالتی چون بود  
 عثمان سعی کرده مرا منع میکند و بنا کند عایشه در قتل عثمان شریعت تعالی بود  
 همیشه میگفت اتملوا قتلها فانه قد کفرنا اتملوا امرات المصاحف یعنی بکشید  
 پسر که نام را که تحقیق او را فرستاد و یکسوزنده و معصوم را او را فرستاد  
 صاحب طام و غور خاه عثمان است و در وضه الصفا آمده که قتل شخصی  
 طویل العید بود که عثمان با او از روی صورتش شایع داشت و هرگاه سالها  
 در خدمت عثمان نماند میگویدند از او را این هم میخوانند و در کتاب کشاف  
 مذکور است که در روز حرب جل شخصی عایشه گفت یا ام المومنین تو چگونه  
 امر را نموده خواهی تمام بنمائی و طلال که قبل از این مردمان را بقتل با ما  
 میفرمودی و ترغیب میدادی گفت که روزی که من بقتل او امر میکنم و بکشتن

او را می بودم او ظالم و فاسق بود امروز که او تائب شد و استغفار نمود مثل  
 نعمت خدا لعن کشت چگونه کشتن او را بود و با عیش و طاوت میان عایشه  
 و عثمان آن بود که در حق عثمان و آل عثمان عیب را بگوید و هرگاه عایشه  
 حفصه از بیت المال میداد و قطع نموده عایشه عثمان گفت آنچه پدر من و من  
 این میدادند تو نیز بدو گفت من در کتاب و سنت نمی یابم که بدو حفصه  
 بدهد باید داد و لیکن پدر من و من چیزی نبود حفصه عطا میکردند بطیب و در  
 نفس خود من و تو چیزی نمیدهم پس گفت از سیرت پیغمبر من چیزی میدهم  
 عثمان گفت تو و من از عطا بیهوشید و شهادت ندادید که پیغمبر فرمود که  
 پسند را بپسندید و حق فاله را باطل ساختید اکنون آمده طلب پسند  
 میکنی من این کار نمیکنم و چیزی نمیدهم و هرگاه عثمان بپسند میرفت برای نماز  
 عایشه فریاد و فغا میکرد و پیراهن حضرت رسول را بر میداشت و میگفت  
 عثمان مخالفت صاحب این پیراهن میکند و چون آن خلیفه با حق انقضا  
 سخنان نداشت و درشت می شنید با لای منبر میرفت و میگفت عایشه دشمن  
 خداست و حق سبحان و تعالی برای او و حفصه مثل زده در کلام خود بزد  
 نوح و لوط انجا که فرموده خدا بکشد لای که فرستاده نوح و لوط را بکشد

قطع کردن عثمان و عایشه  
 عایشه و حفصه ملعونان







نوشت و جمع اجناد را بنزد دانه و درج نموده بمصوب پسر خود علی بنی فرستاد  
 و در کاشف الحقائق آمده که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه منوره  
 بمصره شد در منزل انتظار جمع شد و لشکر کوفه پیشد غایب شد نامر بمقتضای وقت  
 که بگذرد در قلعه منزل خود آمده اند هر دوازده کس پیش آمد و نمیشد که بگویند  
 و چون نامر بمقتضای رسید موجب حدیث بخواند الحب یوارث و البقیه یوارث  
 و آنان معینه بخواند و مقصود کتابت غایب در این نظم در آورده میخواهند و در  
 میزدند و سرور میکردند ام کلثوم دوی پوشیده بنام حضرت زهرا  
 بنظم در آورده میخواهند و در شیند روی خود را کشود و مقصود بجل شد  
 و عذر خواهی نموده ام کلثوم گفت ظلم تو غایب و پدران شما اهل بیت  
 خاندان ما قدیم است و امر و زینت و چنانچه تو و غایب امروفت قصد  
 قتل پدر من را میدیدید و شما قصد قتل رسول خدا داشتید و خدای تعالی  
 شما را نشانه کفایت کرد و این روان نظایرها علیه قاتل الله هو و کفر و جبریل و  
 صالح المومنین و در آن باب فرستاد ایوه بگفت و بنام خود آمد و در کتاب  
 احتجاج نوشته که چون غایب بمصر آمد جمع کثیر را با طاعت و اقیان خود  
 در آورده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمصره آمد با غایب جنگ

شش نفر از حضرت  
 با غایب در جنگ

احزاب غزوه

تود و طایفه کشته شد و زبیر از معرکه جنگ فرار نموده و وجود غایب را بر شتر  
 مسکین نام نهاد که در جو و دند و بیکای شتر را قطع نمودند و او بر دیکر پناهنده  
 بود و مردم را از آن حالت تعجب آمد و موی موشان فرمود که بکشید شتر را  
 که شیطان او را نگاه داشته پس غار بری ناسر و بعد بر آب بکوان شتر را کشید  
 و بنزد دانه کتاب از حضرت امام هدی باقر علیه السلام روایت است که چون در روز  
 جمل غایب کردند از شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که من احوال  
 آنست که غایب را از آن کینم از جای حرمت رسول پس آنحضرت قسم داد من  
 که بخدا که هر که از سید کائنات شنید باشد که بعد از من اختیار دنیا  
 و دنیا را می است برخیزد و کواهی دهد سینزده کس بر خواسته کواهی دادند  
 که بعضی از آنها در جنگ بدر و در حدیث سیدالبش بودند پس در این  
 وقت غایب بگویند بخوبی که من و یاران او از کوفه پناهنده شدیم  
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که مرا خبر داده خبر مذاوت که یا علی  
 خدای تعالی بدد و یاری تو خواهد فرستاد در جنگ جمل پیروزان فرستاد  
 و غایب را آنحضرت التماس نمود که در مصره باشد استند غایب او بهی و جبر  
 فرستاد او را با جبر بر آب بکوه همراه نموده معزز و مکرم بدین فرستاد و او



مومن صاحب باطنی که از مولا می شناسد مشاهده نمود و چون به پیوسته توحید  
 و توحید سبوی خود بخواند و مقابلها محضرت و ازین جهان در مقابل نماید که  
 بمالیش رسید آن بود که خود را مستوجب لعن و لعن و سزاوار عذاب و  
 عقاب الهی نموده باشد بی تحقیق خود چندین هزار سال آن را و مؤمنان  
 و از عالم بر طویل مر و نیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که  
 رسول اهل جبل و اهل صیفین و غول برج قن و آن را لعنت کند و چون اهل عذاب  
 جبل شکستند خود را ندانند و ازین جهت است عایشه مقدم و با و کتم که علی چنین  
 چیزی میگوید عایشه گفت ایم راست میگوید و من نیز از حضرت رسول شنیدم  
 و گفتن من از اهل جبل نیست و بجای شد و احدی چنین در کتاب ناد را اجابت  
 نکرد و کردن این از آن کوفه بدین عایشه آمد و گفت ایام المؤمنین چه  
 میگذرانند و حق مادی که فرزندی خود را بکشد از روی عداوت و از نند  
 مومن باشد عایشه گفت که آن را کافه است چرا که حق تعالی فرموده مَنْ قَتَلَ  
مُؤْمِنًا مُتَعَدًّا فَمَنَّا وَهُوَ جَاهِلٌ بِمَا قَتَلَ یعنی هر کس بکشد مؤمن را دانسته پس  
 جزای او در دوزخ است که در دوزخ باشد پس آن زن گفت فاما عولیس و امراته  
 قتلست شتر القاد و از این من اولاد المؤمنین یعنی چه گوئی در حق میادنی

که بگوید

شرح نهج  
 ۱۰۰ حسن

هر یک که شنید شانه هزار و دویست هزار ناله و نوحه و سدا تا از چو  
 عایشه فهمید که غرضش چیست و سخن را سینه بگوشت او خورد و موجب الحق  
 در آن زن را بکشد شد گفت و در کینه این دشمن خدا را از نزد من پس آن  
 زن گفت ای عایشه معلوم است که دشمن خدا کیست و فی العود بیرون رفت  
 و باین مقدار طغیان و عصیان در چنین خود شانه هزار و سالی آن آن  
 ملعون مرده و دمان خود را خبی نشده مانع آمد که تا اوست حضرت امام حسن  
 بزیارت رسول الله برند و این را نیز سر بآرد و بگویند اهان خود نمود **شعر**  
لکیت تطیق یوم الحشر لادنار اکبنا کالرواس و در کتب فیه  
 مذکور است که چون حضرت امام حسن علیه السلام از دار فناء حلت نمود  
 بسایه بقا خرابید امام حسین علیه السلام جسد مطهر آنحضرت را بر داشته  
 بر دایره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بود عایشه و من و آن و جماعتی  
 امیر طایفه باغیه بنحان اینک میخواهند حضرت امام حسن علیه السلام را در حجره  
 رسول خود نمایند آمدند و نکند داشتند که بود عید بزرگوارش چند و آن  
 آنحضرت را نشود بآوردان کودند و آن روز عایشه بواسطه سوار شد  
 حجره رسول الله از من است و من را خبی نیست که او را در آنجا دفن نمایند **عاشق**



و این بیاس در جواب این شعر را گفت و بر دایره میباید از این سخن و علم و ادب  
 این شعر را در بیان نظم انشای داد و بگویم بگویم و گوشت تغلیت است  
 انشع من النبی و فی النمل تغریخت یعنی در من و در چنگل چلی برشته سواد شایه  
 عام و در جاست سواد شدی و اگر در نعل جاف همی است که بر قیل هم سواد  
 شوی و ترا از میراث رسول الله یکصد از ندر حصه از جمله هشت یک میرسد  
 چه او را هشت صد و دیگر بود و در خنوی هم داشت و جمیع رنگ یک هشت  
 رنگ پس صد و ندر یک آن هشت رنگ از تو است و تو هم را نقره نقره و در  
 رسول الله را خانه خود نام کردی و در خبر است که سر هفتاد مروانی با نفا  
 غایب بر جنازه سر راه گرفتند و بر جنازه ناله حضرت که در مملکت مروان اعظم  
 متولی آن شده بودند میخواندند و اول کسی که از یک تنوا ناله خلق شد  
 بود و هم پس دیگران نیز باین امر نمود و در کتاب احتجاج روایت است که در  
 غاصب بی اخلاص بعد از آنکه گفت که من دوست داشتم که نو در جنگ چلی گشته  
 میشدای غایب گفت ای پدر چرا گفتی تو گشته میشدی و شیخ و سرزنش  
 بود آن برای غلام مردم میکشد که غایب زده رسول را علی بقتل رسانیدند  
 نهضت در کتاب سبع الاخبار از جمیع بی خبر روایت کرده که در گفتن روزی

کرامت عابد در  
 طلب که صفح از آن طاعت

نیز غایب رفت و از او پرسیدم که ایام المؤمنین را خبر ده که دوست تو کی  
 نزد حضرت رسالت پیدا چه کسی بود گفت دختر او و غلامها را انکه گفت من  
 بود و مرد است گفت شوهر دختر او غلامی ای طالب که حساب السخا و قائم  
 اهل بود و در وقت رحلت بعضی روح سیدی کائنات را در کف او غلام نمودند  
 پس همی گفت بعد از استماع این حدیثشان غایب با و گفتم هرگاه تو میدانی  
 که غلامی ای طالب علیکم نزد آنحضرت دوست توین خلق خدا بود و باین او  
 طاف موصوفی را با او عاربت کردی و در روی غایبی شدی **بیت**  
 ای بر لبه بحر ایستاده بر خال شده وی بر سر کعبه از کفای مرده پس غایب چون  
 این سخن شنید مبهرج خود را بر روی خود فرو گذاشت و بگویت و گفت غیب  
 من از کار خیر انقضای بر بود و اکنون او غایبی است که اطاعت و فرمان او بر هر  
 کس واجب و لازم است و من هم دیوانی که منسوب است بخویشی و مناسکلام  
 همین نظایر که از آن حضرت در این باب واقع شده در رشته نظم در آورده  
**رباعی** در علم و غل اهل حقایق ما همی و انکه اسرار دقایق ما همی  
 حق و اهل ایمان کنده اختلاف دهد فهم که سابق ما همی **حقیقت** در  
 با السرا المؤمنین مسطور است که بجا اول مجلس جمعی رسید که ملاکوه حدیث

در علم



میگوید و در آن نشان نماند و بابت کردند که میگفتند و در آن نشان نماند  
 نماند بقیه الا العفو و العافیه یعنی اگر در آن شب قدم شماست سوال میفرمایم  
 که در آن خدای خود میگوید من ریش کنایه از پلایان و عاقبت کار را معلوم چون  
 این کلام را بشنید گفت چرا نصف دیگر را و عاقبت کار را میگویند که آن کلام است  
 گفت الظفر علی برای طالب از برای آنکه هم مطالب عالیه ظفر بر آن حضرت  
 بود و کلام معلوم موافق گفته عایشه است **پس** که کرد و در هر عالم کلامی  
 که چنانچه گفت جاوید و نشان نشد **باب هجدهم** در فوت  
 عایشه علیها السلام و العذاب و الهادیه و در سبب فوت او و اختلال واقع شده  
 در کتاب کشف الغمیه آمده که با جمل ستمی فوت شده و در بعضی الموات از  
 رسیدن که تمام از پیغمبر و حق کنیم یا نه او گفت مرا در جواب پیغمبر و حق میکند  
 زیرا که بعد از رسول احداث امری کردم که بسبب آن شایسته مجادرت  
 انحضرت بنیت و بعد از فوت او بر وصیت او عمل نموده او را در جواب رسید  
 کائنات و حق نمودند و در بیع مد فود است و در کتاب الزام القوم است  
 که عایشه در بعضی الموات میگفت که دوست میداشتم که از قوامی بودم  
 یعنی مادر مرا زاده و در جمع من العصبی بن نقل شده که با من در بیرون رها

مرو الموات بدید و نماند و بابت کردند که میگفتند که جنگ کردم با اهلان  
 مطلبش معلوم و بر ستمان ثابت قدم بودم که شایسته علان من و عاقبت کار  
 هرگز بوجود نمی آید و در بعضی روایات وارد است که معویه بن ابی سفيان  
 از آن است چنانچه مولا نا احماد و بیلی در کتاب حدیقه العیال آورده و عایشه  
 کتاب عوامی را شایسته که یکی از علای اهل سنت است نقل کرده کرده و در  
 معویه بن ابی سفيان و رسول بود و بعین از برای برید پلید میگفت  
 عایشه سران و زن و جمیع اش را آورده گفت ای معویه بر پیش از تو پیشو بود  
 از برای خود زن خود بیعت کردند گفت نه عایشه گفت تو دانی که  
 اختلال نکرد که معویه چهل شده از منبر برآمد بعد از دو سه روز که  
 بخود او فرستاد و التماس کرد که قوام المومنین و زن و جده رسول خدا را که پلید  
 من این با عفت من است شرط میکنم که برادران تو هر کدام را که میخواهی که تو  
 فرمائی چنان کنم و چون عایشه بدید نشرفت چنانچه که برادران اهل بود و  
 برادر فرزند کترانید و کوسری گذاشته بودند ملکیت نشستن کودکان  
 هر بود و رفتن و چون عایشه بچاه فرود رفت گفت هنوز خافید باش  
 تا بچینه شوی و مد ما و خود را چاه و پل است **پس** همیشه تا که بود افتاب



[illegible]

چهل و هشت سال بزیست و هر سال شصت و شش سال بود و نقل و انعامی  
 بنما و هر چه بنمودند آن طایفه باغیه خود را از دنیا بجزایر و بیابانها و حشت  
 از حیرت خود و حکیم متفانی در کتابها حدیقه اشاده و با خود نمودند تا بخت هم بدست  
 آن یافتی شد شهید و یکشش آن طایفه آنکه با حضرت مصطفی علیه السلام میکنند  
 سرور را تو خود بخوانی **باب بیست و هفتم** در بیان آنکه ای انا عوال ابو موسی  
 اشعری که یکی از دشمنان و بدخواهان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود  
 و اهل سنت و جماعت او را دوست و دشمنی میبندید و آن را  
 یکبار از حضرت عقبه خود کرده و قتل سید کایانها داشتند و آن منافق را  
 انقاد بر هر حال بیتر مرتبه لا نقد و لا تحقیر است **از آنجمله** آنکه چون حضرت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام را با ما لانا اشعری بکوفه فرستاد که  
 اهل کوفه در عریب جاهل حضرت دآمد و نمائند امام حسن علیه السلام بر سر دفت و خطبه  
 بیست و پنج ایام نود و مرد مرا ترغیب و تحریعین بد و در هر ایام او را نداشتند  
 او صیبا فرمود و اهل کوفه دل میبافوت و یار دینی انحضرت گذاشتند و قبول  
 و گفته حضرت امام حسن علیه السلام نمودند چنانکه مولوی گفته و نکند و ایمان از طرف  
 تو گفت با شد غفلت از احسان تو و چون انحضرت از منبر بر میآمد ابو موسی

بدلہ رفیق ابو موسیٰ  
الشعری ملعون



[illegible]



و بعد از آنکه از او نه رفتند عمر و غسان در میان راه گفت که ای ابو موسی  
 یا ناچیزی و در گوش تو بگویم که سبایت ابو موسی کوش پیش داشت هر دو غاص  
 داشت کرد و یا حق است که در میان با ناله خالی کوش پیش داشت پس بوی گفت  
 که بیامد و معوی را عزلی کنم و تخطی را عزلی کنم و در حلقه را بنجام جدا تدریس  
 من در آیم و بعد از آنکه پادشاه با شد و نا هر دو و ز بر نایتم و ملک عالم و پاد  
 در خانه ماند تا بماند و چون به پیش بر قمر رسید ندا ابو موسی فریب عمر و غاص  
 انگشت بر انداخت بر او و ده گفت من بی از آن خلافت بر او دم چنانچه  
 این انگشت بر انداخت و عمر و غاص بر غاص است گفت من معوی را بختلدم  
 داشتم و چون به پیش آمد عمر و غاص او را فریب داده از بخالت و شرمندگی  
 راه نگذاشت پیش کوفت و در مکه مشغول شد تا آنکه بدر کاتب جهیم است  
 و بسبب عداوت با سرور و مؤمنان خود را خطاب از جهیم ساخت همانرا  
 قیام است سنای و شمنت نام جهیم است **باب بیست و هشتم** در ذکر کوفت  
 افعال ملعون ملعون ملعون و با بر هر چه غفلت و برود و بدشوق حضرت اهل حق  
 علیکم شود و معروف و نوز اهل سنت صحابه کبار مدی کورد و موسوف  
 و در حدیث تراشی بد بینا داشت و در آن کاد بی فریند و بی مثل بود و کما

بد و آن زمان ابو موسی

احادیث حضرت مدو منو و اهل خلافت و فراع سند با و پس سنانند و هر کس  
 کرد و ایش از و سبکتی در علی عیثا و اقامتش پیشا رند و مع صفا و ده  
 کتاب رسول الحق ذکر شود که تم مدی و ابرو و عسری کذا علی طایفه خاله  
 در کتب خود ذکر کرده اند که ابو هریره بکذب مشهور بود و معروف و کورد  
 بنزد معوی و بریند بین فت و احادیث پیشا و در وصف بن امیه و بنی عاص  
 شریب سید او عمر و غاص هر دو گفت که ابو هریره را سید بد بطریق است  
 میگفت در شب چه حدیث بنیاد است آنرا احادیثی که فراموش کرده بودی  
 و در کتاب بنام جهیم و در حدیث هشتم و هم ذکر شد که عبد القدر  
 هر باب هر چه گفت برای حدیثی روایت نما گفت آن احادیثی که حضرت معوی  
 وضع کرد نام با افتخار برای بدست در هم نافتند و بنزد آن کتاب آمد که  
 بابی هر چه گفت که خواندند زمان شد که مسأله شد و بنزد حضرت رسول  
 کاچی پس سید با چه احادیثی شنیدی گفت شما بخی است حضرت میرقم  
 و می شنیدم و روز میوشتم سابعین شدند بدند و او را استخرا نمودند  
 آنرا استخرا آن کسای نه با سید که در کتب با وجود این روایتها که خود می بیند  
 از احتیاج دارند و از معنی او اعتقاد میکنند و ششصد و هفت حدیث که



حیدر بن یوسف فاضل ایضا است از این هر چه نقل شود باید بگذاشت چه رسد و نه  
 از این و در بعضی حق ذکر کرده که با هر چه از این برای آن که فایده باری  
 باشد و در آن نوشته بود بر سوار و بر سوار و بر سوار و بر سوار و بر سوار  
 و بر سوار و بر سوار و بر سوار و بر سوار و بر سوار و بر سوار و بر سوار  
 که بدین نحو که در این هر چه از این است که فایده باری  
 تا چندین در این هر چه از این است که فایده باری  
 بود تغییر نمادان برای بد و شور و است که در این هر چه از این است  
 بود از این خلفای ملامت و تعویذ حدیث و وضع میگرد و اوقات میکند  
 و چون مناسب مکه دید بگذاشت از این هر چه از این است که فایده باری  
 ذکر می نماید تا اهل هوش و دانش بطلان آن ظاهر کرده و حدیث ایضا  
 در کتاب خود ذکر کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود تا من بعد از این  
 و از این که اسباب و عمر حیطه ها و عثمان سفیانی و علی بن ابی طالب و این  
 بگویی و پیغمبر است و عمر و ابی طالب و عثمان سفیانی و علی بن ابی طالب و این  
 با این پیغمبر است که آن سوره و در این هر چه از این است که فایده باری  
 پیدا کنند و فایده پیدا کنند که این از این هر چه از این است که فایده باری

کتاب ابو هریره

یعنی این بدین است که هر یک از این و در این هر چه از این است که فایده باری  
 و بدان این تا جایی که سخن و در این هر چه از این است که فایده باری  
 و پیغمبر و در این هر چه از این است که فایده باری  
 که در این هر چه از این است که فایده باری  
 لازم نیست و در این هر چه از این است که فایده باری  
 و بسیار شده که در این هر چه از این است که فایده باری  
 بر گشته هر که از این هر چه از این است که فایده باری  
 پیغمبر است و در این هر چه از این است که فایده باری  
 ای پیغمبر و مشهور است که در این هر چه از این است که فایده باری  
 و از این هر چه از این است که فایده باری  
 قیامت است که در این هر چه از این است که فایده باری  
 گفت و معویه بن ابی سفیان و عمر و ابی طالب و عثمان سفیانی و علی بن ابی طالب

کردند و بشهرت نمودند و ستم حدیث بر هر یک از این هر چه از این است که فایده باری  
 خطا است هر که در این هر چه از این است که فایده باری  
 رشت و کردار ناخوش را حق بن مالک لعنت الله علیه و سنیانی و در این هر چه از این است که فایده باری  
 در این هر چه از این است که فایده باری  
 که در این هر چه از این است که فایده باری

در کتمان کردن بساط و  
 در این هر چه از این است که فایده باری  
 حضرت ابی هریرة  
 که در این هر چه از این است که فایده باری



هم این از خطایه بگزارش و از روایت مصدق القواش میباشند و دشمن  
 و ملاقات آن سید من معیوب با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنویس بود که  
 دوست و دشمن انکاران نتوانند بود و دوستی و دشمنی و جمع بین همه  
السترو و منا و ب خوار و ب عز کور است که از برای حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم بر نیاید چون به او رسیده حضرت رسول خدا چنانکه دوست بنا  
 بر داشته مسئله خود که با ما آتش بنیاد بسوی من کسی کرده است قرین مردمان  
 و خلایق با باشد بخود تو که بخود و یا من از این مرغ بر نیاید و همین حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام می آمد انما حضرت را با نیکو دانید و می گفت حضرت  
 رسول همی شغولی است و در مرتبه چهارم مؤلفی مؤلفان او از بلند شاست  
 که حضرت در حالت پناه شنید انما حضرت را طلب خود و حقیقت و بر آمدن را  
 بر رسید همین بنا بر امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که مرتب چهارم است که  
 ایم و امنی را بر نیکو دانید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدانی بد  
 ناید خود و در بعضی و اینها و او راست کرده و در و نبد عای حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام امنی بر و من کردید یا امیر المؤمنین انما گفتی ان قلبی عندکم قدوة فها  
 کلما جددت مدعی تنم قال ذوالنسب نسبت اسفان من کونین علی زاهد

شرح النسخ  
 من لا یحضره الفقیه

خلق الله بالحداد و ما من و ما الحداد بالحد و لثانی فی بعض هذا کما یق من و من  
 المصطفی عندکم و منی المصطفی من یصطفی و و در این کتب شیعه ذکر شده  
 که در وقت که با یکتا خلافت باقیست و تدبیر کوفت حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام از انش ثبات و روز من بر جم و حدیث من کنت مؤلف فعل مؤلف  
 طلبه خود و انکه خود که شهادت خود به دای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 بر و من شد و نیز بنظر حق عنا الفی من و نیست از ای جعلی که گفت و در بعض  
 خاص عدم تجلی که انش بر نالک نقل حدیث میگوید و بدیم که مردی  
 خواسته گفت یا انش یا صاحب رسول الله این مرغی که در تو مشاهده میکنم  
 سببش چیست و حال آنکه بیت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مؤلفان  
 بر و من و جلال مبتلا میباشند انش بر خالت در پیش انداخته بعد از آن  
 بر بناد و ده گفت و نمای بنده مناهی در حق من سبب آید شده چون از حرف  
 بگفت مردمان از هر طرف جمع آمدند گفتند یا انش آنچه گفتی برای ما بیان کن  
 گفت از این جهت در گذرید و هر چند انش میگوید و زاری میگوید از ان  
 بیش تر ابرام میگوید ند و می گفتند که تا تو این حکایت را جهت ما نقل کنی ان  
 دست ما خلاص می نموی ای داشت چون دید که هیچ وجه مردم دست از او بر نداشت



تا چنان سبب از میان نرود که گفت بعد از این و در زمان بولی حضرت و سولای  
 علیه و آله و سلم از ایشان پرسیدم از طرف مشرق از دهی که خدمت گویند پیش  
 بنویسند و امر خود که شرح میشود را طلب نمایم و چون ایشان حاضر شدند باین  
 عرض علی بن ابی طالب علیه السلام امر خود که ایشان را باین فاعله نشانید بفرمود  
 اصحاب گفتند از این بابت خود را مراجعت نمایند و مرا نیز گفت تو همراه برو  
 تا هر چه بر جوی مرا از آن خبر دهی بعد از آن بعلی علیه السلام گفت باد را  
 که که تا شما را بر داشته ببرد تا هر بران بساط نشستم حضرت را بران نشستم  
 علیه السلام بناد خطاب نمود و فرمود یا یحیی اهلنا ای ناد ما را بر دار و چون  
 بناد بساط را بر داشت و بخواجده و انحضرت فرمود سیر و اهل برکت آمدند  
 خود را در هوا نشاند میدیدیم و از مکانی میگفتیم تا آنکه با و را  
 یا یحیی اصغیر ای ناد ما را بر زمین گذار و چون بر زمین آمدیم گفت هیچ  
 میدانید که در کدام سرزمین نشسته اید ما گفتیم خدا و رسول و وصی او  
 مانند گفت این مکان اصحاب گفتم است بر زمین ای اصحاب و سولای  
 ایشان سلام کنیم پس در خدمت انحضرت بنواب که ایشان را زمین بر ما و آنجا  
 و عمر سلام کردند جواب نشنیدند پس طهره و پیوسته سلام کردند ایشان را

که این را بر سر خط خود  
 بنویسند و امر خود که شرح میشود را طلب نمایم و چون ایشان حاضر شدند باین  
 عرض علی بن ابی طالب علیه السلام امر خود که ایشان را باین فاعله نشانید بفرمود

بنویسند و امر خود که شرح میشود را طلب نمایم و چون ایشان حاضر شدند باین  
 عرض علی بن ابی طالب علیه السلام امر خود که ایشان را باین فاعله نشانید بفرمود  
 اصحاب گفتند از این بابت خود را مراجعت نمایند و مرا نیز گفت تو همراه برو  
 تا هر چه بر جوی مرا از آن خبر دهی بعد از آن بعلی علیه السلام گفت باد را  
 که که تا شما را بر داشته ببرد تا هر بران بساط نشستم حضرت را بران نشستم  
 علیه السلام بناد خطاب نمود و فرمود یا یحیی اهلنا ای ناد ما را بر دار و چون  
 بناد بساط را بر داشت و بخواجده و انحضرت فرمود سیر و اهل برکت آمدند  
 خود را در هوا نشاند میدیدیم و از مکانی میگفتیم تا آنکه با و را  
 یا یحیی اصغیر ای ناد ما را بر زمین گذار و چون بر زمین آمدیم گفت هیچ  
 میدانید که در کدام سرزمین نشسته اید ما گفتیم خدا و رسول و وصی او  
 مانند گفت این مکان اصحاب گفتم است بر زمین ای اصحاب و سولای  
 ایشان سلام کنیم پس در خدمت انحضرت بنواب که ایشان را زمین بر ما و آنجا  
 و عمر سلام کردند جواب نشنیدند پس طهره و پیوسته سلام کردند ایشان را







بدنای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باین بلا مبتلا شد و این حدیث متفق  
 علیه فریقین است و این دلیل است ظاهر و برهان است قاطع بر اینکه با آنکه  
 خلافت را بقیه حق تصرف نموده و دشمنی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 باعث عذاب و عتاب و نجات او از عتاب است و مولوی معتوی در مدح مریضی  
 فرموده که بنود بی دید هفتاد و شصت و در بنود بی خلق هفتاد و یک  
 هزار این منطق این یکشماری و در مدحیت و مدح و ادبی و چون است  
 مقام دید بد که حدیث ظاهر که از علایق امام احمد و ابی است این او را و این  
 مزین و عالی میباشد و در مجموع الراجح و در کتاب منبع الحقیق با آنکه خلافت  
 الفاظ حدیث ظاهر از سلفی فارسی و غنی شده و ابی است سلفی گوید  
 کرد و وقفی که مردم بهر منزل سقییعت کردند و او خلافت خود را سلفی  
 از خلافت شد بود و امام حسن و امام حسین و هر بنده و محمد بن ابی  
 و عمار و اسیر و مقداد اسود و در خدمت حضرت امیرالمؤمنین و از هر طرف  
 نقلی و از هر باب حدیثی مذکور میشد حضرت امام حسن و متوجه بد  
 بود که او خود شده گفت خدای بنادک و تعالی عجب ملکی و طرفه سلطنتی  
 عیسی بن داود علیه السلام کرامت فرموده بودند که بجهت اهدای آن <sup>کام</sup> <sup>کام</sup>

یوم

صبر بر این کار

خود عطا نموده بود و این از انعطاف و صبر و سدی بسید اوصیاء رسید و شد  
 شاه سر برایت تقسیم نموده و فرمود قسم باین معبودی که در انداختن دارد  
 زمین و زمین میگرداند و باین قادی که آسم را از خاک ببرد خلعت خلعت  
 بر شانه که گاه بیدار و غنائت و مکرمت نموده و باین حضرت خاتم النبیین  
 هیچ احدی نداده قبل از این و بعد از این بنویسند و در حضرت سید  
 بعد از آنکه از ملات متأسست نموده که ملکی میخواهم که بد بگوید نداده  
 ناخوش خدای تعالی با و کرامت فرمود و بیدرت بی سوال از غزای فرمود  
 پس حضرت امام حسن و القاسم که در شهادت از آن حضرت و اصبه العظیمین  
 و موجب نموده مشاهده کنیم و معاینه ببریم تا موجب از یاد ایمان و  
 تقویت علم و ایقان گردد و خاتم اوصیاء و سید اولیاء فرمود که چنان غایم  
 که شما میخواهید و قطع از بحر کرامتی که خدای تعالی من از غزای فرمود  
 بر شما ظاهر و هویدا سازم پس بر خاست و دو رکعت نماز کرد و دو کلمه  
 چند بر زبان معجز بیان جنابی ساخت که هیچ یک از حضرات فهم آن نداشتند  
 کرد و از آنجا بیان سخن و خدای غنا شده دست بنادک عجب مغربانه  
 کرده و لغو بر گفت دست بنادکش یاد چها بری دینیم از انداشته باشد



و بگوید دست دراز نموده پا را چپ و بگوید بر روی دستش و بدین سلام گوید که  
 هر یک چو نه از کف بنادنا نغمات جدا شدند گفتند استبداد لاله الا  
 و آن بعد از سوره شریفه و حق تعالی بگویم من شک نیست هلاک و من شک  
 نیست فقد سالت جلیل الخفاء یعنی گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد صلی  
 او است و تو صبی پیغمبر کن بدو هر که شکناورد در دو صفت و خلافت تو  
 هلاک شود و هر که دست در درو الوتقی بخت تو زند بخت یابی پس آن  
 دو را بر چو نه دو قالچه چپین شدند و در چیلوی یکدیگر قرار گرفتند چنانچه  
 کوفی بخت جویده اند و از آن دو را بر روی مشاک از قریب مایع اهل ایمان رسید  
 و آنحضرت فرمود و این دو بر روی باط نشینند تا آخر بر خاسته برین ایستادند  
 و آنحضرت بجا بر دیگر قرار گرفت پس بکلمه چند حکم فرمود که هیچکس  
 و نشاند یا بر کرد که بخت مغرب روان شود و این وقت باید بر زبان برد  
 او را با هستی تمام بر داشته بجا آورد و نادان حال چو نه بولایمندان نظر  
 کردیم و بدیم که بر کوی از تو نه نشسته و در جامه زرد پوشیده و با جوانان  
 یا قوت مسخ بر سر گذاشته و تعلیق گردانده آن یا قوت و دشت است در  
 پا گوید و آنکشتی را از مر و اید سفید کرد و شینان چشم را خیره

الف

بینا خست و در آنوقت از نام حسن که گفت یا ابا محمد مخلوقات حضرت  
 بجهت آنکشتی اطاعت او میخواندند شما را بجهت سبب سفادت فرمود تا اولی  
 آنا و بعد از آنکه و آنرا بر عین الله فی رجب و آنالان الله انما طلق فی خلقه و آنرا  
 و فی الله و آنرا نور الله الذی لا یطعن و آنرا یا الله الذی یوتی منة و آنرا  
 عظیمه و آنرا نور الله فی رجب و آنرا تقسیم الخیر و آنرا و آنرا سدید القیام  
 و آنرا حجتهم تا آنکه یمن ای فرزند و جدا شد میان الله و زمین منم و لسا الله  
 که گویاست در میان خلق منم و لی الله منم و نور خدا که فرو نشیند منم و در  
 که از آن در بخدا توان رسید منم و بخت بر بند کا خدا منم و کج خدا و در حق  
 منم و قسمت کنند بخت و در دفع منم و سگای که فی القریب بستر منم و در  
 منم و از آن برای اسکندر قرار داده بودم که باده مشهور شده بود ای آنکه  
 که خاتم سلیمان را و در ایوانم گفت ای دست و در فعل کرده آنکشتی بر  
 از طلافی و نگینش از یا قوت مسخ چنانکه سطر بیان نوشته بودند فرمودند  
 که ای فرزند من این خاتم سلیمان است و نامهای ما است که بر آن نقش کرده اند  
 و بر و این آنکه نقش نکنی عهد و عا بود و سلام گوید که تعجب حضار زیاده  
 شد بعد از آنکه گویا او را نمی شناختند پس فرمود که اینها از مثل من بجهت



نیست بخدا سو کند که بنام امروزی بنما آنچه هر کس ندیده باشد بتلاذ این و بر چند  
 بعد از این هیچ بنیدنی بر نام حسن علیه السلام گفت که او روزی طاقت که  
 تا جوع و تا جوع و سدی که سنان را دایمانت جانها را از فقرت باده از فقر  
 که نادان بطرفی که حسن میخواستند بر مقدار آن از نادان و چون در حدیثیم  
 و طاقت بر داشته بود و امیر المؤمنین علیه السلام بولاد کریم خود رشتید  
 بود تا با مادر بگویند و رشتید و در رخت عطش در آن کوه بود خشک شد  
 و بر کفایش در رخت حضرت امام حسن علیه السلام گفت این در رخت ما چه وسیله کرد  
 قش و چشما حضرت فرمود که از در رخت پس که حال خود را با تو بگوید امام  
 حسن علیه السلام نزد در رخت رشتید و سوال نمود که چه وسیله است که تو از گرسنگی  
 و خوری از تو زایل شده و برون تو رخت جواب نهاد پس حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام فرمود چنان که است بر تو که جواب بگو با ما فارسی گوید بخدا سو کند که  
 در رخت سکیم شده گفت لیکن بابت با وحی رسول الله و خلیفه من بعد حقا  
 پس با نام حسن علیه السلام گفت با ابا محمد هر شب وقت مهر پدیدت نزد من می آمد و در  
 نماز گزارده به شمع و تقدیس حق بسم الله تعالی مشغول میشد و میرفت و در  
 و در وقت بر کوهی از نور در میان او سفیدی میبود و گمانا آن بوی مشک از خود

(ع)

می آمد و من آنرا استشمام خوبی بوی خوش افراجه حضرت یا ملاوت و سبب خوش  
 میبودم اکنون چهل شب شد که تشنه شریف از نایب نغمه ها تشنه  
 بعد از آن که در رخت که حال من بدین مرتبه رسید و سرانجام کلام با شما  
 اگر از حضرت است که تا کنی که لطف خود را از این معبود روز نداده است  
 حال من سبزی و خرب و شلخ و بونک بان می آورد و **بابی** که دولت و صلوات  
 نشود یا از آخر کوه و نادان فرستاست تا از آخر طاراکه و کار خویش من  
 که ما اینم و در نا و پز خرافت حکما را خیر پس شاه و لایب بنا میزنان وقت  
 رخت و در رخت تا از کفاده آن رستی که کنند و در غیر و کشند و در رخت  
 بود بجای در رخت مالید از آن در رخت تا از مشا قاندر بر خاسته فی الفور  
 پیوسته و بونک آورد و میوه و ادویه حضرت بر کوهی قرار گرفته بود  
 از خود میوه که ما را بر داشت بلند شد بجدی که دنیا در نظر ما مثل پیروی  
 میبود و در رهرو میفرشته دیدیم سرا و در زیر قوس اقیاب و پای او در رخت  
 و زبانی هیبت و یک دست در مشرف و یک دست در مغرب و چون آن فرشته را  
 نکوش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افتاد گفت اشهد ان لا اله الا الله  
 لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و سلم با الهی و دین الحق







انبار که الطیبه و دومی رسول و بیاناتی که در شان ایشان و در خلقت خداوند  
 پس از درخت سبزه شد و طریقت یافته و اسنانی در دهان و در ششایم که بقیتم  
 و بر سینه هم که از فرشته که هر یکی بقافیه بود و در خلقت و بدین معنی احسن است  
 شما حاصل نموده بجهت فرمود که در روز که شش جلیل خلقت عبودیت  
 فرشته که بر آن موی است و خلعت زیارت این فرشته از سر گرفته بود  
 اسرار این فرشت که تعارف از نایب پس ما کنیم مگر ملائکه که با فرشته شاکست  
 میکنند فرمود بعد از این که سائر افعال و سون افزا شد که هیچیک از ایشان  
 مقدس نشاندند که بپسندیدند سائر جای خود حرکت نمایند و اگر در خلعت  
 من تعجبش نمایند عزت جبر و غضب خود اهل اسرارند و بعد از این حال  
 فرود آمدن حسن و بعد از حسین و بعد از وند کس از اولاد و قوه اهل حسین  
 که هم ایشان قائم آل محمد است که حضرت عزت جل شایسته مرتبه و عزالت  
 با ایشان از عزت داشتند و هیچ یکی از ملائکه مشرب راحل و با احوال نباشد  
 که بیک نفس بماند ایشان با و در پس کنیم ما که فرشته که هر یکی بقافیه است  
 چه نام دارد فرمود بر خانیل کنیم با ابراهیم مؤمنان مایه و در خدمت شما  
 پس بر در کدام وقت حل نزول احوال در جلیل خلقت شده بود و در هر شب

میکند

الف

حکم نه با این مواعع می آیند و خود میکنند فرمود که چشم خود را بر شایسته  
 فرمود که یکشاید کشوریم خود را در لکجه بلیغتم گفتیم که رسیدیم بکبر و ایمان  
 که میگویند آدمی آنکه هذا لیسین عجیب و غریب است لیس امور عجیب و غریب است  
 و می و جانیش حضرت رسول پس حضرت ابراهیم مؤمنان علیه السلام فرمود  
 امر ملکوت در فیضه افتاد من است که شما با طاقت اخلاص بران نیست و مع  
 صفای بند غلویم چون غلو فوات دیگر در اکی و شرب و خواب و خروج نمایند  
 دیگر مندا که اگر اندکی از آنچه من میدانم بگویم و لهای شما تابشیدند تا  
 ندارد و بدایند که اسم اعظم حق سبحانه و تعالی صفاته و حرف است و نژد  
 است بر این چنانکه تحت بلقیس را یک چشم روز و نژد سید احوال کرد و کفر  
 بود و نژد من صفاته و حرف است و یک حرف علم قیاس است که مخصوص ذات مغف  
 الاسماء حضرت یاری من است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم  
 پس فرمود عرفنا من عرفنا و انکو ناس و انکو تابعین شناخت ما هر که شما  
 و شک شد ما هر که ما منکر شد پس امر نمود آن دو را که خدا را بنیافی  
 که در سبزه و خوی با و در خدمت برای می نمود و در احوال جوان نورانی  
 در میان دو قبر بنان مشغول دیدیم و بر و این آنکه بر سر کوه رسیدیم که جوان







فرشاده بر آفتاب و افلاک گزیده و برین حق گزیده و برین اوست باطل را  
و گاه برین او ناسخ دهد و بنیاد باشد اگر چه مشرکان از این نفی کراهت داشتند  
و گواهی میدهم قزاق و جی و جانشین رسول خدا حق و راستین و راه نایب  
و راه یافتن کرم و سبیل و سوال کرم از خدای تعالی و محبت ثواب و دوستی  
اصل بیت تو حاجت من بر آمد و داد بود ملت و پادشاهی را پس صلوات درود  
بر شما باد و هر که شما را دوست دارد و اگر دوست شما نباشد و محبت شما را بشنود  
محبت ختم خدای تعالی بر او عطا نمیکرد و سلطنت و بزرگی را پس از منای افروز  
او میانه از سبیلان نشست و ما بنا بر او سر داده پیغمبر خدا سرور شدیم پس سبیلان  
و راجع نموده بر خاست و سبیلان حال او را باز گشت خود را القیم بیا میرا القیم شما  
با چهره در عقب کوه قاف است فرمود که خدای تعالی چهل عالم در عقب کوه  
قاف اخیره که هر عالمی چهل برابر دینی شما است و علم من با چهره انجانب کوه  
قاف است همچون علم من است بحال دنیا و آخرت و برین دنیا است و بعد از رسول  
منم نگاه مادرند از عالمها و بعد از من و اولاد من حافظ شریعت بنوی و وارث  
علم مصطفوی میباشند بود تا روز قیامت و من دانستم بر اهلان که در اینجا  
و جاهای کرم و در بین است و ما هم اسم هر روز و مکنون الهی و ما هم اسم حق

الحمد

که چو خدای تعالی را باک اسبابها نمیشد اجابت کند و ما هم صاحبانها  
کرم بر مرش و کرمی نقشه است و از برای ما خلق کرده خدای تعالی اسما  
و تعبیه و مرش و کرمی و بهشت و دوزخ و ما هم منت گشته بهشت و دوزخ  
و از ما تعلیم بگیرند ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تقیید و تحلیل را و ما هم  
اسم اعظم خدا را که آفریده ام را بگویند و بگویند و در انشای افعال و  
تسبیح و توحید شب و روزی روزی بگویند نامهای ما است ما هم بهشت  
و دوزخ قیامت است برای دنیا و قیامت بگویند ما هم و اسما ما را چون  
اسما افعالش کرده اند و بگویند اسما قیامت یافت و در بین نقش کرم  
شد و چون بر یاد خوانند و در حرکت آمد و بر رفت و نشد ملکان پیدا  
کرد و بر عدل و حق خود ندانست شد و بر حقیقت اسما قیامت شدند که یکبار  
و در مشرق و در بگویند و در مغرب بود حکیم بکلام سبق قدوس و تبارک و تعالی  
و المرح کورید و اسما ما است آنکه کلانی که چو آدم بانه خلق نمود تو بر  
قبوله شد و من سوار کرم و نوح را در کشتی و با او بودم و او را از طوفان  
نجات دادم و من در شک ماهی رفیق بودم و او را از ان زندان بود  
او را دم و من کلدانیدم و منی را از دریا و هلاکت ساختم فرمود و ما هم



کرد ایامی آوردند پس چندی حضرت خواند که ما نصیبیدیم برف و ما  
 ظاهر شد و ما را چنان ظاهر میشد که بایه برف و صاعقه در عدا و خون  
 انحضرت بر می آمد و چنان صدای هولناک بعد از آنکه ما نفیم التبا سنا  
 افتاد و کوهها از هم فرور ریخت تا آنکه یک شش از ایشان باقی ماند گفتیم ما  
 الحاقین چه کردندای تعالی با ایشان فرمود هلاک شدند و هلاک ایشان بلیت  
 شتافتد گفتیم این معجزه بود که می دیدیم و نشینیم مثل این هرگز پس انحضرت  
 فرمود معجزه ایست که مشاهده نمایند از این عجیب تر پس گفتیم یا ابراهیم  
 ما را فوت و طاقت پیش از این نیست و در حواله ما پیش از این نمیکند پس آن  
 حضرت آمد و او را طلب نمود و بر یکوا انحضرت نشست و بر روی هر یک از  
 ما یک کلاه قرار گرفتند و انحضرت سکام بکلامی شد یا ما را بجا آورده و بیانی  
 و شایسته گردید و اربعه در هم مشاهده سینو دیم و بعد از لحظه خود را در مقابل  
 ابراهیم و بنین علیها السلام مشاهده نمودیم و وقت آن ظاهر بود و مؤذن انا  
 ظهر میگفت و در وقت که آن معجزه بیرون رفتیم افتاب بلند شده بود گفتیم  
 عجیب چیزی مشاهده میکنیم که در پنج ساعت در بینم یکوه قاف که پانصد سال  
 راه است و پانصد سال دیگر از انجا معاودت نمودیم و چندی در آنجا و مکان  
 دیگر



پس مؤیدیم و مولای مؤمنان فرمود بان خداوند که نفس هر یک از اولاد او است که  
 اگر عظام شما را در یک چشم بر هم زدند و در هم میخوردند و شما را بکودام و بران قافله  
 و این قوت و قدرت را بایده خالق است و شما از برکت سبیل اینها یافتیم و نعم  
 جانشین و معجزی آنحضرت در حال حیات و در زمان وفات و لیکن اگر کسی در میان شما  
 این را ساقی نماید حق الله است گفت بعد از آنکه من قصبه عسل و امر من عسل و  
 ضاعف علیه العذاب الا لیم **نظم** بایده قدر توانا را بشناسی که توانمادی  
 اندک بود **بلیک** توان بعد هزار ساله مشرا و مناف و بیایان کردن  
 و در کتاب خدا ایضا آمده که انرا را دیدند که عامه مردم بر سر گذاشته و جبهه  
 و انرا از من پوشیده نگشتند ما را از پوشیدن هر منع میکن و خود بان فعل  
 قیام میماند گفت که چون عظامی اینها است بیاید که بر چشم ای کاش که صبر  
 هر کس خلوت نشد تا نادانان را برینا صبی پوشید و نیز در آن کتاب مذکور است  
 که انرا انکه تری خلوت را نکشت میبود و صورت پدر خود را در آن نقش نمود  
 بود و در کتاب فضول الحق آن بود پس سعید که از روایت اهل سنت نقل  
 شده که انرا انکه تری که در یکین آن دو صورت نقش بود و انکه تری که  
 و نیز در آن کتاب از ابو هلال مسکوی که از دانشمندان اهل سنت است

و در کتاب فضول الحق آن بود پس سعید که از روایت اهل سنت نقل شده که انرا انکه تری که در یکین آن دو صورت نقش بود و انکه تری که و نیز در آن کتاب از ابو هلال مسکوی که از دانشمندان اهل سنت است

کتاب

روایت است که انرا را هجاج با مالومت بنشاند و فرستاد و او را فرستاد و انرا بود  
 و قیام نماز را نفس میگفت و دور و زده میخورد و بد عیای مولای مؤمنان که در بنا  
 او نموده بود قادر بر یک فن روزی نبوده و اگر قادر بر آن میبود کی او را نمیداد  
 رسول داشت که انرا را ایشان خلعت فرزد و روزی که در ای ناصی کلاه  
 کسی را که با این مرتبه جاهل شریعت نبوی را بیند و این المومنین به او داد و  
 بد نموده باشد و ملوتم هجاج باشد چگونه قول او را معجز دانسته عید  
 سعید و رعیت و در حدیث از روایت میماند تا بد یکمان چه رساند  
 توان گفت ملائی شما که در حدیث بساط و دیگر احادیث ذکر نموده اند ظاهر  
 و هویدا است که انرا در ضمن امیر المومنین نه بوده و مع هذا او را دوست  
 میدارید و میگویند که مولای مؤمنان این دوست میداریم و انها فی کبریا  
 راست و طریق مستقیم هدایت یافته اند کی این دوست را قبول دارند چه  
 محبت دوست با محبت دشمن جمع نمیشود چنانچه کلام معجز نظامی که منسوب است  
 مولای مؤمنان را در حالت خود مدحی هم تریم آنی صدیقان الوافی عک  
 لغائب و لیس انی من و دین بلبلان و کن انی من و دق فی الغایب **نظم**  
 دوست داری دشمن با انکه می گویند که من دوست میدارم ترای و دوستی



از عقل نیست **باب چهارم** در ذکر بجای از افعال و سید عبد الله بن محمد علیه  
 اللغه و العذاب استقرأ ملعون بعد بره موجب کل شیء بر جمع الی اصله برید  
 و متابعت پدر بی ایا خود نموده و زده از مداوت و دشمنی و ظلم و ستم نسبت  
 به حضرت امیر المؤمنین و از لایحی او فوت و غزو کذاشت خود و از اهل  
 خانه و نفاق از صحابه کبریا است و برین دزد و مصلح و عذاب شهید و با  
 و بعد از قتل پدر و جلد خورش هر منزلی کینه کشته بنزد معویه بنی مروان  
 رفت و با او بود و بعد از کشتن عثمان و احباب امیران بمعویه غایب بیست کوزه  
 از ناهاران و عطا و نان و شکر و در طاعته سفین هر ماه بود و از جمله  
 ثاسطین است و با نام از نان و خلیفه و سولای خلیفه از مایه و روح کوه و اکثر  
 جاهلی که بمعویه بیعت کردند و کلاه شدند بشوین و بنده محقق او و عمرو و  
 ابی احله و ساجد چه او را یکی از فرزندان خلیفه و دم میدانستند و دیگری  
 از صحابه کبریا سید هذا همیشه دند و پاهت جیبت و قوت معویه و در  
 مرد و طایفه شدند و عبد الله عمر بر خفاقت و همراهی آبی پدر از سالت کوه  
 دایمی نشده سردار سوادان لشکرا و شد و ضعیف میگردید و کینه از عیال  
 از مراد بود و بان نیز قانع نشده و روزی بمیدان آمد که شجاعت و دلیری

کتاب فروع

خود را بدینان معرکه کارزار و خال و نشان نماید و خنجره با میان دست طلبید  
 و حضرت امیر المؤمنین بنفس نفس متوجه میدان شد چون نظرش با حضرت  
 افتاد تا سید و العتقاد حیدر کمر و پنا و دهن هر زمانه روح القدس گوید  
 بوسفت اشکبار لا تقوا الا الله لا سیب الا الله و العتقاد و قرار بر قرار خنجره  
 شلی ماده شفا لادن کویخت و روز دیگر جوانی را در میدان دید و چون مراد  
 و مراد یکی نمود چون خود یک و سیدی دید که مالک است گفت ای  
 اگر میدانستم که تو ای هرگز این آرزو نمی کردم و خست ده که باز کردم مالک  
 آنرا را قاتل و کشت ناگهانه ایستاد و بی خبر و گفت اگر مردم گویند فرزندان الله  
 یعنی کویخت خدا عزالی و عده بدان است که گویند قتل و عده یعنی کشته  
 شد شفا ای بنی اسراره کویزی بنکام سرب بجایی بران به لوان و سرزین  
 و حیدری در کتاب جامع آورده که بتواتر رسید و بیست و بیست که عیال  
 عمر خطاب و حضرت امیر المؤمنین بیعت کرد و نمود و از مدینه بیرون رفت  
 و سنا که یادید شد و بعد از آن بمعویه و نیز بیعت نمود و بلادی که از  
 مورخین اهل سنت است در تاریخش آورده که چون حضرت امام حسین  
 شهادت یافت بعد از آن عمر یزید نوشت که عظیم نماد شده بود که از قوه



بفله و آمد بزید باو نوشت که ای حق بد رسوخ که ما اندیم بجا نایب  
 و فرشتای کشته و دلاکت میباید پس مقابل کردیم از جهتان که حق بود از  
 حقه حق خود مقابل کردیم و اگر بقیه حق بود پدر تو را و اگر است که این است  
 بنا نهاد و طعن برید و خود زده که سناوست نبردست ما و در کتابی فعلت  
 ناکام نگوشد که چون خبر شد است حضرت امام حسین <sup>علیه السلام</sup> بر پدرش رسید  
 نماز دوده شده متوجیر و مشق شد و زبانی طعن و لعن و نداد و چون بعد از  
 ملاقات حسین از نزد پدر برگشت می گفت ما قاتل ایک سید قار و عزیز <sup>اللهم</sup>  
ای شاد <sup>اللهم</sup> و علیه <sup>اللهم</sup> بزید بقیه حق گفت و بجز از عدالت از و جهل نیاید  
 و من دوست می دارم که در کادو گو دار او شریک می بودم چنانکه در باب دیگر  
 خلائی <sup>اللهم</sup> بیان کرده شده و در کتاب جمع بیرون المعجمین روایت است که  
 چون اهل مدینه بیعت بزید را شکستند عبداللہ بن عمر نزد نداد و خیل کشیم  
 خود را گفت کرد و سق که ما بیعت بزید کردیم و من میدانم که گناهی بود از تو  
 عظیم تر از شکستن بیعت و نیست و ما مذموم باید که بر بیعت ثابت قدم نایست  
 و همی مسلمان که با امیرالمومنین بیعت نمایند و ما نسبت به جمیع مردم مدینه نمود  
 بر متابعت بزید ثابت قدم نایستد و در کتاب کاشف الحقیق و احسن الکلام آمده

بجستار در امر امام حسین  
 بیعت ازین باب است

که چون مجامع ملعون بر عیال نقیض و بیو دست یافت او را بر دار کرد و عیال را  
 بر در شب بخت مجامع وقت چون مجلس او داخل شد گفت چه کار آمده  
 گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم که هر که بیعت و بیعت امام زمان  
 در کردن او نایب شد مردن او مردن زمان بجا هلیت است دست بر نایب تو  
 بیعت کنم چون نایب امام زمان عبداللہ مر و ان پس مجامع پای و در آن کرد  
 گفت دست بران بیعت تو نیت دارد تو ای کینا علی بن ابی طالب هم بیعت  
 نکردی با آنکه کمال فضل او را میدانستی و امشب آمده که با مجامع فاسقین  
 عبداللہ فاجو بیعت نماید و الله کمینا و دده است و نفر شده است قرا  
 الا که بران چو بیعت یعنی ابو ربیع و در کتاب فضول الحقی ذکر شده که <sup>ابو ربیع</sup>  
 عمر بعد از ملات مردان نوشت که ما بر تو بیعت کردیم و طاعت تو بنده <sup>است</sup>  
 بر خود واجب و لازم داریم و پس از این بین افراد نموده اند یا مولای من  
 طریق ای طالب با قدر و منزلت مثل بزید و عبداللہ بنو الحقی سال <sup>الصلوة</sup>  
 زاده تا میباید چنین میباید و در هر وقت الصفا مذکور است که عبداللہ را  
 ایام عمر خود می گفت که بر مقدار جمیع چیزان مقدار ناست خودم و تو  
 که بر عدم و جنان که سبب میگی در این ای که هر اوست بر هی استلا داشت و



نامه بنادند و منشا داشتند و یکوا آنکه با آنها اتفاق بود این جانب هم بهر خودم و دیگران  
 بالا امر الهی منین علیکم بیعت نکردم و در بعضی نسخه مسطور است که میگفتند که چرا  
 اطاعت و فرمانات برداری علی السلام خود که ما عباد و برکات نام و واجب  
 و لازم است و صفت و مقبست او خداوند نهایت مقام بالا که ما از خبر صادق  
 شنیده بودیم که میفرمود انا مدینه العلم و علی بابها و من یدر و یکوا و فتم  
**حکایت** چون ملا حسن کاشانی بزرگوار بی جهت نام بعضی مسائل و فتنه و دنیا  
 داری بعد از تسلط حضرت سفت مردم بزرگوار باو بد کشیدند و چون ملا  
 مدتی بود که شایع را جمع نمود و اهل ایام را در مقام امتحان او بودند و آنکه  
 روزی که مولای مدینه کور و جامع بین و از براسم و خطا اشتغال داشت پیوسته  
 اند شیعیان بزرگوار عصا بر دست گرفته بر پای منبر حوکه تابانست میخواستند که  
 از وی استواری نمایند که کاشف حال اعتقاد مقلوب باشد اتفاقا در آن اثناء  
 بر زبان مولای ناچار می شد که در ده هزار مرتبه جبرئیل بر حضرت پیغمبر  
 نازل شد پس بزرگوار می چوید این معنی شنید فرست یافتند گفت بگو که جبرئیل  
 چند مرتبه بر حضرت شایع المؤمنین علیه السلام نزول نموده مولای ناچار چون کاشف  
 اهل بین ما را در حق خود مضحک بود و میدانست که آن پیرو یا او در مقام

ناله و سر و صدا  
 در این روز

نکته کجایی و امتحان است میفرماند که آن کوید جبرئیل بر من نازل شد  
 شد ظاهر و در بعضی گفته باشد که کوید شد پس واد با نسبت نشی بود خوا  
 بیت و آن پیوسته فیضی غصای نفس بر بر سر او خواهد شکست آخر صفا  
 اعتقاد امداد مولا ناموده در جواب او گفت که جبرئیل بیست و چهار هزار  
 بار بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزول نمود آن پیغمبر گفت چه دلیل  
 مولا تا گفت دلیل آنست که حضرت پیغمبر فرموده انا مدینه العلم و علی بابها  
 هرگاه جبرئیل در ده هزار بار بر مدینه آمده باشد باید که بیست و چهار  
 هزار بار در رفته و آمدن با حضرت که باب مدینه است وارد شده باشد  
 و همانست که شایع علی و از مرتبه فرموده بنی در کوش وی بیست علم دروا  
 و زبان اندر دانی صد علم بکشاد چه شهر علم دین پیغمبر اند و دای شهر پیش  
 حقیقتا مد و در کتاب اوایل ابو هلال عسکری ذکر نموده که بعد از آن که  
 میگفت بر بعضی برای من حاضر داشتند با ایشان که بر نده اند و است و روزی  
 در مجلس بعضی از اصحاب حاضر شده مقدار آن احوال بر بعضی بنقلوان این کد را  
 اندازید پس سید که این را خوب میدانی گفت: در می میان عشق و آدم و  
 وضو و شستن و آلودگی و شستن و در و نموده آب در چشم میگرد تا اجهای شود



نایب و را کوه کرد و در کتاب ندیم القایک الله که بعد از این حادث که انما عالم  
 بود مسجد کرد و آمدی مردم تعلیم او میفرمودند مگر بعد از آنکه در روزی شب  
 حاشا جبرائیل علیه السلام مکه را بنی شناسی و این طریق را بیات و ادیان جد  
 و خالفت و روی مقوم او در وقت جبرائیل خطاب است که هر چه میگوید  
 شراب میسر و خشت و در باز دارد و در حق کوه سید لطفی یکدست و با قطع کرد  
 و نماز است فرمود و خالفت و در اندرین مظهر شراب خورده بود و بدو این  
 خداوند در کند و ایند و باز روی بعد از آنکه کرده گفت که آمدی و بیت تا  
 المانی و مکه قوی و دیگر در دنا خالفت کوهی و از بیعت جبرائیل و بیعت  
 کوهی که در روز و فرا بیعت مرا که شریف عالم از حضرت رسول که هر که شریف  
 کنند و با عالم از مانع بیعت نموده باشند از جبرائیل و اینست و باین حیل مردم  
 به بیعت هجاء و زور و دی و باطل با حق باز نمودی و با آنکه صبح و شام و خلعت  
 سید انام با اعتقاد خود استقامت و اعتقاد جلال و هرام میفرمودی و خواستی که در حق  
 طلوع و صیغه از انبیا نشو و چرا اعتقاد و اعتقاد باشد بر قول جبرائیل یا  
 زاده که جمعی که یکی از بنو اهل سنت است و است و در حدیث  
 از در جامع خود نقل نموده بلای الله طبعه مخالف معتقد با و بی و انانیت است

کلامی از علی مرتضی  
 علیه السلام

از این در کتاب نیست و عادی نیست از شیخ فزین عطار فرماید علیها الوجه کینه  
 هر کوه مادر بود یا که از آن از او نگوید و این است و نقل و این احدی و در  
 مرتضی کوهی خواهی که با شای با سنا و در هر مردی و طغی و نکون او  
 در نادر چون ابلیس و در تقویدای امام خویش با پیشک وادی توان مادر  
 خطا پیش مادر ترا خود یا که نیست که ترامه و گویم یا که نیست که من همین گویم  
 انما حق الحی است و دره و عالم بشکی و خود و لیاست **باب سی و یکم**  
 در بیان احوال و احوال این زمین اهل ضلال و نفاق و ان عالم ابلیس در حیل و مکه و شای  
 و ان کوه کشته است و از بیعت کشته و ان و در و پیش سر و در و نایب  
 و ان یار و عادی بدترین خائفان عمر و خاص بن اخلص علیها اللغه و انی  
 و ان کوه انما عیب عقبه است که گویند قتل حضرت خاتم النبیین و بدین  
 المانی و در بیعت و قطع و در سید الخو و سید و مستحکم است با پنجه از در عادی  
 و شقاوت خود از و جعل آمد و به هیچ عزت و عز و کذا شوق نموده سنا و این  
 و این طایفه از آن ملائین ان عیب اب کبارش میدانند و از طبعه انبیا شایسته اند  
 و در علم و دانش از بد و مصر و حید و هر شایسته اند و در کتاب و احوال  
 ذکر شده که حضرت رسول و خاص پدید و با یا بتو نیست و او حضرت حق



سپاسه و تقاضای این آیه فرستاد که از آن شاکه شود لا یتوب علی من یسرف و من یشکک  
 فاحس فی انفسه و یتاله بریده است عاقل و عقله بخار و روایت کرده اند که چون  
 معویه بن عوف را در قتل و جلال امیر المؤمنین علیه السلام مانع شد و سواران را  
 انقیاد انحضرت نداد کشید مقر را از او و لشکر هر شوق انگیزه با و کشید که  
 کار تمام نشود الا بغاوت و غم و غاص که در مکر و عیله بی نظیر و نشان داشته  
 کوی سناقت در میدان غریب و تدلیس از تو بوده باید که نامه حبس آمیز  
 با و قلمی نموده او را بجا و است و عدد خود طلب نموده و از فاسق نامه ببرد و  
 نوشته در طلب و یابن چند هم یافت که من خلیفه عثمانم که جان بشیر و رسول و  
 بنظام کشته شد و مردم در بر خود بر جمیع مسلمانان واجب و لازم است که طلب  
 خود خلیفه مظلوم نمایند و بکافران که عمره فاحس را بجا و آیات و لایق متوجه  
 فریب دارد و نامه هیچ قدر آکناف نموده چون نامه ببرد فاحس و سید بن حبیب  
 آنکه **سید** کلونخ اندازد و پادشاه منکست بر و چو چو چند و رجوانه نامه  
 نوشت چنانچه او خود را جان بشیر و خلیفه نوشته بود این خود را صاحب <sup>سولانه</sup>  
 خواند و بعد از آن نوشت که بچه تو را بدان میخواند که طوفا سلام از آنکه  
 بیرون کنم و با تو و که گاهی شربت باشم گازی بود که است شمشیر بر و و علی

الحمد لله رب العالمین

کشید و پادشاه از مناقب حضرت در آن کتابت دید خود و دوا نامه نوشت  
 که با وجود این مراتب عظمی که حق تعالی با حضرت کرامت نمود همچون قریب  
 تو بمن و کسی که او را شغل و دیده بصر باشد و چون بهشت را از دست تو  
 داد و بد و نفع را منی شد **بیت** بروایه عام بر مخرج و گویند که عساکر را بلند است  
 ایشانند و چون نوشته آمد معویه رسید بان کتابت و دیگر ببرد فاحس خرسا  
 و از این نوع من خوقات چند ذکر نمود و مال و اموال و بر و برقی کرد این مرتبه بن  
 اناندا متاع نمود نوبت سوم حکومت مصر را بر و عرض نمود انلعون مرتبه  
 متوجه خاطر شد که گاهی داده خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میخواند  
 هست و حکومت مصر را بر میبایست معویه منزل ها و به می کشید و چون در  
 فلام او بران مطلع شد گفت معویه شاید بنیامین پیدا و از چن بیت کسبا  
 و فاکتور و بقا ندارد **تکم** کف بقاء نیست درین خاکدان و مغن و فانیست  
 درین استخوان آنچه درین ماند خراکی است کاسه الهوده و دست خفیت  
 هر که از و خورد و هانش میوه است و آنکه از و گفت باانش بسوخت  
 و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خاست و آن نعم جا و دانت که از و  
 ندارد و تولد او در اندرون خانه کعبه بود و عقل و شایسته او از حد و



افزون است **حیت** طواف خانه که بنا شده بود واجب کرد خداوند خود  
آمد بخبر این طالب حبش از راهی از داخل حدیث است قول او خداوند  
دل بیه حب او را طواف خانه به معنی نوگاری و پیرایش عبدالله بن برادر  
شده نصیحتی چند بدین را کرده اما از حدیث درینا چشم و دلش کبود و کوش و غیا  
گوشه بود **حیت** ناسیه دل خیره شود کفک و غفلت فرود بیخ احسین بر سنگ  
تا آخر دنیا را با حشرت اختیار کرده و رفت بشام با معمم شد و عبدالله بن  
در بر یافت نباید و با خود عمر و غلام گفت و دایه سفر باید شرایطه و افقت  
بعلی را بار آید اطاعت پدر را بقصد آنکه بالغی مقادیر گفت و عبدالله از آنجا  
تر است خواهی بنزد معویه باشی و از هر جا که خواهی برو و با هر دو پسرش  
که عبدالله و همد است و در راه غلامش از فلسطین بیرون اند و از حدیث  
معویه که شاه راه جهم بود پیش گرفت **حیت** تو هم فریاد بکسبای اعراب  
این ره که تو میری و بر شوکت است چون پس دو راه مرا و شام رسید باز  
روان و عبدالله پیش آمده گفتند حبش را شود چشم و دل را بکشتا که این راه  
مراق است که سال آن بنعم دار القمار می رسد و این راه شام است که در  
ان سزاوار نارجم است و غذا می آید و بدین که تا کدام را اختیار میکنی

قاری در حدیث اربعه عروسی در حدیث

مرای معوی فرموده چشم بینا جگر از سبب عسل چشم بشناسد که در  
ان حصا دل مدافان و لوبانی و جع بخش کوسورت میکند بر پشت و عشق  
سرمد زدن سر بران بلخ ده کوفت پای و کشاید صند کوف و هر چند میگذرد  
و در دهان برآه اختارش میخواندند نفس و شیطانه بطرف دنیا نشو میگردیدند  
خاکت بلین او را راهی شام ساختند با و گفت **معنی** ده ایوست ای برادر  
تا جهم و چون عمر و غلام بد مشق و سبیل و قرآن حسین واقع شد معویه به حجت  
هر یک تحت و هدایا فرستاد عبدالله بن عمر و غلام حصه و در سلخور را  
نمود و پیغام فرستاد که مال فرما و مستحقین اهل اسلام ملات قومیت که  
انعام خدای خود چنانکه مولوی فرموده مال را که بر حق باشی بجزای نعم  
مال صلح خواندش رسول و در کشف الفسطاط است که عبدالله بن  
عمر و غلام بوجوب کل شیء بر جمع المال اصل در روز عرب صبیح یان و معاوی  
معویه بنزل ها و به بود **حیت** پس کردند در فشان بدین تو بیخا از خوانش  
معاوی پیش و از جانب معویه بمیدان آمده با عسکو حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام بخار به نمود و هم نشینی و معاویت بدینش بر او فرمود چنانچه بود  
موتنا فرموده و لا تصحب احدا انما هیل فایاله لکم من جاهل اذ یجکما



زوایاست که چون مرد خاص در تمام قرا گرفت و هر چند معویه بخیر است  
 که بکند و جلد او را بایست حکومت و ایالت مصر به بیعت خود در آن روز عمر  
 فریب او را بخورد و تا ایالتش معویه را نگرفت با او بیعت نکرد چنانچه بیکر از  
 اشاره بانه کرده معویه را بدینا سید قدس را بملکت مصرانه است با طغیان  
 یعنی هر کسی در آن بفرستد بدین معنی که در آن روز است هر چند حکام  
 شوند و باید مراد و از روز بس و از طغیان او که با او بیعت معویه  
 فرستد و در وقت که او را از فلسطین طلب می نمود آن وقت که او را با طغیان  
 در منقبت شاه و ازین منقبت درج نمود که معویه و اصحابش از اطاعت بیعت  
 او نایاب می شدند و از آنکه کاد عمره خاص با آنجا رسید که معویه بیعت با او  
 نکرده بود و بر سر نیزه طاعت و اهل طغیان و عصیان را بایست قتل فریب داد  
 تا درستان جنگ کشیدند و بجای راجی شدند و در آن روز از خردی بیعت  
 راجی شدند ابو موسی مراد و از فریب داد و با لشکر همه شد و وقت آن بود  
 و در خون چندین هزار کس مرگید شد و بر تمام زمانه مزاج خود چنانچه  
 لازمه عداوت بود چنانچه او در و در دستر منای طاعون معویه فوت و فرود  
 گذاشت نکرد چنانچه روزی جهت خوشنودی طاعون اهل طغیان

هر کس که در این روز  
 بیعت نکند

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و چون نزد یک رسید ناب صورت  
 انحضرت بنیاد و روی بکوب بر نهاد و بنیاد انحضرت از اسب غلطید  
 دید کرد و داخل من و جنات از آن در طلع مکن نیست و کشته میشود فی القبر  
 چنانچه شیطان را در حیرت انداخت که کشف صورت باشد حیل جوی کرد  
 انحضرت روی بنیاد را بطرف دیگر کرد و او را و از آن روز تا روز خود را از  
 در که در آن روز و در انداخت و چون چشم ناپاک معویه بر او افتاد گفت چنانچه  
 که نیست بکوب بر آب زدی و خندید بیانی بر و کوب و هر خاص با او گفت  
 خند تمام را به طریقی که من آن پیش پیش و لیری و شجاعت را دیدم تو صید بدی  
 انحال از هر است قصود کرده اطفال و با نماند کاشتم و اسیر شدن بودند  
 و ناله با راج و خند بود معویه گفت حق است و لیک هرگاه معویه را بر بنیم این  
 قصه بیا خرم رسید و خوام خندید گفت این و سوان سهل و انانیت آما از  
 سوان و خنیتی کرد و عقباست بقوس کرد و در روز قیامت برای ما و حق  
 می باشد است و مژغری مؤثر در غفلت آن منافقان بود و با حق بدینا  
 اشتغل قد عرف طول الامل الموت یاق بغیرة والبقر صدق الله و لم  
 تزل فی غفلة حق و تا حلت الامل ای قرع بغل دینی و طول امل



کلمات زاجل شدند قصه حضرت علی پیوسته خود در وقت ز غفلت برعلی ظاهر  
 رسید بر سر تریغ اجل و پیش از آنکه طایفه بر او و عمو و خاله و فرزندان او  
 او را سر زدن میخواستند تا آنکه در آنجا اهل بیت خود را دیدند و چون شایسته المومنین  
 بر وجه خود نمودند و از آن مرکب بر انداختند مانند عرقهای علی علیه السلام  
 ایما المومنین به نیت از درو گوید و او پس را انداخته فقال سکنوا کرمیث  
 و هر چند از اطراف صدا برآمد که ایما المومنین او بسیار است و در کشتن  
 قتل علی بنی المصنعت فرمود که لعنت خدای بر او و عمو و پدر و منجم و یاران  
 مشوب یا حضرت علی که در آنجا فرموده اند و در پشت نظم کشید **در این**  
 آن بشود که از کبیر نگوییم و در کشتن دشمنان چه خبر بیزم هرگز نوزم  
 از پی عمو که کرمیث است و ما که عمو را جز بیزم و بعد از آن که بیزم  
 و بنا بر زمان شام خدا را میبویسیدند که اگر مغلوب شوند بان امر بیع اقام  
 نمایند و چون آن فعل شنید در میان کرمیث و شیوع یافت جوانان از کوفه  
 و بیداد نهاد بهیچند باین معنوی خواند که اهل شام چه بدیدند  
 که خدا را از پی پوشید و هر روز یک از شما بر هر کوه عودت شیران  
 خود در میبندید و از شما بشم که عمو را است که بر علی شما میبندید و شما که

مطالع سید ابی طالب

این کار را شما خود کردید و شما که از اسلام شده و کرده و در پشت سر علی  
 آن است که بعد و بعد و باید لهذا از اولیای اهل بیت و زبانی و زبانی  
 و در پی باید و کرد و نشد و باین قدر گفتا شد **نظم** کبیری را که شیطان بود  
 چون بود منزل و موردش عداوت عید و زبانی است نه با حق اینها را  
 پاک است مدوی شده او لینا و بهیم که گفتا سوز است و بیغ میهم  
 و در حق نیاید خلاص اگر این خدا است و کرد عمو و عمو **باب سی و دوم**  
 در ذکر بجای از مطامن فرعون است و خراب کنند و بین و دولت و رواج  
 ظلم و بدعت و پیش و و منافقان معویه ابو سنی علیه الاعتدال العذاب و  
 و بیان آیات و احادیث و روایات که در لعن و کفر او و پدر و پسر او واقع شده  
 در کتاب احسن اکمل دارد که معویه را ده سگی را گویند که در مقابل است  
 دیگر بافت کند و او یکی از اصحاب عقیده است و اهل شقاوت و نفاق و اهل  
 المومنین و کاتب و عمو و از مطایره کبابش میداند و مع هذا آیات و احادیث  
 و اخباری که دلالت بر لعن او میکند و در کتب خود بیان مینمایند و آیات  
 دارد بر آنکه لعن معویه واجب است و کسی را که شهادت یکنی این است  
 الا لعنته علی الظالمین چه معویه قاصب و ظالم بود حق اهل بیت و رسول را



و دیگران از آنانی که دلالته بر اهل حق او میکنند این اید است و بگویند که لا اله الا الله  
 انکه بر کذب و باطل و تباهی لعنت الله علی الظالمین چنان معنی بود که کذب و باطل  
 انما عتد و خلافت و دیگران از آنانی که شهادت بر اهل حق او این اید است که  
 و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم چه معنی دارد این آیه و این است مراد از  
 اولی الامر امیر المؤمنین و زید بن علی و طاهر بن اوست یا عتقاد شیعه و یا  
 ناسبی هر یک از اینها که در دنیا بوده و بعد از این خواهد بود از کتب  
 کما خرج ظلم و فاسق باشد و اولی الامر میدانند از برای انکه معنی طاهر  
 نیکو و معویه و زید و امثال ایشان را بگویند و بعد از اولی الامر و طاهر  
 بر الله و بر رسول پس چنانچه اطاعت خدا و رسول واجب است اطاعت اولی  
 الامر نیز واجب باشد و کسی که خلافت از کف کند کافر و مستحق لعنت گردد و معنی  
 خدا و رسول بظلم و طغیان و شاهی ظالم را حقیقتند و اگر چنانچه بظلم نفس  
 ایشان را ضعیف میبندند چرا امیرای طاعت و غاصبی را مثل فرعون و نمرود و شدای  
 و قوم نموده و عاودا چنانکه در قرآن مجید ذکر ایشان شده هلاک میشوند  
 پس باین اید درست شد که بغیر از امیر المؤمنین و اولی الامر و طاهر و زید  
 لوث و ثوب و عیوبند اولی الامر و دیگران باشند و معویه که مخالف است

موضع کلام در

مرده لازم باشد و مستحق و در میان جهنم است و اینها حق تعالی فرموده و کلام  
 در حق فرموده و سوء عاقل و صمد من السبیل و جای دیگر گفته و اصل فرموده قوم  
 و عاقل و صمد من السبیل و جای دیگر گفته و اصل فرموده قوم  
 خود مستحق لعنت شده باشد و در اینجا لطیفه دیگر هست که حضرت رسالت  
 پیام الله علیه خاتم فرموده که معویه فرموده هذه الامه و اولی الامر  
 این امت خوانده است و بنابرین در معنی مستحق و سزاوار لعنت است و آنچه  
 از ظلم و ستم و معویه منزه و او را چه و عیالیه طاعت یا عیالیه تعصبات سید و مینا  
 و زید بن علی و طاهر و او رسید از فرعون هزار یک ان نسبت به حضرت موسی  
 علیه السلام و بنی اسرائیل بجهل نیامد چنانچه شیعیان حضرت امام  
 زین العابدین علیه السلام بر سبیل که حال هادی یا بن رسول الله فرمودان حال  
 امام که بجهت اسرائیل از قرآن نه داشته که فرزندان ایشان را بجمع میکنند  
 نه نماند انقوم را خدمت میفرمودند و اینانی که دلالته بر اهل حق او میکنند و قرآن  
 مجید بسیار است اگر کسی ذوق و طالعذاته داشته باشد بکتاب کاشف الحق  
 و دیگر کتب اصحاب رجوع کند اما احادیث و روایاتی که دلالته بر اهل حق او  
 میکنند اولی انکه بوجوب حدیث نبوی که الکذاب لا یمن ان الکذاب او را بجهنم



شب جمعت سید امین و جماعتی چنانچه باده این حدیث که از علی بن ابی طالب  
 روایت کنند که چون معاویه از عراق بشام برگشت بر منبر رفت گفت پیغمبر خدا این  
 کتب بود که در دوزخ باشد که بود بعد از من کتابی امر خلافت شود و را حق و رقیب شد  
 مدینه بشام را اختیار کند و من شام را اختیار کردم و در دوزخ یکبار بر من رفت که  
 در دست داشت و بر آنجا نوشته بود که این کتاب است که بر این القاسمین که من  
 و علی الهی است نوشته اند خداوند که بعد از من پیغمبری نبوت را تحت و او چون  
 آن بود و خواندن و نوشتن و بیعت است اختیار نمود ما از خویشان او که چون  
 بر وی تازیان میشدیم بنویسند و او میخواست که من چه بنویسیم پس گفت  
 میانه او و میان خدا واسطه نبود بغیر از من و دیگر اما این که در لایق بر من است  
 میکند آنکه حضرت رسالت پناه من فرمود من امانت علی قتل من مسلم و اولی مسلم  
 کلمه لقی الله يوم القيمة بکتابه علی جبهته انی من رجب الله عنی کسی که امانت کند  
 و باری نماید بر کشتن مسلمانی اگر چه از جنایات باشد و امانت خداوند کند  
 خدای تعالی را در روز قیامت و در پیشانی او نقش باشد که این است حق  
 نویسد است و هر گاه بکشد شخص را که در کشتن او امانت نماند با شرافت و رحمت  
 سر نوشت خود بنید پس پیشانی معاویه را آنچه نوشتند خواهد بود و دیگر

و در این

طایفه از جمیع قبیله  
 از آن وقت که از آنجا  
 آمدند

او را پیدا شد توان بود **حکایت** در کتاب حسن الکلیان از عیالته نشانی بود  
 رعایت است که مرا با حمید بن قطیبه ناری بود بدیدن او رفتم و در روز نامه  
 بالارشد و شنیدم که او چیزی میگوید که من در توان کوفتی می بینم و در سفر  
 پیشی سبب رفته بود و چیت شروع بگوید که گفت یا عیالته من ازین  
 آبی میایم و عیالتم که روز و زمان از من عیال است و من عیال و زمان  
 شتم جبار که فراتر حوام بود چه در وقتی که هر روز اگر شنید علیما لعنه را  
 العذاب باشد بد بملوس رسید شعی را بخواند و چون بنزد او آمد دیدم  
 نزد او بنیاده گفت اطاعت قرایم القاسمین را تا چه مرتبه است که من بنیض و  
 مال را بآید که داند چون بخانه رسیدم باز خاد و یا آمد که ترا میخوانند و سال  
 و روزان رفتم چون مرا دید بهما طریق پرسید که من بنیض و مال و زن و فرزند  
 تبتی گوید و مرا رخصت داد که چون بخانه رسیدم باز مرا طلب نمود چون مرا  
 دید هم سخن را عاده نمود که من بنیض و مال و زن و فرزند و بیعت و مال  
 بخندید و آن شمشیر را بدست من داد و گفت یا این خدام بود و هر چه گوید  
 حیات کند انفعول من بخانه بود که در میان ساریان چاهی می بود سدر و  
 لیست بود و در طایر یکشود و در هر خانه بیست تن از آن و از آن و از آن



نقد و بررسی از دکتر محمد باقر

نایب کشید و در چهره حیالت و بعد از آنکه از هیچ کس و هیچ طبعه و دلیلی نگرفت  
 و چون که خلقتش آن جهت ایشان شده باشد و از لغو و دوری از رحمت  
 پروردگار و از انحراف و اشتباه و از هر چه منقلب و متغی است که صدرا از این صوفی  
 برآید و یکی از علل طبعه ضالالت است یا شاید حق و از سلیقه اوست و این روایت  
 کرد که او گفت که از رسول خدا پیغمبر که فرمود علیکم بغیر ابی طالب تم قاتل  
 حر لیکم و ابی و بیکم قاتلوه و عالمکم و انتم قاتلکم لیس الا الجنة و من زله و قاتل  
 انکم قاتلوه و قاتلوه یعنی و اگر مومنان بگویند ما قاتلکم که علی ابی طالب است  
 و قاتل حالت غلبه بر او شده است ایضا است که از هر چه از ابی طالب و فضل و کمال  
 و قرب و منزلت او غافل نشوید بدین وسیله که از مومنان شما است پس باید  
 که او را دوست دارید و بزرگ شما است باید که تابع او شوید و از او بترسید  
 شما است باید که ملازم او باشید و از او منان و انعام و اوست که می کشد  
 و میبرد و بجا نیست پس و از این رو دارید و اگر شما را بخوانی و مطالبه با جاسا  
 کشد و بگوید شما را بچیزی و کار و راه نماید خود را بدین وادی او نماید و باید  
 که او را دوست دارید پس بسبب دوستی وادی من و او را من و منم و دارید  
 بجهت من و اگر است من و آنچه من کنم شما در شان من نگفتم الا با خبر من

بالتاريخ



و در تمام این مراسم خود جلوسه نموده و هرگاه از حضرت رسول چنین نقلی  
در شأن حضرت واقع شده باشد هر که کتابه را نگاه کند و از آنجا حضرت را بی  
شکال بخواند و بخواند چنین تحقیق را بسیار است و این کرده بود و بر آن  
او لازم نیست هر که هر دم از سر خواند بگذرد و در دنیا کماله و دهر میبرد  
و نیز اذکار است و در ایاتی که هر چه است بر این معنی است و در کتابه کمال  
بجای آنکه حضرت بسیار از این معنی فرمودند که هر که سب و لعن خداوند  
و من سببی فقد سب الله و من سب الله کتب الله له من غیره فی النار یعنی هر که  
سب و دشمنی کند پس تحقیق که ما سب نموده است و هر که سب من کند پس  
تحقیق که خدای تعالی ما سب کرده است و هر که سب حق بینا شد و لعنای  
نماید اندازد او را حق تعالی مرگ کند بر بنی و روی در انش و دوزخ و در کتاب  
احسن الکتاب آمده که حضرت رسول ص فرمود اللهم لعن من سب و لعن و  
اولادها کما لعن النوح علی السلام و اولاد الاقابر و کفار و غیره جمیع و بعض  
بنی امیه همین آورده که حضرت پیغمبر ص فرمودی لعنای نامرگ گفت یا امار یسألک  
العنه الیافیه یعنی ای امار خواهد گشت ترا کرده گواه بر گشتن از دین بر گشته  
و هر گاه پیغمبر خدا کردی و گواه خواند پسین که ایشان مستوجب این لعن

د جوبلوس معادیر نفی الاول

خودهندانه و مطابق کلام مجرب تمام سید کائنات در واقع صفتی دارد و در کلام  
ظفر اشباح شاه و لا یشایاه بود و بدو جهت شهادت فایز گشت و در وقت گم  
ایمانه رفتن بیدانه خود گفت انا وک مناهم یوم القيمة بین بدی و الله عزوجل  
یعنی اولی کسی ام که در روز قیامت بمصونیت و دشمنی معصومین قد راست خواهم  
گردد و بدین خدای تعالی و بدو احاطه کسی که از خشم او باشد و در آن روز  
بقرار شد بود و ضعیف و قوی شده و مع هذا جماعت و در لای از و بنظر  
آمد که از حیوانات جماعت نیازمند این معصومین را بنظر میخورد و **رباعی** بشما  
باید است من که چون از آنی هم بزداید از قلب مرده غمنازی با امر که کند  
حسبست من و من شایه و چون بچند من کند پس همانازی و چون بدو جهت شهادت  
رسید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که خدایا من را بهشت واجب شد  
و قاتل ابی البتة و رخ خواهد بود و آنحضرت توجیه تمجید و تکفیر او کرد و چون  
خدا نماز گذارد و بدست همان چون خویش او را در خاک نهاد **تکم** خوش دیو گز  
بهر یاد نمازین من و یکی چون بیاید محمدی این چنین من و کسی چون  
شهادت مشق را در کوی خود جامید هدی خدایا انا واد که همان زمین  
میرد کنی و چون جهت شهادت او بستر نکبت از معصومین رسید چنان



از کتابها و زبان طعن بر دشمنان گذارند و از کشته رسول خدا و کفر با نام  
 محمد قاصد گفتند کسی که او را بچنان آورد و او را کشته و از طبعه فسادان معنی  
 از قبول نمودند پس بنا بر این حق و جعفر طیار را سید کائنات کشته باشند  
 میگویم شایسته گفتگوی ایشان را و او حدیقه بنظم آورده **نظم** که شیت هم نازم  
 رسول که بگفت ای معنی بزوح قبول گفت عاویس حیوان است قابل او بدی که  
 ملعون است این دژان کشته شد چه چاره کنم دل در بر دو و دین نادر  
 کم هم تیغ سپید بکنند خود و معنی در سر بیکنند عمر قاصد این حدیث  
 چون بشنید بجزان که هیچ چاره ندید گفت نظر شما غلط است چنین این  
 هم گفتگو چاست چنین آنکه سد سالد را برینا و دو بیشکی او ش کشته  
 انکار پس عاویس قابل قاتل نیست بر ملاقه معنی دین کار جلد راضی شد  
 و بشنیدند و دین کار خود در بر دیدند **مکمل** در کتابها و لغات  
 مسطور است که چون عادی بن حاتم بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین  
 بهجت نادری بنده معویه آمد معویه بنام بر سبیل شرافت از او پرسید که چرا  
 تو که طریف و طوفانم داشتندی چه شد دل مدی گفت با علی بن ابی طالب کشته  
 شد دل معویه گفت پس ای طالب با حق انصاف خود دید که پسران خود را

بجاست

اول در وصف تمام عاویس  
 و در بیان کفر

بیست داشت و پسران خود را بگشتن داد عادی گفت که من با او انصاف خود  
 را بدیدم که او شهید شد و به حبشست خرابید و من در قید و زندیکم **بیت** رو  
 از هر یک کوی تو شربت مانند ام شربت ام از اینکد پیران تو مانند ام و این  
 شاموی که از غلای طبعه فساد است و یکی از تصانیف خود آورده که در  
 خلاصه در هفت موضع معویه را لعن کرده و روزی که از مدینه او را بر سر  
 رفت و بوم العیر یعنی روزی که چنگ بدی من قتل و روز احد و روز  
 احزاب و روزی که هدی ماضی کردند که بخل خود در سد و بعلی قرار شد و  
 فلقا و روز عقبه و امام حسن بر دو دایره هفت موطن را بر معویه شمرده  
 و بگوینا خنادی که صریح است بر آنکه معویه ملعون انزل و ابی است آنکه شایسته  
 مضایع بدان اهل سنت است و ابی خود که روزی حضرت رسول فرمود  
**نظم** ملکم رجل من اهل النار یعنی مردی هجوه ساعت پیدا خواهد شد  
 که از اهل دوزخ باشد و بعد از آنکه معویه پیدا شد و در کتاب بضاعت  
 از عبدالله بن عمر نقل است که گفت و روزی نزد حضرت رسول نشسته بودیم  
 که آنحضرت فرمودند که هر کس اول از این راه دراید و بخلاف سنت و ملت  
 من بر و چون آنحضرت این معنی گفت من تو سیدم بنا بر آنکس بد و عی ناست



از حضرت انکه و قوی که از خدا میبود و در آن مقام بود که هر چه میخواست میفرمود و دست میکرد  
 که نزد حضرت رسول تمام آید تا که معاویه آمد و خطبه را در آن باب پدر و مثل خطبه  
 عجیب آورده و شکی نیست که پدر را پس بهتر می شناسد از دیگران و بنزد  
 کتاب از این مسعود روایت است که حضرت رسول فرموده اند که <sup>خدا</sup> این  
 آیه را فقه هذا الدین بنوامید چینی هر چه بر این آیه است و آیت این آیه و این بنامیده  
 و در کتاب مناجات ذکر شده که چه چیز <sup>خدا</sup> فرموده است معاویه علیه السلام و این معنی  
 خواهم دعا معاویه بنی و بنی و ملت من و شکی نیست که هر که بگوید و ملت  
 انحضرت از این آیه است پس و کافی حق اهل مره و کافی مراد از لغت است و  
 دیگر اهدو بن حسن بیعتی که از دانشمندان اهل سنت است و در کتاب فضایل  
 العیال بر روایت نموده که روزی حضرت رسول بر پیش خطبه میخواند و در آن  
 معاویه بر خواسته دست پدرش ابو سفيان را گرفته از مسجد بیرون رفتند  
 و چون رسید بنار لنا حضرت برای شاد افتاد فرمود لعن الله القائل والمعهود  
 و بنی لایمن من معاویه ذی الامشاه و بر این معاویه دست برید گرفته اند  
 مسجد جبر و در وقت بعد از نماز یعنی آنکه لعن و دوری از روح الهی بر  
 کشیده و بر کشیده شده یاد و وای بر امت من از معاویه که می فرستاد است

گفت که این کتاب  
 با این حدیث و روایت  
 در این

یعنی صاحب کمال فرموده و در کتاب کامل ذکر شده که این لفظان برای شخصی گویند  
 که مال سر و مان را بفرستد و تصرف کند و نصاحتش در نکند و بنی بیعتی و در آن  
 از این نام سکه روایت کند که روزی حضرت رسول فرموده اند که معاویه  
 نگذاشت بر شتر سوار و معاویه بر مهر ارشاد و در دست و بر او معاویه شتر را می  
 و این با او بر در کتاب خطبه از عبد الله بن عمر روایت نموده که دانستی شتر  
 بر این پلید بود و بعد از تقدیر حضرت رسول فرمود لعن الله القائل والراکب  
 والساوق یعنی دوری از روح الهی بر کشند و سواره و را نیک یاد و در کتاب  
 لایع الا نوار ذکر شده که ابو سفيان بیرون هزار بیت در هوسید المولیدین  
 گفته بود و حضرت فرمود که بناد خدا تا شعر گفتن لا یبقی حال من نیست لیکن تو هم  
 حرفی از آن شعرا و از هزار لعن فرست و در کتاب فضایل العیال آمده که حضرت  
 رسول الله در روز احد در نماز صبح ابو سفيان را لعن کرد و حضرت شایسته  
 علیه السلام در حقوت نماز معاویه تمیزل هابویه بالعن کرد **ه** از آن  
 روح حق بر کسی یاد که اینها را بلغث و کند یاد و دیگران و جوه و الهی  
 و کفر معاویه صریحت که در کتاب کاشف الحوق وارد شده که سید رسول  
 من اخاف اهل المدینه اخافه ظالم فعلیه لعن الله و قضاة لی یوم القیمه



لا یقبل الله منه صفا ولا مد لا یمنی هر کس که بپوشش باشد اهل مدینه و سکنان  
طیبه را ترسانند و بی گمان در وی ظلم و ستم باشد بر او ستم حضرت و در وی از جهت  
آنکه و غضب و سخت جبار حقیقی و ستم غنی در قبول نمیکند حضرت عزت جل  
از آن شخص نه قوی و نه آن گشت و پیشانی را و نه دهد به و خدا و قربان را و معوی  
نیز از هوا و به پیش بر او طاعت ناسق که فرود آمدینه طیب فرستاد که جبار است و آن  
اهل بجایست شاند و سکنه مدینه بخوی از آن و ملعونه میسر سید نکند کلام  
رضی الله عنهما با آنکه میگفت هذابیه خداوند یعنی این بیعت است که میگویند  
و معوی را و بیست ای است از ترس و خوف به پس خود را بر او بیعت گفتند  
و بیعت کن و او را در غایت و بیعت از ترس که بیاید اگر تا مل کند بقیل رسول  
چنانچه فرموده گفته است و سخن کردن و دیدنش را نماند آید و در وقت غزوه  
بوسه زده و شایان و آن ظالم جوی را به بنی سلمه فرستاد که جبار را به بیعت  
او در داد و نداد و اگر با آنکه جبار و تمامان قبیل را قتل ظالم نمایند جبار غنیمت  
ام سلمه رفت که شاید بشفاقت او بیعت نگند ام سلمه گفت یا جبار بر من و بیعت  
کن که میگویند پس خود را نیز نصیحت کردم که بیعت کند و میگویند انفرادات  
شیخ الحنفی را و کدام ترس و ترسایند از این بیشتر تر اند و مسلم در صحیح

طیبه

از جمله ترس جبار و بیعت کرده که با طغیان بیانی مشغول بودم که حضرت  
رسالت پناه رسید و من از خوف و درشت در پنهان شدم مرا طلبید گفت همه  
و معوی را او را نگو و من در قبیله بان آمده گفتم که او بخوردن طعام مشغول است  
پس از حضرت فرموده لا یسبح الله بطنه یعنی خدا هرگز شکم او را سینه نکند و تا  
بود هر چند طعام بخورد پس میبندد و در پی نایب یکی از شعرا مثل ده ازین  
عبد الطریق او و صاحب دین بطنه را لاله اوید کان فی معانیه معوی یعنی نایدی  
بود مرا که شکم او همچو هوا و به بود که هر چه بر و واقع شود بسوزد و کویا در ده  
او معوی است و در کتاب کاشق الحق آمده که حضرت رسول همیشه معوی را  
لعن میگوید و میفرمود الطریق بنی الطریق اللعین بنی اللعین طریق از او کرد  
شده را گویند و چون حضرت رسالت پناه مکه با فتح نمود اهل مکه را از آن  
و این شد که انکبی داد لهذا افضا طلقا نام شد **جیت** پس هندان  
لعین طریق قابل روزی است و نادره و بنی و آن کتاب ذکر شده که  
مردی گفت بخندینه طیب رفتم که بشرف اسلام بر من روزی شنیدم که حضرت  
رسول خدا میگفت از بیده فوالله انی لا استقل من الناس من دزدان کثرت و شد  
خدا و فرموده موسی و رجل یباع بعدی بنای بابل و لولا مقاله فرعون انی



ریکم الاصل انما استدل بها بغير جهاد کس در مرتبه پائین تر بود و در آنکه خدا  
 از هر کس اصل دوزخ بیش تر است مژده و شهادت و فرمود و مردی که بعد از  
 من بود باطل از مرد ما بیعت خواهد گرفت و اگر بنا بود که فرمود و دعوی  
 صفای کرده بود میگفتم که ایما در مرتبه و در حد پائین تر است و در حد  
 پیش از او چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود حق رسیدیم غم عراف  
 کرم و چون بدر باطل رسیدیم معویه را و بدیم بر من بود و از مردم بیعت میکرد  
 و معلوم شد که آن چهار معویه بوده و دلیل بر ستمیای قول آنکه حق  
 فرموده انما اتفقوا فی القتل لا استل من ان استمعوا به معویه ما اتفقوا  
 اصحاب معویه بود که قصد قتل حضرت داشتند و صاحب مصالح با شما بود  
 از این معویه قتل کرده که حضرت و رسول فرمود اذا رايتم معویه علی منبر فاقتلوه  
 ای مسلمانان هر که بر پیش معویه را بر منبر ببینید که او را بکشید و در کتاب  
 کاشف الحقیق مذکور است که حضرت فرمود که اذا رايتم معویه فی طلبه لطلب  
فاغزوا عنه یعنی هرگاه بر پیش معویه را در طلب ملک میکند بزنید و کت  
 او را و چون در راه حضرت مرد مانده و تقاضا و تغافل جایز داشتند و بقتل  
 او میاوردت ننمودند و دلیل او شدند و کشتند و آنچه کشیدند در آتش افکند

بیشتر است

کتاب الفیاض فی الدین

نیست است که حضرت رسول و خواب مشاهده نمودند که بوریا کان جری  
 انحضرت با لایم رفتند و بر جری آمدند و در بعضی دایا شاکر در خواب دید  
 که حق حکم و جوی سرخان بر منبر و پائین و در مرتبه ای آیند و روشن خورشید کما  
 و بعد از آن حضرت رسول چهار کسی خداوند ندید و ما جعلنا التوراة و الإنجیل و  
الفرقان لآلین اشاره یافته است و سوره اذا انزلناه فی الذل المقدر و این با  
 الله و شب و در حد پائین بر رسول خود و با آن معصومین و علیهم السلام  
 فرموده که حضرت هزار ماه است در بر ابرمدت حکومت خلفای جی است  
 که خدا در کم چاه ماه بود و شجر المعون که در قرآن مجید واقع شده مراد می  
 است و کلام ممن تعلمون می توانست مناسب مقام و شاهد حال است کما  
 شاهد تا علیکم و تا حیننا الا فنعلم قاض ایقوم که نیتید بیکسوارند و  
 شما می کلام است کما و بی شبه بود قاضی ما حکم آنکه تا آنکه کند حکم کما  
 کیت کما و در کتاب احسن الکبار و در کتاب کاشف الحقیق ان فی  
 بواس مردیاست که شی در مسجد مدینه نماز غنق کز آدم و مرد مایه  
 کند شدند و بعضی از معویه را بوسی کسی در مسجد نماند و در عقب  
 سحر نشسته بودم شنیدم که بوسی معویه میگوید بر من کسی در مسجد



در این کتاب

بایست که این کتاب را در وقت کودکی و بابت نشاء بود معوی به پسران بدست گرفته شود  
 مسجد را تخلص می نمودن از عقب ستون در و در ستون می گشتیم تا مراد رسید  
 نماز طریح کرد گفت هیچ کس نمانده است ابوسینا گفت باقی او صلیک بدین احوال  
 و لا جبار و باک و دین خود فائز سبب فقر تا و لا یقوتلک قول خود من الشعب  
 و الفشور یعنی ای پسر من وصیت میکنم ترا بدین آیه و جبار خود باید که در دنیا  
 بدین خود را از دست ندی و در این حق بر پیر کن پس بدین سخن که این دنیا  
 سبب فقر و در دیشی ما باشد و در خدا که ترا ای و ترسی باشد از فقر  
 و فقر و از قنات و عشرت و بهشت و در دنیا میگوید هر حرف است و ایستادگی  
 ندارد و جباران مروت یکو کسی را ندانند میشود و چون غایت جنت با تمام رسانند  
 معویه گفت و الله ای پادشاه بدین دای و انقراض این چنین است ای پادشاه  
 و مشفق من تو را طریح دارد و تلافی و تلافی که تو توانستی کرد و خواهی کرد  
 و انفعول بد جنت و رواج که تقصیر و نفع گذشتی نکرد و بقی که کنایه جمع بن  
 اسیر طایفه یا فیه و بی بی غا ویر غاصب با و زد و و با او بر او ننگ و عفا  
 همه بقتاب و عقاب او رسد بلوکی زاین است که در و زد و و بال و طغیان  
 و عسبیا یا انیتوانی بیاوی کرد بلکه زیاد شود ایانکو و عمر و عثمان است که

نفی از این کتاب  
 از این کتاب  
 در این کتاب

این در وقت ظلم و ستم و این که نشاء بد و او برش با خورد و بعد از خلق او بنی  
 امید بن بک انان مؤه جیدند و انان نا حبیب ایانان انان بهر و میگویند  
 و در کتاب بقتاب و لا یستور است که چون مؤا با نارت نشست ابوسینا  
 رفتی رفت و او را نصیحت گفت بدین طریقی که باید به هم امید میدادند که در وقت  
 ملک ما با نایان و بعد از آن که گفت که ای بنی امیه بخورید طالع بیتا لال و جبار  
 شش کلاه بر سر ما میخورد و بدایند که نه بهشت است و نه در دنیا و چون ابوسینا  
 از پیشوایان میروند آمد حضرت امام حسین علیه السلام با او خورد این  
 سفینه را و چشمتی بنید بد گفت تو کسی را حضرت فرمودم فرزندان رسول  
 عفا حسین و بر این دستان سبط رسول با کوفت و به بقیع رفتند چون  
 بقیع رسیدند حضرت امام فرمود که این بقیع است ابوسینا با او از بقیع گفت  
 ای استخوانهای یوسف که از برای این عالم جنت میگردید امروز در دست  
 ما است و مطلب انفعول که باید بود که رسول ما ما جنت کرد و ملک و دولت  
 از ما کوفت و امروز در دست ما است و استخوان او دریم شده یعنی مرخص  
 حضرت رسول ملک و دولت دنیا بود و ریاست در سالت و نبوت امام  
 حسین هم او را لعن نموده از و جدا شد و بدین کار گشت و این در آن کتاب



انما که در روز غایب بوسیله رسول ما گشت بود حضرت با برادرانش  
 اینجا حاضر بود و ابوسنیاء علیه السلام را نیز علم بحضور حضرت نداشت چون سوره  
 شروع با نوازه کرده گفت ای خدا رسول الله ابوسنیاء گفت و این سخن گفت  
 که از و اجازت باید کرد گفتند ترا ابوسنیاء گفت غنا است یا دهر را بگویند  
 نماند که نام خود را بگذاشته حضرت با برادرانش علیه السلام بودند حضرت  
 با دهر ای ابوسنیاء خدای تعالی نام همه را بخوانی خداوند که در قضاوت و کلام  
 سنیاء گفت غنا است یا دهر گفت که گفتند ای کسی نیست که از و اجازت کند و اهل  
 بین و تاریخ ذکر کرده اند که معویه بن نوفل را و برادرش در مدینه رسول الله  
 سرزد بودند و اسلام ظاهر شد ایشان پنج پیشین بود که حضرت رسول الله  
 بعلت نمود و سبب اسلام ایشان بود که چون معویه بن نوفل که حضرت رسول  
 پیاده انداخته فتح مکه مشرفه دادند و اهل مکه چون همیشه استخفاف شیعیان  
 بناد که حضرت رسول تو اسرا بقتل و نماند از مکه که بقتل و برادرش در مکه  
 ماند و بعد از فتح مکه ابوسنیاء از ترس ایمان آورد و چون معویه بن اسلام  
 خیر یا با او نوشت که از دین خود بدین عهد نقل موی و بر خاسته و از مکه  
 نیامدی و در میان عرب تا رسول گویی که مرده ای خواهی گفت که با من مرید

الحمد لله

از کتب و معنی بر گشته و بر پدرش سرزنشها نوشت و ملائکه او را و چون این  
 سید کائنات رسید حکم نمود که هر که معویه را در هر جا که ببیند بکشد چون  
 این خبر با و رسید بلکه که بخت و از هیچ جا و مسکن این نبود و خود را بعباس  
 رسانید و بدست و پایا یافته از آنجا اسلام کرد و بعد از خدمت حضرت رسول  
 رفت شفاعت می نمود و در آن وقت که داشت و زبان بشقامت عباس کاتب رسالت  
 شد و در بعضی نسخ مذکور است که او را کاتب مدینه نامند و این که اهل  
 سنت او را کاتب می میدانند خلاف و گفته است و او را این مرتبه در  
 در کلام انحصار نبود که کاتب و پیشین سازند و بر تقدیر کاتب و می  
 نماند او را و برین تضایق نیست از برای آنکه ملامی اهل سنت دو کتاب  
 شود و ذکر کرده اند که از جمله کاتبان و می ابو ای سحر بود که مرشد شد و چون  
 مخالف کرد و در خاک و را قبول نکرد و این هر دو از یک عالمند و جمعی در  
 معویه بن الحنفیه ذکر نموده که پیش از وفات پیغمبر بشمامه او در و معلوم  
 که در این شمامه چه قدر آید نزول یافته است و کاتبان و می چه قدر نفر بودند  
 چون است که در میان هر معویه را کاتب و می بگویند و کاتب او می بودند  
 با بقای این است و است و ای ناصبی بر دین که معویه بن خالد بن ولید



سیاهان بهر آنکه خواهر او حبیبه دختر ابو سفیان یکی از زن نادر رسول بود و آن  
 که پیش از آن در یهودین برادران آن زن و آن همه خالان مؤمنین باشند و بعد  
 از آنکه برادر و عایشه بود و بعد از آن برادر و حفصه و بعد از آن ایشا با عقیق  
 ناقص شوالیخه و سولامه بودند چنانچه ایشان را خالان میگویند و فرستادن خال  
 باشد از علیه خویش خالی و غدا باشد بلکه بر و خال خال و این غایت گاه  
 قال ایها المؤمنین علیکم اقارب کالعقارب فافانها و نه من یعم او فمال  
 فکم ثم یقول العزمه فکم خال من الخیرات خال و حکیم بنانی علی الرحمن و در کتاب  
 حدیقه فرموده پس دهند اگر چه خال من است دوستی و بریم بکار و بخت  
 و فرشت او پیش از یحیی رسول بر خطی بنی اقتدار و نیست و در مقامی که  
 پیش مرادند بر خط و خال باشد نیست وای ناسی خال المؤمنین و ناسی  
 بودن چه دفعه در آن کسی که بر خال نبی و نام مطلق اسم الله العالی است  
 طایفه ای طالب علیه السلام خروج کند و با آنحضرت حاضر و شاد و نماز کرده  
 بسیار و عیان عوام الناس را و داشت و شبهه اندازد و بر او سله ای بر حرکت نماید  
 او بسیار از آن صحابه رسول خدا و چند یار هزار کس از طریق کشیده شوند و در حق  
 نسخ مذکور است که چهل هزار کس از لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا

طایفه کشندی و از ابتدای مقام و بعد از آن خالان و حبیبه ماه بود هفتاد و دو  
 با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرد و مع هذا خود را سالی می دانست و بلکه  
 چشم ثواب از حضرت رب الارباب هم داشت که با اعتقاد خود طلب خود را  
 میکرد و اهل سنت هم او را ثواب میدادند و میگویند چندی بود و چندی از کس  
 خود و ثواب خود میداد و ثواب دارد و او خطا کرده یک خطای خدای تعالی  
 شانه و یا معویه کند معصیاتی که از این بکار نمی آید که عقاید و در جنگ با  
 مذکر کند و هم را با اعتقاد نام کند و ثواب هم از برای او قرار دهند یعنی که  
 معویه از این ثواب **فوق** باشد و ستا شود و خواهد داد **بیت** آنکه عقیق و نا  
 معبودش و دولت و در عاوی است از این **حکایت** شعی و در پاپرس بر  
 سلطنت یکن از پادشاهان اهل سنت گفتگوی معویه و حرب و با امیر المؤمنین  
 علیه السلام مذکور شد از طایفه مسک و معوق لشکر که هر دو از شعب بودند و آن  
 پادشاه پرسید که چه میگویند و در جنگهای که معویه را با حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام روی نموده گفتند و بهر دو خطا کرده یا به سبب او و هر یک  
 او پادشاه میگوید که یکبار خطا و دو بار خطایی تا هفتاد و دو بار خطای  
 نادر بنخل و عیسی هر دو معوق تمام شد و از جمیع افعال او معویه ملعون فرج

این



و در شرف آن بود که بنا به جود ایاتی که حق بجان خود تعالی در شاخه شایسته از او  
 علیها السلام و تعظیم و تکریم او و نادان ساختن چنانکه در مواجین کاشی گفته است  
 هر کجا در مجمع قرآن خدا را میخواندند آن کجا در لطف و رحمت جلوه و شایسته شایسته  
 و رسول خدا میفرمود که نا محضرت و در میان او و در میان اهل استغاثت جویند  
 که در حق او از رسول صلی الله علیه و آله واقع شده یا بر او ای و رسول خدا را با  
 و منزلت و فضل و کما او که با ظهور سر در و در اول عهد استیلا و دیده بود  
 حکم کرد که بر جنبه ها مستغنا است از خدمت و سبب بلایم میگویند و نه باشند  
 و در زمانه با بندگان امری در مورد و بر قرآن از این و بیست است پیغمبر **ع**  
 بی ادب گفت حق با شماست حق دل بر انداخته دارد و در وقت و بجا و کلام  
 بلا و خود نوشت که خطیبان با لایم سبب خدمت نماید چنانکه در جاس  
 المؤمنین آمده که در وقتی که معویه بکوفه آمد و جمعی از مردم افتاد خدمت  
 از آنم حسن علیها السلام از جهت ایشان امان گرفته بود و مجلس او را مدینه  
 مستعصمه بود و صومعه العبدی بی چینه از آنجا بود چون نظر معویه بر او افتاد گفت  
 بخدا قسم که نزد و امان در پناهی مستعصم گفت بخدا قسم که نخواهم که ترا بخله  
 نام برم پس معویه گفت اگر موقنا نا خلیفه سیدان میشد و در راه راست کوه مستعصمه

توضیح

اسرار کمال حدیثی است  
 در سبب کفر و کفر

متوجه مسجد شده بر بند و رفت و گفت از پیشوایان میایم که شرف خود را مقدم داشته  
 و بر سر در راه خود داشته و ما امر کرده که باین ای طالب راست گم پس او را  
 کشید لغت اهل محل مسجد با او از بلند امین گفتند ان شاء مستعصم نزد معویه رفت  
 و آنچه بر پیش گفته بود از آنجا نمود معویه گفت و الله که توان عبادت الهی را  
 نمودم بودی یکبار و دیگر تو باید رفت و تصریح بلعن علی باید کرد مستعصم بر کشت  
 و بر پیش بر آمد و گفت معویه مرا امر کرده که با شما بجای بی ای طالب هم بگویم  
 من بلعن میکنم و آنکس را که لعن علی بی ای طالب کند خاضع میگردد با او از بلند  
 امانه گفتند و چون معویه از آن جناب در راه و از کوفه خارج نمود و بین روی  
 معویه خطیبی را گفت گفتن برو و علی را نامزایکوا شخص بیالای منبر و گفته  
 امری معویه را لعن علیا لعنة الله علیه یعنی امر و حکم کرد مرا معویه که لعن کنم  
 و دوری از رحمت پروردگار بود و با او از استیلا بر معویه و دشمنی  
 خطیبی را لعن کرد و در بعضی روایات دارد است که در وقت که عقیل بن زبیر  
 رفت و مال بسیار از او گرفت معویه با او گفت برو و بیالای منبر و علی را لعن کن  
 عقیل بر بالای منبر رفت و آن کلام سابق را بهمان طریق گفت و بعد از آن  
 گفت که عقیل آمد و مال بسیار از من گرفت و مرا در میان جمعی لعن نمود و در **تابع**











و ما در آن خود هیچکس را و بفرموده از هر دین یکسبب بفرمود و پس از آن  
 سبب دیگر بفرمود و از آن نیز منبت خبر بود و در هر دو سبب خبر بود  
 و یوای که منسوب است به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در وقتی که معوی  
 مسجد دمشق را از مال جنایت و بیتا مال مسلمانان و بنا نهاد و مولای مؤمنان باو شد  
 محفلت بنی مسجد اموی بنایند و است عید الله بنی موقی که طایفه الزمان را زینت  
 به جوت مثل الحافا فی المقصد **رباعی** ای بنا خندان خراج مسجد بن یار صد  
 شکر خدا که نیست توفیق یار چون انگیز تا کرده و بخت از انار ایست مثل  
 در خاجا بن شادار فقال لنا اهل البصرة و التمن لنا الولی لا یزی و لا یقتد  
**رباعی** چون که خود زنا و خود بنیاد را کلفتند با اهل بیروت بجهت کای دای  
 بر احوال تواند و درین ما یی چو کوه و در قوز ناگو بویانک و بنی معاویه  
 ترجمه کلام معین نظام نایکونینم و زآورده تا چند در سیم خلق بر بنیادی طرف  
 و انچه بنی حق کنی از اصراف مسجد که تو از حرام سالیی باشد مانند ساد  
 که ساد از نغز برف و در کتب اهل تاریخ و سید و کوشید که معوی باو کی بود  
 که در اسلام بظاهر نه تا که و اول کسی بود که مسلمانان را غارت کرد که صفایا  
 قیس را از مشایخ با اسد هرا فاس که هر گوا در اطاعت و حبش امیر المؤمنین علیه السلام

بجید  
 رباعی  
 رباعی

بجید نام داشت که و از بعضی بنی امی از مسلمانان و مؤمنان را غارت کرد و بنی  
 از موالی و شیعیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بقتل رسانید و در کتاب  
 بنی عتبات الاثنا عشر که معوی بنی امیام خلافت خود در چهل هزار کس از مسلمانان  
 و اشعار و اولاد ایشان را بکشت و سق امیر المؤمنین علیه السلام بقتل رسانید و اول  
 کسی بود که در بنی اشفاق و مرده سواره سبی کرد و اول کسی بود که مشرب بنی عتبات  
 مرکب شد و شان و سرور را با بنی طعن ساخت و میل نمود و در کل کرد و حکم با  
 خود و اول کسی بود که بنی و بر و مگو تحیات نوشت و اول کسی که سر مسلمانان  
 هدیه بر روی نوشتادند و اول کسی بود که بر تخت نشست و قشبه با کاسه و قرا  
 خود و اول کسی بود که بخت مسلمانان شهادت نمود چنانکه در کتاب تاریخ و سیر  
 که در وفات که خبر شهادت و فوت مولای مؤمنان باو رسید شهادت نمود و ما  
 که مردم شام بعضی و عشرت مشغول باشند کافران امیر المؤمنین علیه السلام فویل  
 ثم ویل ثم ویل لولا لاله خدا بظلمی فویل ثم ویل ثم ویل انما احد طاعتی و  
 مرید هضمی **رباعی** خوش و قتی و بناهد و هم است و عز و جوسته و انچه  
 بعضی و صدد ای کشته و اول بغم ما سرود همدان که نوبت فراید برود  
 و اول کسی بود که با مشایخ اخذ جزیره صلح خود و اول کسی بود که دست خود



و بت فرشی را بر منزه نهاد و هر سال چندین کشتی بت بفرستند و بگویند  
 میرم تا که فروخته وقت انعام قاض و شاعران بدهد آن برای او بفرستد این  
 نهادت نام نهاد و از فروخته بت چشم داشت خواهم داشت و اول کسی بود که  
 مسلمانان را بفرست و خشت و اول کسی بود که مصلحت را بر سر نهاد و اول کسی  
 بدهد بت سلت خود کرد و اول کسی بود که از پادشاهان اسلام زندان ساخت  
 اول کسی بود که در مسجد مقصود ساخت و اول کسی بود که حق جبر بر پا کرد  
 بت خود تخصیص کرد و اول کسی بود که خطبه نوشته خواند و سبب آنکه در  
 ایام حیات بواسطه من و علم شکم بر پای میخواند است و اول کسی بود  
 که استخفاف میگذاشت خود نموده کرد با بر ایند برادر خود حق اند و اول کسی  
 بود که بر بخت دیوانه سخن زد و اول کسی بود که مردم را در جوف چاه پای نهاد  
 که سوخت که اندوه حکم کرد که عذبه ای بکند و سبب ده سق و عبت و اول کسی  
 مثنی و سرور اهل بنان در جوف چاه پای نهاد و سبب **حکایت** در جوف  
 الصفا مذکور است که یکی از اهل دمشق بر شیعیان از مردم کوفه شکاری دعوی  
 کرد و قضیه بعبور رسید ایشان را طلب نمود و مشقی بچاه کوه مجلس عبور  
 برد تا انای شهادت نمودند که این نافر تعلق بدو مشق دارد و در دست کوفی غیر

حق است

تا طره عربی از کوفه از اهل  
 کوفه را بفرستد و اول کسی  
 بود که مصلحت را بر سر نهاد

حق است عبور حکم کرد که کوفی شست را بدو مشق تسلیم نماید بعد از آن کوفی عبور  
 گفت این شست من اجل است نه نافر عبور گفت بفرست حکم قدمی باین نوع  
 حکم کند شست و دیگر غیر از و تبدیل را یعنی باید و چون مردم شست بکشند  
 عبور کوفی را طلب کند و بر سید بجای شست بفرستد است گفت این مبلغ عبور  
 مستمع آن بوی داده گفت عبور و باطنی بگو که یا صد هزار کس که نافرند از  
 جل نشاندند تا بفرست و قتال انجام کرد و فی الحقیقه اهل شام تا قتل  
 جل و جدی از جل و حق از باطل و میانش و داده از خوف دایم از بی  
 تا حضرت امیرالمؤمنین و ده مقام منافقت و جدال و مقصود و نافر و غیره  
 پس بدو اهل شامی که خورای روز قیامت حضرت ختم ایشان باشد که قاتلان  
 اهل شیعه و خویش و یار و یار چنانکه گفت است ای دای برانکه چون شد  
 روز جزا با تمام من اید بملقات خدا ای دای برانکه کم کند حق ما فرما  
 من انکار کند در جهنم و آن منافق بیدار و نظر اهل خلافت بنویس و اجابت  
 و بیست بود که هیچ کس را با دای ن بود که در مجلس او گفتگو نماید و  
 کسی مرید میخواهند و حق طایفه از اهل مصر هم ملاقات او کرده عمر  
 خاص که حاکم ایشان بود و جماعت را امر کرد که چون عبور رسید بر وی بیعت



سلام بکنند تا در چشم او بر آید تا بیدار شود و چون در خول ساری نکست تا دای  
 معویین یا قند او را در دهانت میخاست و جلالت دین را سرسبز گشته گفتند السلام  
 علیک یا رسول الله و چون از مجلس معویین پیرو شده آمدن مردی نامش بایشان گشت  
 لعنت خدای بر شما یا کاس کفرم جلالت است و سلام بکنید تا از شما احسانی بگوید  
 و شما بر سالت و نبوت بر و سلام بکنید تا از شما احسانی بگوید و شما بر سالت  
 نبوت بر و سلام بگوید بلی مثل شما است که ما را همچو معویین سوا میاید که  
 بجلالت و شجاعت دعوت شما کنند و در مدت هشت سال ایام خلافت شما است  
 که هم شما را میبیند و محبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بقوانی که گذشت  
 نزد پادشاهان و پادشاهان شیخان است و در گوشه کتاب نشینند آنرا و چندین هزار کس  
 بهشت و دوستی اهل بیت گشته تا بدین و شما او چه صد و بیست و پنج و بیست و نه  
 سیصد و سیصد و پنجاه کس که تا فوق آن نشود تا باشد و بدان ایشان  
 خلقا حق بجانب پس وی و شما بعضی آیه مؤمنان که در حدیث ظاهر بود  
 و صحبت با سلاطین تمام او جبین میخوردند و فدایان می دادند و ای بابی می گفتند و  
 یا لعلنا انما لانمده عداوت و قتل و عداوت و ستم و در میان دینا فرمت  
 بود بخل او داده از ظلم و ستم چیزی فوت و فرگذاشت که دینی چنانچه در کتاب

منهج

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه

شیخ الفاضلین آمده که اول کسی که مرعوفه کرد در خطبه مدح و منقبت خلفای  
 در میان و مساجد مؤمنان و خصوصاً در وایشی بود که وضع این بدعت بود و هیچ  
 اهل سنت معترفند که در زمانه حضرت رسول هیچ کس در خطبه ذکر ثنائی  
 الشان نمیدادند و در زمانه هیچکس از صحابه و تابعین و بعد از زمانه حق تعالی  
 و بعد از اول سلطنت بن عباس و مسود بهشت اند این بدعت وضع نمود که با علویه  
 و سادات کبار هم عداوت اند که در وقت عداوت داشت و میگفت بعد از من این  
 آنکه بخت عالم حق بن عباسیم و سادات ما ایشان را عزا و زایل سازد و فقط  
 بلیک ما ختم مرتبه بنی تم و بنی عدی را و امر می کرد که در خطبه سادات خلفا را  
 بیاد کند با آنکه ایشان خلیس بنی طوایف عربند و هماینها نبوی و بدعتی  
 معویین بود و شرح بدعتی و جنایتات و جنایت نفس او را چه گویند ایشان  
 توانه بود که یکران آنجا بر گفته که بزرگترین شیء معویین و عقائد و دست  
 گفتار است که آن بدعتی و یکی بر پدید است و آنچه بزرگترین بدعتی با حضرت شام  
 حسین و یارانش که در آن نتیجه افعال معویین و تمجید مائتا بود و او مردم را بظلم  
 بر او و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و پس  
 ساحت چنانچه حکیم شافعی گفته هیچ ناورده در مع بیداد مصطفی و او



و در بعضی بایاده راه از بیم و سر بر پیشه عهده و پیشانی شکسته هر کس را می شود  
 بگوید و دست من را بکنس چه روزی و چه شبی است آوی چون بداشت و عشا از  
 صیبت هر چه خواهی بکن که قانع شیتی و اهل سنت و اهل طاعت قیامی که  
 از معویه و بنی امیه بظهور رسید خواه و بخت خود را سلیمان باشد و خواه  
 ناسزا می کرد محضات امیرالمومنین علیه السلام شکستند و خواه ناکم و سستی که با و دریت  
 تمام البتین نمودند اکثر ایشان در کتب و دفاتر ایشان ثبت است همچون راویان  
 لغوی و طعن معویه و بنی امیه میخوانند و نقصا مرتبت و منزلت ایشان تغییرند  
 و خاشاک ایشان را از دایره اسلام و ایمان خارج مانش بلکه کسی که از آن خاندان  
 تر از این یافتند رضا و شوق قبیل او میدهند و این بنا بر آنست که از کوفه  
 این جماعت گفت منافات با صل من صلب و مال ایشان خواهد داشت که آنست  
 ثابت شد که خلافت و امامت است و در مداهب ایشان بر بیعت و اجماع  
 چه بلیت کسی باشند و هر یک از معویه و یزید و مروان را مردم و مردان اول  
 امامتشان داده از بابا کور و عمر و عثمان بیعت کردند از جهت آنکه در روز اول با  
 بکر چنان کسی با اعتقاد اهل خلافت داده بیعت نکردند و آن روز بکوشش آن  
 مردان اول امارت معویه و یزید و مروان کلا اهل شام بیعت کردند و اگر ایشان

نام ندارند

الف

نام باشند و بعد از معویه را کاهی مثل المومنین و کاهی کاشی و کاهی و از بعضی بایکاش  
 میشارند و از برای بریدن نیز فضایل چند تراشیده اند و از این حال پیدا اند  
 بنامه حکیم خائف اشاره بان کرده **نظم** من از این ابرو حال میروم گوید و نیز  
 هم در الامم پس تو کوفی بن بدین من است عمر و خاص پلیدی پیروز است  
 هر کس را در غاص باشد چنان یا نیند پلیدی کرد پس مستحق عذاب و عقوبت است  
 بداده و بدو اولاد بدین است لعنت ما و اگر بر آن کس باد که مرا و را کند نیکی  
 یار و در وقتی که از بخاره و عتاد و محبت لایق عاجزه و غافل اند میگویند  
 ایشان بجهت نبوده و خطا کردند یکتاب خواهد داشت و دیگر مثال در  
 قصای آنکس و ضلالت ایشان و قریب قناس باید کرد و در کتاب نصر المومنین  
 که بخشید و تغییر نمود و امام خندان و پیشرو عبدالمعز اسلمی و کتاب  
 روایت نموده اند که در بعضی از کتب معویه مروی میدان آمد بجای و خرم  
 پشیمان و خود اندوای مؤمنان میان بن شاه و بیرون آمده گفت یا اخ العیال  
 کیست اینم کیست گفت منافقت فرمود و اینم ان شایعیم در خلافت من  
 نمودند حقا که در و باشد که بدانند در وقت نزاع خلافت نموده اند و بازند  
 بود که بدانند در روز قیامت و صحرا میسر بطلان عقیده خود را و مکر و نیکو



از آنکه من از ایشان سزاوارترند و چون که میانه شایان کلام باشد  
استماع نمود گفت تا امر و نهضت را به این اندازند و بنده بودم و اسیر و از آن اعتقاد  
فاسد گذشتم و توبه کردم با این مؤمنین از تعصیب و کدورت و انقیاد نمود  
بخندمت مولای مؤمنان و در آن جنگ بعضی شهادت رسید و موت خدایت  
جدا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با معویه بن ابی سفیان و کثیر بن عبد الله بن ابی  
امیر المؤمنین علیه السلام بود هزار کس بودند و مگر نکستند معویه چقدر عدل  
کس و در آن مدت هفت هزار کس کشته شده بودند بدست هزار کس از لشکر  
مولای مؤمنان جدا که شهادت یافتن شده بودند و پیچاه هزار کس از لشکر نکست  
از پیش رو و منافقان را به راه سوال و میا و اسلحه جودند و در شوق شهادت  
بلیله الهی بر می و شش هزار کس از طرفین کشته شده بودند و در آن شب  
مالک شتر مشرف بر نفع شده بود که مردی غاص ملعون مکرور و معصیان  
پیش ها گودند و چون لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از او دیدند و فدا  
هزار کس از آن لشکر جدا شده بعد مشا حضرت امیر گفتند که قوم معویه ما را  
بکتاب خدا میخوانند و فرموده که مالک است دست از خدا بر بکشد و الا کافر  
بدست دشمن میدانیم ناچار حضرت مالک را باز گویانند و فراد بخاکین دادند

و انحراف از این کلام  
نکست

و مولای ایشان با حق بوده **نظم** معصیت سالوس و باور میکنی مؤمنی با او سر  
هم بر میکنی سویی حوضت خود و هر دو شود و در نه اندازد و ترا در قدر جو و بنوع  
عاص در حکیم مکاری چنان با او موسی اشعری زد که قبل از این و گران شد و دم  
باز که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در فتنه جدال و قتال معویه افتاد بعضی ایشان علم را  
بلیله الهی شربت شهادت چشید **حکایت** در هکلی که جناب صفین روی نمود و  
عاصیه و مقاتله متغایر هم شایند شی در مجلس معویه و کما و مناف و منافقین  
سواران علیه السلام در میان آمد و هر یک از منافقان انجمن کردند که فاجعه معرفت بشیر  
و بر یکی حضرت داشتند شهادت فضایل و مناقب انور و بیان نمودند تا آنکه  
چهره عاص و با خلاص رسید و او نیز زیاد بر دیگران اوصاف حمید حضرت ما  
بیان نمود و گفت ای معویه عالم و کرم و مروت سرور و مؤمنان است که با وجود  
هر مدینه با او عداوت و مقاتله می نمایم اگر بعد مشا حضرت رویم اصل و قطعاً  
انفال داشت و احوال ناخوش ما و اطفال زکوره از او سبب از و با فرسوده  
شود به خصوصت و عداوت ما نشود و اگر عواجمی که صدق این مقال بر تو ظاهر  
شود بر چنین تا بعد مشا حضرت رویم تا بر تو مروت و حلم و بزرگی و کرم و عظمت  
کرد و معویه گفت که هر چه در اوصاف او بیان نمودی اندکی است از کالات فضیلت



او در آن شب آن همه و منافق اتفاق نموده بر روی خود را گذاشتند که کسی ایشان را  
 نشناسد و معرفی بجال ایشان بهم رسانند و بر مویش سوار شده روانه لشکر  
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام شدند تا بدید بفرمود و بآورد تا حضرت رسیدند و از آن  
 روز برآمد و بیکبار طعام بآورد تا حضرت عرض نمودند که بخت بدست مولای ما  
 و پیشوای اهل بیت افتاده و عرض داد که وای ای امده اند و خست بسا طبعی  
 دارند و ایشان را در حرف هتاف است که در خلوت باید مریز نمایند چون آن شخص  
 حضرت آمد مطلب ایشان را بیان نمود مالک است و چون از سواش حاضر بود  
 امیرالمومنین علیه السلام اهل مجلس را در خست انداخت و فرمود و چون مجلس از آن  
 کردند معویه و عمر و عاص داخل خیمه شدند بر تیران روی خود برداشته و بر قدم  
 انبوه را افتادند و مولای مقتدا ایشان را نطق و مهر تابان بسیار نموده منافق را  
 ملاقات و خدمت آنحضرت حق از کوفته و بیکو مادیان شست خود را و از آن  
 نمودند و بعد از آن در محضت آنحضرت کوفته بیکو نگه داشتند و خود را بکشتند  
 بعد از آن مالک است و عیال انبوه داخل خیمه شدند و امیرالمومنین علیه السلام  
 نموده بایشان گفت که یا ای وای وای را شما خست گذاشتند نه فرمود که معویه  
 و عمر و عاص بودند چون مالک این سخن را آنحضرت را استماع نمود و انگشت

نزد است

آمدن عمر و عیال  
 بیکو بیکو از آن

لغات و حسرت بد نهادن که بیکو گفت که تا بیکو من مطلع میشدم تا دفع آن و دشمن  
 میجویم و ملاقات ایشان را حاضر باشم و همیشه تا است میخور و خند گیرم و دشمن  
 خدا و رسول مسکرم باد و آید و بیکو نشان دست تا بر و نه روند و تا کرم  
 و معرفت ایشان را تسلیم میخور و میفرمود که از حیث و معرفت و دوستی که هرگاه  
 نعم امتیاز کرم و معرفت تا کند و بیکو ما اید از ما بایشان ضرر و از آن برسد  
هر چه بکنیم و او منافق را بر تعلیل همچنان هیچ تا کنیم که صد چند است و  
 کتاب کامل بقیاف و در کتاب احسن الکتاب آمده که معویه و عمر و عاص  
 با دشمنان کمان و جفا شد مردم از آنجا بفر کردند که کمانها را ملعون و چنان  
 میخواند که دشمنی اشکارا کرد و معویه بهیجا گفت شکو مر خدا ای را که بر و است  
 استقامت با و را داشت تا که دایند محضه بر سوخت گفت راست گفتی ای معویه  
 بیکو که آمدن با و درین بلد را خست است و درین بد عشاق گفت ای اهل  
 شام ای شما بر من بریدی و نماز شما را و هر دو باطل کردید و از مسجد میرود  
 و فرستاده مدینه شد مالک خاکستان بد که کوریت حید و نداشت  
 و بسیارش کرد فلک آن بفر نداشت هر که چون ذلت بتان از خط حید  
 سر کشید داد و در بر بآورد و سودای کج دوسر نداشت باب می و در ویم



و در کوفت معوی و بجهت واصل شدن آن نزد و منزلت هاویه و بیاید حالات  
 وقت نزع و احتضان آن طایفه بایند در وضو و نماز و یا بر عمامه کوفی و کوفی  
 که معوی بر شوی جهت فضایی حالت بر چاه رفت و در آنجا نگویست بنامی بود  
 در و مرهای غاسق و ریش و بروی خشن و بخت و لوله بر اغماش افتاد  
 و جلالت لغوه گرفتار و مبتلا شده بجزار حیل و خود را بخواه بخواه و دانند  
 افتاد و در کتاب بقتل لایان آمد که رسول الله فرمود که در آن موضع  
 پناهیت که هر که بر سر آن پناه رود و از لغوه پیدا شود معوی بجهت آن کلام  
 انشاء و القولی بر سر آنجا رفت و از لغوه به رسید چینی بر سر پوشید  
 بدمشق آمد و در کتاب کاشفا حق مذکور است که چوبه اعداء و انصاف  
 معویان کوفت او مطلع شد ندیدند و در پیش او رفتند خراب و بفرست  
 دیدند که عیون است و چون سبب گویان و پرسیدند گفت جن و فرج  
 من از آنست که بسیار نماند خبر بود که بران قادر بودم و از شوی هوای نفس  
 نگردم و یکی نماند حالت و مرز و ماز و عشق و از احتضان من شد کلامی است  
 کشاده باید داشت و این هر دو بلا و مرز بسبب تعدی وجود و ظلال است  
 این طالب که مردم حق او را دیده و دانسته گرفتیم و فرمودم که سبب غمزه که

مهر کوفی

بدرک رنجی صبر

بهر کوشش و مدد مصطفی و خود دیده علی مرتضی حسن جیتی با نام و فرمایان شصت و یک  
 و چهار و ده سال و موالات و حب مصطفی با حق کشته بنا بر این حق سبحانه و تعالی  
 این مرز و بلا را بر من مستولی گردانید و این عذاب دنیا است و عقاب و سنگ  
 در عقابان و محاسن و عقوبت عاجل این است تا عذابا با جلد فرج و چهره  
 خواهد بود و دوستی که عکاشی با من نهادند کند تا قاله علی بن ابی طالب و یل و یل  
لونه یا قاتل القیم و هو صبی نویل یلند یسین سفاها برید عداوت من غیر جوی  
 او را بر جان شقی گذارد و بی سفاها با من بکند دشمنی بیکه و گاه و غصه است  
 را و عتاب دشمن شوم نکیند و جرم و گناه و مرز بلاها را بدوستی و محبت  
 بریدن بلیه می کشم و عداوت بر دو فرزند و با عشارین شده اگر هبت و بوی  
 بلدی من مستقیم موفق شده از راه راست بفرست می کشم و بد دشمن و عداوت اهل  
 بدینا اهل را بر می خاستم و اکنون آن کار و سرانجام و در کار من با چاه رسید و  
 بایره مرتبه کشید که دشمن بر من خندید و دوست گویست و بلا و معصیت بنا  
 سهل و آسان است و از امت و یقینات ترسان و هراسانم که بعد از ابد و کاف  
 کنار غضب محمد رسول الله و عداوت علی مرتضی و خصومت سید الانبیا و شرف  
 حسن جیتی گرفتار و عذاب شد و هر که از آن و در و بلیه نجات و خلاصی می خواهم



است بیکدیگر از صفت و فیه سپهر کاخچین کردم در بر عالم که کرد و بیان نوع گفتگو  
 بگوید داشت حسرت و ندامت از چشمهای شوشی بی جفت تا از دهر و هر آن  
 غشی روی دارد از هوش رفت و چون جوش آمد اهل طالبی و اشرف شام را  
 نود و بیست و نهد از ایشان بگرفت و اول بار خود بیرون بیعت نمود و خطا  
 انعامی که بر افاضتین بود ایرا مؤمنین کرد چنانکه گفتند **بیت** با نیت  
 قسقی مؤمنین بخوانند بر عکس خند نام ز یکی کا نورد و بعد بر در بیاورد  
 مرثی او داشتند و میگرفت و در شب خوابهای شود بیدار و بر ایشان بیدیدند  
 آن بستر سید و اگر اوقات هفت یا کم از مطالب میگفت و هر چند آب بخورد و غش  
 او زیاد میشد و چون جوش ناز آمدی باوان ملتی میگفت او پر با تو خفا  
 کردم و شان رفت خود ای و بر این طالبی الهی اگر مرا مقرب کن سزا دارم و اگر  
 مقرب نه ای از کرم تو بعید نیست و نام بک یلین شیخ و جبار مولوی مؤمنانه  
 که کشته بود بر زبان تابانند جباری ساخته انوس و پیشانی بخورد و گوشت  
 زشت خود را بکار مقهور و میکوبیت و نیز دانه کتابه از اصف بر پیشانی  
 که از حضرت ایرا مؤمنین هم شنیدم که معویه بر دین اسلام خواهد بود و صلیب  
 در کمر و شکم بر خیزد و با صلوات خواهد شد و این بر دل من میخیزد که با با کوه

عزیز بود

در برت کربان بزم ز  
 کهن زلف

خواهد بود پس بحسب اتفاق بشام رفتم و شنیدم که معویه در بخور است بیاد و حق  
 رفتم و بلیک کردی بر دیوار خوابیده است دست بر سینند و نهادم دستم بر قفسه  
 که در کوفت او چینه بود چون در بفریتم که مرا گریان دید گفت من امروز بهرم  
 کرم گریه من از آنست که آن طایفه ای طالب هم شنیدم که معویه سلیب و کوفت  
 مرثی من گفت ای اصف چه تعجب داری طیب نصای مرا باین امر کرده و گفت که  
 بشع است و کوفت بیاور که مرا شناسد عدد خبر بخورد که کوفت لغوه ترافا  
 دارد و بفرموده طیب هر روز خبر بخورم و من از اینها بجا آمد هنوز بخانه خود نرسیده  
 بودم که از آن مبدع معویه از هر طرف بر آمد کافال علی علیه السلام انما الدنيا اقل  
 نایل او کسیت ثابت لیل الا فاد قتل او کرم قدیمه نام او کبرت لاجل قاصد اهل  
 و نیت بشان شایند و نیش یا نهضای که آمد و کور و جل یا هست چو خوابیده  
 نایم بی قیل یا برقت اعل که نابد از کوفت طیل و قاصد القضاات من قتل کرد که  
 معویه مرده در خالق کمان منم توقع شفا داشت و ناموزی در کتاب خود آورده  
 کسان شقیهین و متأخرین کبیری دادین باب خلایق نیست و هر شقیه که معویه  
 بیت در کوفت از ریتا بیرون رفت و ها و بر دانه و قاصد و قاصد و قاصد  
 ایرا مؤمنین علیه السلام و لا یام و لکن بت حاصل و انت با هوشی و انت با هوشی



نیتک فی الدنیا غزو و حشر و عیشا فی الدنیا غل و باطل **رباعی** ایام کشت و  
 کته زاده حاصل کشتن بوی نفس حق غافل از شادی دنیا است غمزدن حال  
 عیش و جوئی ز جی چای باطل تو دهن الدنیا فانتک باطل فان الموت لاشک نا  
 الا انما الدنیا کنوز را کب از عیش و هوای صبح و اعل بر کین حاصل جفا و افسوس  
 سیم چنانکه صحت مرگست بجز دنیا است مقامی که عافا اسود و دان شب و  
 کدر و در وشتن الصفا و در کتاب حسن و کفای و دیگر کتب عالم و حوا  
 نده کور است که ان جمله و سانیای معویه بچید آن بود که هر فاس با هزار  
 و صلب با من بیعت کرده بود و هر چند سعی کردم به بیعت تو را حق نشد و صلب  
 مکن تاز به خاطر هم رسید تمام آنست که علیج مضمون و را با شد که چون آن  
 بجهنم و تکفیر من قاری کوی بطریق اقامت و عیش فاس بگو که بدیدم و صبت کرده  
 که شما او را جفاک بسیارید و چون از آن هم قاری شود و خواهد که از جبر و است  
 شیش کشیده بگو با من بیعت کن و الا کورنت و تارینم و در پهلوی پند ایضا  
 نام اگر بیعت کرد و خطا را را را که کورنتش بزند و نااهلی بکن و چون هر فاس کور  
 و فریب بزند خود و بگوید معویه وقت و انما معویه مرد و را خوا بایند چون خوا  
 که بر و نه اید بید شیش کشیده گفت با من بیعت کن و الا کورنت و این تم و در پهلوی

عذر است بر این در این

او نیز ترا میخوانم و چون هر فاس دید که بید جفا است و بجا پس کرده  
 لکه ای چند حکم بر معویه زده گفت که بنده قسم کبایم حرام زاده و ضنا هر کن  
 این صلب جفا عین رسید مگر تعلیم تو و این از مکرها و تدبیرهای تو است که  
 لغت خدای بر تو باد که در وقت مردن هم دست از مکر و صلب بر بندای تو کلا  
 ملایح دست بدست بزند دارد با او بیعت کرد و از قیر پیورده آمد و بعد از شای  
 این تو میبینم به بیست سال معویه منزلها وید باقی ماند و هشاد و یکم جل و  
 داند که ای فاسی خود و در کتاب ملقطات از زبان به بشیالینا روایت است که  
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که در خلف پدر خود بر استوی  
 بودیم و برادر بر فتنم و استادم کور ناگاه نظر ما بر مردی افتاد که در کور  
 در نجیبی بود و شش مولا او بود از مرد مفلول بلای بی الحسین هم گفت که مرا  
 ده مولا و گفت آتش و صید که هرگز سیراب نکرد اند خدای سال او را که  
 معویه است و در کتاب عین الحیوة با شایند معشره از حضرت امام محمد باقر  
 روایت است که روزی بایدم در وادی شجاعه میان مکر و مدینه است  
 بین فتنم ناگاه استادم هم کرد و نقل کردم مرد پیروی دادیدم که در کور  
 در نجیبی بود و سوره نجی و دست مردی بود و میگوید گفت مرا آیه و



که در غیر داشت گفتایش ملک خدا او را آید و بعد بر رسیدم از پدرم که این مرد  
مقاله که بود نزد من که معوی بود و بنزد او کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
مستوفی است که باید درم برآید مگر برقیتم هر دو بر شش سوار بودم چون نواری بختی  
و رسیدیم شخصی میروید آمد که در بختی و گوشتش بود و بنزد من میکشید گفت با آ  
جعفر ما آید و خدا را آید و دهد شخصی و یکوان عقبه و آمد و بنزد من میکشید  
گفت با آید و سوار استایش مدحید خدا او را آید و دهد آنکه پدرم و بنزد من  
گفت این مرد را شش حق معوی بود و بنزد او کتاب از جعفر بن ابی طالب علیه السلام  
که در خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام بود و بعد بر رسیدم از پدرم که این مرد  
امری مشاهده شده حضرت امام علیه السلام نزد که معوی بود و در کتابش  
الحق از طریق مخالفین روایت است که سید کائنات حق بود که در جنت معوی بود  
آنست که باشد و کاتبی در کتاب کافی روایت نموده است که جبار قریه و بنزد من  
خلق سراسر بودند که سید ترین بلاءها و مرئوسها بودند که شد خدا و او سبب بود  
که شش حضرت رسول بود و معوی طایفه سوم بنزد پدید و در کتابش  
الحق مستوفی است که از جعفر بن ابی طالب علیه السلام که برید و بصورت و در نسخ نگویید  
مروا که او را جبار سرتین گویند چنانچه در او کتابش میآید که یکبار مرئوسها

عبد الملك مراد است که گفت که چون عبد الملك مراد و جعفر بن ابی طالب علیه السلام  
و پدرم که در بختی شد و در سوادخ و یواری رفت و بفرمان پسران او پنج کس و یک  
بودیم که این صورت را مشاهده نمودیم و حیوان شدیم که چه کنیم که کسی نداند  
این چو بی او بودیم که بقدر و خوار و او بود و گفت و در پوشتانیدیم و ما بیکدیگر  
در بخت نهادیم که کسی ندانست و هشام پسر او سوگند خورد که هر کس از شما  
این سر نماید سزاوارت حق جدا نماید و بعد از فوت هشام از آن بخت  
خود نمودیم **است** اعدای را دهد خداوند مرگ که از آن بخت باشد باب  
**سوی چهارم** در ذکر جباران گردان تا خوش بنزد من معوی طایفه اللغه و  
و ملاقات مناسب این باب آنکه حضرت امام حسین علیه السلام را بفرمود  
از مرد و ملعون شصت کردند و آنچه از ظلم و ستم از و با اهل بیت رسول  
رسید از اشکای افریقش و بنام آنها عیان هیچ طایفه و قبیل از سید و خدا  
رسید و چو در آن کتب تحقیق این واقعه را به تفصیل ذکر شد و بگوشت کش  
مشهد آن مشیر رسید لهذا از طول کلام امتناع نموده بعضی از روایات  
متفرقات کتاب مناسب این باب ذکر نمینماید که شاید بعضی از آنها بگویند  
صاحبان خوش بنزد باشد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده



از مدینه بیا آمدیم تا کربلا رسیدیم و هیچ تنوی فرو نیاوردیم و در حلت تنگیم  
 که حضرت امام حسین علیه السلام می بر زکریا یا نازکند و روزی در تنگی  
 آنحضرت فرمود که از وقایع و حوادث دنیا هیچ چیز بتو نماند و آنقدر بد  
 نمود و مکتوبه بود که بر میی با بید بر بنویسد تا آنکه بدست او نرسد و در کتاب  
 مشقها آمد که چون حضرت امام حسین علیه السلام کربلا فرمود و در وقت  
 نماز و عیدان ایستاد شد و در آنکه حضرت زکریا و حضرت یونس و حضرت ابراهیم و حضرت  
 امام علی و امام حسن و امام حسین و امام زکریا و امام یونس و حضرت ابراهیم و حضرت  
 انحضرت بخاورند و گویند که سبک شد و اشتغال و ظهور قائم آل محمد میگردد که حضرت  
 انحضرت نمایند و با اعدای الله مقاتله کنند و در آن وقت چون حضرت شای  
 شهیدان آمدند و طلبیان را فرمودند که حضرت انحضرت نمایند و آنکه در شهادت  
 خدا مقاتله کنند ایشان را نیز از آن نداده فرمود که شما را درین برقت این مرد  
 و ایشان شما را نمی بینند و در کتاب تحفه الارواح از سید عیسی است که  
 آیه کو میفرماید فابکیت علیهم السماء و الارض یعنی پس بگویند باینجا آسمان را و بگویند  
 چون بگویند که حضرت امام حسین کربت بر آسمان و کوبه آسمان سرخ و آستان  
 و آستان است که بر سر می آید و آسمان بهم میرسد که از شوق گویند قبل از واقعه

می

حسین علیه السلام

چون علیها السلام نبود و در آنوقت بهم رسید و بعد از آن مدتی بر طرفین شد  
 و باز در عاده شهادت کربلا پیدا شد **مست** این سرخ شوق که برین چرخ  
 پیوسته است هر خاتم عکس خود شهیدان کربلاست و از حضرت امام محمد با  
 علیه السلام روایت کرد که قاتل می بر زکریا و قاتل حسین بر علی علیه السلام هر دو از آن  
 بهر سید بودند و احوال سرخ کشد از آن برای آنکه در مظلوم و این سرخی تا  
 قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفه الارواح از حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله روایت کرد که فرمود تا بکشتن آسمان و اعدای این سرخ و زکریا و حسین  
 علی و محمد و عیسی و ابراهیم و زکریا و یونس و ابراهیم و زکریا و یونس و ابراهیم و زکریا و یونس  
 زکریا و حسین بر علی علیه السلام و کوبه آسمان سرخ است که در وقت پسین  
 و در وقت شام و آسمان بهم میرسد و در کتاب تحفه الارواح از سید عیسی است که  
 در روز نکل آنحضرت از آسمان خورک بیاید و در بیت المقدس هیچ سنگی را بر نهد  
 مگر که در آن سنگ خون تازه یافتند و چند روز آسمان و قتلها چوین  
 بسته می شود و در کتاب عیون الاختیار الرضا از زیان بن شیب روایت است  
 که حضرت سلطان بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء فرمودند یا بن شیب  
 وقتی که جدم حسین را شهید کردند آسمان خورک بیاید و رنگ خاک سرخ











در روز خند بدنه و مناج کرد داشت حبیب گفت پس کلام روز منوار تر بود  
 پس در روز شغالی از این روز که در قدم حضرت امام حسین علیه السلام با این  
 استغاثا می نمود تا شهید شویم و در بیست و هفت مرتبه با حور العین  
 معاشرت و هم غرض کنیم **است** خلاق قدم دوست شدم نیست کسی را این معنی  
 که امروز مراد قدم او است و در آن روز در کشته گاه که آنحضرت بواسطه  
 خود بد و زشتی از ستاده بود بجهاد هزار کس و سبیل بود و هر که دم آید  
 بخورد و یا نا محضت کند و بر قتل او و لعن و نفرین کند آنکس را لعن عظیم  
 خواهد بود چنانچه از او و بن کیش و بی مفاکون است که بویوم نوزدهم حضرت  
 معین صاف است که آنحضرت آب خود و بعد از آن اشک از چشمهای بنارک و در  
 نمود و فرمود که هر که آب بخورد و یا در حوض شام حسین می کشد و لعن بر  
 قاتلان او نماید بنویسد خدای تعالی جای او صد هزار حسنه و هر که از  
 نامشغال او صد هزار حسنه و بیست و یک سال از دایه او صد هزار حسنه و  
 مثل آنست که از او کرده باشند صد هزار حسنه و مشکند خدای تعالی او را  
 در روز قیامت در حالتی که وی او سینه و در خشنود باشد حق تعالی  
 بجا بیاورد انورید تا بگوید لعنت حق بر یزید **صلوات** بعد از آن که گوید

یزید

آب یزید را فنی بر سر هر کس  
 بخورد او را لعنت میرسد

یزید پلید را بخاطر رسید که بگفت و قتل حضرت امام حسین علیه السلام آب انبار  
 و بر که بسیار که مردم از آن آب خوردند و بدین سبب تحقیق در عذاب  
 شود و امید آن داشت که خدای تعالی از تعصبات او دور کند و حضرت  
 رسول هم شفاعت او کند **نعم ما قبل** از جوامع شکر است **حسبنا شفاعت**  
**عبد یوم الحساب** **قله والله ليس لهم شفع** و هم یوم البقیة فی العذاب و قد  
 تملوا الحسین بحکم جور مخالف حکم حکم الکذاب و چون آن بر که با نام رسید  
 و بر آب گوید اول باد نوزدهم از آن بر که و حوض آب خود و لعنت بر  
 یزید کرد و بوی که اهل شام و اهل عرب و اندای میباشند و هر که بگوید  
 او از آن آب بخورد لعن بر یزید می شود و هر که او را بخورد و پلید آب بخورد  
 یا اختیار لعن بر نمود می شود و از سنا حق آب انبار نماید که با و رسید این  
 بود که هر که آب بخورد او را بیعت و دوری و هرمان و ظهور بر آنست  
 و معنیت خدایا و میگوید **است** آب بی جانش لعن یزید بر کلوی کسی گویا  
 نیست و در کتاب حسن اکبار آمده که آن حضرت امام و خاندان علی السلام  
 که امام حسین علیه السلام شهید شد آنحضرت فرمود که نمازش بامید مگو  
 ششید بد که حق تعالی چنان ملک از گناهان پاکیزد وی خوشتر است و گفت خدا



و رسول خدا سلام بر من رسانید که اگر میخواهی دنیا و هر چه در اوست بشو و هم  
 و ترا بر اعدا نصرت دهیم یا عوار و قرب ما میخواهی امام علیه السلام فرمود  
 که من جوایز الله و قرب رسول الله میخواهم که از خدا رزق اعلاست پس ملائکه  
 شریف آید بوی دادند و حضرت علیه السلام بخود و بوی گفتند که بگفتند  
 این هر کس نشسته نشوی و برخیزد و نیز در آن کتاب از حضرت روایت است  
 که هر سود ملکی نزد حضرت امام حسین علیه السلام آمد و در حق کلامی حضرت  
 امام از تشکیکی شکایت میکرد پس گفت یا ابن رسول الله خدای تعالی  
 ترا سلام بر من رسانید که هر حاجتی که در آری بخواه تا اجابت کنم امام حسین  
 فرمود خدایا یا معلم الاسرا و یا و ترا معلوم است که صاحب این آیه ای  
 شکایت میکند حق سبحانه و تعالی و می بطلان کوه که بجهنم بگوید با شکست  
 و در زمین حلی بکشد امام علیه السلام با شکست خط کشید و در حال لغزش  
 شد سقید تبارش و پیش و نیز در آن عمل او را عینا یاد امانه خود دارند  
 ملک گفتای حسین ابن آبه عا و از آن شما است در احداث و این رفیق  
 محترم است که خناس مشک از فراست و در کتاب فتوحان القدر  
 که در وقت که شاه شهلا در کوبله معطش و تشنگی مبتلا بود در ویشی گاه

در این کتاب از امام علیه السلام

چوبی خود را بر آید که در چند ستان حضرت او و امام علیه السلام کاسه را  
 از دست در ویش گرفت و آید با بر زمین و بخت و گفت ای در ویش  
 آید برای ما خصلت نگاه کن چون در ویش نظر کرد جوینای آید روان  
 دید امام حسین علیه السلام کاسه در ویش را چو دیک کوه در ویش روان آن  
 را بکف تمام جواهر آید دار شده بود و از حضرت رسول هم روایت کرد فرمود  
 من بکن علی الحسین و تبارک و تعالی که الحسین یعنی هر که بر حسین بگوید یا  
 خود را بکن باید بهشت بر و واجب میشود **بیت** هر که گوید یا حسین یا رسول  
 در بهشت او را بر و بروج بول و در امانی آمد که شخصی خدمت امام بحق  
 ناطق جعفر بر خدمت امام علیه السلام شعری در مرثیه امام حسین علیه السلام  
 خواند حضرت گوشت و فرمود که هر که شعری بخواند که از مرثی حضرت  
 باشد و جمعی را بگوید و زاوود و اگر هر یک کس باشد او را بهشت تمام  
 میشود پس خوشحال هشتم کاشی که خود بهشت برود و هم چندین ها  
 کس را از بی خود بهشت میدهد **بیت** ناند و مانه امام خانه کسل و  
 کند و از دیده ها خون دل و در کتاب فتوحان القدر آمده که یکی از فقها  
 گوید که با مرئی از قبیل یثرب میگفت که با سیده است که شما نوحه جیان را







و در وقتی که در این عالم خوش طبعی دارند و چون هر وقت راوقات رسید  
 در خوابش دیدند تا چه سگالی بر سر و کوس منع بر کمر خود از پیشانی فلان  
 بر چپ و راست از او بر سیدند که این مرتبه و منزلت از یکجا با حق گفتند  
 تعالی جل شانزه شتاد مرا از من خوشنود و گردانید و گناهان مرا بیاورد  
 بسبب آن آرزوی که کردم در آن عرض بشکوه خود و نیت معافی کنست  
 بشاه که بلا در آن روز بجا آوردند و اینده بودم درین دوز و دستگیر شد  
 فریاد من می کردید و در کتاب دو صد و شصت و هفت آمد که شیخ بهل بن عبد الله  
 فرمود که در روز عاشورا میگوئیم و با خود میگفتم چرا از روز حاضر بودم  
 که در پیش شاه شهلا خونم بریزد امروز بادی قطره چند از چشم خود بریزم  
 بشاه حضرت رسول داد و فایده دیدم که مرا گفت ای بهل بجلال و جلال  
 که یک قطره آب و باده و مصیبت فرزند من ضایع نخواهد بود و بدان گویند  
 امروز کروی میز را ترا چندان ثواب دهند که هاسنان تحت خاک و مستوفی  
 و قنار خانان از غده و خمر ثواب آید و در آن وقت **نظم**  
 بنیاد مسیحی ها که بگویند کز یون کوبه پیدا شود آب روی هر آن نامه کو غدا  
 شد سیناه بدین آب کوه توان شست و شوی در تارخ نگارستان

قدس سره  
 انوارین کلمه  
 در این عالم

هر وقت که در این عالم خوش طبعی دارند و چون هر وقت راوقات رسید  
 در خوابش دیدند تا چه سگالی بر سر و کوس منع بر کمر خود از پیشانی فلان  
 بر چپ و راست از او بر سیدند که این مرتبه و منزلت از یکجا با حق گفتند  
 تعالی جل شانزه شتاد مرا از من خوشنود و گردانید و گناهان مرا بیاورد  
 بسبب آن آرزوی که کردم در آن عرض بشکوه خود و نیت معافی کنست  
 بشاه که بلا در آن روز بجا آوردند و اینده بودم درین دوز و دستگیر شد  
 فریاد من می کردید و در کتاب دو صد و شصت و هفت آمد که شیخ بهل بن عبد الله  
 فرمود که در روز عاشورا میگوئیم و با خود میگفتم چرا از روز حاضر بودم  
 که در پیش شاه شهلا خونم بریزد امروز بادی قطره چند از چشم خود بریزم  
 بشاه حضرت رسول داد و فایده دیدم که مرا گفت ای بهل بجلال و جلال  
 که یک قطره آب و باده و مصیبت فرزند من ضایع نخواهد بود و بدان گویند  
 امروز کروی میز را ترا چندان ثواب دهند که هاسنان تحت خاک و مستوفی  
 و قنار خانان از غده و خمر ثواب آید و در آن وقت **نظم**  
 بنیاد مسیحی ها که بگویند کز یون کوبه پیدا شود آب روی هر آن نامه کو غدا  
 شد سیناه بدین آب کوه توان شست و شوی در تارخ نگارستان



الله که اول کسی که در ستم تیرید و فاسق و مشرک و نام حسیب علیه السلام در دنیا  
 مرده بقیاد نمود و معنای دله و بلی است که شیعه اثنی عشری بود **در** **تأشیر** **عنا**  
 از لیدر اهل بیت شد و معنای دله و بلی است که شیعه اثنی عشری بود و در شهر سنخ و یثرب  
 و ثلثه است که بیانی تمام تمام نام را طوعا و کوعا بقیعنا اختیار و کفایت  
 و حسیب الامر معنای دله و در ابواب ساجد و السلام بقدا ما این کلمات را ستم  
 کرد و بعد از آن معنای دله و بلی است که شیعه اثنی عشری بود و در شهر سنخ و یثرب  
 از بدو من الحسن عند قبر جده و من بی یاد و العفا دی و من اخرج العباس **عنا**  
 و ترجیده این عبارت ظاهر است که مراد از من عصبی فالله علیه السلام فدکا  
 اشاره بظلم ابا بکر و عمر است که بظلم و تعدی فدکا را از حضرت سید الشا  
 کردند و اما عبارت و من بی یاد و العفا دی و من اخرج العباس اشاره بهائشده  
 مروان است که ستم نمودند جناده حضرت تمام حسن علیه السلام را که بنیاد  
 سید المرسلین بودند و انحراف باطله و دود و بنا که مدعیه سازند و **عنا**  
 من بی یاد و العفا دی اشاره بظلم اعمام است که با نادره انعدیه  
 اخرج نمود و عبارت و من اخرج العباس بن الشوری اشاره بهید عت عمرا  
 که در وقت اشغال بقتل خلافت و انحراف و قواد و عباس و رسول الله

فقه غنی و شرح المیزان  
 در عاقبت این است

داخل نکرد و اینست و شعیب و ناصیه بقدا و افغان سفاقت کرده و در قیعت بعضی این  
 کلمات داخل میکردند و از حسیب الصلح طریق اسم معویه را بحال خود گذاشته  
 بجلال کلمات و بکرا به عنادت و افغان شدند **الله الغالبین** **لا اله الا الله**  
 و حسیب شادان از آنجا که اینها را ببعثت میکنند یاد و در تاریخ ابن کثیر  
 شای مذکور است که در هم ستمائین و ستم و ثلثه و در بقدا و نادره  
 شده و میان اهل سنت و طایفه شیعه بسبب انکار اهل سنت از روی عصب  
 و جهل و این را غایب نام کردند و او را بر شوری سوار ساختند و یکی از  
 مراده خود را بر سر نام کردند و دیگری را طایفه و با جمعی بسیار بر سر علیه را  
 اکنون بقدا و که مقوسون شیعه بود رفتند و گفتند ما اصحاب جلم و از بوی  
 خون عذاب ما اصحاب علی مقاتله میکنیم و خلق بسیار از طرفیه کشته شدند  
 شعیب بن ابی الکویخ غالب الامه غایب علی و در بی علی با اصحاب اینها هم  
 ساختند **هکایت** یکی از ناصیه که بی و بره و شیمان از طایفه علیه السلام  
 حاکم مومل بود و در آنوقت ناصیه و شعیب اهل بیت بود و ایشان را پسری  
 نبود بمقتضای عقیقه شوم خود نذر کرده بودند که اگر خدای تعالی ایشان را  
 پسری دوزی کند بشکونمان او را بجان دادند که همیشه در میان حضرت تمام



سزا و ولایت شام و جبل عامل میزبانان حضرت می آمدند و می نمودند و با او صل  
 و احوال می نمودند و بعد از آنکه مدتی صفای نفس ایشان را پس می برد  
 و از آنجا که نام خود را می نمود و چون به جری بلوغ رسید ماه و روز آنکه نفس  
 از آنجا شناخت و به آنجا آمد و بهر مورد که در عقب جامع که در جبل عامل و شام  
 بکوه بلای معلایین رفتی و بموصل می رسید و رفت و چون به نزل می رسید که  
 خود بلیت کوه بلای است رسید و چنانکه زمین می شام او را آمد و دید که در آن  
 از آنجا عبور نموده اند و آنجا توقف نمودند و وقت معاد و وقت ایشان را بقتل  
 چوله در منزل سبب جواب رفت و دید که قیامت قائم شده و بانگ و وزغ  
 شد که در آنجا در گذشت و آنرا در مواضع او غفلت نمود خطاب باقی شد که  
 چرا در مواضع او توقف میکنی آنرا در جواب گفت که بنیاد کوه بلای با او نشسته  
 و در آنجا در آنجا کرده و اگر او را بشویند من در و تصرف توام که در آنجا  
 بپسندم او چنانکه در آنجا کرده و بار او الهی بنیاد و کوه بلای چنانچه در و نشسته  
 و درین مرتبه نیز آنرا در و تصرف نکرد و آنرا باقی خطاب و عتاب کرد که ای  
 ناسبی را در آنجا آنرا باقی خطاب شیند و از هول عتاب ماکت جلال الدین  
 از خطاب بپایار شد و از عقیده و بعضی خاندان نبوت و رسالت برگشته و شیعه

آنی از

در آنجا که در آنجا

آنی مشرک می دید و بکوه بلای معلایین می آمد و آنستان ملائک با سپاه شدند چون  
 طبع او فوت تمام در شعر داشت بعد از اهل بیت علیهم السلام اشتغال می نمود و قصاید  
 بسیار در مدح و ثنیت حضرت امیر المومنین و اولاد طیبین او گفته و در کتابهای  
 القیاس بکلی از آن قصاید مذکور است و در کتاب فتوحات القدر آنکه که در کوه  
 فرمود که بقیع بنیاد حضرت امام حسین علیه السلام آب روان کند تا خراب  
 شود و چون آب روان کردید در و در مشهد مقدس حضرت بایستاد و بلند بر  
 و بشهد مقدس حضرت داخل شد و از آنجا با محبین ملائک میگویند و در کتاب  
 بصیرت العوام ذکر شده که در قضیه در سال دومیت و سی و شش از هجرت واقع  
 شد و در آن روز در آنجا ظاهر شد و در جلای وی زمین و از معصوبت آن روز  
 در و شمع و در چهل و پنجاه رکن هلاک شدند و در کتاب با حسن الکبار علیهم  
 که بفرموده یزید بلید سه نوبت مدینه را غارت کردند و شش هزار کس را  
 در مدینه کشتند بخوی که خون کشته شد که بفرموده حضرت رسول و سید  
 و آنجا انعام ملکه کردند و بنحیق آنها شناختند و خانه کعبه را سوختند و شمشیرها  
 بر دوش نهادند و قتل و غارت میکردند و در کتاب ذخیره العقبه فی توجیه مناجات  
 الکواکبه ذکر شده که بفرموده یزید بلید سه روز ستوانی غارت مدینه کردند و اهل



او را با سبزی برودند و هفتصد گوسان عیان از تریش و محاجر و انصار <sup>تقل</sup>  
 او بودند و ده هزار گوس و یکوز آن را در بند کد مشهور و معروف بنوع نداشتند  
 تا آنکه طوبه بر وقت مقدس حضرت رسول رسید و تمام روغن و مسجد به  
 خون گشت و نهانه کعبه را بمحیط خراب و ویرانه کرده بنوشند و در کتابها  
 الاچامه گوشت که برین بدلیل امر با خدام کعبه معقله و خادمت مدینه طیبه قوه  
 و بایه از نو فرسید **است** هر که دولت فرین او گوید میکند جمع و شام لغت  
 برین **باب سی و چهارم** در ذکر فوت برین و بهیچم و اصل شدن آن آله پلیده  
 چگونگی فوت او و اوقات مختلف بطور رسیده بعضی از اخبار اربعه موایا بها  
 برسانند و در کتاب تواریخ و غیر مذکور است که بعد از شهادت حضرت شام  
 و بایه با نعلین مان برین بدلیل بگر دارند خود گوشتار گوید و بدو <sup>سخت</sup>  
 شرافت و تمام ایام سلطنت او بمحظرات سال فرسید و عمرش او را زیاده از سی  
 صفت سال نبود و بعد از واقعه هایل که بگذشت از هر جانب جمعی برین بدید و  
 آمده جنگ و جدال با سپاه نکبت شعار او داشتند و انملون از قهر و اندوه  
 بیار شدند و علتهای و مرضهای گوناگون بر وی بدید آمد و ایضا از مظالمه گرفت  
 او را حمله و هر چند آب بمقوعه طش او زایده میشد و پیوسته کشی <sup>طش</sup>

حکم اعیان برین

الطش و سوشکش اما برین گودی و انداختن سیاه شدی و هر دم میگفت این  
 تا ابد از من دور سازید و میگفت آه چو داشتی سنگ در دل من است  
 و این عیال است که مرا دی نوده کوبانار و کثرت و شک منست و عوا  
 سیکند و مندی در انداخ بود تا در بی طیبیه یهودی بر سر بالین او آوردند  
 طیبیه چو در شنا هله خالا و خود پاده بگر بر سر خیاطه بست و از جمع خود بکسر  
 خیاطه را در دست گرفت و گفت ای پادشاه و فرور و چو در برید سر خیاطه را بلغ  
 تو و بعد از لحظه خیاطه را از او دور آن سبک جفت برین کشید و بدو که کشید  
 چندی بران بگر چسبید است طیبیه بجهر شده گفت راست بگو که چه کرده که  
 یا من و ذاب که فتنان شده و من در کتب خود مطالعه کرده ام که این مرض یکس  
 مسئول نشود مگر که گشتن و فرزند رسول خزانان باشد و اگر غلط نگم  
 تو انکی چو در برید بجز از دست گرفتن چاره نداشت حقیقت ملاکات را با  
 گفت طیبیه گفت که لعنت خدای بر تو باد که از برای دور و دور دنیا فرزند  
 رسول خدا را قتل رسانیدی نه دنیا داری و نه آخرت و این طیبیه یهودی است  
 پیش برید و آمد و بشرف اسلام مشرف شد و هر روز خوف و مرعیه او  
 زیاد میشد تا آنکه خوره در دهان او افتاد و میگفت این جماعتی که پیش هاید <sup>هید</sup>



در وقت وارفتن از من و در گیند تاد و در آن خوف و هراس از جای خود برست  
 و رو بکمرین نهاد و از نزد پادشاه چون بالا رفتن از آنجا بشاهی که عادی آنجا  
 بپیدا هر چند آن مستراح را برهم زد و نه که چندان آن نفس پدید و پید  
 کند میسر نشد و سر کل یعنی بر جع الی سلسله ظهور کرد و آن مستراح را بجلد  
 بر آوردند و هنوز در دوش مشق نشان از آن صحت و در بعضی در آنجا  
 و در آن باغ و بیابانی در بعضی به هم شتافت چنانکه در دوش و دستا گشتا و گشتا  
 که در بلاد آنرا من خلافت می نماید و خلفای بنی عباس بنی معاویه و یزید را شکا  
 و در بن معاویه بنی عباس خاندان سیاه چینی می یافتند و در بنی عباس  
 دیدند و در بنی عباس شغافه و شغافه و انصوری و شغافه و بنی عباس  
 القدر فاطمه و قیسمه ابد الحسین علیهم السلام و در بعضی نسخ مسطور است که یزید  
 پدید در شک و گاهی از بنی اعراف سب تا خت و در آن صحرای گشت و اعراف  
 فرشته بود و اعراف بصورت سبکی می کردید و تاد و در قیامت با انصورت  
 و طبیعت آن پادشاه می کرد و در هرگز نخواهد باب رسید و در تاد و در تاد  
 شد که چون آن ظهور و در شک و گاهی از نظر عسکر و لشکر می گشت و ناپدید می گردید  
 هر چند تخمین و تخمین نمودند آن و امری و نشان می یافتند تا گاه آنرا می شنیدند

که اینها

در آن وقت که در آن  
 در آن وقت که در آن

تا اینک ایشان طلب میکنند که خدا را تعالی و مادر وادی از عادی عادی  
 که تاد و در تاد است که هرگز خلاق می نیاید و چون آن جناب از جانب ملک است  
 نکست از یزید پدید رسید تا آن و مقال و در سر کتاب معشوق بر گشتند و تاد و  
 حبیب السبب باین نحو ذکر شد که یزید پدید و در یزید بنی عباس مقام نموده و در تاد  
 مست و در یزید بنی عباس بود و در تاد و تاد و در تاد و در تاد و در تاد  
 بر تاد و در تاد و در تاد و در تاد و در تاد و در تاد و در تاد و در تاد  
 حق چند تا به شاه می یزید **باب یزید و یزید** در ذکر یزید از احوال  
 تا آنکه در حضرت امام حسین علیه السلام در انواع آوازه و دیگر گشت و گشت  
 که آن گاه که در صحرای کربلا در لشکر عمر سعد پیدای بود و در تاد و در تاد  
 در دینا و در تاد و در تاد و در تاد و در تاد و در تاد و در تاد و در تاد  
 و عواد سبب سیاهی میانی نکست از یزید پدید بودند و در کتاب و در تاد و در تاد  
 الواعظین ذکر شد که حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمود که در عقیبت  
 خندق بکشند و برایش سازند که خاندان بنی عباس در محل حاضر باشند و عقب در  
 آمد بر سر خیمه های بنی عباس و کار بر احباب انحضرت صلوات الله و شواله و در این اوج  
 المنی از لشکر عمر سعد می روند آمدن چون آن خندق و تاد و در تاد و در تاد



ده گفت ای حسین و اصحاب حسین پیش از آنکه با آتش برسید جزا دهید که خود را  
 با آتش زینیا حضرت مرگد که اللهم ادر عذاب النار فی القیاس اب ان لم یغفره  
 او را بر داشتند او را در دوزخ انداختند و آتش انداختند و پیش از آنکه  
 خود بجایم شتافت و پیش از آنکه کتاب آمده که روزیم ایها الحسین و العزیز  
 از لشکر عمر سعد بیرون آمده گفت ای حسین و اصحاب حسین ایای حسین  
 شما فرات را که بوج میزنند و شکم دود و دامن و پراست و در چشمانم آتش افروز  
 تا بچشید سربت مرگد و ایس حضرت امام حسین نه فرموده عفا و بوجوا  
 ان الله اهل هذا وطنی هذا الیوم یسیر و اعطش که خشت و آتش و آتش  
 آمد که آتش خود را سب او را بکشد گرفت و چندان لکدی بود و در کتبیم نشسته  
 و اصل شد و پیش از آنکه کتاب آمده که در دوزخ خود بر آتش بن قتل کنند  
 بانه حضرت زبانه درازی خود حضرت او را و عای بد خود انعمون از لشکر  
 برای قضای حاجت بیرون آمدن در افعال عمری و عورت نسوا و را گوید  
 و او عورت برهنه بجایم و اصل شد و در کتاب انواع الاسواق و کوشک که بعد  
 از قتل حضرت امام حسین علیه السلام بحق عمری علیه السلام بر او  
 شعله را پوشید و قتل از و نایل گشت و بر منم و سنانید و شوری چند

از شوق

۲۱۳  
 انظر قدنا، علم  
 در این معنی

از شوق که با دشمنان حضرت را که قتل گشتند و قتل گشتند و قتل گشتند و قتل گشتند  
 تلخ بود و خواستند که از آن بگذرد و هر که اندک از آن چشید فی الفور بر من  
 و بلی که گرفتار شد و باز عفا و شمای که عفاست کرده بودند مثل خا  
 شده بود و بر عفاست و بر سینه که دیدن بود و در آن روز هیچ سنگی  
 از آن چیز بر نداشتند الا آنکه خون تازه در آن شک پاشید و هر یکی  
 خوشی که از جوانان سر برده و حضرت شایع بوده بودند بر نان خود  
 و اندک روزی که از آن استعمال بر من بهر شایند و در کتاب بنو عا شالفت  
 اند که شمر دخی الجوشون قدی و در سنج از اسوالی حضرت بوده بود و بعضی  
 از آن بد خیز خود داد و دختر و بیا و از من کوی و از آن برای او و بوری  
 ملا و چون در کور و با آتش بود و در آتش هینا و ناپیز شد و چون  
 شما نرسیدند که را طلیس و نای و ترابوی و او که ای را و خصوصیت  
 و با آتش کذا و چون در کور و در آتش عفا و آن در ناچر شد و در کور الفکر  
 آمد که بعد از شهادت امام حسین نه عفا بر من و بیا از سر حضرت عفا برداشت  
 و بر من عفا و در افعال عقل و زایل شد و بوی که بقل و سلسله مفید سا  
 و در آن قتل بجایم و اصل شد و بر قیو سلسله در عفا سبوع و در ایا مفید







پیروز آمد و بر سینه وی مایه برین بود چنانچه در وی کمان و نعلون  
 بر سینه شاه شعله داشت بود و از آن قتل حضرت داشت حضرت چون شد  
 و ناله و سینه بر کینه آن خونینیه ملاقات و شهادت نمود که قاتل من تویی  
 زیرا که شهادت داده ام بعد از آنکه مصطفی را دیدم که میز بود که قاتل تو باین شکل  
 باشد **بیست** بوقت قتلش از هر دو راهی باید که نفرین خدا بر سر او  
 اصحاب و اهلش و دیگران دشمنان اهل بیت علیهم السلام یاد است که **شاه**  
 لشکری بد بود و نیز بوده اند ملک حرام زاده حضرت امام علیه السلام را  
 شهید کردند و چون سر آن سرور شهدا را نیز از آن سرور ملعون آوردند  
 آن سر مبارک را برداشت که ملک خط نماید و آنکه آنرا قطعه خونی از سرایان  
 علیها السلام تحسین علیه السلام بردارد او چنانکه از جامه و پوست و گوشت دستخورد  
 او گذشت و بنامین فرود رفت و در آن موضع جراح می رسید که آن شدت  
 و در عالم ندون آرام داشت و ترشید فراموش خواب و بیهوشه عقوبت بهر زانی  
 که هیچکس را تاب شهادت آن نبوت بود تا حیا از همیشه نماند مشکلی با خود میداشت  
 که حضرت مجلس ملعونان بر آن نشوند و فایده نیز بزرگ امر مرتب نشد  
 بوی عقوبت را اهل مجلس او می شنیدند و تا زمانه بود بان و در دایم آنوقت

نسخه محمد عیسی

و معذب بود و با هم بین مالک است بر بوده ضا ابرو ز یاد او گرفته یعقوب  
 تمام بنوا و جزای کردارش رسانید و بیکو بخشش با انش شهر و غضب سوخت  
 و سر او را بکوفه خود نهاد و فرستاد و در سال قاضی زاده کریم و محمد گودا  
 که عبدالله بن زیاد با صد هزار سوار و پیاده بمخایب کوفه آمدند تمام ایشان  
 ابوالحکم کشته شدند و صد و سی نفر از بنان و خندان و اهل و کسان ملعون  
 که بدست ابوالحکم هکلی قتل رسیدند و در محاسن المؤمنین آمده که عسکری  
 فرمودند و در آن روز بنی زید را با هفتاد هزار کس از مخالفان قتل رسانیدند  
 و در کشتن الفرسطو داشت که چون سر او را بدان لاماده آوردند بنی زید کذا  
 مادی پیدا شده بهیچل تمام آمده بمخازن لعین و قتل بعد از شاعی برآمد وقت  
 و بعد از آنکه بآن معاودت نموده و باز مکی نموده برآمد تا سوم بدست  
 و بی و دایم آنرا گرفت و هر زهر که است او را زد و و تعبیه کرده بود تا فرمود  
 بولون خود مراجعت نمود و دو کتاب عقابا لا مال باین طریق آمده که آن خانه  
 بنحیر پیدا قبر بنی زید رفت و بعد از آنکه می رود آمد بنحیر و یکو آمد و ملعون  
 رفت و غاص و برید و این دیاد همچو قوم نمود و صنایع و عباد  
 و یکو دیگران از مخالفت گواه نامت سیه عمر بن سعد است که میفرموده این و یا



این زیاده بود بر سر دار لشکرها و اهل شلال و اتفاق کشیده آب بر روی شلال نهاد  
 لیکن باید حکومت و بی نظارتی را تحصیل کرد و میراد خود را بسید و در وقت  
 که بود زیاده را معون عمر سعد را بکلیت سر داری خود انزاد و دولت طلب حکومت  
 ری خود را به زیاده ملعون و عدو حکومت ری باو فرود عمر بنی بنیست شاکلا  
 که در خانه ملک صفت و در مخالفت و در آن تود و مخالفت که در جرات قتل شاهنشاهی  
 می نمود و در اول حکومت ملک ری جنگندای شهر را انشاء کرد و شاهنشاهی  
 و آیین انصاری آنکس را بری ملاحظه بود و آن ملک را قوی و اگر کسی ام  
 ابراهیم تا او را بقتل حسین و قتل آنرا را قتل لیس و در آنجا جهانب ولی باوری  
 قره میوه و قزلباش قوی ملک مجمل و ملک اعلی باو التوجه بود بر **السلام** کشت  
 واقع بود از خار شد و در دین هر دو بنکرم بخندای کویین **ان** یک بنیست  
 سلطنت ملک ری خانه و کجایم و عقاب و خطر قتل حسین **تمنا** او موجب  
 نالاست و مرا طاعتان خود لیک در پی هست مافوقه **میں** انش **تمنا**  
 لیس و ری دولت نقد هیچ مافوقه دهد دولت موجود بدین و **ان** **تمنا**  
 به بنام تر و دایست که در دین و در خدمت موفقی و **تمنا** و پیش و اهل بنیامین  
 ابراهیم بنی بنی السلام بودیم و انحضرت علیه و آله و سلم و مرادمان را پسندید

کسر عمر حسن

و نهضت میگوید و بیگفت سوال کنید از من پیش از آنکه مرا بنامید پس خدا قسم  
 که سوال کنید از من آنچه کن شسته و آنچه خفا هدا آمد مکانک کاه سنانم  
 با به شما و این بوغاست سعد بن و قاص و گفت یا ابراهیم این خبر ده ما  
 که پسند بود سروریش **مشت** پس **انحضرت** فرمود که در شوق خدا مرا **ان** **تمنا**  
 فرموده بود و نهضت و در سروریش تو موثر مگو آنکه در پنج **ان** **تمنا** **تمنا**  
 و در خانه تو کسی است که قابل پیر من حسین باشد و عمر سعد در آن وقت  
 در پیش سعد ملعون حاضر بود و در کا شفا حق آمد که مدتی قبل از **تمنا**  
 ظاهر کرد و چون عمر سعد را میدید **تمنا** میگفت **تمنا** قابل حسین بن و **تمنا**  
 این حسین کشته حسین بن علی است **تمنا** که روزی بخندست حضرت نام **تمنا**  
 علیه السلام آمد گفت این سینه را کجا است که من قابل تو خواهم بود **تمنا**  
 حضرت **تمنا** فرمود **تمنا** ای کدایه گفتگوها را میکنند سینه نیستند **تمنا**  
 که بطلعه خدا دهد رسید بزبان ایشان جاری میشود و لیکن تو ای **تمنا**  
 یقین بدانکه بعد از من شکم از کتفم عراف سیر خواهی کرد و زنده گانی **تمنا**  
 از من نخواهد بود مگر آنکه یک **تمنا** یکم که در کاد را میدی کند **تمنا**  
 اجل تر از عمر تو می کند و آخر چنان شد که با بدلت خوشی خدا پسندید **تمنا**



نماز و نماز را از خود جدا کرد و در حلقه او سیاه شد و اناس کرده و کرم و ران  
 و جسد پدید آمدن بسیار کس سگ سوختن و ارن وی حکومت ری در غلاموش  
 بنامد و آنرا مراد فرسید و در جندی و امانت آید که از شقی بصورت سگ  
 شد و در میوه ری از پستانه میگوید و هرگز باب پستانه و او فتن کردان دیم  
 جهم سیاه گوشت **نظم** ای کویسته بخور و ریوی اولاد رسولی هیچ از و غنا  
 و ند جفا شرم نبود هیچ اندیشه نکود بی در رسول تعلیم کنی حرمت ایشان  
 چندی صیت نمود آواز اندم که کند فاطمه از دست تو داد مصطفی از تو  
 و علی خشم آورد و یکی دیگر از آن کرده کراه و سیاه هر جمله با کاهل <sup>سید</sup>  
 است و آن لعین بود که هر شعله را بد شقی میرد و داد راه شما آنها و <sup>پای</sup>  
 کرده بود در امانی شیخ طوسی و در کشف الغم مذکور است که همان بود عمر کوفی  
 از کوفه متوجه زیارت حرمین را و هر اهل شرفا شد و در مدینه طیب محبت  
 حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شده انحضرت نفس بخوار <sup>سید</sup>  
 گفت بر سبب حکومت فتن است و هر روز جمعی از دشمنان شما را قبل برین  
 فرمود که هر جمله به کاهل لاسدی زنده است گفت لیا امام فرمود اللهم افرقه  
 حرا عبد الله من قهره القنا و یعنی خدا یا او را بترسان و کوی آتش <sup>نظم</sup>

کشتن حق و رعایت

راوی گوید که چون بجای گوشت رسیدم و در پیرو و نه ویدم که غنا و سوا  
 ایشانده است و جمع کیش در حد نفس فرار دارند و چنان بینا بد که انظار  
 دارند من بنو مسلم کرده بایشان دم بعد از لحظه دیدم که من ملذذ پدید راوست  
 و کوری بشمار و دند سعت و شادی بسیار نموده گفتا اهل خانه که حوالت  
 مرا بر حق مسلط گردانید و فرمود که پستانای تو آورد و آتش فتنم افروختند  
 و آن لعین و ابندان بنده جدا نموده در آتش انداختند من چو دانه نقر بر پا  
 از امام می شنیدم بودم تبسم نمودم بنامه و اما غنا کثرت فقر بر من افتاد و چه  
 تبسم را پرسید گفتند ای پدر در مدینه چند است حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام رسیدم و چنین فرمود و آنجا هنوز بستر داخل نشده این امر غریب را  
 مشاهده نمودم و کلام انحضرت بخاطرم رسید تبسم کردم غنا را از این سعت  
 از اسب بر پشته دو رکعت نماز گذار و سجده شکر کرد و عدت مدینه  
 به خاک بینا لید و میگریست و بعد از آن سوار شد و در حد نفس در آنجا رسیدم  
 و چون راهش در خانه من افتاد اناس کردم که ساعی همان من شود گفت  
 را با وقت که توان سعتی را نقل کردی چون چیزی نموده بودم بشکایت  
 او که تمام ملک را یاد مر کرده و این کار بدست من صورت و قوی یا خدا <sup>نظم</sup>



بخت ده زده کرم و سلام و آفرین دعوت ترا اجابت میگویم خدای تعالی ترا جزای میبخشد  
 و هژاد گسایین مشاهده بود و سنانیدی و بخاند شریف بود و دیگران از طبقه شریفان  
 در سبزه جلوی صحن و قفس بن اشعشاست و چندین هزار از اشغال اهل  
 بیرون و درختان بخرای کرم و درخت خود رسیدند و هر یک را به تنهایی کردند  
 آن مستورین باشند بقبله سنانیدند و در تاریخ و درشتان صفای بخاند بایر  
 احوال تا نالیدن حضرت امام حسین و کشتن هر یک از آنها را بخوبی که در  
 دوست و بختان خانه دانستند و در سال آنجا آمد که کوشش آن کسی و وقت  
 شوق زیاده برین داشتند باشد بختان شوق ظاهر رجوع به خانه آنها  
 و در قفس سنانیدان جلد مقبوله شده و از آنجا اهل بیت نام بوده و در  
 کتاب مجلس المؤمنین بقرین اهل بیت طیبین اخبار ایشان و دیگران  
 بخاند کرم است و در مثل دشمنان خانه دانستند سنانی جلد مقبوله را  
 چنانکه با او نمودند و از آنجا که بخاند و چهل و هشت هزار و پانصد و  
 شصت و دو کس از دشمنان و بنفستانان رسول بخاند و حیدر و کرم و  
 سنانید و بنفستانان سید و شیخ و دیگران از متغیران تغییر امام  
 مسکرم بخاند که در دست خدا کشته شدند

[illegible]



نهالچ انوار الله و اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که گشته حضرت  
 حسین علیه السلام در نافه باشد تا نشو و نما و یا شد مثل عقیقه  
 دنیا و دنیاویاها و یا بسته بر بنهای آتش تا با او کینت او را سرنگون  
 بشود و جهم اعدانند و متنی را و آید که غایب اهل ذریع پناه بخدای تعالی براند  
 از شدت آتش و جاوید و در آتش و ذریع باشد و انواع عقوبات را کشیدن  
 پوست تا مالش و سوخته شود و حق پوستان آذ و بگوید و گشت و آب جوشان  
 و بریم و در نیا چشد و هر که شریک در قتل حضرت باشد یا این صفت در ذریع  
 همیشه معذاب و عاقبت است و نیز در آن کتاب از حضرت رسول و اوست که  
 سخت کرد و خشم خدای تعالی و خشم بر کسی که خورده اهل بیت و عورت من  
 و الزام بر خداوند و یا آنکه عتوت ما بر خداوند و در صحیفه مصوبه زکوش که  
 حضرت موسی علیه السلام بعد از فوت برادرش هرون علیه السلام از شهادت  
 خدای تعالی نموده و وی خستند که اگر از من امر ترا و این و این بطلبی  
 و غایب ترا بجا بکنم و عهد را بیا مردم مکتوبه قلم حسین بن علی را که من مؤمنانم  
 حسین از قاتلان او خواهم کشید بیت کسی که یمنه اخوان بریزد چنان کند  
 که هرگز بر نگیرد و در کتاب عیون اجناد الوشا جنو بیا و او نمود و در

از آن مولا عقیقه بخور

خدا است بر آنکه هر یک سال خود را در ناله امام حسین علیه السلام و اینست که  
 در این صفت شهادت این خون باقی است تا خروج حضرت صاحب الزمان  
 علیه السلام و روایت است که بعد از واقعه کربلا و حضرت امام حسین علیه السلام  
 شهادت مدینه و آری بی شیشه نند و صاحب الزمانید و نکه با و از بلندای  
 شعر را میخواهند آنها القائلون جهلا حسنا ایشان را بالعدا و التکبر کذا قالوا  
یادعایکم من فی و ملک جلیل قد لعنتم علیسان و داود و عیسی بن مریم  
الا جلیل و بصحت رسید که هیچکس از قاتلان حضرت امام حسین بن علی را نکند  
 که بشناسد حضرت را حق بود و شهادت خود ندان و دنیا پس و در فرستد مکتوب  
 پیش از مرگ نصیحت گرفته اند و در سوا نکشتند بغیر یا بدین و دیگر چنانکه  
 در کتاب لواعی الا نواران ابو رحای عطاوی روایت است که مرا هستا ای بود  
 از بنی جهم که ناعین دشمن اهل بیت بودند چون شهادت حضرت امام حسین  
 شنیدند و حق بی ادبانه گفت که لایق مجال خودش بود هنوز انملون سخن را  
 تمام نکرده بود که از مذهب تهاقی برقی و زید جبهه نایاکش و سوخته انملون  
 بهیچم فرستاد و نیز در آن کتاب یعقوب بن سلیمان روایت کند که شبی با قوی  
 میگردیم که هیچکس نبود از انماعت که با حضرت امام حسین علیه السلام و در کربلا



و مقامه نمودند که مکرر در حاکمان بغیوت و بدعت گرفتار شدند پس از آن  
 مجلس گفتند در میان ایشانست بودم و مرا چیزی نشد ناکاه چو این که بیعت  
 نادریت شد آن پیرلین بر خطاست که چراغ واروش کدانش و انگشت او  
 گفت و انگشت داید هان بود که فرو نشاند کدانش در پیش و پیش افتاد  
 از خانه بیرون رفتند و در راه جوهر آب انداختند آتش تمام روی آب دافرو  
 گفت و جبهه پدیدش در میان آب و آتش غصبا آتش سوخته کورید که صد  
 از او روی بانی نماند **لست** **عجیب** **مردم** **شوم** **گوشتش** **از رما** **دقت**  
 و آتش **نام سی و هفتم** در ذکر بعضی از دشمنان و بعضی از اهل حقین  
 علیه السلام **عذرا** **بیل** **لا** **حال** **یک** **زاد** **بد** **تفتا** **عبدالله** **به** **در** **بر** **عوام** **است** **که**  
 انه مردود بی روی و شایسته بد و بداعت خود نموده ملعون و ستمگر  
 مردم بعبادت اهل بیت علیهم السلام بود و مانند عبدالمطلب است ای یکر  
 بود و عداوت اهل بیت اطهار با و پراش از بد و مادی و خال موجود مادی  
 رسیده بود و در کتاب الواع الاوار آمد که عبدالله بن زبیر چهل هجده  
 مکر معتزله خطبه خواند که صلوات بر محمد و رسول نغز شد تا مردم انجا منکر  
 او شدند و با او در مقام عداوت درآمدند و یگانه دشمنان اهل بیت

بدر کینه عوفی ابرو

علیکم سعد بن ابی وقاص فرمودی است که از اهل شوری بود بواسطه آنکه مرد  
 مؤمنان و یکی از هر دو بد و او را بقتل آورده بودند که آنحضرت در دل گرفته  
 بیل بخلافت عثمان کوفه و در زمان خلافت ظاهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 با حضرت عوف و در کتاب علی مراتب الخیر و کوشش که سبب عداوت و کینه  
 سفید و وقاص با مؤلفی مؤمنان آن بود که آنحضرت خاص بن قائل با یکی  
 از اقربای سعد بود و یکی از هر دو بقتل رسانیده بود و یگانه بعضی از  
 حضرت ابو عبیدة جراح قوشی است که بنا عمارت و خویشی داشت و یکصد  
 الرحمن بر عوف قوشی بود که کینه و عداوت با حضرت اطهار میکرد و یکصد  
 خاص خاص است که از دشمنان آنحضرت بود و یگانه مؤمنان آنحضرت حکم  
 ایضا خاص عم عثمان و رأس و ویلس منافقان بود دیگر ولید بن ابی معیط که  
 برادر مادر عوف عثمان بود که زبانه داری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود  
 و آنحضرت فرمود خاموش شوای فاسق و حق بجانب این ایر قزاق افغان  
 مؤمنان کنان فاسقا لایستون که حکم بنسب نامعون و ایمان آنحضرت فرمود  
 فاسقان من هوفی بهم بکون شرایه فیها صدید و من هوفی لهما ان یفرها  
 علیه الرحمن و صیفا جیفایین یکسا و برابر نباشد آنکه در دوزخ باشد و نبوده



شراب و دباغ و زهر و دیم یا انگور و حبش بکشد و بر روی او آورد و در میان شادانه  
 در حبش روزی و نعلها و حال انگور و شادانه باشد **در ای** و شش که در جمل  
 پنج خلعت با اهل سقاها دهند هر دم لاف او را کن و در رخ است و ما اهل حبش  
 پس لاف بجا بری و بر می کنی و بگو و بگو به شش که شش خدا و رسول و اهل بیت  
 بعد و بگو از دشمنان حضرت زین العابدین است که چون پدر دشمن نباشد باید هم  
 شهادت یافت چنانکه در باب نسب ملعون ذکر شده و معویه شوم زیاده می بیند  
 عالم گویند که در این ملعون خرابی بسیار در کوفه کرده و در عادت قتل شیعیان  
 و بیهوشی و لایق مقلد علیه السلام خطاب تمام نموده از انچه حضرت زین العابدین علیه السلام  
 مصلی علیه و آله بود که بعلت و سخن از ابراهیم علیه السلام ایشان را شهادت کرده  
 و نیز آن ملعون را وای می نمود و هفتاد هزار شیعه را در میان قتل رسانید و  
 کتاب فوق حاشا القدر از تاریخ اقدم کوفی نقل شده که چون خلیفه و ستم زیاده  
 این بفرستاد تمام مسیحی علیه السلام رسید انحضرت زیاده را دعا می نمود و  
 روی در انگشت زیاده بدید آمد و هر روز زیاده میشد تا اناس تمام دست او را  
 گرفت و او را زود عالم سقرا بود و تا بعد روز چند و در آن وقت و مرض جهنم  
 ساخت و اگر کسی خواهد که تعداد دشمنان حضرت نماید یکی تواند و احوال خسرا

در عهد ابراهیم

مال بعضی از آن منافقان که بعد از آن در شش انحضرت مشهور و معروفند حساب کنند  
 درین رساله ذکر شده و تقصیری واقع نشده و درین باب هیچ قدر انکشاف شد **ت**  
 هزاران بار لغت بر کسی ناله که بعضی نمی بینی یا او را زیاده **در ای و هشتم**  
 در ذکر بعضی از احادیث و روایات و حکایات که شهادت حضرت زین العابدین علیه السلام  
 و بعضی از اهل بیت رسالت و نبوت از اجل و اجل حضرت زین العابدین علیه السلام  
 و عقایب کونا کون جمله ساجده تابعه و اولو الا بصا ذکر کند و دیگران پسند  
 نصیحت پذیرفته اند و سقرا شهادت ایشان را از دل میرون کنند و هر که علامت  
 و موالات انحضرت و آینه که گفته اند **تلم** زندان نه جیب و در دو و غار انحضرت  
 ایشان را بند و دیوان را بند است و هر سینه دلی و بیند جو کون علامت  
 مشاهد کند بعضی و عداوت انهم ظاهر این از دل بد و نکند و اگر صلوات الهی را  
 بناسد که در دنیا بعد از و بلا و بیله شود و و قیامت بعد از انکه کفر از حلال  
 شد و لهذا در روز قیامت جهت برایشان تمام خواهند نمود که خود اعتراف کنند  
 که قابل صد چندان از این بدیشیم که جیبی را در دنیا میدیدیم که کوه عداوت دشمن  
 اندهدی بر ما بسته بودند و هر کدام از ایشان بلید و عذاب کون را بر می نمودند و  
 تا از سر جهل و عناد بر خاسته بد و سقرا اهل بیت رسالت خود را بر سر چرخه



این قرآن را بنده چنانچه مولوی معنوی فرموده این طریقی را بجا می آید بنویسد  
 و غیره گفته شود بدین معنی و در حوش و طوبه و سیاح و حجر و شجر و نباتات  
 و معنی است این طریقی را طریقی و اولاد جیبی او در شش و دوازده عداوت و دوستی  
 میکند و بنا بر اینست که حضرت دوست را در این طریقی در کتاب کاشف الحقائق از کتاب  
 است و بدین معنی است که از وی مرویست که گفت در خدمت حضرت است و این  
 علیه السلام بودم و از آنجا که شایع بود آنحضرت بر ساری سوار بودی و حضرت  
 بر پشت و در آنجا که در موضع نزول آمد خواست که منواری از من است  
 نگاه داشته ام دیدم که دستش را بر شانه ای که در معطر میشد و من از نگاه داشتن  
 عاجز شدم آنحضرت پرسید که چه میشود گفتم است و چیزی بنظر آمد و بنیای  
 میکند نگاه کرد و گفت این سبقت بر با کعبه پس در آنوقت از او بپوشید که ای  
 چند پیش آنحضرت تعریف از او به سبب چون صدای سر و دهنش را میشنیدم  
 چون که نگاه نگارده سر در پیش انداخته و می آید و گوید شدی خواجه خود را  
 بنیاد شد آنحضرت دست و از کوزه می ری که در گوش را گرفت و فرمود که من  
 استداده و صددم و صد است و کوزه می ری تا به طبع من شکست که ای پادشاه  
 و پادشاه الوصیه و پادشاه عالم البینین حضرت روزی است که شکاری بدست

بنده

آن شریف منیر خدا در حق  
 بقدر سیرت آن را در حق

بنهاد و کوشکی مرا بی طاقت کرده بود سینه ای شیارا از دو دوخت کی و بدینا خود  
 گفتم بروم شاید مراد با آنجا نصیبی باشد و شکی بر سر توام کرده و لیکن صدای تعالی  
 برو حوش و سیاح کوشش دوست افروخت و ثروت خود حرام کرد و اینک است و بد  
 و شیان تو و سگای که سگای شیارا داشتند تسلط داده آنحضرت دست بر پشت او  
 می کشید و او را لیل و نصف نره تا آنکه گفت یا ولی انقا جمع با جمع کوشکی بر سر  
 زود را زود انعام علیه السلام دست بر او زده از جهت او طلب و نفع بود  
 نقاد در این حال دیدم که چیزی نزد آن شریف حاضر آمد و خود در آن مشغول شد  
 چو در آنجا رسید حضرت از او پرسید که پس درین میان چه میکنی گفت یا ولی الله  
 بقصد زیارت تو از مقام خود متوجه جلال شدم و در آنجا که بگویم و نشان داد  
 این پادشاه را بی تو دم نمیدانم تا پس تو که شریف خدا و بی تو دل و خاتم او صفای  
**بیت** ختم شد بر تو ولایت چون نبوت بر رسول شریف داد این عم مصطفی  
 راجع بقول و الحال و حضرت انصاری میفرماید که حال و اطفا دارم و از حق  
 میفرماید و چون رخصت انصاری یافت گفت یا ابراهیم من در این شب بقاء  
 میروم که سینه ای و اهل شایان و دشمنان تو است در جنگ صفین کو غنیمت و حقا  
 ثقلی و بلا طعمه من ساخته است تا از کوشش او نوشند و کم و قوی سازم تا



مرکت داشت با شرم و انصاف را در خاک کرده و با حق شنودن و عبادت ماند و بزم  
 انصاف را در پیش نهاد و درین راه فرمود که ای مقدسین من عجب کن بدان خدا  
 که دانه من و نایب در خلق را و از منید که اگر چنانچه از معجزات و کرامات که در حوال  
 من تعلیم کرده ظاهر سازم البته تعلق اند به اوست بمانند چنانچه شما هم می گفتند  
 اقدام چوید که بدم کسی گما و در گم می نماند و گوی که خداست پس حضرت  
 متوجه تبار شدند و بعد از آن که قانع گشتند در خدمت ایشان متوجه قاصد  
 شدند و متوجه به بانگ صبح میگفت که رسیدیم و غوغای رنجان مردم بود که سنا طای  
 و ابل شایه را شنیدی برد و بعد از آنکه طایه سر و ساقای پا و بعد از آنکه  
 او را از روتن و من اطمینان شیش شنیدیم بودم برای ایشان نقل کردم و مردم مانند  
 و درین حال قدم حضرت مایه و رسیدند و استسقا می نمودند پس حضرت  
 صبر بر روی داشتند و جمله آنرا که از آنجا که دهکد پس حضرت برخواستند  
 و حمد و ثنای آفرین و نعت حضرت رسالت پناهی تقدیم رسانیده فرمود که ای  
 مردمان هر که نادان و دست دارد داخل دروغ نشود و هر که نادان و شنید دارد و مثل  
 بیست نشود و من تقسیم جنت و نادم این یگانه است را بطرف راست میفرستم که جنت  
 و آن دوستان من و آن دیگر طایفه را بجانب چپ حکم میکنم که دروغ است و خدا

قصه جبرئیل

و شنیدند و من در روز قیامت بدو پنج خطاب خواهم کرد که این از من و این از  
 خود و شیعیان من مثل بر حق غافل و وعد غاصف و من پنج پرتو و اسب و نعل  
 پیل مرا خواهند گفت پس من و آنان همه یکبار گفتند الحمد لله الذی فضلت  
 علی کثیر من خلقه یعنی حمد خدای را که مرا فضیلت و زیادت داده است بر بسیاری  
 از خلقتان پس هر گاه باشد نشان پای او انجا بچشم خالد بر دادم چندانی که  
 این برون در کتاب فوق حیات القدس مذکور است که حضرت امیر علیکم السلام  
 سحره گفت در وقت که جبرئیل غافم من رعد و برق شد بود که درین سفر شری  
 بشو و خواهد بر خود دست و بگو یا ابا الحارث اشیر المؤمنین علیکم السلام از تو  
 امان داده است میناید که ما بسلامت بگذرانی چون جبرئیل رسید  
 ما جبرئیل بایه نمود شمس و در پیش او کفله روان شد و پنج بار همی زد و رفت  
 و چون جبرئیل به جندست حضرت شام علیکم السلام آمد انحضرت پرسید که بشیر چه  
 گفتی گفتا چندی شما فرموده بودید انحضرت فرمود که بشیر چه گفت گفت پنجبار  
 همه کرد حضرت فرمود که همه را و آن بود که پنجبار سلام من بوجی رسول  
 برسان و در کتاب کاشف الحقائق از این هر پره و وایت است که گفت صحی نادر  
 خدا نماند کردیم و بعد از آن ای نماز یگانه از صحابه آمده گفت یا رسول الله گذار من



بدو خانه فلان شخص افتاد مگر دو دو خانه را و دو سه راه بر سر کوچه خانه  
 مراد دید و سنان مرا هر دو ساحت و از دای قمار صبح در خدمت شما هر دو  
 شدم روز دیگر شخصی آمد و بهمان نوع از آن سالت شکوه کرد و پای هر دو  
 نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه خانه آمدند و با او گفت کفر  
 سکت است مقهور و قتل او واجب است پس شخص بدو دو خانه رفت سالت  
 در میان و کرد و پیوسته آورد و چون سالت را چشم بر حضرت رسالت نهاد  
 افتاد بر زانو و آمده گفت السلام علیک یا رسول الله چه چیز شما را با اینها افتاد  
 و سبب قتل من چیست حضرت رسول فرمود که تو فلان و فلان را هر دو  
 سالت و قتل سالت در راه واجب است آن سالت بنیاد صبح گفت یا رسول الله  
 این دو شخص از منافقانند و حضرت علی قمر را و شوق پیدا کرد و نسبت به او را  
 آنحضرت تا سزا میگویند و سبب میکنند و مایه مرگ دو سنان را میگیرند و پای  
 این دو منافق را میگیریم و چون حضرت رسول این کلام را از آن صیقل کرد و شوق  
 به پنهان از منافقان بود شنیدند بیضا حب سالت سفارش نمود که با او مستحق  
 سالت نماید و چون صاحب سالت مشاهده این حال نمود گفت یا رسول الله هرگاه  
 این حیوان ایمان بخواهد اهل بیت تو را در حق سکتی باشیم مثل منافقان که اقرار

برگشت

از آن کس که سالت  
 بیت سالت  
 از آن کس که سالت

بر سالت تو و دو سنان اهل بیت تو نیازم از سر صدت و یقین ایمان آورد  
 تو یقین برین اقرار کردید و هر یک با حضرت امیر المؤمنین و اندام معصومین  
 با شما سالت صد بار گزاست و مکان و مقام او در وسط سالت  
 تر که کن تو خود با آل نبی و زنده میکنیم که کن از سکتی و در کتاب جبراییل  
 که جبراییل از شما آنکه معصومین هم اراعه نمودند که کیت بن زید الکاسدی را  
 بسبب دو سنان اهل بیت رسالت بکشند و او از ترس پنهان شد و آن ناصیه  
 جبراییل را بر سر او نهادند و بودند که او را بکشند حضرت امام جواد با خود  
 اشاره نمود که در شب بیرون برو که میسی از ایشان شوند و اهدا رسیده  
 چون کیت از خانه بیرون آمد و خواست که یکی از ماهران و روشویی پیش  
 آمد و او را از رفتن از راه منع کرد پس کیت متوجه راه دیگر شد باز آن  
 شیر پیش آمد و او را از آن راه منع کرد و مرکب چند نمود که او را از آن راه  
 شد که از عقب آن شیر بگذرد و کیت از عقب آن شیر رفت تا بقلم رسید  
 رسید و آن اهدا خلاصی یافت و در کتاب کشتن آمده که در مدینه شریف  
 شخص محض را امیر المؤمنین علیه السلام سخنان ناشایست میگفت اتفاقاً  
 شوق خود را بر سر مسجد گذاشته مسجد و نام او را آن گفتند از شست ناشایست



و باز گشتاد که در آن اثناسیوس و یوز مجیدی در آمد و صاحب خود را و در پی  
 سینه خود میرا لای نهاد و با قتل و سناینه مجسم و اصل ساخت و در کتاب  
 فوق العاده ذکر شده که یکبار از پیش می گفت کرد و بیست و ستر از آن کن و میگو  
 بلشکی میرا به من گرفت که من حق من حق علی که از سر راه و در شوازش  
 من و در شده و سبله من رفتم و نیزه روایت است که موافق با سابق و در نا  
 مسیب خود آمدند و آن صاحب شروع با آنرا کرد و نسبت بولای من و آنرا کرد  
 آنحضرت سخنانی را با آنرا میگفت و هر چند آن شیعه او را منع میکرد آن گواه  
 منوع میشد آن مؤمن از گفتار ناخوش را ملعون و لعنت شده خاموش ترک  
 چنانکه آن شیعه هر وقت خود چنانچه مولای من میفرموده و نری سفیدی چینی  
 بمیل و اکنون اکنون در چینی بنید سفاقت و از بد سالی که در ایام و از سالی  
 تا آمد و چو بر روی بر و چهل نمود عقلم و در جواب و در می فرمود او را بلی  
 خلق ترا علم افزود چون آنش سوزند و بوی خوش خود و از خدای تعالی  
 مسئلت نمود که جزای کنای آن ملعون را در کنایش گذارد و در آن اثناسیوس  
 از در باط و خل شده سنان خادمی را از قلعه بدون سیات شناختن از با  
 بیرون رفت و هم چنین چینی اندام بر چینی متوجه زیارت حضرت ابراهیم

کتابت شد در شهر قزوین  
 در شهر قزوین

علیه السلام بودند و میان ایشان حنفی مذاهبی بی ایمان از مردم هند بود و کاهی نیست  
 پس در او لیله ای نه هدی نام ناسزا میگفت شبی در آنای راه سیبری یکبار از حنفی  
 از کین بیرون آمده یکبار از آنجا آمد و چون به راه دورده کوش رسید آن  
 خادمی را در بوده در میان پیشه کرد و آن حوالی بود بود شکم پایانش را شکفت  
 و آن پیشه و دشت را از خون او ناله کرد و ساخت و مولوی میفرماید سبب این  
 فرموده اینچنانکه ناگهان سیوری رسید مرد را بود و در پیشه میکشید بعد از  
 آن آن پیشه نیز دینا نخواست که از دست او غلامان اسد الله الغالب بودند که  
 بدست و سرشار را کرد و ایضا را بنزد خود طلب نمود آن مؤمنان و معذرت  
 اهل بیت منسک شده همه یا علی یا علی کو یار آن فقید آن بیع و آن شدند  
 و چون بیک قصاص آن حنفی رسیدند آن شیخ شاد با ایشان نمود که تیر جسد  
 کثیف او را و در و چون ندایت شده نفس رحمت او نمودند کلام الله و دنیا  
 و در هم چند یافتند تا با نام نسبت کرده بعصمت و سلامت بخفاشی نشاند  
 و این مسکوست که در گاه بد و سنی امیرالمومنین علیه السلام پیش را حتم و هند  
 سر راه بیکجا شب میرود و آنرا و در و او یکبار برسد چنانکه یکبار از غلام  
 و در دست آنحضرت جهت این غاصی کنه کاند نقل نموده که آنرا بلی علی تحفا



در این رفیق مقصد و یاد است و عتبه بوی شاه و لایت منقبت بجا است بخت و شرف و  
 شدم و در وسط طریق ناکاه نظرم پیش روی افتاد که بر سر راه آمده اختلاط و سگاری  
~~سگاری~~ مشرب و شرب و زادی کرده است چندی و عتبه بوی شاه و لایت منقبت  
 باین سبب اختلاط نمودم و بسیار اندر و ما و را قسم دادم که تا ای بوم مرمان آید  
 از سر راه بر خاست و بطرف دیگر روان شد ~~ت~~ و تو هفتین واریه بیا شای  
 نشیون تا آنکه ایشانند با تو هم نشیون و ایوه خود بی مقدار خلایق بای هفتاد  
 و نایه بران حیدر کوار و ما و لایت منقبت بوی شاه و لایت منقبت  
 و در و خانات مقدسات با قصد خود بنیاد افکند سیدیم و در جوی به حصار خود  
 آمدیم و چون پادشاهان شب گذشت شبی بنویز و یک ما آمد بنویز که واصل شود  
 و پادشاهان پنج و شش تن بود چون بوی هفت و دوسه غلامان و بخت  
 از ما میام او سید و نام آن مقتدر و پیشوا نمانشید بوی هفت و دوسه  
 نژادی خود ساخت بر کشت و ما از جنگ ان سبب بخت و دوسه مر و مرمان  
 ملیک اسلام خلاصی و بخت باقیم چنانچه عارف نشا بودی فرموده است  
 تو چنین و این چوید و در جهان تا خلاصی بای از ایشان یاد ~~باید~~  
 در سایه معجزه از انانی که سبب دشمنی حضرت است بر او لایطین

محمد و علی

سخن سوزن طوفان

عالمی که خدای تعالی ایشان را صانع نموده و تغییر خلقت ایشان کرده از انچه  
 کتاب کاشف الحق ذکر شده که خدای بی دانا مومن خصوصیت بود نیز و حجت  
 اینها مومنین علیه السلام آمدند از خدای عباد با و از بلند سخن گفتند  
 فرمود احسن الکلمه فاما ان خدای بی بصورت میکن شد و در حق که پوشیده  
 بود بجهوار حق و باطل و دم بی جنبانید و چون بنام حق اهل حق و چنانچه  
 کشیده او را از خدای بد و کورند با و بخدمت مولای مؤمنان آمد و شروع  
 بدم جنبانید که خود حضرت و عافی موده بصورت اول شد و حقش از هوا  
 بر بر آید پوشید یکی از حضرات مجلس گفت یا امیر المومنین تو از انچه  
 این مرتبه و منزلت است که بعضی حکم این کلمه که مخصوص بر یکست شخصی است  
 سبب میشود ترا در جنگ و عوید لشکر چه حاجت و نیاز و مدد کار چه  
 انحضرت فرمود که حق تعالی بجهت آنکه حجت بر بندگان تمام کند و دوستان  
 جدا شود و دشمنان از دور و نجا ایشان نیابد مراد حضرت و عافانده و اگر او را  
 میعاد سامعی در تنای ایشان تأیید واقع نمیشد و بنور ان کتاب سلوک  
 که یکی از این امیر خلاصه باقیمه با سر و مؤمنانی از یانه کف کو نور با و گفت  
 احسن و این فعلی است که بر سبب اطلاع میکنند و انحال انرا بصورت



سلف کردید زنده و زنده شدش جمع بسیار کردند بالان و اگر بصورت اول شد  
 و در کتاب مناقب مرتضوی اینها بیغ به نیامده است مقول است که در روزی در مجلس  
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای میزبانی یکبار از قریش پیش آمد گفت  
 که کشی کن و جلاله را بگویم که بیاید از آن اطفال را آنحضرت آنوقت گفتند  
 یا امیرای سلف چون نظر کردم سلف بیای شد هم می جانیند و عمو میگوید  
 و بر من میگوید غلطی را نخواه آنحضرت بر سر ترا آمد و عا که داشتی شکر  
 اعیان آن آمد و سر در قدم مقلد العجایب خوانده توبه و زانبر نمود و در کتاب  
 مشاهدات خود را یقین از هدیه ستادی است که در روزی در مجلس حضرت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم در وقت که راه قبال و عدال با معویین داشت  
 و بیخبر و میخواستند از اسباب سفر مشغول بود که در شخصها که میخواستند آنحضرت  
 آوردند یکی از اطفال را روی جرات و بیباکی جلایز بدید محض یک گفت آنحضرت  
 فرمود خدایا کلب فی القلوب آن بدیعت بصورت سکی شد و عمو میگوید  
 با آنکشت اشاره با آنحضرت میفرمود و تضرع و زاری و التماس و بی قراری میفرمود  
 پس آنحضرت متوجه او شده لبهای مبارک را بمرکت در آورده اند و بصورت جلایز  
 معاودت نمود پس بعضی از اصحاب با آنحضرت برخاسته عرض کردند که ترا چه

اجتماع بیخبر و میخواستند از اسباب سفر مشغول بود که در شخصها که میخواستند آنحضرت  
 فرمود خدایا کلب فی القلوب آن بدیعت بصورت سکی شد و عمو میگوید  
 با آنکشت اشاره با آنحضرت میفرمود و تضرع و زاری و التماس و بی قراری میفرمود  
 پس آنحضرت متوجه او شده لبهای مبارک را بمرکت در آورده اند و بصورت جلایز  
 معاودت نمود پس بعضی از اصحاب با آنحضرت برخاسته عرض کردند که ترا چه  
 اجتماع بیخبر و میخواستند از اسباب سفر مشغول بود که در شخصها که میخواستند آنحضرت  
 فرمود خدایا کلب فی القلوب آن بدیعت بصورت سکی شد و عمو میگوید  
 با آنکشت اشاره با آنحضرت میفرمود و تضرع و زاری و التماس و بی قراری میفرمود  
 پس آنحضرت متوجه او شده لبهای مبارک را بمرکت در آورده اند و بصورت جلایز  
 معاودت نمود پس بعضی از اصحاب با آنحضرت برخاسته عرض کردند که ترا چه

۲۹۸  
 قلم حسن علی بن ابی طالب  
 قلم حسن علی بن ابی طالب



فانه سيق بن امير يعقوب بكشيد و نزع و اكد تحقيق كذا بشان مسوخ بن امير  
 و در كتاب منافع از خط بن حمزه روايت است كه در حد متاع جعفر بن  
 علي بن بكير بن قيس و در منزه و در وقت طرمايي كه خشك شده  
 و پوسيده بود و قول خودم بركت و عايد المحضات ان غل بار آورد  
 و ما بخورد و خرمنا مشغول شديم اعرابي گفت كه ان اعرابي بن قيس بن  
 بن المحضات خود كند و ما و ما بن ابراهيم و در ميان ما ساها و كاهن بنيا  
 و هر جا كه كنيم حق تعالى اجابت ميكند اگر خواهي رما كنم تا تو بصورت  
 مسخ سوي و بنما خود و دي و دم جنان و تو از خانه بروي و كنند  
 اعرابي گفت بلي بنما هم المحضات لب جنانك بنمايد اعرابي فالفور سكي  
 و رو بنما خود كند پس انام عليه السلام بركت ان عقبتش برو و برين  
 كه چر ميكند من ان اعرابي او رفت و دم كند اهل خانه خود شد و دم يي جنان  
 و اهل بك تعلق ميكند و اهل خانه خود برو داشتند و از دق و از خانه  
 برو و كورن و من استن جنبا و دم و داي بن سفيان بودم كه بر كشت و با  
 المحضات برو ترع موده دست بنمايد بد ما بر داشت اعرابي بصورت اول  
 آمده با و گفت انما آوري گفت هم الف الف الف يعني انا و دم و جزا رها

نسخ شده اوله جعفر  
 بن ابراهيم بن حمزه

نسخ شده اوله جعفر  
 بن ابراهيم بن حمزه

بار آيد آدم و در كتاب منافع منصوصي ان كتاب الحسن الكلباني نقل شده و در  
 در زمان خلفاي بن عباس مداحي از مردم بلخ در عصر شاك بود و همیشه زبا  
 و منافق ان يك اعتقاد بعد ابي حضرت ابي انويس و ما فطيرين عليهم السلام  
 بخاري و كونا خود و روزی در مسجد مصر آمد بعد از نعت و نعت ابي انويس  
 يكی از و علوا از حاضران طلب خود خادمي از انوع بر خاسته دست مداح را  
 گرفته بنمايد و كند ان و را بر آورد و مطلب و مد عاف مداح را حاصل  
 سازد و چون بنجل خود مداح را آورد غلام را فرود كند در سران استر ابي  
 فصاحي كه كه توان از ادبيكم و بنويكيد و در ميد هم غلام بد نعت بان نويد  
 هر دو چشم مداح را از كاسه بيرون آورد و دست و پا ي و زبان او را قطع  
 نمود و ان ستم رسيد به باره حال منصوصي انفعال ميكند **هـ** بنما حق ارجه  
 مرا ميكي و دينك پس كه عاقبت چكند با تو حوون ناحق و و حوون شيب  
 غلام بفرموده انلعون مداح و در دست و دست را بگوشه شده و كوشه  
 انداخت حضرت علي بن ابي طالب بفرمان مولاي من مانده و مانده كود شامه  
 ان مداح را شفا داد و با و امر نمود كه بنمايد بنو و ان مسجد و نعت بنما نوع  
 بلخ و نعت است اسعد الله الغالب ابراهيم بن علي بن ابي طالب عليه السلام فنام نما

اين است  
 در نسخ شده اوله جعفر  
 بن ابراهيم بن حمزه

نسخ شده اوله جعفر  
 بن ابراهيم بن حمزه



و بعد از آنکه و معلوم طلب کرد و هر که ترا بخلیت بخاند برود کند همراه او بر  
 و چون صبح شد با چند نامور شده بود تمام و اقدام نمود و او را معشوق را پس  
 در باد جاری میباشند **بیت** عبدالله حیدر با شراف دوست اگر دشمن  
 کشد خود را ز تن دوست و بعد از منقبت شاه و لایق پناهند ستور شاه  
 نان و حلوا طلب نمود و این بر خاست گفت من حاجت میبرم و او را بجا شد  
 بر و چون صلاح بد و بخاند رسید دید که خانه همخانه است که آن خانه بی و  
 قضا می نمود و بودند پیش میخواست رسید با او خبر با خود گفت چون این  
 شاه و لایق پناهند و در بخت و یکی آورد که نام است **بیت** من را دعایم  
 اختیار خود را بشما هر چه که بکنید خود میدانید و داخل خانه شده قزاق  
 گرفت و آن جوان سفره گرم حاضر گشتند و نان و حلوا حاضر گردانید  
 مداح چون آن شاه را دید و خود از روی تعجب و معجزه را بانه بکشد و گفت  
 در روز در اینجا طالبی اعضایی مرا بر بد مرا ببال مرگ انداخت و تو مرا بخت  
 شفقت و رحمت بکشای و نام من بهیچ نوع که دوست و زاری ندای سلامی  
 معنی را بیاورد خود مرا از حیرت و تعجب خلاصی ده **بیت** خلاصی ده مرا از  
 حیرت ای دوست که کند دشمنم اینجا از من دوست **بیت** حقیقت گفت طالب

که در روز بنو ظلم و ستم خود بد و من انظلم که بنو کور از و نه پیش بدیم  
 و بقایت ملول ماند و هیکل کرد دیدم و چون شب بخواب رفتم ایام المومنین  
 علیه السلام را بخواب دیدم که از روی غضب شوی بد و من کوریده گفت ای عجب  
 سیاه بسرای اینجا با مداح ملاکوردی در دنیا مسخ کوریدی و در آخرت نجات نیابی  
 و من از هول آن واقعه بیدار گشودم بد و مرا بصورت خرس سیاه دیدم و در  
 ساعت بر خواسته بهیچ در کورده و کوردم و درین خانه بستم تا کسی آید و بیدار  
 و مرا نیز ترسانند و افعال و در آن خانه است بر خیز تا و لا شاهان نمای و مسو  
 نشاط و مسرت از تحمل دوستی شاه و لایق بهیچ و چون صلاح خضم خود را  
 بصورت خرس مشاهده نمود که بنیخ در کورده داشت شکوای خود و بنا  
 ملعون خطاب کرد که دوست ای المومنین علیه السلام مرا با اینجا رسانید و خدا  
 او ترا اینجا کرد سیدی و در آن حال برق غضب الهی شعاع و در کوریده از خرس  
 سیاه را بصورت آن جوان چون حال بدان سوال دید از من هب باقل بید  
 و کورده شده بسبب دوستی و محبت ای المومنین علیه السلام خود را از خدا  
 و عقاب ناخنا هم این و محفوظ گردانید و در کتاب ناسیاء مشاقب و دیگر  
 کتاب طوفین از واقعه نقل شده که گفت روزی بنو هرون الرشید رفتم



ملائی بغداد همه حاضر بودند و آنوقت خطاب بشما فرمود که این علم  
 مدیانه از متاعیست و فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از وراثت ثبات  
 نبوت سید شاهیست گفت یا امیر المؤمنین این را بفرستید یا بفرستید پس بفرستید  
 چون استحقاق یافت شد گفت تو چند حدیث صحیح و فضیلت حضرت امیر  
 میکنی گفت اندک هزار و چهارست بعد از آنکه در میان خود برپوشید و فرمود  
 گفت تو بگو گفت از تو و از ما میراث تو را بفرستیم گفت سر من را بفرست و با علم کن  
 گفت یا آنکه هزاران سند و مثالی بر من پس بفرستید پس شد بر سید که از تو  
 بشنوم گفت من این که فرموده بفرستید پس بفرستید گفت و بفرستید گفت از آنکه  
 غمناک بود هر روز گفت فضیلتی که من خود مشاهده کرده ام و باعث توبه و  
 استغفار من شده از ظلم و تعدی بر او و از این که من حقش را چنانکه او شایسته  
 بود کرده الناس را علم آن نموده اند گفت بفرستید پس بفرستید گفت از آنکه  
 من است در و مشق مرا اعلام نموده که در و مشق خطی است که در آن از حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام ای طالب علیه السلام کشف شده و از من منع میشود  
 در باب او چه حکایت با تو شنیده ام که او را مقید بنزد من بفرست چون حاضر  
 شد از من پرسیدم که تو خط را بدیگویی و سبب میکنی گفت بلای خداوند

خواستار علم خطیست که من  
 را بفرستید پس بفرستید  
 گفت یا امیر المؤمنین  
 این را بفرستید یا بفرستید

در دست او گشته شد اندرون ترکه بسیار غمناکم کردم که بفرستید  
 کشت با من خدا و رسول کشت توبه کن و الا بعقوبت تمام ترا بکشم گفت هر چه  
 میخواستی بگو فرمودم که در حضور من او را بکشد تا از خانه در رفت و در حجره خود  
 بقصد آنکه خود را و با عقوبتی کنم و در این اندیشه بودم که آیا او را چه نوع  
 حیاست کنم چون جواب رفتم دیدم که درهای آستانه کشته شده رسول  
 خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل علیه السلام نازل شدند و با جبرئیل علیه السلام جای بود  
 رسول خدا و جبرئیل را گفت حیات باطله ده و شیعیان او را اندکی جبرئیل جانم را  
 بفرستاده یا و از بلند گفت یا سیدنا علیه السلام یا سیدنا علیه السلام یا سیدنا علیه السلام  
 قلنا انک و مقربان من چهل کس که هر یک را بی شتابم حاضر شدند و علی  
 هر یک را از ان جام آب داد پس بخادوی امر نمود که از مشق را بیاورند و او  
 آنحضرت گفت یا رسول الله از این مرده بنیسی که چهره مرا در شتابم میدهد حضرت  
 سید کاظم را نشان او پرسید که خدا راست میگوید و مشق گفت بلای فرمود که  
 الهی و دامت کس و انتقام علی را از و بستان و بعد از این که رفت از آن و  
 توجه آستانه شدند و من ترسنا و هراسنا از خواب بیدار شده علی را  
 گفتم بود و مشق را بیاور فلان بفرستید از آمدن بفرستید سبکی و در آن حجره



پشت گفتم سگ را بیا که چون آورد سگی بود گوش او چنان بود که آن چشمت  
 میرفت و پس اشاده میکرد چنانچه کوفی عدد میخواند و فرمود که تا آنجا خانه  
 اش بروند و اکنون در آنجا هست و هر روز از فرموده که آن سگ را حاضر کند  
 گوشش چو آن کوفی و تا آنجا حاضر باشد سگ را بیا که بیاید و دم  
 می جنبانید و چو در خانه ها و خانه ها را می بیند می آید و می آید شامی گفت این  
 مسخ است و این نیستیم که عقیقی را و برسد بفرمانی که او را ببرد و بهما خانه  
 اش چو در آنجا بود نگذاشت که صدای عظیم هوانا شنیدیم چون نفی  
 کردند مناعت بام را و سوراخ کوه سگ را سوخته بود **باب** تا سزا هرگز نیست  
 و هر که شنید این را و جزای عقیقی رسید **باب چهارم** در ذکر عقیق  
 احادیث و روایات و حکایات که در شأن حضرت امیر المؤمنین و موافقان و پیرو  
 سید المرسلین و هم خدایان و عقیقتهای کونا کون و در دنیا و آخرت آمده اند  
 از آنجمله در کتاب کشف الغم و شواهد النبوه و لوابع الانوار ذکر شده که  
 امیر المؤمنین و دو روزی در بالای پیر فرمود من بعد الله و بعد از او و وارث <sup>است</sup>  
 و وارث مصطفی و نافع سید الناس هر که بفراوان این و دعوی نماید خدا  
 تعالی او را عاقبت خود و کفر خدا و کفر خدا و مری برخواستند گفت کیست که

منکر است و در آن روز که در آن روز  
 در حقش شوق فراوانی است و در آن روز  
 که نور او را شنید

از ما حوش بناید که گویند تا عبد الله و انا خود سوار شدیم و عقیق این کائنات  
 جوی در دماغش پیدا شد چنانچه پایش که در آن مسجد بیرون کشیدند  
 و این بلا و بلیه که هرگز در دماغش نیگذاشت بشلا شد و در بعضی نسخ  
 که قائلان چنانچه کوفی بجهنم واصل شد و یکی که این قضیه چند بار در  
 داده باشد **باب** هر آنی که از آنجا برآوردند هر آنکس پند کند و پیشش بوزد  
 و در کشف الغم مسطور است که حضرت امیر المؤمنین و بیک از اهل نفاق  
 گفت که تو اخبار لشکر ما را بگو و بر من سالی و او انکار نمود و فرمود حضرت  
 قسم یاد کرد که حضرت فرمودند که اگر این سوگند تو کاذب باشد حق تعالی  
 مرا آلود کند و آن ملعون بعد از هفت روز کور و نابینا گردید و در کتاب  
 لوابع الانوار ذکر شده که شخصی بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 آمده شخصی گفت آنحضرت فرمود دروغ بگوئی که اگر دروغ بگوئی و ما گفتم  
 تا کور شوی گفت دعا گویم و دعا گویم و دعا گویم تا کور شوی و آنحضرت دعا گوید  
 در ساعت کور شد **باب** هر چه از حق برآوردند تا ابد و پیشانی  
 شوند و در کتاب ابی بایو بیانی ذکر شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 بعد از فوت سید کائنات از چهار کس شنید و چون خدا بر خیم و کلام معجز



نظام حضرت مقدس بنویسند علیه و آله که من گشت موله قلی و کلاه ملک بود  
 اینها را بنی ثمانیاد و بنووه بلغت خدا کرد تا بشدند و هر یک از ایشان  
 انحضرت برین و بلند معنی با و معاصی گوید دعا و دعا من مالک که بنفرت  
 حضرت برین و من خنای و دیگر کوفتار و مبتلا شد چنانچه در زبانها و احوال  
 ان من گشت کفار من یافتند و بگوشت شعریه فیس الکندی بود که بدین عالی حضرت  
 کرد شد و دیگر خالده بن برید که بدین عالی حضرت جلیق اهل زمانه <sup>هلت</sup> <sup>ما</sup> <sup>جا</sup>  
 مرد و هم چنان بر این غارت بنفرت مولای موشا و غارت هزار برغ و غارت  
 مرده و انعمود از جانب معوی بن حاکم بن شد و در اینجا همه را حاصل شد که من  
 تف بوجده سنا ربع التت بوجده سنا و بنو از این اهل کربیب و داد شد  
 و شعی انحضرت جلیق بنی کوفتا سنا انی مره بن فیس است که او کوفی بود  
 سنا حب مال و جاه و شجاعت روزی سنا حوال آباء و اجداد خود را استغفار  
 نمود با و گفتند که خطی به ای طالب آباء و اجداد تو را هزار کس از قوم او و خویشا  
 تو قتل رسانید انعمود با هزار سوار و پنجاه پیاده روانه نجف شریف  
 شد که سلاخی و تداوی نماید و اهانت و بجا دی برونده مقدس بر تکه  
 و خاک آله هشت نشان رسانند و چون نجف شریف رسید خدمت

و کفر

گشت در این بنی ثمانیاد و بنووه بلغت خدا کرد تا بشدند و هر یک از ایشان

و سنا سنا مقدس از خوف و ترس آن بی و بنی پناه بخود شد و کلاه او دند  
 و او داخل در غنچه مطهر شد گفت که ای علی تو آباء و اجداد و اقوام مرا کشته  
 و کشتگویی بی و زبانه شست پس و او سنا نمود و در این آله و انکشت سنا  
 عهد و کلاه سنا روزی از ذوالفقار از مرده مطهر بنو بر آید چنان بر کشت  
 زد که مثل خنار ترید و نیم شد در ساعت سنا سنا شده تا حال آنست  
 برست مانند بیت سنا بود در حفا انفقاده و لک کوب مرتد دین است  
 بعد از این واقعه هر دو نصف آن ملعون را بستان و بستان و زانو و زانو  
 سنا وی و بر این بود که یکس مو تفاوت نداشت و فردوسی طوسی علیه  
 انی و واقعه بنی دهد و شوی که زدید و انکشت من باید و نیم بر او قتل  
 ساخت ذوالفقار انکشت و محمد علی سلیم رحه الله بن کشته شد سر و کلاه  
 علی و لیا الله که کوف و رکعت او کلاه ذوالفقار انکشت و بدان ای ناصر  
 بی دین که یکی از سلاطین ذوالامتناد بغداد رسید و بر تبر حقیقه ملعون  
 آمد تبران نفس پلید و شکافه استخوان یعم و آتش قهر و غضب یاد  
 سوخته چند گاه قبا و استواج خاص و عام کرد و ایند و بعد از آن شک  
 سنا بخت بر کشته داد و انموضع دفن نمود و شاعر مناسبات بنی ثمانیاد







مورد که گمانش در دو فتنه که انشعاب بر خواسته و اغضا بشود دست کشیدن و سوا  
 میکردم که در بی گسب و سبب این عداوت با اهل بیت روز دیگر ناکاه دیدم که  
 تمام مرغ بدستود روز که شش ماهه بر جمع او را قی کرده تا جزای اغضا بشود  
 شخصی تمام شد و بهم تسلی گشت من استیجا و پیش دسوق نموده خود را با و نشان  
 و از احوال شریک و بدی که داشتم پرسیدم گفت منم عبدالرحمن بن سلیم و بدی که  
 اولاد ام که حضرت شریف ابی طالب و صبی رسول احوالشان را شنیدید تمام آن  
 از روز خدای خلق این مرغ را بر من گذاشته و هر روز چند مرتبه مرا چنین از یکدیگر  
 جدا کرده بلع می نماید و بعد از آن قی میکند و چو زنده شوم مرا با او خواهد  
 یکشود و هرگاه بعض عداوت با اهل بیت با حضرت هر چند بجز تصور ز سدا بجای  
 و در روز خدای و بختان بنا بد پس جیبیده که سزای قاتلان چه باشد و این  
 یکنوع مذاکرات است که مشاهده شده است و پتیه که هر روز با من می نمودند  
 بپندیدم اینها را قسم می دادی و سختی دیدم و در عالم بر دوزخ خواهند داشت تا روز  
 قیامت و در دوزخ چه قسم عذابها و عقابها و چه نوع بلاها و مصیبتها از تو  
 و حضرت تمام و ذوالجلاله اناده و مصیبتا کرده باشد و در کشتن القیاد از هر  
 روایتی که از حضرت عبدالله ملک مرغان از من پرسید که دوزخ علی بن ابی طالب مقول

قسم دهان این در مقفول و قاتل آن

از روز چهارم علامت بود که تمام علامت از روز این بود که شکایت دین و کرد و ریت  
 المقدس بر می داشتند و در میان خون نازده بود عبدالله ملک چو این سخن  
 بشنید گفت من و خود برین حد پیش موافق یکدیگریم و بنی و دان کتاب از آن  
 الا و صلیا منقول است که از حضرت سید ابی طالب صلی الله علیه و آله پرسیدم  
 که یا رسول الله بدی که تو به من چه گفتی گفت آنکس که نافرمانی را  
 کرد و در یکجا آنکه تیغ بر زنت تو زد یا علی و هم چنین در آن کتاب آمده که  
 ان بغضنا و مماندن اهل بیت رسالت نزد منسوب و و انقی و ذریه جنت و اهل  
 جنت و در حق حضرت امام عجل صلات علیه السلام بیان نموده پس منصور انحضرت  
 طلب نموده گفت فلا بد بر من قله را جدا کرد که توانها کرده و فرمود که اگر او را  
 حاضر کنی من خاطر نشان تو کنم که آنچه در حق من گفته بهائانت پس منصور  
 ان شخص را طلب نموده گفت تو چنین و چنین ان معجل بن لعین چنین می گویی گفت  
 بلی گفتام و شایع قسم خود را نمود انام علیا السلام فرمود که رخصت ده  
 که چو رخصت بخورد من او را قسم دهم گفت بد فرمود که بگو بر من حواله  
 و قوت و اجتناب از حربه و قوت نقد فعل جعفر کذا و کذا آن بدی که جنت خون  
 گرفته الحلام را بزبان او رده لجر بران نکرده شده بود که پای بر زمین میزد تا







باز آمدند و گفتند که آنکه پیش از این که آن سفر را در گذشت سابع آمدند  
 فرمود که اگر معنای مومنی حیا است و او را کوی این صورت پیش از آنکه  
 در میگوید و دیگر از دشمنان اهل بیت رسالت و نبوت کرد و دنیا بجزای خود  
 و کفایت خود که قرار شد بعد حیدر و مهرداد بود که در حضور امامان  
 ابریشم یا حضرت امام شناس نام علی بن موسی الرضا علیه السلام و ائمه  
 شریع گفتگو نموده بی ادبانه و گستاخانه با آنحضرت گفتگو نمود و آنحضرت  
 گفت که دست میگوید که امام و پیشوای مردم تویی و دعای تو در درگاه  
 حق تعالی مستجاب است این دو صورت پیش که بر سر داده و پیش تا اوست  
 بر من مسلط ساز و اگر نه از آن مقدمه و مخبر و کرامات نباشد حساب  
 آنکه چون شاه خواند و مولای مؤمنان است و باین دو صورت کرد و آن  
 در حضور امامان از هم گفته او را حق و بند و از جبهه پلیدش نشاند  
 باین مکانیت مشهور و در کتب خریقین مذکور است و چون مطلب حاصل  
 همین قدر گفتا شد و اگر کسی خواهد که مفصله باین مطلع گردد بدین  
 اخبار را از ائمه و دیگر کتب رجوع نماید و در کتاب مشاعر قبا باین طریق و در  
 بجهت اینها و کاشف الحق روایت است که در تمام متون و کتب این شعبه

در صورتی که در این کتاب  
 در صورتی که در این کتاب

شکل در و فقی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام حاضر بود و سفر انداخته شدند  
 بود تا سر به هر باد که امام میخواست که نان بر دارد نان هوا میرفت  
 همه آنحضرت معینانک شده بصورت شیوه کرد و پرده نقش نموده بودند  
 فرمود که آنکه بعد از آن هم در این جور دهند و اثری از وی نگذاشتند و این  
 بطریق غلط و کتب معتبره ذکر شده بگو که چند مرتبه واقع شده باشد  
 کتاب کاشف الحق آمده که معروف باین حضرت دروغی چند گفت و بر طبق  
 آن قسم هم خود را حضرت فرمود خدا یا این مرد دروغ گفت و قسم بد و دروغ خود  
 نوشتن آن کاذب همان روز و بیاد شد صبح روز دیگر راه داد و دروغ را پیش  
 گرفت و یکی دیگر از دشمنان اهل بیت که بجهت کوراء خود و دنیا رسید  
 حیدر بنت اشعث است و مشهور با سر است و در عهد امام حسن علیه السلام  
 بود که بر موده معویه منزل هاویه قدیمی زهر مرغان بجهت داد و آن  
 بی وفای ملعون زهر را در کوزه آب امام حسن علیه السلام ریخت و سبب  
 فوت و شهادت ابی سبط و سول هم بود چنانچه شاعری در سرفای زنا گفته  
 است بیاد آنکس که از آن زهر جوید که از آن شوره ز میوه سبیل نرود و این  
 شهادت آنحضرت بر موده معویه حیدر بد شقی رفت باید آنکه از آن نرود



گردد و چون در مشرق رسید بفرموده عوید گسیوی جعله بایردم و سوزی بپزد  
 میکشیدند که بدیاریا افکنند چون بپزد فرستی و در یاد سپیدند طوفان و بالایی  
 بهم سپید و او را در و بود و بدیاریا افکنند تا بجهنم بر و کسی و یکوان و نشانی  
 و در کتاب فتوحات القدس از کتاب کفایة المؤمنین نقل شده که عوید  
 فرمود که جعله در روز و وقت بخورید و بدیاریا و دند و ایام با تمام ایام  
 در وقت عینا نشی و یکوان و اب فنان و بدو و موی موی و موی و موی و موی  
 و بدیاریا و زمان فرموده و ذکر من قرائن و ماه و ربع السبأ و عوید  
سواء یکسر و قلبک ثم لا یجریه و قلوب من الدوا و الخلد و درین آیه  
کوز و قاتوان جنت چو نه یاد جنت است عهد ایشان همه است باشند  
 به شکست و در ایام جنت هر کوی بد و اولی نشانند و در **باب چهارم**  
**یک** در ذکر بعضی از دشمنان اهل بیت رسالت که در خواب یکنی از دو  
 نشان خود و بیکل ایشان شده اند و در علم خواب آن خادگی را که نشانند <sup>بالله</sup>  
 در خواب یکنی از قادی یکی از آن معصومین صلوات الله علیه جمعیت  
 دیده اند که او را جلید و موی کوفت و شناخته از آن بخله در کتاب کشف الغم  
 از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که اجماع بر اینست که تمام لغزینی

۳۱  
 از قاضی کاشانی  
 در خواب

والی مدینه بود و هر دو را بجمع بر سینه دقت سب جفت تا بیاموزین علیهم  
 میگرد و بیکبار از جعه هاس و در پهلوی بنام و فکر در خواب شدم دیدم که  
 بن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشکافت و از آنجا آمد و سیند پوی  
 آمد و مرا گفت یا ابا عبد الله مرا اند و هکین میبازد و اینچنین این مرشد شوق میگوید  
 کفتم بلی گفت چشم بکش برین که قادر و زوال جلال با وجه میکند من از خواب  
 بیدار شدم دیدم که آن خادجیان من سر میگویند افتاده و تا در آن اسفل  
 هیچ جا قرار دارم نگرفت و نیز در آن کتاب آمده که یکنی از صالحین گفت  
 در خواب دیدم که قیامت قائم شده و غلامی در مشرق نشوید و حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله در کتاب حوض کوثر نشسته و حسین علیه السلام  
 مردمان را آب میدهد پیش ایشان رسیده کفتم مرا آب دهید حضرت <sup>سول</sup>  
 فرمود که مرا آب نخواستند داد و پر اگر در میان یکی تو قادی جنت <sup>حضرت</sup>  
 علی را نماند میبندی و قوا را منع میکنی کفتم یا رسول الله ما قدرت منع آنرا  
 نیست حضرت رسول کاد دین داد و فرمود برو و او را بکش من او را  
 کشته پیش حضرت رسول تمامدم آن خلاصه موجودات فرمود ای حسن  
 او را آب ده ایام حسن علیه السلام مرا آب داد من کاسه را و کوفتم نمیدانم آنرا



عودم بانه گریه پندار شدیم و متنو سنا خسته تران مشغول گویدیم ناکاه و از بران  
 کشفه کس را در خانه خواب گشته اند بعد از لحظه کاشتهای ظلم همتا پناه  
 مرا کو خیزد من پیش مالک دفته ها مقدر ایجا که گفتم گفت جز از انده منبر و امان  
 جمع از انده تحت حلقه من شدند و در کتاب فصول الحق من کوراست که  
 ما قریب از انده استند و طبقه سنا لست و در تاریخ خود نقل نموده کرد و شما  
 موصل شخصی بود که با میان شهر و شش حضرت با اهل حقین علیه السلام  
 و سبب حضرت میگردید پس شی شاعر ملک موصل در خواب دید که حضرت  
 حضرت علیه السلام در خانه ان پاسبان آمدند و حضرت رسول کلامی  
 و کشنده کافران و جاحدان گفت که بر کور این پاسبان زده که سبب تو  
 میکند و حضرت علیه السلام در میان دو کتف او زده و چون صبح شد او را  
 کشته و میان دو کتف او شکافته و در ان شب ان شاعر چهل کس دیگر این خواب را  
 دید و بودند و بعد از دلت ملک موصل کواهی دادند و این و ان کتابه  
 مستورا است که در موصل مردی بود با جد همد و ان العجل مشهور و شش  
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود و چندی پیش رفتند و دلت یکجا ان ایست  
 آمد و گفت چون بدیدند طبعه و سنان از انده من حضرت رسول بگو که انچه

۱۳۱  
 گفت ای مردم در خواب سنا خسته تران

که در خنجهای من ای طالب مواد ای ایا چه چنان از و پسندیدی شکم تو بریا  
 بزرگ و سو کنند داد و داکا این پیغام با بر سنا وجود ان شخص بدیدند بنا که  
 آمد ان یار او بر وقت شب موکلی موستان داد و خواب دید که با و گفت  
 ان شخص با بر موستان و در صبح و منته مقصد آمده بپام با بکلام خود با  
 دیگر خواب در فضا حضرت را در خواب دید که با او در منزل آن فاسق آمد  
 و در را بکشد و بکلامی سرانجام تحت و پس بد و کلام در انجا و انک گوید  
 و کلام در انجا و در انجا و انک گوید و چون صبح شد سورت خواب را با  
 و فضا گفته تا در انجا و انک گوید و صبح ان روز در موصل سر برپا یافتند و  
 ملک موصل چندی از همتا چندی او را گرفته شهادت خواند او به جوس نمود تا انکه  
 انجا اعتنا در ملاجعت نمودند و حواله قتل املعون و جوس بود و انجا اعت  
 شنیدند و نزد ملک موصل آمدند و قصه با و گفتند و ملک حلقه خنجر نمودند  
 چنانچه در واقع دیده بودند انرا القوه بخود دیدند و کار در ان روز بود  
 خاندان یافتند و تا پنج قتل ان شقی موافق بود با ان شکی که ان واقعه را در  
 بود ملک موصل به جوس سنان را بخت داد و جمع کثیر با ان فوا سبب ان اعتنا  
 فاسق خود را زکرویدند و در سالها هلاکایه انظام یافتند و در کتاب



لایع از هزار مذکور است که یکی از دوستان اهل بیت نبوت و رسالت و دعوت و رحمت  
 که بنام استیلا شد و حضرت رسول رب العالمین و امیر المؤمنین و جانشین مقرر  
 گشتا عرض کوش مردمان را آب سید و نذر اشخاص بنوع و حضرت سید المرسلین  
 آنکه طالب آب نوزاد حضرت است او را آب ندادند و گفتند یار رسول الله <sup>صلی</sup> الله علیه و آله  
 تو را اهل بیت تمام سبب آب ندادن من چیست حضرت فرمود که ای یار رسول  
 من و اهل بیت من هسقی ما و ده تا یکی تو منافق هست که دشمن ما و ادا کار  
 اداست و تو او را نیکبختی از مردم و من گفت ای یار رسول الله من قادر بر قتل آنکه  
 بنام حضرت کار می یابم و او را ده گفت برو و سران خارچی را از تن جدا ساز مؤمن و فدا  
 سر او را از تن جدا ساخت و چون از تن جدا شد آب سید را شد کار خون او در دست  
 داشت و سیر او را خارچی را کشته و در پیش روی نهاد و خاکم شهرش را در مثله هفتاد سال  
 آنکه خون را بعلت خون او کوفتند و چون آن خون حال را بر آن توان مشاهده نمود  
 بنزد حکام و شد حقیقت حال را عرض نمود حکام او را خلعت داده آنجا رفت و آنکه بعلت  
 خون او کوفت بود مدینه خواهی نموده و حضرت داد و بین دو آن کتاب از عیسی <sup>صلی</sup> الله علیه و آله  
 داد و از پیری قریبی که نام او را بنده بود روایت میکند که گفت مردی را در شام  
 دیدم که پنجاه دوی و سیاه بود و از سبب آن پرسیدم گفت مودت را کرده ام

غرض از این است که  
 از این سبب است

هر که سبب از این سبب بگویم و پوشیده نگذارم بقا که من عظیم دشمن این  
 المؤمنین نه بودم و ذکر آنحضرت را بناسنا بسیار میگویم ملت شبی خفته بودم  
 شخصی نزد من آمد و گفت که تویی که در حق مؤمنان من امیر المؤمنین علیه السلام  
 نام را میگوئی چنانچه بر ملت جانشین دوی من زد و چون بیدار شدم یکبار بنی  
 روی من سیاه شده بود و دو کتاب هجرت <sup>المنهج</sup> را داشت که مردی بود بد  
 و خشم کود و هر دو دست و پا نداشت و میگفت ای یار من مرا از انتر و  
 بجات مه او را کشتند چه کرده که هیچ نماند که با تو نکرده اند از عقوبت و  
 گفت من با قاتلان امام حسین علیه السلام بودم و ذکر بنده و چون شبی در  
 دین جانم در پای او بود که بنده بگوید ای یار من که بنده را بگوید  
 کنم و آنحضرت دست داشت با بر داشت و چون اتفاق دست وی را دیدم  
 پس دست چپ را بر آن نهاد دست چپش را بین بر بدم و دست کردم  
 که بنده را بگوید که ناله شنیدم و او از محیب بگویم رسیدم رسیدم و آن  
 دهم و هر اس خواب بر من غلبه کرد در میان کشته گان خواب شدم چنان  
 دیدم که حضرت رسول و فاطمه علیهم السلام را آنحضرت را بر سر سید  
 و حضرت فاطمه علیها السلام سر شاه شهید را بر کوفت گفت ای فرزندان تو



که گفت که خدای تعالی انعم را بگشت شش مملوک مرا گشت و این جوان دست  
 من برید و شانه من بر کوه گشت که خدای تعالی هر دو چشمت را کور کند  
 هر دو دست و پایت قطع کند و در حال بیدار شدم هیچ نمیدیدم و هر دو  
 دست و پاتم بیفتاد و از غایب حضرت در حق من هیچ نمیداندم و در حق  
 و نیز در آن کتاب از این روایت که گفت مرد نابینایی دیدم که  
 گفت در معرکه قتلان امام حسین علیه السلام و نه نفر ما حاضر بودیم و من  
 هیچ بودم و بیوی بجانب او بنیاد ختم و چون آنحضرت را شنیدند  
 ما و کس بنمایان خود شدیم و چون من نماز غنم گزاردم بخواب شدم  
 و بعد که کسی پیش آمد و گفت رسول خدا را میطلبید و گویا به مرا کوفه  
 بنزد آنحضرت بر و او در صحرائی نشسته بود و هر چه در دست داشت  
 و فرشته پیش او ایستاده و شمشیرش را تاش در دست و او را کسی که  
 تا من بودند با آنحضرت ای فرشته من این خبر بآید از ایشان بر و بعد از آن  
 از تنهایی ایشان در ناله زاری و بسوختن پس من پیش حضرت رسول رفتم  
 و گفتم السلام عليك یا رسول الله جواب داد آنگاه سر برداشت و گفت یا  
 پرده حرم مرا دریده و عورت مرا بکشتی و حق مرا نگاه نداشتی و چنین

کاری کرده گفتم یا رسول الله من شش تنم و پیر بر روی بنیاد ختم گشت و دست  
 کفتم و لیکن بسیاری لشکرا ایشان بودی بنزد یکتای بنزد و یک و شدم  
 شش تن خود پیش و نفاذ بود و گفت ایضا خوی خردندم حسین استادی  
 خوی مرا بیایی در چشم کشید چون بیدار شدم گویا بودم و تا این دم چنین  
 هستم **نظم** از بختی که هرگز انش بشیدان شد سوخته صانع بدیقت  
 الهی و در هر کمال یافت دل اندک مظلوم عقا که بیاد عالم نمانده  
**باب چهل و دوم** در ذکر آنکه شیعیان و عباسی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 خدای تعالی بدو رخ نمیزد و انش و در رخ حرام است بایشان **بیت** فردا که  
 هر کسی بشنید و نند دست و دست من است و دامن معصوم مرتضی  
 در کتاب طایفه این طایفه من خدای من از کتب اهل سنت و تفسیر آیه عم  
 یثابوا لود عن النبا العظیم الذی هم فی مختلفون چنین نقل شده که در روی  
 صحیفه هر چند است حضرت رسول رفته نزد آنحضرت نشست و گفت که  
 بگو این امر بعد از تو بکه تعلق خواهد داشت آنحضرت فرمود با کسی که  
 نسبت او بمن مثل نسبت هر دو است عبوس و مانع حال این آیه نازل شد  
 که عم یثابوا لود یعنی از چه ستوا میکنند اهل مکه عن النبا العظیم از چنین



عظیم بر آن که خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیکم السلام باقی ماند و فیما بین  
 ایشان چیزی که ایشان را از آن اختلاف و درین کلام سبب بود این روایت برایشان  
 که مذکور باشد که بعد از آن حقیقت خلافت او را در وقت که منکر و کفر از ایشان  
 در وجه سوال میکرده باشند چنانکه هیچ سبق در مشرق و مغرب نباشد مگر آنکه  
 منکر و کفر از او سوال کنند از ولایت و خلافت علی بن ابیطالب علیکم السلام  
 باین طریق که بعد از خدا و رسول امام تو کیست و نیز در کتاب کاشف  
 الحق از حافظ ابو نعیم که از علای اهل سنت است روایت در تفسیر آیه  
 کریمه میثاقون من النبا العظیم که حضرت رسول در وقت ظهور است این آیه را  
 که بدو سنی گران شد گامبر منند ولایت علی بن ابیطالب را در وقت ظهور ایشان  
 پس بنمایانند بحکس در مغرب و مشرق و خشکی و دریا مگر آنکه هر دو از دنیا  
 میروند و در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را از او پرسند منکر و کفر از او  
 سوال نمایند که خدای تو کیست و برین تو چیست و بقی تو که بود و کوا امام و خلیفه  
 رسول خدا میدانش و نیز در آن کتاب از عبدالله بن عباس مرویست که سید  
 کتابت فرمود که در مباحث کثیف بگو نیست تا با انشخص کتاب ولایت علی  
 بنشاید و شیر و پیر و علی که از دانشندان اهل سنت است در یکی از نسخهات

من ابی طالب در نور  
 کاشف

نمود و تفسیر این که میفرمود و قیوم اتم مسئولون از ابو سعید خدری روایت نموده  
 که حضرت فرمود که کما اتم مسئولون من ولایت علی بن ابیطالب یعنی خلافت همه  
 روز حشر مسئول خواهند شد از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و در  
 کتاب کاشف الحق از رساله صراط المستقیم و تفسیر آیه کریمه قل ان هذا فی الله  
 صراط مستقیم از نجف صادق روایت نموده که حق سبحانه و تعالی خطاب به صراط  
 میفرموده فرمود که یا محمد بگو به بندگام و ظاهر کردان که من پیغمبر و فرستاده  
 خدایم و هدایت نمود مرا الله تعالی بحجت و دوستی علی بن ابیطالب و کعب بن  
 جراح در تفسیر خود او داده است که مرا دان آیه کریمه هدنا الصراط المستقیم  
 این است که خدایا و شاهد کن ما را بحجت مصطفی و اهل بیت او که علی بن ابی  
 طالب است و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و در کتاب توحید آمده که  
 ان تفسیر این که میفرمود انک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کانه الله غفوراً رحیماً  
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شخصی سوال نمود انقضت فی جود  
 که فیما بعد من مومن کند که از او در قیامت تا بجاان حساب و خدای تعالی مومن  
 حساب او میشود و مطلع نمیشود در حساب او هیچیک از مردمان و چون آن  
 مومن مطلع بر گناهان خود میشود افراد و اعتراف نمایند بر سیئات خود و



تعالی استیانت داران نامدا محال او هو میکنی و در عوض حثات ثبت می نماید پس  
 امر می کند او را بر فتن بیعت و نزول این آیهان برای کثرت کاران و ممانعت  
 شیعه است و در تفسیر جمیع البایه ان حضرت امام رضا علیه السلام وایت  
 در تفسیر آیه لایزال من ذین النبی و لا یزال کرمه اوست که هر که بر عقیده ما  
 بوده بر ولایت اهل بیت رسالت باشد و از کتاب مصدق فرموده بی تو به  
 از دنیا می رود و او را در برنج که بنام استان و قنبر نامی است  
 معدن کج دانند که چون داخل مرصه قنات شود او را کثافتی مانده باشد گزند  
 و سقالات نمایند و در کتاب فتوحات القدوس ان حضرت امام رضا علیه السلام  
 و وایت در تفسیر آیه کوبد لیس فی یومئذ من انعم کرمه اوست که هر که در فتن  
 اهل بیت است و در کتاب جامع الاحیاء ان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 و وایت که حضرت رسول الله علیه و آله فرمود که هر کلام مؤمن  
 می رود و در دنیا او را کثافت بر او نیست از جمیع اهل دنیا باشد بدوستی  
 که بر او کثافت است بعد از آن که گفت که هر که لا اله الا الله با حلقه بگوید  
 بر لبش از شرک و هر که می رود در دنیا و لیس بخدا تبارک و تعالی باشد  
 داخل بهشت می شود پس این آیه را حضرت رسول خواند آن الله لا یغفر ان

یزکر

نظم در فتنه و بیعت  
 در فتنه و بیعت

شرک به و یقین ما و کون ذلک من یثاب من شیعتک و بحسبک یا علی یعنی خدا  
 تعالی نمی امرزد هر که با دشمن بیاید و روی آفریزد بقیه ایشان هر که با خود  
 از شیعه و دوستدار تو ای علی راوی گوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 فرمود که گفتیم یا رسول الله ای ان برای شیعه من است گفت ای بی خدا قسم  
 بدوستی که شیعه تو می شود می آیند از قبورشان و می گویند لا اله الا الله  
 محمد رسول الله علیه و آله بطلاب هتتا من پس می آیند ملائکه با جامه های و نا  
 جفا و مرکبها ان بهشت پس می پوشند هر یک از ایشان را سبزی و بر سر گذا  
 رند ملکت و پادشاهی و کلید کرامت پس سوار شوند بر شترها و شترها پروا  
 کرده ایشان را می بینند بهشت اندوه ناک نگذرد ایشان را فتح اگر و ملاقات  
 میکنند با ایشان ملائکه و می گویند ای ان روز نیست که خدای تعالی ایشان  
 و مدد کرده بود و مولای مؤمنان و کلام معجز نظام خود فرموده که توحید  
 ان ایوه است **بیت** پیغمبر حق کوه هدایت ما را بر اهل جهان دارد و یکتا  
 ما را کوپایه قدم ما عین دای پند در یاب توان حدیث وایت ما را  
 و در رساله قاضی فاضل کوه هر دو آمده که یکی از اصحاب امام جعفر صادق  
 علیه السلام در خدمت آنحضرت میگفت که بی بنیم بخت از اصحاب ما از کجا



گناهان گنیه سببند حضرت امام علیه السلام بعد از شستن این مستحق بپایان  
 او متوجه شده فرمود که نشین بر روی سینه خدا ملک بدو منی که چو در آب خانقا  
 ولایت مرکب گناهی شود بواسطه آن گناه مستحق عذاب الهی گردد پس حق  
 سبحانه و تعالی او را مبتلا گردانید بر بیاریها یا بنصف مال یا از جانب خود  
 و یا با چنانچه بدو گرفتار شود یا در وقت موت جان او را در بر وی سخت گردانید  
 بنوی کرد و در قیامت آن گناهان پاک باشد و مستوجب دخول بهشت گردد  
رباعی بندهم چو ازین مارتقارخت سفر از لطف خدا نباشدم چه مستحق  
 پس باشدم از صبر علی نوشده راه اندر بغل از ولای آتش خضر و بنود  
 کتاب از آنحضرت نقل شده که در جواب یکی از سلاطین ملایمین فرموده که  
 مالی که از جهت طعن و زبانه و دزدی در ماله شیعیان خاندان است از دست  
 من نمود حاصل جواب آنحضرت در این مقام این است که شنیدم از ابا و علی  
 خود از رسول خدا که آن حضرت من جناب از جبریل مارد و جبریل از رب  
 حلیل ضحونه انکم ما یهدمهم امام کو ما یندم دخول فرودس را بر جمع پیغمبران  
 که نزد شیعه شما داخل گردد و اگر یکی از شیعیان سزاوار گناه کبیره از واقع شده  
 باشد او را مبتلا گردانم در دنیا بلاء و نیستی چنانچه در صورت قیامت از او

راغبی باشم و مذکور است در اخبارین دعای حضرت متوجه ملعون شد فرمود  
 که بعضی گناهان کبیره که از شیعه اش منسوب واقع شود که در شهادت دین را  
 با او خود شهادتی نموده ایشان را از آن محبت مستحق دخول نادرانند گناه گناه  
 مذکور در دنیا حصول یافتن مستحق دخول نادر بر طرف گردد و در کتاب  
 کلینی مذکور است که یکی از منافقان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 را از آن طعن کشوده در مجلس آنحضرت استاضوف و گناهان کبیره بر من من  
 عشرین نموده اظهار بیباکی و شجاعت میفرمود و حضرت در جواب و بکلام  
 که ترجمه آن این است حکم فرمود که اگر شیعیان خاندان از کتاب خطیته  
 نموده بنوب و از آنست موقوف گشته باین عنوان حاضر دیوان کنند گناهان گویند  
 این بخدا و گناهانی است آمرزنده و بیغیریت شفاعت کننده و مایه  
 حال و منتظر انجاء امای و مال و از جمله و آیت منقوله داین مقام که فرج  
 بخش خاطر خاص و عام از شیعیان و نجیب و در ماله حضرت سید الانام است  
 در رساله قاضی زاده که هر دو از سخاوت بن مهران از امام جعفر صادق  
 علیه السلام دعایت است برین وجه که آنحضرت سبب آن خطا بنمود که بنده  
 مردم گسست سقاقت گفت یا بن رسول الله بدو توبه مردم مانم حضرت امام علیه







نمود که خدا یا بحق امیر المؤمنین و کاتبه امیر المؤمنین و امیر المؤمنین علیه السلام  
 از این متاجات حضرت رسول تم و در تعجب ماند حضرت رسول تم فرمود یا علی  
 بحق که خداوند که جان محمد در قبضه قدرت او است که در نزد خدای تعالی  
 از تو من بزرگویم تو ندیدم که او را شیع امر از من تو بد و نگاه امر و ندید  
 که نه از من از این سبب از حق تعالی مشلت نمودم که بحق و بزرگی  
 که تو از من و او است که تو ایام از دور کتاب مشلت از انوار البقیع  
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود یا علی یا  
 شیعه ترا من میگویم هر روز در هر روز جمعه پیش شما را میگویم که  
 یکتا ایشان و طلبا بر من میگویم از برای کتاهات ایشان و در کتاب حق  
 عانت القدر سطر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود که اول نایب امیر المؤمنین حقیق اهل البیت یعنی اول چیزی که از دنیا  
 ستوال کرده میشود حبیب و دوستی اهل بیت نبوت و نیز در آن کتاب  
 آمده که جمیع اینها در شب معراج بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند ما  
 بیعت شدیم با تو به شهادت لا اله الا الله و تو را کرده نبوت تو و ولایت  
 علی برای طالب من و نیز در آن کتاب آمده که حضرت رسول صلی الله علیه

و آله فرمود که در شب معراج در آسمان چاهم خانه دیدم از یاقوت سرخ جبرائیل  
 گفت یا محمد این بیت المعهود است حق سبحانه و تعالی این خانه را قبل از اسماء  
 و زینب به پیغمبر هزار سال افروید است داخل این خانه شود و نماز کند و چون  
 داخل شدیم جمیع اینها همه افتاد کردند و بعد از اتمام نماز حضرت رب  
 العالمین خطاب آمد که یا سید المرسلین از این پیغمبران بدو من که ایشان را  
 پیش از تو از برای چه فرستاده بودم من گفت ای رسول حق تعالی شما را  
 پیش از من از برای چه فرستاده بودند گفتند ولایت و دوستی تو و حبیب  
 و مودت علی بن ابیطالب علیه السلام و در کتاب روضه الواعظین ذکر  
 شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من علی را بشمارت و شیعیان  
 و انصار خود را به خصلت اول پاک و طهارت مولودیم حسن و ایمان شما  
 بخدا سیم دوست داشته است خدای تعالی ایشان را چه چاهم و وسیع و گشاد  
 گردانیده است خدای تعالی قبول ایشان را بنعم نوری میفرستد خدای تعالی  
 در پیش چشمهای ایشان که بدو شینی و خضای آن صراط با سنان بگردند ششم  
 برداشته است و رویشی و فقر را از چشم و دلهای ایشان هفتم دشمنی  
 میکند خدای تعالی باعدای ایشان هشتم این و معتمدان جفا هم چنان



گناه و سبب آن ایشان هم ایشان را خواهند بود و در عین حال  
 این بابویه از حضرت امام باقر امام جعفر صادق علیه السلام روایت  
 کرد که حضرت فرمودند که خدای تعالی عفو کرده و برداشته از شیعه را  
 شش خلعت جنون و جلایم و بر سر و اندر و ولد تا و سایل بکشت و شیعه  
 از این شش عیب عفو ظریف و در کتاب فتوحات القدر از حضرت رسول  
 مرویست که حضرت فرمودند که دوسوی من و دوسوی اهل بیت من نفع د<sup>هنه</sup>  
 در هفت موضع که هول و شدت آن مواضع عظیم است اول نزد وفات دیم  
 در قبریم و در وقت لشور خطایم نزد کتاب پنجم وقت حساب ششم نزد یزید  
 هفتم وقت ظهور صاحبزاد و در کتاب مکتوبات از حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام روایت است که حضرت فرمودند که دوسوی دین است تا آخر اهل  
 بیت نبوت و دسالتیم میریزد گناهان را از بند گناهان همچنانکه میزید  
 با دینت براند از درخت و در کتاب انالی سطور است که حضرت  
 رسول خطاب بزید بن ابی سفيان فرمود یا علی من شفاعت کند برای شیعه  
 تو خودی قناعت در دوقی که با لیسیم و مقام محمود گناه تمام شفاعت است  
 پس بشاد ده ایشان را با یوم مرده **چیت** خدا که شود بهشت و دروغ

نیم

۳۱۴  
 و نام حضرت امیر

تقسیم و حکم خدا شوند مردم بد و نیم یا از آن علی شراب کوثر نوشتند  
 اعداء علی خوردند و قوم حیم و انکار طعن کنند و باغ نغم و در کتاب  
 اخبار الرضا روایت است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند شیعه  
 علی و قع هم القلم یعنی شیعه علی و قع هم القلم یعنی شیعه امیر المؤمنین علیه السلام  
 تا اهل آن ایشان را داشته شد گناه و خطیاتی در نامه اهل ایشان ثبت نکرد  
 و در کتاب جامع الاخبار از سند بر صبیحی روایت است که حضرت امام  
 جعفر صادق علیه السلام میفرمودند که شیعه ما همه ایشان را اهل بهشت  
 نیکو کار و بد کارشان و ایشان تفوق و برتری دارند که بر هم خواهند داشت  
 با اعمال و کردار شالست و هر که بنده کی و عبادت خدا پیش کرده باشد در  
 بهشت مرتبه و مقام او بلند تر است و در کتاب روضة الواعظین از حضرت  
 مقدس نبوی روایت است که حضرت فرمود که حقیقاً میباید شیعه را  
 و عزت او را بعد از و بعد رستی که بکایت مردم از ایشان شفاعت میکند گناه  
 کاران بعد در بعید و مضی که در قبیل انداز عرب بکثرت مشهور و بعضی  
 گویند که در عرب از قبیل در بعید و مضی هم یکس بیشین کوسفندی ندارد موی  
 کوسفندی ایشان است یعنی بعد موی کوسفندی در بعید و مضی است



شفاعت گناه کاران میکنند و در بعضی روایات آمده که در سجد و معز و قیام  
 آنرا از امت انبیاء سلف و در کتاب روح المعانی از حضرت سید  
 المرسلین روایت است که شیعه در سجده مانند روز قیامت علی و شیعه و  
 کمالات قابل جنت ندارند و در کتاب فتوحات القدوس بر این آمده که  
 رسول صلی الله علیه و آله انکشتن خود را با کسی داد که کلمه طیبه را  
 الا الله بجا گفت و سلفا بجا گفت از خود که تا بعد رسول الله را نیز با  
 ضم کند چون آن انکشتن بنظر سید الطائفة حضرت مهدی موعود علیه السلام  
 نقش شده فرمود که این سه سطر جمیع سلاک گفت یا رسول الله از تو که  
 الا الله بود که بر این انکشتن کنند و بعد رسول الله بر زمین فرود حضرت  
 رسول فرمود که سطر و یکویست حضرت جبرئیل علیه السلام ملک جلیل بود  
 فرموده گفت یا رسول الله حضرت عزت سلیمان بر سر سینه میگوید که  
 الا الله خواست تو بود و بعد رسول الله خواست سالی بود که با نه ضم  
 و خواست ما آن بود که علی و علی الله بن با نه ضم کنیم که بی ولایت علی علیه  
 شهادت درست نیست و نیز در آن کتاب از امام علی بن ابی طالب نقل شده که  
 سید کائنات فرمود که هر که دوست دارد از آنکه او بکشد در بویل صراط

و غیره

توفیق الهی در توفیق الهی

همچو باد تند و داخل هبشت شود و چنانکه باید که دوست دارد ولی و می و یاد و  
 مرا بر اهل بیت من و بر امت من که علی بن ابیطالب است و هر که سرور کرده و از آن  
 او در این در آتش در نجات پس باید که ترک ولایت و هبشت نکند یعنی و ترک  
 خدای تعالی که علی با سلف است یعنی در میت که هر که از آن در آید بعد از  
 بی نیاید و علی صراط مستقیم است یعنی برای دست مردم بایستد و بد رستی که  
 او است آن کسی که میرسد خدای تعالی از ولایت او روز قیامت و در کتاب  
 از حضرت امام حسن علیهما السلام روایت است که حضرت فرمود که در حق  
 ما یهودی بود که خدمت ما کردی و حرمت ما نگاه داشتی و اطاعت نمودی و  
 هببت ما بپایار نمودی آن یهودی قوت شد از حضرت رسول و پیغمبر که  
 چند روز که این یهودی که قوت شد خدمت ما نکرد و همیشه دم از  
 هببت ما میزد و از او ما را هببت و مودت ظاهر میشد فرمای قیامت حال  
 چه باشد حضرت رسول فرمودند که ای جبرئیل که خدای تعالی نزد  
 یهودی را در دوستی شما ضایع نکند که فرمای قیامت در روز قیامت  
 بر او سازند که هر اوقات آتش یا و صندلی فرستند بسبب هببت شما و در  
 کتاب ارشاد شیخ مفید از انس بن مالک روایت است که حضرت سید کائنات



فرمود و اهل جهنم میشوند و نامت من هفتاد هزار کس که ایشان را منزه است  
 و نه عذاب نباشد و نه عذاب باشد پس بطرف ملکوت شد و فرمود که  
 انما امتی شیعه خوانند و تو پیش رو ایشان خواهی بود **الحکم** سواد علی را  
 چنانکه نادر و فتح کرد و شتابی هر دو زخمه کفایت رسیده است جهت  
 در او یکه حدیث که شیعه از جهنم خدای کرده و نفاق وین افتادند  
 مرویست که اگر جمع می آمدند مردمان بد و سنی علی ابن ابیطالب هر این خدای  
 تعالی بخواند و در فتح را در کتاب مصباح الاخبار از ابو عباس روایت کرده  
 حضرت رسول فرمود که حضرت جبرئیل امین گفت قسم بعزمت که ترا  
 بحق بخلق فرستاده که اگر جمع اهل زمین امیر المؤمنین علیه السلام را  
 دوست داشتندی همچنانکه نمای اهل آسمان او را دوست میدادند حق  
 سبحانه و تعالی آنرا در روح را خلق نمودی و در مسند احمد جلیل از حدیقه  
 یاران و در مناقب خوارزمی از انس بن مالک روایت که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله فرمود دوستی با حسن و ثواب است که من و نفی  
 نیز مانند با جمیع سینه و کنایه و بغض و دشمنی و کینه است که رفع در آن  
 بر شایسته با جمیع حسن و ثوابی حب است اگر در وقت نیست

توبه بجهای تو و در وقت بغض علی در دوزخ جاوید بود جای تو  
 و در کتاب مشاهد افرواد البقی فی حقایق اسرار امیر المؤمنین **ع** از حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آنحضرت فرمود که خدای تعالی را در  
 شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب و در دو شهری حصار است  
 اهن و هر شهری با هفتاد هزار در است و از در می تادی و یکویک فرست  
 و بر هر دری هفتاد حلقه است از طلای اهر و اهل هر یک از یه و شهر حکم  
 میکنند بهفتاد هزار لغت و هفت و زبان بخلاف زبان و یکواست پس  
 تا بخدا که سید این لغت و زبان ایشان را و ما جهت خدا بایم **برایشان حکایت**  
 در تابعی سراج القلوب روایت کرده که در کوفه و کاه وادی بود که انواع  
 تا کولات و غیره و رخت و از اولاد جعفر هر کس چیزی میخواست نشد  
 میداد و قیمت طلب نمی نمود و بنام حضرت امیر المؤمنین **ع** می نوشت تا بعد از  
 مدت چند کاه بسبب حوادث روزگار جمعیت او روی با خطاط نهاد  
 چنانکه ترک و کافوره با فلان میکند تا بعد از آن قمار و بازی بکشد و آن  
 بر او بگذشت و بعنوان شهادت با و گفت که چرا از موی خود چیزی طلب  
 نمی کنی او بر ایشان و کوفه خاطر بخانه شد و چون در خواب شد حضرت



حضرت رسول را در خواب دید که گفت ای امام حسن علیه السلام در پیش  
 روی او ایستاده گفت چون سلام کردم جواب من از سر صحبت ناپدید  
 و با امام حسن چه گفت که دیدن از آنکه که تمام برادرش را با نایب ناگاه  
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام از پس سر حضرت رسول برخواست و گفت شک  
 دام او نطارد و دام و گیسو بدست من و از پس من گفت باید که قضای جوابم  
 فرزند را من میگردانم تا شایع میگوید که میگوید که من قبول دارم پس چون  
 بیدار شدم گیسو زده بدست من بود و چون نگاه کردم خودم را دیدم همان  
 مبلغ بود که داده بودم و برگردنم آن من چندان شد که در کوفه از من  
 خون نری نبود **باب دوم** چه کند مفادقت از پیکر گویند چه در اقام  
 افعال خوب گویم بر زبان حال از روی امید بر سرها نباشم چه در  
**باب اول و دوم** در ذکر ایامت و احادیث و روایات که شایع شده که  
 بعضی از دشمنان حضرت امیرالمومنین علیه السلام و از بعضی از صلوات  
 علیهم اجمعین را بر روی هیئت هرگز بشام ایشان نخواهد رسید و هرگز  
 در رخ نجات و خلاصی نخواهند یافت و ایشان را از طاعت و عبادت  
 نفع و فایده نیست **بیت** تسبیح خادمی که بنیاد کعبه داشت و در کوفه

در کتاب اربعه

سکانه معین طناب کوفه و در کتاب فتوحات القدس آمده در تفسیر ابریکه  
 انه الذی لا یؤمن به الا من من الصراط لئلا یكون یقین بدوستی که با حق تعالی  
 ایمان یقین است بخداوند و در صراط مستقیم و راه راست برکنارند و محدث من  
 گفته که مراد از صراط مستقیم و آل محمد است و این مرد دیده که از دانشمندان طایفه  
 فاضله مضل است از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و عبادت خود که گفت  
 فرمود که مراد از آنکه که اینها اعتقاد که برکنارند از ولایت ما پس بنا بر این  
 معنی صراط مستقیم و ولایت و محبت اهل بیت باشد و نیز در کتاب فتوحات  
 القدس از عیون اخبار الرضا نقل شده که سید کائنات فرمودند که هرگاه  
 محبت برکنانی که بر اهل بیت من تمام کردند و هرگاه است بر قاتلین ایشان  
 و هرگاه است بر ناصر و معاون و بیعت با ایشان و هرگاه است برکنانی که  
 ناسرقتند ایشان را و بعد از آنکه اینها بر یکدیگر خواهند داشت و اختلاف  
 لهم فی الآخرة و لا یحکمهم الله و لا یظنوا لهم یوم القيمة و لا یزکیم لهم عذاب  
 الیم یعنی آن که هیچ نماند که تفسیر نیست ایشان را از رحمت الهی و از خیر  
 و سخن نگذرد حق تعالی و نظیر نگذرد حق تعالی ایشان در روز قیامت و پاک شود  
 ایشان را از لوث گناه و مرایشان راست عذاب درد نماند و نیز در آن کتاب



روایت است از رسول الله صلی الله علیه و آله که حضرت عیسی علیه السلام فرمودند که  
 هر که دشمن شد با من و ستا من تحقیق کرد و پیوسته آمد بجنب من و هر که بجنب  
 من و با اهل بیت من تحقیق نمود آمد با و عذاب من و هر که نخواست با من و با اهل بیت  
 من و آمد بر من و غضب من و هر که مخالف گردانید خدایا ایشان را تحقیق کرد مرا  
 ایضا و آنرا که پس مرا و راستی و واقع و در کتاب من و آنرا که با اهل بیت  
 از این عیسی علیه السلام روایت کرد که سیصد کتاب است فرمودند که دشمن علی بن ابی طالب  
 از این و در کردن او طوفی باشد از آتش و بر سر او شعله ای نشسته باشد و  
 لعن کند او را تا آنکه بر سر او بیفتد و بر سر او آتش و در کتاب در حدیثی که  
 ذکر شده است طویل دارد آمده که حضرت سید المرسلین فرمودند بحق آن کسی که  
 مرا برستی بخلق نبوت و در منال فرستاده که اگر یکی از شما هر دو بابا باشد  
 در میان من و مقام ابراهیم و عیسا علیه السلام حق تعالی کند سه هزار سال در امام  
 الصوم و قائم المیل بود باشد او را بر روی زمین طلاق و از او صفت کند  
 راه ضای خدای و بنا و اقامت هر ملک او باشد و جمع را اندک کند و بعد از آن  
 شهید شود میان من و شما و همه این ملاقات خدا کند بر روز قیامت و دوست  
 علی را خدای تعالی یکتا عبادت او را قبول نکند و او را سر نگیرد و راستی و واقع

فرزند زهره و زکریا

انرا در نظم که هر عمر سوره حق کفایت عبادت کنی هیچ کار در صوم  
 عبادت کنی که به دو صد بار در یاد کنی جمله کتابی که فرستاده حق  
 کشف شود بر تو و در حق بودت با هر کشف کلمات تو با هر تربیت  
 تو که بود صبر علی و دولت آتش سوزنده بود منزلت و در کتاب کشف  
 القدر از ام سلمه روایت که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند  
 که ای سلمه بشنو و گواهی باش که اگر شخصی هزار سال خدای تعالی را در راه  
 رکن و مقام عبادت کند و بطاعت او مشغول باشد و با وجود این عبادت  
 معظی دوستی و دوستی او نباشد و آنحضرت را دشمن دارد و حضرت را  
 در دکان و خداوند خدا را و اینک عظیم و مقاب الیم و عقاب جهم مثله  
 گرداند و در کتاب من لا یخضر العقیبا ذابحه حرمه نماید از حضرت امام زین  
 العابدین علیه السلام روایت که آنحضرت فرمود که هر کس در مقام میان رکن  
 و مقام است و اگر مردی عمر کند بر او بر عمر نوح یا ام الصوم و قائم المیل باشد  
 در آنجا پس ملاقات کند خدای تعالی را و دوست ندارد و ملاقات  
 عبادت و ریاضت نفسی با او نباشد و در کتاب مصابیح العلو بیا حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله روایت که آنحضرت فرمودند که یا علی تو جهت دیدن



و راه تمامی جمیع مردم نماید بعد از آن هر که قرار داشت واجب میشد  
 بهشت و هر که قرار داشت جهنم و در آن وقت و سوگند بخدا می کردند  
 بر آنکه بیست بنیوت و بر کزیدان جمیع خلایق بر سالت و اگر کسی بنده کی  
 بنادرت خدای تعالی کند هزار سال قبول نمیکند خلایق تعالی بنادرت  
 مگو بد و سق اما مایه که از آن در یزید تواند و ایوه و سق نیز قبول نیست  
 مگو بد و ری و پیواری از دشمنان تو و دشمنان الله هدی که از آن در یزید  
 تواند و ایوه بنیوت جبریل امین از حضرت رب العالمین بیا آورده و پیش  
 خواهد موذن کرد و هر که خواهد کار و معصیت کند و ایوه و سق  
 قدوس مع نور و عریه تواند بعد از آن بالصالحات خدا و در کل آن  
 مرسل و ولی او تمام ماضی و حال و قیام و قیام و قیام و قیام و قیام  
 و ماضی فی الناس الا و کما و لعل ما یحیى الذین یعصون من الذل و طاعت  
 الجولان و فی الی حد و خاص فی البحر لم یحش من اللیل ما کان فی البحر  
 یوم البعث منقضا الا بحیب امیر المؤمنین علی و در کتاب شریف و انوار  
 از ابن عباس و از وهب بن مسلم روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرمودند که چون رفتم باین دعا خوانم و در کار من جلاله یا هدی بدین

گویند

ای

که سوگند خود ده ام بذات خود من آن خداوندیم که نیست پروردگار و پیوسته  
 پرستش باشد الا من که داخل بهشت شایم جمیع است و ترا مگو یا هدی که  
 رفیق بهشت ابا و امتناع نمایند پس گفت خداوندی که است که با او امتناع نماید  
 از دخول بهشت پس ندا رسید از حضرت عزت جل جلاله که تحقیق کرد و فرمود  
 نمودم حجت بنوت و علی را آن برای ولایت پس کسی که با او ناکند از دو سق  
 بد و سق که امتناع نموده است و رفیق بهشت را آن برای الله در بهشت داخل  
 نشود و لا حجت علی و بهشت حرام است بر اینها تا آنکه داخل شوی تو و علی و  
 و عتوت و در بیت و شیعه شما پس گفت یا هدی علی خلیفه و امام است بعد از  
 تو و تو را نامت فالفت و خواهند کرد بهشت حرام است بر هر که مرا و کند  
 در حق او باشد پس بشارت ده علی را باین که مراست و جز در یک از جانب من و  
 باشد که پیوسته آید از علی بن ابی طالب یا زده فقیب که از آنها یکی سیدی باشد  
 که نماز کند و خلف او عیسی بن مریم و پرستار دوز میوه را از قسط و علی  
 همچنانکه شده باشند از ظلم و جور و در کتاب عقابا لا علیا به یا یوب علیهم  
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که تا این رکن هر که  
 و مقام ابراهیم و هم چنین تا این قیو حضرت رسول و غیره و خدا بشارت



از دهنه های بهشت را گویند عبادت حق تعالی کند در یکی از این دو موضع هر  
 سال و سواد را بپوشد و فراسوی او چنانکه در جمیع کوفته ها میکنند پس ملاقات کند  
 خدا را بی دوسنی و بحسب ما خدای تعالی بر خود واجب کرد ما بپایه است که بگوید  
 در پیش رو رخ بپیدا زد و در حلال این نام بیدار حضرت شام جعفر صادق  
 علیه السلام را بابت که حضرت فرمودند که خدا قسم که اگر کسی سجده خدا  
 کند تا آنکه گردن او از طول سجده جدا شود خدای تعالی عبادت و شفعه  
 و شفاعت او را قبول نمیکند مگر آنکه دوست دارد تا آنکه اهل بیت خود را  
 و در کتاب فصولا حق نقل است که پیغمبر خدا فرمود که هر که شکر و لایست علی  
 علیه السلام بگوید باشد خدای تعالی بر او غضبناک باشد و بول نکند از دهان و هیچ  
 مالی و هفتاد و شصت تن در روی او اندازند و عشر کند او با سیاه روی از  
 رخ چشم و در کتاب توحید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که  
 آنحضرت فرموده سوگند یا آن کسی که نفس و حیات خود را دوست دارد است  
 بدوسنی که اگر بپایه نیاید و در روز قیامت و عمل خفتاد هزار پیغمبر با او باشد  
 اما او پسندید و مقبول در نگاه الهی نمیشود تا آنکه دوسنی بر او حاصل نبیند  
 نداشته باشد **نظم** بحق ایند چون خدای سبحانی بمقام احدی سلی سول

که در شمس

الفقهیه

که دشمنی با علی و ائمه نباشد و بدست اگر چه سینه داشت کند پیشانی و  
 کتاب تحفه الانوار و بحر المناقب و لوائح الانوار از سید خندان و برکنید  
 صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمودند یا علی بدوسنی که اگر بپایه  
 عبادت کند خدای را مثل عبادت فرج و بوده باشد و را بپایه خود احد طلا  
 و انوار صرف کند در راه رضای خدا و پیاده از خرقه خود هزار مرتبه بپوشد و  
 پس گشت شود بسم و جفا و دنیا صفا مرده و ترادوست ندارد و با علی بوی  
 هشت عیشام او نمیرسد و داخل بهشت نمیشود و غارت نشاید و این **مضمون**  
 در رشتن غنم کشید **نظم** حق گوید بتوید بوی جنت کسی که با علی جوید  
 عبادت هزاران سال پیوسته عبادت کند و در جمیع عمر در سخاوت طلا  
 مقدار کوهی گویند صرف میان مرده خاک نازد یا صرف باشد راه  
 و پیشوا احد نیاید او بهشت و خود سرمد تا خطب خواندن فی مثل خود  
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت با ائمه اهل بیت ع خطاب نموده  
 فرمود که اگر کسی تمام عمر دوزه دارد و شب صرف عبادت نماید و آنچه **مشت**  
 باشد از اموال دنیوی تمامی را در راه خدا تصدق نماید و بعد از آن در میان  
 مرده گشت شود و بولایت توایمان نیاورده باشد یا جوید این حال **مشت**



توبی قیست که با تعدد سالها در میان و در پیشانی پیش سر و از حضرت امام جعفر  
مناوت علیه السلام و جایست که بول چتوبی کند در و نیت است از بندگی  
ساقی میکنند نماز و روزه و زکوة و حج واجب است و از دوسوی هیت مانگه  
اهل بیت نبوت و رسالتیم پس هر که اقرار بدوسوی مانگه باشد و حق مانا را  
شناسد و باین عقیده از دنیا برفت باشد قبول میکند خدای تعالی نماز و روزه  
و زکوة و حج او را اقرار و اعتراف بدوسوی مانا شناسد و حق مانا را بپذیرد  
قبول میکند خدای تعالی هیچ چیز از مال و کرم و او را در اجماع کوعب علی ان یخلفه  
نبود امید شفاعت رسول نبود کوعب حق جلد بجا آرد تو و من و علی  
هیچ قبول نبود و در کتاب خلق طاعت الله من انام سلمه رفاقت حضرت  
صلی الله علیه و آله و هو و بایام سلمه بشنو و کواء باش که اگر تو من کنیم که بنده بنفای  
خدا کند هفتاد سال میان و کند و مقام اجاهیم علیه السلام که در کعبه است و بعد  
از آن بود دشمنی علی علیه السلام خدای تعالی او را بپیش و روی در آتش و ذوق سر  
نکوه اندازد و در کتاب معین العبد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
مرویت کرد و شب معراج حضرت با دبی تعالی جل زکوة بود رسول صلی الله علیه  
و آله خطاب فرمود که ای محمد بد دوسوی که کو بنده عبادت من کند تا آنکه ضعیف

الف

شود مثل شک گشت پس بیا بی پیش من و دوسوی حق و عباد فاطمه و حسن و حسین  
نداشت باشد و نکو حوائث باشد من او را مالک و نازم و در هیت و در  
سایه عرش او را حای نعم نظم هیچ عبادت بند بود خدا تا نشوی پیرو این  
پیچ تو احمد رسول پر از ان بر توفی فاطمه و کاه حسین و در کوا  
و حیات الواعظین و کشتی که جبرئیل این بفرماید و سالها این بنده سید  
المسلمین آمد پس گفت ای محمد خدا سلمه میرساند ترا و میگوید که خلق کرد  
هفت اسماء را و آنچه در دست و هفت زمین و آنچه در دست و خلق کردیم  
هیچ مگر و تنی که بر کن و من نیز توان کن هر مقام ابراهیم علیه السلام باشد  
و اگر بنده عبادت من کند و بفرماند مراد را بجا آرد و زی که خلق اسماء را  
و زمین ها کرده ام و ملاقات کند من و نکوه دوسوی و هیت باشد هر آن  
او را بنده از من میگوید در جهنم و در کتاب تعسیا تعالی شیخ طوسی علیه السلام  
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویت کرد که جبرئیل علیه السلام  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت تا بعد بد دوسوی که خدای تعالی  
ترا سلام میرساند و میگوید بشادت ده برادر خود بخوار که عذاب عقاب  
او را درست دارد و دهم نیکم هر که او را دشمن دارد و در کتاب عقاب عقاب











بر مقام نباشد با و داد و در کتاب فوقه شالقدس آنکه که مردی را شهید کرد  
 و در راه حق تعالی فرشتگانی که بروی موکل بودند گفتند عجیب شهیدی بود این  
 مرد که از برای وی در بهشت یکشتاد و نه وجودان استقلال و دو حج او نکردند  
 تعالی و حی فرشته و ملائکه که نظر کنند چون نظر کردند روی هوا را دیدند  
 پیران طاعت و حیوانات و بی فرشتگان گفتند خداوند را چرا در اینجا گذاشتند  
 برای عبادی ای پادشاه عالم فرمود که در اینجا جهت عملهای او گشوده میشود  
 و امر خود ببلای کند بر و آید عملهای این بند و اهر چه بدخواهند بر و آید  
 حضرت عزت جل جلاله فرمودند که طاعت و عبادت بند و امری است که  
 مرکب نباشد بجهل بقول من بعد و آن دوستی و محبت علی و فرزندانش است  
 و تواتر و شهادت ایشان فرشتگان را بود محبت اهل بیت و نباشد از رسید  
 گفتن الهی وی را این عمل مرکب نیست حق تعالی امر فرمود که شما اهل او را  
 بگذارید و بجهل خود و بید و ظاهر و باطن را بگذارید و امر فرمود که نزد  
 با او و در روزی اخذند تا قال هم العوم انما للنبوة منهم تلج و اتوا را  
 تلج صحابه و صحابه و انصار علی و عتده من المعین موع و لا علی بنی  
 بنی هجتم انما قام يوم البعث الخلق جمع و لو عید الاشیان امیرا هذا

در این جمله و در این  
 در این جمله و در این

ولا العباد لیس یفیع **باب جمله چهارم** در بیان بعضی اعادیه که  
 پیروان خلفای ثلثه در فضیلت ایشان وضع نموده اند و ایشان اقرار  
 که نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده اند و بتبیین عدم صحبته  
 عالمی از یقین متفقند بر اینکه حضرت رسول فرمود من قال علی ما لم یقل شیء  
 تعد فی النار یعنی کسی که بگوید و ایشان را اقرار کند بر من آنچه نگفته باشم  
 فراید بافتاست مکانی و اقامگاه او در آتش و در آتش و در آتش هر چه نه  
 قال الله قال الرسول فضله بود فضل معانی ای فضول **الاجله** اعادیه  
 که در فضیلت ایشان وضع نموده اند یکی این است که حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله روزی مجید بر رفت دست راست خود را بای بکر داده و دست چپ را  
 بر زمین نهاد که حکما اینست یوم القيمة یعنی باین روش بر آنحضرت خواهم شد  
 روز قیامت ای ناسیب بدانکه ایوه حدیث مخالف کلام الله است از جهت آنکه  
 حضرت عزت باری عزنا سید و کلام مجید فرموده و کلام اینست یوم القيمة و خدا  
 یعنی منفردا و بیز فرموده که و لقد جئتوا نافرادی کما خلقناکم اولکم و آخرکم  
 مقتدر نبوی فرموده و در حدیثی دیگر حدیث فامین و فی کتاب الله و فی  
 فاقبلوه و لا فرود و خلافا نظر و چون این حدیث مخالف کلام الله است صحیح



نیاشد و در کتب و روایات و احادیث و کتب دیگر از احادیث و روایات دیگر  
سید کاینات فرموده اند مثل ابابکر و عمر بن الخطاب و سید بن طاووس  
ابو علی بن حمزه و سید بن طاووس و سید بن طاووس و سید بن طاووس  
نام و از حضرت امام محمد تقی مستوفی است و در حدیث حضرت  
امام علیه السلام در جواب فرمودند که سید بن طاووس و سید بن طاووس  
که هر کس بخواند این کتب را در هر روز یک بار بخواند و در هر روز  
ابابکر و عمر بن الخطاب و سید بن طاووس و سید بن طاووس  
و سید بن طاووس و سید بن طاووس و سید بن طاووس و سید بن طاووس  
کتاب فضیلت ائمه که در هر روز یک بار بخواند و در هر روز  
لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان غنی و  
ایمانی به این است که خداوند تعالی نام نای خود را واسم کنای حضرت  
سید کاینات را که با آن وعظمت از هر صفای و کثای است قرین کند با آن  
همی که مد قنای است پس سید بن طاووس و سید بن طاووس و سید بن طاووس  
ایا کدام یست از افعال و معجزات ائمه که در کتب ایشان که در کتب ایشان

۳۳۸  
کتاب هدایت

خود نوشته اند باعث این شد نام آن سید بن طاووس و سید بن طاووس  
برابر نام نای حضرت رسول باشد حدیث دیگر از احادیث و روایات  
سید کاینات فرمودند اصحابی که کتب با هم اقتدا بهم دهند یعنی که  
اصحاب من بطریق سنت از کتب که نام اقتدا کنند هدایت می یابند  
ای صاحب جوایب کلام تا فرجام خود را بشوهر کند بهر یک از اصحاب  
انحضرت اقتدا تواند کرد این خصوصیت بای بکر و دقتش ندارد و حضرت  
ایمانی به این است که سید بن طاووس و سید بن طاووس و سید بن طاووس  
نمودند هدایت یافتن ایشان پس شما چرا حکم بکنید و فسق این باعث میکند  
و دیگر علای شایع از اصحاب را نام می دند که مرتد شدند از انجیل  
ابو سید که کتاب و سید بن طاووس و سید بن طاووس و سید بن طاووس  
خاک او را قبول نکرد پس ازین قوا بای فایده سریع و اسال و اقتدا اول  
نمود و دیگر از اصحاب جمعی متافق بودند مثل اصحاب عقبه و اقتدا بمنافق  
باعث هدایت نمیشود و علای شما را اگر کتب خود ذکر نموده اند که با  
بکر و عمر و عثمان از اصحاب عقبه اند پس فایده که از وضع این حدیث بود  
رسیده آن بود که مقتدا بای و انانان خود را از ذممت منافقین و انحراف



ناقیل مطابق کتب ایشان کالکوم اند ولی بعضی کواکب مشرق شوند  
 حدیث دیگر که سید کاینات فرمودند که با بگو و عمر سید کاهول اهل بیت  
 یعنی با بگو و عمر حضرت کاهول اهل بیتند و کهل کسی را گویند که در میان  
 حق تا بیخاه باشد و در کتاب احتیاج آمده که بعضی بنا کنم در حضور ما بود  
 حضرت امام محمد بن علی السلام گفت که چه میفرمایند شما در صحبت این  
 حدیث حضرت فرمودند که این حدیث کذب و فحاشا است از برای اهل بیت  
 اهل بیت تمام جوان خواهند بود و در بیست کهل نخواهد بود و این  
 حدیث را در متع خود انداخته اند که من حدیثی نداشتی که سید کاینات  
 فرموده اند و الحسین سید اشباح اهل بیت و خواهر نمبر طویق علیه  
 السلام در مقام جواب این حدیث موضوعه را ملاحظه فرمایید که  
 قطع نظر از این که این حدیث موضوعه است صاحب کتاب استغفار که  
 از علی ای اهل سنت است بنا و این حدیث اعتقاد ندارد و میگوید  
 که از و ات ثقیلا بسید که حضرت رسول الله علیه و آله فرمودند که اهل  
 بیست داخل بیست خواهند شد و حالیکه سزاوارد و بی مؤسسه و بی  
 کشته باشند و شبیهان و هرگاه چنین باشد پس کهل در بیست باشد

و با بگو

۳۲۸  
 از بگو و عمر

و با بگو و عمر حضرت ایشان نخواهند بود و آن دو منافق و در بیست داخل شوند  
 و بعضی از بیست نفر و گناه در مقام جواب یا در هم کیش خود را انداخته  
 اند که میشود این حدیثی که صاحب کتاب استغفار مذکور کرده است بر قول  
 با و نایه این حدیث اعتباری نباشد و کله این داخل بیست شوند و سید  
 نور الله مرقده در کتاب مصابیه الشواصب در مقام جواب این ناصبی آنکه  
 بعضی نایب که بر فرضی که این حدیث در محل اعتقاد و اقرار نباشد و قول  
 صاحب کتاب استغفار را قبول نکنند پس چه میفرمایند در این حدیث  
 که علی ای شما در محل اعتقادش میدانند و هیچکدام را درین حقیقتی  
 نیست و در محتاج السند و دیگر کتب معتبره شما نیست است که رسول الله علیه  
 علیه و آله میفرماید الحسن و الحسین سید اشباح اهل بیت یعنی حسن و حسین  
 علیهما السلام بهترین جوانان اهل بیتند لازم می آید تعارض میان دو حدیث  
 که سید کاهول یا کاهول و سید جوانان یا جوانان داخل بیست شوند و حسین  
 نزد رحلت از دنیا جوان نبودند و در سن کاهول بودند و هرگاه خدای  
 تعالی بعضی را جوان کند و بعضی را کاهول بیست داخل سازد عدالت علی  
 نیامده باشد و این محض کفر است و دیگر آنکه علی ای شما در محتاج است







الانسان و تعلم ما في حواسه بنفسه و عن اقرب اليه من جبل الورد يا اخي  
 تعالى يخبرنا است كما هو يكون و او را خبري است يا خبير اگر سوال كند از راي <sup>تأسي</sup>  
 كراهه بدانكه الله تعالى عالم السر و الخفيات است و بكنيات و بينات واقع  
 و مطلع است انرا بگو بگو بر حيله و نكران خدای تعالى را چنانچه بود باشد و خفت  
 عزت جل جلاله براده واقعا است و احتياجه بطلب و زور نيست و چون الله تعالى  
 از رضا و خشودى بگو بگو مستغنى و بانه محتاج نيست كند از و برسد كه حق  
 از من را خبري حسبي ناپره و نيز الله تعالى تعهد به رضا كرده باشد و قوع آن  
 واجب و اگر نيز رقيق ان نفع و عاقل باشد ما الله تعالى ان چيزي كه عاقل باشد  
 بخشد و چگونه عاقل بخوبى ناپره كذا الله تعالى بايكي از بندگانش كه از حق  
 را نهم با نوا من را حق حسبي ناپره را ي تأسي نازان الملك الله تعالى و كلام  
 حال از او را خبري ناپره يا نادر و در روز اخلاص و را خبري شد كه خبر خدا را در  
 ماله لشكر كند و كذا شده و او را خود با در جنت جنتي جهت آنكه منعم  
 شد و لشكر اسلام را منعم كند و اينكه نادر خراي ذات السلام سل كند  
 و سلطان ما جنت نمود يا از جهت آنكه تعلق از جنت را نادر خود با از  
 براي آنكه بخلاص من خدا و رسول او تصدي منصب امانت و خلافت شد

و حق

۳۴  
 در روز شنبه در شهر مشهد  
 در روز شنبه در شهر مشهد

و حق ابرار المؤمن عليهما السلام را غصب نمود يا از جهت آنكه بخلاص من خدا شد  
 از حضرت عالمه عليها السلام انتفاع نمود يا از براي آنكه بخلاص من خدا  
 رسول حكم با نداد مالش بگو بگو و قوم او كود و مردان ایشان را كشت و  
 ایشان را قاتل كرده زانان ایشان را اسير گردانيد و نيز ابو بكر كه عاقل  
 شش سال در كفن و شرك بود كوشش و پوست و معرفت و عاقل و احسان  
 او نهم و اكمل پند برورد و شده بود و انواع ظلم و تعدي براهل بيت رسول  
 و ساير نام كرده چنانكه شمشاد از در بهر كتاب مذکور شده بگو بگو چنانچه  
 كه خدای تعالى از را خبري باشد و با رسول خود را نوازد كه من از با بگويا  
 از و بگو بگو كذا و از من را خبري است يا نادر حديث ديگر از احاديث باطله آنكه  
 رسول من فرمودند كه اين مثل اي بگو كند جن الناس و هو مدفق و اس من يورثه  
 الله و جنت من بالله و صاين بنفسه و جاهله مني ساعدا خوف يعني كذا است  
 مثل اي بگو بگو مردم تكذب بگو بگو كردند و او تصديق من نمود و من ايا او رد  
 دخترش را بزن من دار و مال خود همراهي كرد و با من بخش خود مو سنا كند  
 در وقت خوف و ترس و با من حديث شش فضيلت جهت ايا بگو بگو او را  
 اي تأسي جواب خود را بشنو اول آنكه ميگويند كه تصديق حضرت رسول



مود و ایالت آورد و یکی را ده میشتاری و نیمه ای که قصد یق و ایالت را  
 دارد و ابوبکر را چه زیادت است در ایالت آوردن و به همراه دیگر هر کس ایالت آورد  
 در وضعی که بود و یکوا آن کند بپس میگرداند و اگر ایالت او داشت باشد  
 ایمان آوردند و فضیلت او در چه چیز است بلی که در دعوی او میتوانست کرد  
 که اول بار ایمان بر رسول آورد و قبول میکرد و پیمان میداد که هرگز نکند  
 ناری و محقق است که ابوبکر بعد از نبوت حضرت رسول هفت سال نماز  
 بود چنانچه در کتاب وسیله التعمید به آن آورده و تفسیری در آنست که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله فرمودند ان الله مکمل صلی علی و علی بنی سب  
 سین من قبل ان یسلم بشر یعنی بدو رسیده که ملائکه بر او و علی هفت سال  
 پیش از آنکه فرود بیاید از افراد پیش سال شود و دیگران که در وقت  
 خود را بر رسول و حضرت رسول از اول تا آخر هجده روز داشت و اگر  
 بدانان داشتند کوی هم او باشد و یکوا آنکه حضرت رسول را  
 مکان بغیر از مکه و مدینه نبود و قطع نظر از آنکه ابوبکر ملازمی مکتب دارد  
 بنام ابی بکر و کما خلعت داشت ابای مال را پیش از هجرت و مکه هفت پی  
 نمود تا بعد از هجرت آن پیش از هجرت بود حضرت رسول کلام شکو و شکو

ایالت را بخار و لوط

بنام فرستادن تا کلام خدم و حشم و عیال داشت که محتاج نال ابوبکر باشد  
 و حال آنکه چو حیدر کبری نال داشت که نال واری و توان کوی آورد  
 میان قریش و بکری نبود و همه صفت او میکرد و از برای او داشت چنانچه  
 اهل تاریخ و سیرا آورده اند که چند ها و ن رتبه در مطیع خدمت بود و نال  
 ابوبکر در برابر مال و چه نماید و اگر این لطف و مهر باین بعد از هجرت بود  
 در عهد نوایخ ملاک و است که ابوبکر شوی چهار صد و دوم در وقت رفتن  
 بدین خویک بود تا رسول الله چهار صد و دوم او را نال و بران سوار نشد  
 مدینه ابوبکر محتاج بود و ناری انضاد بود و بنون دختر او است بمن دوری معاش  
 میکرد و پدرش کوه محتاج و عاجز و جاری بن جلد عا بود چو این مال را بدو  
 و دختر خود میداد و این هم بلی که در غایت صلح و رحم با اینی کرد  
 و بنون حضرت و اصحاب حدیث اتفاق کرده اند و در جمع بنی صحاح السنه نیز آمده که  
 چو ابوبکر بخوی نازل شد جمله صحابه از مهاجر و انصار ترک مقامات سید را  
 کردند الا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر بار با سید کلمات مناجات  
 و گفتگو میفرمود یکبار صد قدمدار و چو به آید شفقتم نازل شد حکم ابی بخوی  
 متعوض شده همگیس باید بخوی می نمود و با سید کلمات مناجات خود میفرمود



در حقش قزو لا آبر بخوبی قادر بود که یکدوم پاکتر صدقه کند و با حقش و سزا  
 سخن بگوید و بسبب جلال ملک طاعت با سبب طاعت کند چگونه تواند که جلال  
 هزار و زیاده بودیم بر آنحضرت انعام نماید و آنرا نداشت و بر یکدیگر نداشت و قدر بود  
 کسی که بر روی قانو نباشد چگونه تواند بود که جلال هزار و زیاده را انعام نماید  
 و مع ذلک اجماع حاصل است که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسبب آنکه  
 چند مرتبه جو که من آن را بیام فقط و خلاصه ربع دوهی باشد بر مسکین و یتیم  
 و اسیر ایشان کرده حضرت الله تعالی سوره حل ایمن را از اول تا آخر در شان  
 آنحضرت و بیاید و فضیلت و علویست و جز آنکه کسی که چهل هزار بار بسم الله الرحمن الرحیم  
 سید ابرار و انفاق و ایثار نماید چگونه تواند بود که حضرت ملک غفار و رسالت  
 از آید نفس ستغای ناصبی و بر وجه اینه شرح می دهم در میان بطلان و عدم صحت  
 این قول مغنی و کافی است و صاحبان الباب و خداوندان عقول ما مشایخ ما  
 مواسا بنفش و جهاد و وقت شاعت هوشنا کرد و عدت همراهی دفع الزاری  
 در مکدی دفع دشمنی در مدینه کوه باشد بدست و زیاده یا بسبب و سزا  
 و آنکه هر یکبار باشد یا در تا بخیر می گوید باشد اگر چه بد روی یا شکر است  
 بل می گویند که با یکو بلال را از کفار و شراریه و از عذاب خلاصی ما و اما

موصوف  
 ۳۳۲  
 در غزوات و کربلا

صاحب استغاب در ترجمه بلال از عبدالله بن مسعود نقل کرده که بلال سلطان شد  
 بود با ببال که و عاز و نغدا و سرکس دیگر و کفار و منافقان و کورن بلال کرده  
 میگو دانند و ابوبکر قدرت بر خلاصی او نداشت ای ناصبی بدی این ابو  
 بکر این حال را از کجا بهرسانیده بود که بلال را بخرد مگر آنکه ابو قحافه بداند  
 در وقت که جراح این جد نما بود و ناسر لیبی میگو و جهت فرزندان خود چندی  
 از خیمه نموده باشی که امان ز با یکو بلال را بخرد و بر فرمی که بلال در خریده  
 ای بکر نباشد بقول صاحب استغاب که از علای شفا است سیر نماید که با  
 بکر قدرت بر خلاصی بلال نداشت هرگاه کسی در خریده شود و از بکرات  
 نتواند داد دیگر یا چون قدرت خلاصی داشته باشد و این من خرافات را  
 صاحب هوش و بینش قبول نمیکند و از جاده مستقیم انحراف میورزد و مولوی  
 معصومی فرموده نظم گفت از نانات علای سگان هیچ واکورد و نراهی گان  
 یا شب محتاجان عوفتای سکست گوید بدید از سرتک منشا  
 نور و سک عفو کند هر کسی بر خلقت خود بر تندی حدیث دیگر از انخاب  
 موصوف و تبیین عدم صحت آن روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود  
 انک یا ابوبکر اول من ینخل الخبیثین امن ین بد و سنی که توانی با یکو اول



کسی نماند که اهل بیت شوی از آنست ای ناصی بدانکه این حدیث متواتر  
 محمد بنی که جانا الله واهله بخشید و سالیان و دیگر علی ای شاد در نماز خود  
 ایاد کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین ع  
 گفت یا علی و اگر من بدخلم جنه انا و انت و الحسن و الحسین و انما جنانا  
 انا و شما و شما و درین اخلعنا و جنانا و شیعنا و اهلنا یعنی ای علی  
 اول کسی که بدخلمت داخل شود من باشم و تو و حسن و حسین و زانان ما  
 از جانب راست و جانب چپ ما باشند و درین اخلعنا و جنانا باشند  
 و شیعه ما و عقب ما باشند و مخالف و موافق درین حدیث تراضی ندارند  
 و ای ناصی گواه بقتضای این کرمیما بطبع کل امری منهم که بدخلم جنه  
 نعیم بطبع تو و خلیفه بر کن یوم است بهشت تقوا هید رفت پس اولی است  
 که تصدیق کنی و از حدیث تو امشی دست بکشی حدیث دیگر از این  
 مونس و ملت باطله که سید کائنات فرمود که حضرت الله تعالی هیچ چیز  
 از علم و سینه من نمیست لاکه من او را در سینه با بود که رفیق ای ناصی  
 خبر بد آنکه عدم صحبت این جن آنکه ابو بکر در وقت نزع گفت کاشکین سر  
 چیزی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس سید اول آنکه معنی کلام

صیت

۳۳  
 این حدیث در روزی از این است

چیست و معنی ناگفته و ابانیت سیم آنکه بگوشت شصت حدیث است و این  
 دلیل است قاطع و بر حاف است ظاهر بر اینکه این حدیث در روای و کتب است  
 حدیث دیگر از احادیث موصوفه آنکه سید کائنات فرمود لا یقین فی المسجد  
 باب الا سدا لا باب ای بگو یعنی البته باید که باقی نگذارید در مسجد و روی که  
 سد و در که دایند بگو و خانه ابو بکر را که بقال خود کفایت و سد و در که  
 ای ناصی بدانکه عدم صحبت این چیز و اخراجت محمد بنی که در سنی بر او است  
 تازی و این و این و احمد بن حنبل و در سنی خود از زید بن اسلم و غیر ایشان از اهل  
 حقیقین در کتب خود ذکر نموده اند و هیچیک را در آن خلاص نیست و چند  
 نفر از صحابه و مسجد رسول درها بان کردند و حضرت امیر فرمود که بر ما  
 در بد این درها و اعتبار در خانه علی علیه السلام پس ابانکن و در و باقی بماند  
 سید بش و در این باب سخن کردند و قیاسا حضرت فرمودند چون گفتگوی آن  
 جماعت رسید کائنات رسید بر خاست و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که من  
 هیچ چیز نمیستم و نکشادم مگر با امر الهی حدیث دیگر که عمر و اسان حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله پس سید که گرا دوست ماری بار رسول الله گفت  
 عایشه را گفت از مردان گفت پدر او را ای ناصی گمراه جواب بپیشتر او را



حدیث باطل است بوجوب حدیث طبرستان که علی بن ابی طالب است و اینست که  
 کرده اند که حضرت رسول فرمود که حکما یا بلی است کسی را که با من در خود  
 سرخ بر تان شریک باشد و چنین خلق باشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 حاضر آمد به تفصیلی کرد و دعوات امت گذشت و اگر آن جن صدق بودی ما  
تا بگو حاضر شد ندیدی و هم چنین معارضه است تجدیدی که خود روایت نمود  
 این که آن عایشه بر سید خدا کرده است و بر خلق از حضرت پیغمبر برگزیده  
 فاطمه گفتند که من مان گفت شوهر او مع هذا از پیشگاه محبت و مری دور است  
 که کسی نزد فاسق عاجز چوین عمر و قاص کو بدین روز خود را دوست دارم  
یا الله حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله عایشه و حضرت امیر را از او بدو چنانچه  
 قبل از این در باب احوال ایشان است گفتار من یافته و بای هر کس که بر حق  
 تولی دارد از سنی و مدعیان برادر است و آنست که جهان حب حیدر  
 سیدین بدلم چوستان برجهاد دارد حدیث دیگر آنکه اگر چه نبوت نیست و هم  
 ایند چو نبوت می باشد و اگر مرا معیشت نیکو دنیا و دواست می دانند  
 کتاب محتاج شیخ ابو علی پس می مد کو راست که یکی بن اکثم و حضور  
 حضرت امام جعفر علی السلام گفت چه سید ماف در باب این حدیث یافت

که نبی خیر که از او نبی و نبی  
 عمر نبی و نبی

فرمود که این حدیث کذب است و کلام حق تعالی راست است اینست که  
قال الله تعالی ولقد اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و هرگاه حق تعالی  
 عهد و پیمان از پیغمبران گرفته باشد پس چگونه ممکن است که بعد از میثاق  
 عهد خود کند و عمر را پیغمبر خود سازد و هر پیغمبران هرگز شرک نداشتند و  
 یکیشم بر هم زد و این چگونه بقدرستی پیغمبری عمری را که شرک بوده حدیث  
 دیگر آنکه هرگز جبرئیل و بر شد آمدنش بنزد من که من را نکرده باشم که  
 بر عمر نازل شده و در کتاب احتجاج آمده که یکی بن اکثم در حضور امامان  
 از حضرت امام جعفر علی السلام از صحابه حدیث استوال نمودند حضرت  
 فرمود که این حدیث کذب است و قال الله رسول شک نداشت پیغمبری  
 خود که این را بگوید و خدای تعالی فرموده آله یصلی علی الملائکه و رسلا  
و من الناس پس چگونه ممکن باشد که نقل نبوت فایده خدای تعالی از آنست  
 که برکتی است او را یکی که شک آورده باشد با و نیز جواب این در  
 حدیث موضوع در کتب اهل خانه مذکور است نفی من میثاق کتاب  
 سواد بیاض که از بنی کا طیفه شالداست و ذکر طبقات مشایخ بسط  
 آورده که ده نوبت همراه حدیثیانی بر سید که چون تو منافق را و اینست



بگویند از مقام نایب گدین و درین معنی شاک و ایم کسی را که در اسلام خویش  
 شاک باشد چگونه نماید که می بوی نازل شود و مقام لایبیا باشد  
 اگر چنین باشد پس رسول الله عمر را برین دکنین و دشمنی باشد چه افعی بر آن  
 و بکنند و برین در حیات درجه نبوت است و برین درجه بای عقلی از عمر است  
 فوت شده و از این بنات نبوت هرگاه و می نایب شده باشد و حضرت رسول  
 متأسف گشته و بر عمر خشم گرفته باشد و هر روز ده بار هر یک دشمن خود را  
 سید یاد باشد و با آنکه عمر نزدین پیری بود کلمات خدمت لات و عزیزی مردم  
 شد ایام درجه بجه پخته باشد و نیز در میان دوست و عیال عمر بقدر است  
 که خلافت آنچه علم خدا باین تعلق یافته حال است پس خدای تعالی عمر را در آن  
 رسول دانست نایب الودانت و نشد خلافت آنچه دانسته و علم باین تعلق  
 گرفته ظاهر شده باشد و این حال است و اگر ندانست و خویش حال نباشد  
 رسول صلی الله علیه و آله و آفات حال خبر دارد و باشد و باقی گویند همیشه  
 سید مدح عمر باشد و ایم مقام ایشان بسبق من شیعه ام و بعد از آن میگویم  
 لعنت الله بر کس که حدیث و یگوانا حدیث موضوعه که سید  
 کائنات فرموده ان الله وضع الحق علی لسان عمر یعنی بد رسول که الله تعالی

نهاده حق را بر نایب عمر ای نایب اگر این حدیث حق و صدق و یسود و حق  
 بر نایب نامعلوم ناطق بود چیزی نگفتی که خلافت از آن بودی چنانچه در  
 صحیح بخاری و دیگر کتب نقل است و احادیث شما مسطور است که عمر و زید  
 بر من گفت که هر که در آن خود را بیشتر از چهار صد درهم مهر کند و مرا  
 بر من پوزی بر خاست و گفت ای عمر سخن تو را می است بقبول کردن یا نه  
 حق نم عمر گفت سخن خدای تعالی پیروز گفت خدای تعالی فرموده و  
 او دم استبدال بوج طحان بوج ما یتیم احدی و قنطار افلا تاخذ و انما شیا  
 یعنی اگر زن ده آگین نان در دیگر خواهی و قنطاری با داده باشی از و یا  
 مست و قنطار پوست کاویت که ملو باشد از در طلب و نقره عمر گفت  
 کلام افقه من عمر حنی العجا بر یعنی همه شما فقیه و زود ما از بیعت عمر حق را  
 پیر و نیز روایت کرده اند که عمر منزل سفر دوزی و عیال و اطفال و کودکان  
 بکند شت کنیامی میگردند عمر بایشان گفت که ناز و روی که از شما  
 مفارقت کن بدم چیزی ندیدم یگوانا اطفال با و گفت تو حضرت را دیدی  
 و در این میگوئی دیدن رسول الله برین چیزها است عمر شوق خالک و شاک  
 و بر دهون افاحت و گفت کلا انما اساقط من عمر حنی الاطفال یعنی همه دم



از هر طایفه ای که بود تا آنکه هر حق بر آن نازل می شد و هر چه می بینید و گوید  
 او را اقامه نماید و حدیث و یکتا از احادیث موضوعه آنکه حضرت رسول  
 فرمود که چون در شب بر بامها بودند داخل جنت شدند و در بهشت کوکبی  
 دیدم از طلا و دیدن او مرا تعجب آورد و نایل دیدن آن شد پس گفتم  
 مرا گواست این قصر گفتند که این بوم خطاب پس هیچ چیز مانع نشد از قبول  
 آن کوشش که لا اله الا الله می دانم غیرت تو ای پسر ای ناصبی بدانکه علم همه این  
 غیر ظاهر و هویدا است جمعه آنکه چون حضرت سید کائنات و قصر و کو  
 خود و جمیع اینها را دید تعجب نگردد و کوشش نماید و تعجب نمود و میل یافت  
 فرمود باید که کوشش نماز کوشش حضرت رسول و دیگران اینها بهتر باشد  
 و لازم آید که اذن حضرت رسول و باقی اینها افضل بوده باشد و تحقیق است  
 که در وقت درجه و علو منزلت و برتری هر کس در بهشت بقدر فضیلت  
 و ثواب و علم و عمل آنکس خواهد بود و ای ناصبی بغیرت شرمش باد که از  
 غیرت هر سخن در میان آرستی و اگر تو این غیور می بودی حرف غیرت نمی  
 زد و اگر خواهی که ترا بر غیرت عمر ناپاک اندازد فی قلوب طالع حاصل شود  
 این نواب سرا از اول تا آخر از روی تأمل و انصاف مطالع کن و در هر چه

کتب جملی در شرح طایفه

شک داشته باشی بکتاب اعتماد خود و جی غائب تو ظاهر و محقق شود که  
 حرام زاده کوفتار بر من این چه مقدار می شود بود و ظاهر کشف خود را جمع  
 دارد که در آن معنی که مضافت می بینا بنیاد و اولیا است و ایشان را در آن  
 نیست تو را و در اینجا هر چه داخل می شود شد **رباعی** مارا پیوسته  
 و نامرود بود بر چه امثال از عشق که در نبود و در میان مهر علی بود و حقا  
 نانو دست که کوشش بدیم نه در نبود حدیث دیگری که حضرت سید کائنات  
 فرمود که عمر سراج اهل ایند یعنی عمر سراج اهل بهشت است در کتابها  
 شیخ ابو طاهر می آید که می بین آنکه در حضور نامون از حضرت امام محمد  
 تقی علیه السلام از این حدیث است سوال نمود حضرت فرمود که این حدیث  
 و این را وضع نموده اند از برای آنکه در بهشت فرشتگان مقرب و آدم و همد  
 و جمیع اینها خواهند بود و ایشان را آن مقدار بود نخواهد بود که محتاج باشند  
 بنور عمرای ناصبی بدی بدانکه عمر سراج اهل بهشت باشد حال آنکه در  
 بیرون نیست با بهشت محتاج است سراج یا ندان که بهشت محتاج سراج باشد  
 سراجیت عمر بهشت و بیفایده باشد و اگر بهشت محتاج سراج باشد حال آنکه  
 بیرون نیست یا عمر پیش از اینها و در بهشت در و یا بعد از اینها که



پیشوا را بنیادهای خود را بهشت داد و شواهد بود که کسی که اکثر عمر خود را به سجده  
عبادت مشغول و اکل میته و شرب خمر و غیره کرده باشد پیشوا را بنیاد بهشت  
رود و اگر بعد از اینها بهیچت رود و بتقدیر صحت این بنیادها و ارسال  
تاریکی استاده باشند تا زمانه ای که عمر که صلح اهل بهشت است برسد  
چون تقدیر عمر فاضل تر از اینها باشد و جایز نباشد که مقبول مقدم باشد  
بر فاضل و اگر گویند سراج عبادت است از نور روی عمر و مراد سراج نور  
روی او است حال آنکه وجه بیرون نیست یا نور روی عمر بیشتر از نور  
روی بنیادها باشد یا کمتر اگر نور روی او کمتر باشد حاجت نبود روی  
او نیست و اگر نور روی عمر بیشتر از نور روی بنیادها باشد و از اینها  
فاضل تر باشد و هر کس گوید عمر فاضل بنیادها و ارسال است بل فاضل تر از بنیادها  
حدیث دیگرانکه پیغمبر با بگوید عمر را هفتاد و سبع سال بقصر گفت یعنی اینها  
هر دو گوش و چشم مندا ای فاضل خیر این خبر تو یاد میکند که در آنجا  
موصوفه بنا طلوع چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است  
کسی را گوش و چشم پیشوا گفت که در شنیدن یا دیدن کار چشم یا گوش  
اشکمن کند و گفتند که خدم و هید بمنزل او عشا بنده که یکی کار دست

کوز خیر و اوبکر و غیره در این

از وی آید و یکی شغل زبان عمری که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکاد و اعتقاد  
بوده که هر چه حضرت رسول گفت و کرد و اعلیٰ گفت که چنانچه کردی  
و چنانچه گفتی و با بگوئی که بلیت را این موافق زای حضرت رسول بود  
و شلیت جنگاه با با خود سنانند که ان کو فخره کان نباشد این را سمع و ان و این  
گفتی پیغمبر مناسبت ندارد و یکه اند مراد از چشم چشم اعور و مراد از گوش  
گوشی که نباشد و میانیت که این معنی را بینان بخود نیست و هند در پی  
دیگجای دیگر که استماع گوش و چشم میکند که مادر و پدر فرزند خود را  
یا استاد یا شاگرد خود را یا دوست و همی خوب خود را چشم و گوش گویند  
پنهان سالک او را بگو پیغمبر شست سال را چشم و گوش گفتن از تصانیف  
فهمنا و بلیت بلغا بنو سنکجا و راست بلکه پیغمبر است و یقین که من  
و جدان و انصای معنی را در میابد و قبول میکند **در این** گویند که در وقت  
بو بگوید عمر گفت است مرا سمع و بعضی نباشد اگر این سمع رسول شوند  
چون هر دو و بیشتر از برای حیدر حدیث دیگرانکه این عمر گفته که من با کسی  
هر من میفرم در حضور حضرت پیغمبر که یا بعد از او که فاضل باشد فاضل  
شنید گفت ابو بکر پس عمر پس عثمان اگر این حدیث راست بودی عمر پیغمبر



قسم ندادی که ترا بخدا قسم میدهم که هر که از شما مقام غالبه و اگر بگویند گفت که ما  
 شیطان است که از تمام میبرد و فریب میدهند کسی که رسول صلی الله علیه و آله  
 او را آن مژده دهد شیطان او را چوله فریب میدهند و اگر این حرف بگویند  
 راستی سید محماد بر قتل عثمان چون انعام شود حدیث دیگر که  
 حضرت رسول فرموده لو نزل العذاب لما آمنوا الا انهم لم يخطبوا یعنی اگر  
 نازل میشد عذاب بختام نیامد مگر عرب انعطاب نماند و در کتاب احتجاج  
 شیخ ابو طاهر می گویند که بعضی این کلام در حدیث ثماله از حضرت امام  
 علی علیه السلام سؤال نمود که چه میفرمایند در حدیثی که حدیث ثماله  
 فرمودند که این حال و گذشت و یا ملا است که خدای تعالی فرموده و ما که  
 بعد از آن و استخیرم و ما که الله بعد از آن و هم یستغفرون پس هرگاه که خدای  
 تعالی خبر داده باشد که عذاب بکنیم هیچکس را نماند که رسول ص و یا  
 ایشان باشد و ما را ی که ایشان طلب از دشمن و توبه کنند حدیث دیگر که  
 حضرت رسول فرموده که شیطان از سایه عمر میگریزد ای ناسی کسی که چنانچه  
 و آنکه عمر او در بیت پرستی و شرب و غیره باشد شیطان از سایه او نگریزد و  
 آنکه شیطان با اعتقاد نافرمان خود بگناه است که در روز قیامت سید گناهان

کتاب خبر از آن که از این کتاب است  
 الا عمر بن الخطاب

والا انخفضت ولا شفع شافع خدای تعالی توبه او را قبول خواهد کرد مگر  
 که از سایه او بگریزد که بنا بر عمر او را بخوبی از راه سر و چیزی چند نفر بود  
 عمر او زیاد شود که در راه راه شود و بسبب آن حضرت رسول را  
 شفاعت نکند حدیث دیگر که حضرت رسول فرمود که شیطان جلالت  
 از راه خود مگر عمر را گناه را شفاعت از راه بی دای ناصی بیدار بیعت  
 پس عمر بعد از اینها با جمیع اینها باشد از برای آنکه شما خود کتاب جمع  
 نموده اید و در اینجا و پوچی چندیم بافتاید و بعد از آنکه اینها را  
 خطا و معصیت چند نیست داده اید و عمر را نمره از ثلث ذنوب و عیوب  
 میدانید و کسی را که انعامان باشد که در کتب خود یاد نموده اید شیطان  
 چه حد که او را از راه بیرون برود و صد مثل شیطان شیطان را از  
 تعلیم میباید بگویند و آنچه او در کتب حلال میداند نشاء و کلام شیطان  
 بماند خط و نموده باشد حدیث دیگر که شیطان درین زمان خلعت  
 عمر خلق را بر فراخش و عصیان داشت و از عمر بیشتر سیدی تا جوی بود  
 خدای تعالی چندین هزار پیغمبر فرستاد که خلق را مأمور با و امر و منکر  
 از نواحی کنند شیطان از خدا و اینها بترسید و اکثر مردم را گناه



و اینک را بقتل داد و از عمر بنی سدره سید پس عمر انقل از خدا و اینک را بقتل  
 و دیگران نگذاشتن این شهادت در آنکه مصفا شود و او ده اندک پس عمر بنی سدره و دیگران  
 یهودی عاشق شد و با او مشا و کرد و عمر را و احدی از او در میان نماند و اینک را بقتل  
 دوستی که از برای پدر و خویشا و مکانی ترشید و ده پس بطریق اولی بایست که  
 شیطان پس عمر را نتواند امر بشب و بر نماند بایست و بگوید از احادیث  
 حضرت که آنکه حضرت رسول فرموده که دنیا را دان و دنیا را ندان و کس از اهل  
 بهشت را بگوید عمر و عمر را و عمر را و عمر را و عمر را و عمر را و عمر را و عمر را و عمر را  
 عوف و ابی عبید بن جراح و سنیان ایشان را عشره مبشره معنی بشارت ناصبی که  
 این خبر بوی از داسی داشتی چرا ابو بکر در وقت وفات یقین داشت و حق  
 خود میگفت که بددت هلاک شد ایست رسول خدا از من و دیگران بیدار  
 و قتل بر دعایت در کتاب فعلت فلا تلم و دیگر کتب شما بسیار ذکر شده  
 مبروفتی که در سکوات بود گفت کاشکی مادر عمر را ندیدی و کاشکی  
 حیض زنان بودی و آنرا بنودی و اگر عثمان از عشره مبشره بودی معاف  
 و انصاف و صحابه سید عثمان با افعاف افعاف را بقتل فرستادند و ظلمه  
 زبیر بن عوف حال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمیکردند که اهل بهشت

عمر بنی سدره  
 عمر بنی سدره  
 عمر بنی سدره

قتل اهل بهشت نکنند و الا ندم آید که فی میان اهل بهشت و دوزخ باشد  
 و سعد بن وقاص از اصحاب عقباست و از اهل شوری است و با نام حق  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نمود و با حضرت گفت و حق با تو  
 میکنم که شیری بوی بد می کشد شما را از کافر و یکشد کافر را و  
 نکشد مؤمن را و اگر سعد از عشره مبشره میبود یقین که با حضرت امیر  
 المؤمنین می کرد با عقدا شما که خلیفه چهارم است بیعت می نمود و من را از  
 کافر فرق میکرد و سعد بن زید بنی از اصحاب عقباست بوجب کلام  
 الهی که انما المؤمنین فی الذکرک الا سفل من الذکر ان اهل دوزخ باشند  
 عاشق بهشت و عبد الرحمن بن عوف بنی از اصحاب عقباست و از اهل  
 شوری است و در شوری بوقایع مؤمنان گفت که من را بجهنم اختیار  
 میکنم که بپرت و طریق ابابکر و عمر سلوک کنی انحضرت فرمود که بکنایه  
 و سنت مصطفی قل میکنم پس دو میماند عثمان کرده گفت من ترا خلیفه  
 میدانم که بروش و طریق ابابکر و عمر سلوک کنی عثمان گفت قبول کردم  
 و بعدا بیعت نمود ای ناصبی بدی از دوی انصاف نظر کن که چون از اهل  
 بهشت باشد شخصی که آنکه او را بکنایه خدا و سنت حضرت مصطفی حق



ترك او کنند و آن منافق که گوید بیست ایاکرم و عمر علی بن ابی طالب و بنی امیه  
 نماید که گفتار و کردارشان خلاف امر خدا و فرموده رسول است و این حد  
 کتب شما بیست است و منکران میگویند شد و ابو عبید بن جراح از اصحاب <sup>است</sup> ابراهیم  
 و این در کسی که شما ایشان را مشرعی میفرمایید هر نامی که نامند <sup>است</sup>  
 نقای که بنا حضرت رسول نموده اند و شما که ایشان را شما اهل بیت  
 ناسید و داد برای حدیث سعید بن زید است که در حله مشرعی <sup>است</sup>  
 و این حدیث را حقه فصل و مرتبه خود وضع نموده است علی بن ابی طالب  
 بالناسرا من فادفا العلم بالامام امی و امرنا فامدنی قوم اخوه و قلا  
 و بما و هو علی و اشرفنا حدیث دیگران که حضرت فرمود لا یجمع امی علی الصلاة  
 یعنی اجماع نمیکند است بر فضیلت و کراهی و آن گروه که نامیدند این  
 حدیث را فضیلت ایاکرم وضع نمودند ای ناصبی این خلافت که اجماع  
 کرده باشند است بر خلافت و امامت ایاکرم از برای آنکه حق و مستحق  
 علیاست که بنی هاشم جمع کیش و از کلام شما بر مثل سلا و ایا و زعماد  
 و تعداد و حدیث و سعید بن عباد و زید بن یزید با تمام قبیل خدیج و زید بن  
 ادم و اسامه بن زید و بویقه اسلمی و سهل بن حیث و خالد بن سعید و

خاص

کتب شما بیست است  
 و این در کسی که شما ایشان را مشرعی میفرمایید هر نامی که نامند

خاص و ابو الهیثم بن شیخ و عمار بن حیث و خنیز بن ثابت و ابی بن کعب و ابو  
 ایوب انصاری و مالک بن نویره و ابی بکر بن حیث و بنی ایشان و بنی  
 امامت او کردند و این بیعت <sup>و قولند</sup> مختلف نموده اند و چون قبیل بن حیث انکس  
 امامت او نمودند و زکوة با او ندادند ایشان را مسخر نمودند با اهل دره چنانکه  
 در نایب مظان او من کور شد و بداند و سر بیعت ایاکرم فرمود و در حقیقت  
 مقصود از کور شد پس چگونه منافق باشد که امامت اجماع کردند بر خلافت  
 او و حقوق است که همه امت اجماع نکردند بر امامت ابوبکر و بلکه اهل مدینه  
 بنی اجماع نمودند بر امامت او و بر تقدیر علی که اجماع داد در خلافت و در این  
 تا آنکه اجماع واقع نشد و خبر موسوعه ناصبی را قبول کنیم و از دلایل عقلی  
 و نقلی میبینیم پس شما این میباید که عثمان واجب القتل باشد و کشتن او واجب  
 اجر جزیل و ثواب جلیل بوده باشد و او کافر شده باشد چنانکه گفته  
 صحابه را چنانکه از معاویه و انصاری اجماع کردند بر کشتن او و چون او را کشتند  
 گفتند قتلناه کافرا پس هرگاه با اجماع نصب خلیفه و امام توان نمود پس بطریق  
 اولی با اجماع قتل و عزل خلیفه جایز باشد و بدانکه امامت در لغت عرب یعنی  
 جماعت است و اقل جماعت سه کس است و بعضی گفته اند که اقل جماعت مردی



زاین است و صفای تقالی یک کس را چنین است مؤمنان چنانکه در کتاب حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند ایها الذین آمنوا قانتا الله خیفاً و حضرت رسالت  
 قدس را این خفا خوانده و فرموده رحم الله قانتا ایها الذین آمنوا قانتا الله  
 بر تقدیر تسلیم حضرت حدیث مذکور می تواند بود که لفظ است در این حدیث  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و تابعان معاد است و چون او باشد و بگویند چنانکه  
 جان خدای تعالی کثرت را در کلام هدایت خود مدام یاد نموده چنانکه در آیه  
 کرمه لا یخیر فی کثیر من نعیم و آیه و لکن اکثر هم لا یؤسرون و آیه و ما من فی  
 و مثل این آیات در قرآن بهرید بسیار است که حق سبحانه و تعالی کثرت را  
 مدام یاد نموده است حدیث دیگر آنکه تا حسین بیدار و پیروزان عمر لعین  
 بر روی صفتها افتد انقوده اند که گفت که از بدن خود پرسیدم که از مردان  
 کدام یک افضلند بعد از پیغمبر گفت ای بگو گفت بعد از او گفت من ترسیدم  
 که آن بگویم که بعد از او که بهتر است بگوید عثمان گفت بعد از عمر تو گفت  
 نرسد بعد از او و بهتر نیست من مردم از مسلمانان و کرایه حکایت افقانیست  
 امام حسن و امام حسین را در وقت که ابو بکر در پیش بود و امر او را کشیدند  
 میگفتند که بجای پدر ما بی رحمت او چرا نشستید و چرا امیر المؤمنین علیه السلام

کتب خزانة المکتب  
 امیر المؤمنین علیه السلام

ناشناده از بیعتش تقاعد میگردانیم و جمیع شما را که بر با اعتقاد شیعه هرگز  
 امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و امام ابی طالب را و بودید یکران چرا بیعت  
 میگردید و از آنکه گاهها منصب حق حضرت میفرمودند بر تداوم چه نقصان  
 رسید و مولوی معنوی در مشنوی فرموده راغ در ذرعه ما غایب  
در ذرعه ما غایب زنده بلبل از او از خود گم می کند حدیث دیگر بلیغ  
 المؤمنین علیه السلام انما عوده اند که حضرت فرموده اند ایها الذین آمنوا  
الذین آمنوا بگویند عمر بن الخطاب علم بهین بصیرت مردم بعد از پیغمبر است  
 پس عمر پس از آنکه خدای بخت را ندانای ناصبی بیدار بدیده عیب کرایه است  
 مسجود چرا در هیچ خطبه نیست که از ایشان شکوه نکند و نباشد و او در هیچ  
 جای شکایت نباشد و خطبه شمشیر در شکایت ایشان بر است و اگر این  
 گفتن امیر المؤمنین علیه السلام مسجود حضرت تکلفی که از ایشان بودی که همه ما  
 قریب العهد بگفتند هر اینها ایشان بیضا میگردم و لیکن بهتریم بگفتند  
 و بعین آن صبر چاره ندانم و اگر این حدیث را است بودی ابو بکر و بنی تمیم  
 که است بخیرکم و علی بنکم یعنی من بعد از من و از قرآن شما نیستیم و لیاقت  
 خلافت ندانم و حال آنکه علی در میان شما است که شایسته منصب خلافت







در هجرت بعد از آنکه آنحضرت فرمود که من آنکه بیست و پنج سال پیش از من بود  
 هر که از افعال عالمی آن باشد بخوبی که در مطاع او از کتب شما نقل شده باشد  
 بر او در رتبه حضرت رسول باشد و چنانچه بیست و پنج سال پیش از من بود  
 خوش که تو نیز پس از آنکه بیست و پنج سال پیش از من بود و در رتبه او قرار می  
**بیش** جوهر جام جم از طینت و گاه گاه است تو توقع زکات کوزه کوزه میداری  
 حدیث دیگر آنکه پیغمبر فرمود که صلواتی که بر او قاجر یعنی نماز کنند در عقب  
 هر نیکو کار و هر قاجری و هر کسی که کمال عقل و شعور باشد باشد  
 که این از احادیث موسوی است و نماز در عقب فاسق و فاجر چه عبادت دارد  
 و حق بجانب است که وضع این قسم از حرفات میکند بواسطه آنکه  
 فسق و فجور خلفای الله نمیتوانند شد حدیث دیگر که در فضیلت پیغمبر  
 طایفه دیگر نموده اند و کتاب رباعی از این مآلات روایت که حضرت  
 رسول فرمود که من در قیامت هشتاد سال معویه داشته باشم و بعد از آن او را  
 بنیم که بیاید بر شوی از مشان نشسته که هشوا و از رحمت خدا و قیام امان  
 در بر جلد باشد و بگویم که بگوید که در من بر عرش که خدای تعالی مرا و  
 او را سلام میگویم و با هم مناجات میجویم و خدا این گفت که این هوش و شتاب

این را بخوبی بشناسید و بدانید  
 این ابو حنیفه شریف

که در دنیا فرموده اند فی الواقع چندین مرتبه در مقام و جلال با  
 این ائمه یعنی نموده باشند و چندین هزار کس را از صحابه و تابعین و سلیمان  
 کشته باشند و سبب مولای مومنان و شایسته و ساجد بنموده باشند چنانچه  
 تعالی با او مناجات کند و از او عدل بخواند حدیث دیگر که در کتاب کمال  
 از کتب اهل بیت نقل شده که خدای تعالی امر فرماید که در روز قیامت  
 بنهند آن برای معویه و در بالای عرش و خدای تعالی در روز قیامت بنشیند  
 و معویه در بالای آن تخت قرار گیرد حدیث دیگر که در فضیلت ابو حنیفه  
 وضع نموده اند و در کتاب بصیرة العوام از کتب طبقة من انزل نقل شده که حضرت  
 سید رسول فرمودند که ابو حنیفه سراج امی یعنی ابو حنیفه چراغ امت است  
 این ناچسبی کسی که چندین حدیث وضع نماید و چندین فتاوی باطل را بگوید  
 بماند و اگر عمریات را بر پیروان خود حلال سازد چون چراغ باشد و بگوید  
 آنکه نامیبنا میگویند که علی معنی که ولایت بر فضیلت ایشان میکنند یکی  
 نهایی پی در پی است ای ناچسب سبخر خدا فرموده بود که تا می شال و دیگر  
 فتیحات و خواهد داد و این بلا و متوقع خواهد شد این جمله است هر که  
 و بسواد و هر که نامش باشد و بعد از رحلت حضرت رسول خلفای شما



حرکت نکوند و بجای آن فرستاده گماید آن را و مثل باشد که اسلام گرفت  
بود و از سپهر شمره نفع شنبه من فسد و نفع یکو دندایشان را چه و مثل بود  
که آن فوق حالت را از فضیلت ایشان شمرند و یکی شمر میگویند که آنچه دولت  
بر افضلیت را بگو و عمر میکند آنست که خلافت در زمان ایشان رونق تمام  
داشت ای ناصبی از ابتدای دنیا تا حال چندین هزار پادشاه ظلم <sup>اند</sup> جمعی  
شمر فرموده و شهاد و مزور و اشرار را که رونق حکومت ایشان را داده بود  
و یا لست با بگو و عمر بود از برای آنکه بعضی از اینها و عوای خدا را کردند و اکثر  
الطوائف و کثرت ظلم و تصرفات آنها بود پس رونق ایام سلطنت را از فضیلت کسی  
نمواند شمرد و بگوید که کتاب موصول الحق از روایت طبقه خصال روایت شده که  
عمر لشکر بنیاموند فرستاد و سوار بر اسب ایشان گردانیده بود و چون گمان  
گرفته بودند همان سوار بر اسب آنها را مشاهده کرده او را در کتابی ساریقه تعبیل  
انجیل و سوار بر اسب هر دو را شنیده پناه بگو و بر دای ناصبی بدانکه گناه شتران  
اهل مدینه را از نواحی اهل بلبله طیب بردند و رسول خدا بر آن مطلع نشد  
تا حضرت جبرئیل علیه السلام حضرت را با عالمی که از خبر را بسطی الخراسان فرستاد  
پس چون به امران حضرت فرستاد راه سوار بر دای و از آن رسانید و سوار



رفت و حضرت داخل سراجی او شده آن مظلوم را بخرج و اعضا شکسته  
 برداشته بخدمت حضرت پیغمبر برد و شب دیگر آن مظلوم را بجهت حضرت  
 حضرت دلبالای حضرت پیوست و خود او کوفه عثمان بنانید و در آن شبی که  
 آن مظلوم فوت شد زنا با کنیز آن شهید نمود و جنم جنب در پیشگاه  
 حاضر شد حضرت رسول فرمود که هر که جنب است برکود و از کفست حضرت  
 عثمان بر شکست و یکبار باره آنحضرت فرمود که هر که جنب است برکود و اگر  
 سیکویم که او کیت عثمان این مرتبه از خوف آنکه مبارک آنحضرت مردم را از این  
 مظلوم مطلع سازد و بجهت او را و در گوشت شروع بناله و فدا کرده برکودید و  
 آنکه خادیت موضوعه باطله در زبان بنامید طایفه بهر سید که معجز  
 منزه طایفه امر فرمود که هر کس یک سخن از فضایل علی بر زبان آید او را  
 بکشند و در میدان که مردم وضع طایفه در باب خلفای ثلاثه و بنامید  
 و بنی حنیف نمایند و مثالب ایشان را بنماق و معایب ایشان را بغضایل بدل  
 شانند و افکار ابله و امصار فرستاده تا معلای باطل را موندند و غفلت  
 و مله شان را اسیر نمود که در مناجاد و مجالس و مخالف افکار و غفلت  
 و مردم با او موافقت نقل است که جمعی ستم ظریف که معتقد به حلول را میدادند

حضرت علی و بنی حنیف  
 حضرت علی و بنی حنیف

رفت و حضرت داخل سراجی او شده آن مظلوم را بخرج و اعضا شکسته  
 برداشته بخدمت حضرت پیغمبر برد و شب دیگر آن مظلوم را بجهت حضرت  
 حضرت دلبالای حضرت پیوست و خود او کوفه عثمان بنانید و در آن شبی که  
 آن مظلوم فوت شد زنا با کنیز آن شهید نمود و جنم جنب در پیشگاه  
 حاضر شد حضرت رسول فرمود که هر که جنب است برکود و از کفست حضرت  
 عثمان بر شکست و یکبار باره آنحضرت فرمود که هر که جنب است برکود و اگر  
 سیکویم که او کیت عثمان این مرتبه از خوف آنکه مبارک آنحضرت مردم را از این  
 مظلوم مطلع سازد و بجهت او را و در گوشت شروع بناله و فدا کرده برکودید و  
 آنکه خادیت موضوعه باطله در زبان بنامید طایفه بهر سید که معجز  
 منزه طایفه امر فرمود که هر کس یک سخن از فضایل علی بر زبان آید او را  
 بکشند و در میدان که مردم وضع طایفه در باب خلفای ثلاثه و بنامید  
 و بنی حنیف نمایند و مثالب ایشان را بنماق و معایب ایشان را بغضایل بدل  
 شانند و افکار ابله و امصار فرستاده تا معلای باطل را موندند و غفلت  
 و مله شان را اسیر نمود که در مناجاد و مجالس و مخالف افکار و غفلت  
 و مردم با او موافقت نقل است که جمعی ستم ظریف که معتقد به حلول را میدادند







یوسف هم ضعیف بود و کرد تا خانه یعقوب را دید که داشت بدندان کوفته است و گوید  
 این در حالی بود که نشست بر یوسف و در موضع کمر و وقت بناشت نشینند  
 گویند داود عاشق زن او را باشد و او را بفرا فرستاد و او گشته بشود داود  
 زن او را بخواست و بر سر چادر او را گرفت و گفت ای او را مرا بجل کن که بر دلت  
 تو عاشق منم و مرا بفرما به فرستادم تا گشته شدی و زن تو را خواستم و دیگر  
 تا خدای فدای تو بود او را قبول کرد و گویند که از برای سلیمان دختر پادشاه  
 اسیر کرده او را زن داد و دختر سلیمان بسیار دوست میداشت و آن دختران  
 زنان پادشاه را میآورد و سلیمان بدین بود که تمایلی در او نداشت و در آن  
 آن زن را بسجده تمایلی در او نداشت و همه کنیزان او را میآورد و در آن  
 روز هر چه پویش او کرد و نمود گویند سلیمان بسیار خاتم پادشاه شده و دیوی  
 نام آن انگشتر بود و در دین و بیای سلیمان چهل بیست و پنج هزار تن  
 داشت و آن صغیر بر جناح صغیر و سخن بگویند و خاتم در دین ناکند و از آن  
 بود و سلیمان از دور ملاهی شده بود و خاهی بزد او را چون شکم ناهمی  
 خاتم را بافت و بکار خود رفته و فرستاد و در کتاب گویند که از کتب  
 نقل شده که در وقتی که حضرت موسی با اسبابا بودند دست او از بنید و گویند

عظیم است این نسبت به یوسف

خاتم النبیین چهل سال بود درین بناهلیت بود و نیز میگویند که حضرت رسول  
 اخرا کما در نماز صبح قرات سورۃ الفجر نمود و بعد از آن که پوزانیم اللات  
 والعزیز و منامنا لکنه الا حریف خوانند ثلاث العزیز العزیز و منها الشفاعة تو  
 دای که هر کس شرک و کفر است و چگونه به پیغمبر خدا استوار توان کرد که آخرت  
 نیاید و علم و منزلت احصاء او دان نماید و امید دارد بشفاعت منام و  
 ناله باشد و علامه حلی قدس سره در این باب فرموده تعوذ بالله من هذه المقاتله  
 المقاتله التي نسب اليه في الهنا نوصي الشانه فما عديم خدا عند رسول الله تعوذ  
 پناه میهم بخدا از این گفتگو که نسبت میدهند حضرت پیغمبر را بآن که جز  
 شرک است پس چه خواهد بود خدا را ایشان فرمای قیامت نیز در حضرت رسول  
 و گویند که حضرت رسول عاشق زینب دختر جیل کرد زن زید بن حارثه  
 بودند و زید بکراهیت او را طلاق داد و آنحضرت او را بنکاح و زاده و  
 هم چنان اهل سنت و محققان ائمه اهل بیت و حدیث روایت کرده اند که حضرت  
 رسول نماز عصر را در حضور دو رکعت گذارد و اصحاب گفتند یا رسول الله نماز  
 قصر گذارد و زید را فراموش کرد بدینحضرت حقیقت از استفسار نمود و عرض کرد  
 که شما نماز را دو رکعت کردید و زید را بنکاح کرد و این باب گواهی دادند حضرت رسول



بر نما است فاما انرا عاده عودت نه بود میقتانی و سگ بانگ میکند سگ نما  
 پسر خشم تو با ما هتاجت بیت و نیز از غایتش روایت است که جوی در کوه  
 سازد میتوان خند و رقص میکردند و لعل و لعل شغول بودند و جفت  
 رسول هم بر رویه رفته نماشا کرد و بان آمد و مرا گفت که تو نیز میتوانی که نماشا  
 کنی گفتم بلایا رسول الله مرا بر دوش بنوازده خود بر داشت تا از دیوار نماشا  
 نظامه و نماشای آن قوم بخودم و سه مرتبه مرا گفت یا عایشه یا یاسر شدی من گفتم  
 نه و مقصود من آن بود که منوالت خود نزد رسول بجام ناکاه هر در آمد خلق  
 جلد بر میدادند و مشغول شدند و رسول گفت من نظر میکنم بسوی شما این  
 و من که جدا از همه میگویم نزدای یا جی کدام غافل را امیدار که در آن خود را  
 بدوش بر دارد که نظاره کوچه و بانا و کند و نماشای لعل و لعل بنامید این  
 چنین امور میگفت را که هیچکس بانا ناکاه نیست نمیتوان داد و پیر جوی  
 که شرف کائنات و علاقه موجودات است انرا میکند و عمر با حیات را  
 صلاح و غیرت بر دوش میبندد و مولوی معنوی فرموده در شب مهتاب  
 سگ را بر سگ ان سگها و غف غف ایشان چه ناک و نیز رعایت کرده اند  
 که حضرت رسول از غزای ناکه گشت زان پیش روی آمد و گفت یا رسول الله

خبر

۳۴۶  
 در حق زانکه در حق

من ندانم که کدام که اگر توبی است با زان دین و من و دیگریم و رسول فرمود  
 که اگر نغمه کرده جلی آن را لا تزل کن زان شروع بر قص کرده و دین و دین  
 میگفت علی و ابابکر و عثمان و زان آمدند و آن زان بنوا خود مشغول بودند و  
 عمر پیدا شد زان دین با تها که کرد پس رسول خدا گفت ای عمر شیطان انرا  
 پیوسته که این زان در حضور من و عهد با زان دین و چون تو را دیدی و دین  
 پنجا کردی یا جی بیدار زان دین از دین طاعت بود یا معصیت کرد  
 طاعت بود نشاید که در حضور عمر مردم تزل عبادت کنند و اگر معصیت  
 بود چون شود که رسول خدا و اصحاب را ضعیف معصیت شوند با آنکه دین  
 بر دفع و دفع اند داشت باشند و شیطان که از خدا ترسد و از هر چه  
 ترسد و با تقوا و قاسد شایع پیغمبران را شیطان و سوسه کرده و آن  
 ایشان خطای سر زده از عمر ترسید یا با این مرتبه از چه یافته باشد که خود  
 لعب و عطا بر رسول روا باشد و عمر را جایز نباشد **بیت** یا قوت را <sup>مقابل</sup>  
 خرمه ی خند سگ سید بنزع نه سرخ میزند و نیز گفتند که جی  
 که پیغمبر بکلام بد زده و بجهت احسن و احقر ایشان دروغ گوید و در کتاب  
 تنزیه الانبیاء سید مرتضی و دیگر کتب علماء مشر و حا ذکر آنها شده و سنا



سید بن ابی جعفر و ابی بکر و عثمان را از این صفت گفت و نظام و نظام و نظام  
 حواله به شیت و نقد بر این است و اعتقاد اکثر ایشان این است که از اول  
 تا بد هر چه شده و میشود هر فعل خداست و مطلقاً باید بر هیچ حال مرتب  
 نیست و کفر کفاد و فسق فساق و عناد ابو جهم و حکومت بر بد هر بر خفا  
 و نقد بر حق تعالی است و در قیامت که هر پیغمبر را بدی و زنج بود و جمع ایشان  
 بر مشا را محبت میشاید و بعضی نداده و بلکه نیکو است و از زنا و لواط  
 و غیره و هر چه در و دهی بر مضایقه و احتیاجی ندارند بلکه با غلبه و  
 و پیغمبران و مرسلین را بنی مثل خود و پیشوایان خود میگویند و غنی میشوند  
 چنانچه مولوی معنوی اشاره باین نموده نظم کار پاکان را قیاس از خود میگویند  
 که چه باشد در نوشتن پیشوایان جلالت عالم زین سبب گناه شدند که کسی را  
 حق گناه شد هم سری با انبیا بر ما شدند او را از آنچه خود پنداشتند  
 گفت اینک غالباً ایشان پیش ما و ایشان بسته خواهیم و خود این ندانند  
 ایشان از عی و در میان فرقی بودی نهی هر دو صورت که هم مانند و  
 آب تلخ و آب شیرین را مینا است هست ترکیب مردم هم و پیوست که چه  
 در ترکیب هر تن چنین اول است گوشت و پوست و استخوان

طهارت و اخلاص بر هر چه از این

هیچ زین ترکیب با باشد همان گاه بدین ترکیب باشد مجزات که هر  
 ترکیب گشتنی مات گاه ازین و بران شد است او مد غلام که بشیر بید  
 میانها را چه غلام تو همی دیدی که با بلیس امین گفتن از انتم آدم را بلیس  
 چشم بلیس اند را یکدم ببند چند بلیس صورت آمر چند چند و بدین معنی  
 ز نای بر کشا تا به بدین فرقه آمد و فرقه کوه فرقه بلیس ببند پیش  
 بر ایشان سلت چو در رسید و اکثر این ملائیکه ملائیکه را جان  
 شیرازی دارند که چون بخار داشت و انجا شد و پس مشغول شد خدا  
 ملا مشرب لوتیان انجا را خوش کرده با جامه و او با ش صحبت میداشت  
 شکر دان اخوند و غایت حقوق استاد شاکردی نموده مکرر بکنایا خوانند  
 اجناس میخوردند که شاید نموده و داده و اسع نباید خوانند بمقابل میکند و  
 تا آخر بپلاقت شده بر توانستند که در صریحاً با خوانند گفتند که فلا نیان  
 هر دو ز پس را با عی و هر شب با طایفی میزند و چنان و چنین میکنند  
 مولانا تقیسم نموده فرمودند که عجیب از شما است که با دعوی فعل و شعور  
 با این قسم چیزها در مانده اند بعد از آنکه آنچه میگویند وقوع داشته باشد  
 نفس ناظمه را چه نقصان رسد و در کتاب کامل لطیف آمده که مذ هبه



جایزه را ابتداء در اسلام معویبه دعای داد و کتاب اهل سنت جبری در روزی  
 روزی جبری جوسی را دعوت کرد با سلام جوسی گفت بدست من نیست  
 تعالی چنین خواست جبری گفت راست گفتن او جوسی و نیز در آن کتاب آمده  
 که غلامی بود که هبدا بدین داد و را و عبد الله از علی و اهل سنت و جبری بود  
 اتفاق افتاد که قادی در مجلس عبد الله به قال یا ابلیس طاعتك ان تسجد  
 خلقت خواند غلام در علم جبر استاد بود گفت ابلیس را از سجده کردن گم  
 خدا مانع شد اگر من اینجا حاضر بودم بگفتم خداوند تعالی را از سجده کردن  
 منع کرده شیعه را و ابلیس حاضر بود گفت ای غلام ان غلامی تعالی شریف  
 که بجای ابلیس ایمن اقامت جهت میگوی ابلیس با هر شیطن و مکر خود را  
 بجای خویش نه ای جهت نگفت و نیز در آن کتاب آمده که جبری گفتند  
 اگر ناچار جبرام انکه جبری گفت نه تا جبر است نزد من ان برای آنکه ناچار  
 تعذر نمکند و تا حق گوید و در کتاب انوار الالبی و پیر آمده که شخصی از اهل  
 سنت و معتزلیان بدست بنابر خود آمد یکی از ملوک زمان خود را و بد  
 که با گنجی از کینز او صحبت میدارد و شروع در تالیف ایشان نمود  
 گفت که ایمن از قضا و قدر است و اما را تعقیب من نیست امر دگفت که قضا

این نسخه جبر را در کتاب و غیره می گویند  
 از آنکه در کتاب و غیره می گویند

و قد پیش من دوست تراست از هر چوی و ان غلام را اندک کرد و نیز مرغ  
 استنای در عاصرات خود او و که شخصی از اهل سنت و بدعت داخل  
 خانه خود شد مردی را دید که نازک او صحبت میدارد تا نازک میرد و استنای  
 سیاست نمود که ایمن چکار ناشایست و عمل فجیع است که از تو صفا و روشن و  
 زن میگفت که ایمن کاد با خیار من نیست و از قضا و قدر راست امن و کرده  
 تا دیب او بمالعه تمام داشت و میگفت که دنیا میکنی و این چنین مدعی ناموجه  
 میکنی زن من را و در کما آخر ترک سنت کردی و من هب را فاضی اختیار  
 نمودی مردان من حق منینه شده تا نازک از دست انعامت و عذر و عذر  
 بدین وقت و از و معذرت خواست و گفت تو از اهل سنتی حقا **حکایت**  
 در کتاب مجمع الفاضلین و در کتاب کامل بهای ذکر شده که در زمان هدی  
 سلیمان که از ملوک بنی امیه طاعنه یا منید بود عالمی بود شیعی و جبر نایک  
 من است او نزد هدی سلیمان میگردید و هدی سلیمان جبری بود و روزی عالمی  
 بجهت پیش هدی سلیمان حاضر شدند و التماس کردند که عالم شیعی را حاضر  
 کند که خاکسرا و کینز و اهانته او نمایم برای آنکه میگوید بنده فاعل فعل خود  
 واقعا بنده ان چیز و شرباد است و منیت و تقدیر الله تعالی نیست و ایما



در مذهب نامزد و بکفر و تضلیل و الی این اسلام میکند و این خطا در مذهب  
 نبوله اند و در و ترا و جمل و ملوک و بی امید را بد مذهب و تضلی و فاسق و بیکر  
 میگوید و بعد از این سلیقه امر کرده که او را حاضر کن و اند چون حاضر شد انعام داد  
 گفت بد و تو چو بسیار کرد و بعد از آن گفت میگویند که تو میگوئی که بنده و  
 فعل خود است و انعامت و بجا و بارادت و مشیت و تقدیر الله تعالی نیست  
 اگر این سخن که بنویسم میگویند و بشنود و صد قضا حرام گشت عالم شیعی  
 گفت پیغمبرم کلید چند لغز و نام اگر در غصه و هی و بعد از آن خاک کنی اگر قتل  
 کنی و اگر سیاست فرمای و بعد از این گفت هر سخن که میخواهی بگو عالم شیعی  
 گفت که هرگز نمیکنم که دلش بوی و ششوی و بگوید و بعد از آن تو بودی و از تو توان  
 فساد و معاصی و فساد از نا و غیوه بظهور آمد چون در نشو و نطفه  
 تو جدا شدیم من در میان مردم در کرم و عدل و عفت و پاک دامن تو میکنم و مدح  
 و ثنای تو میکنم و افعال قبیحه که از تو مشاهده نموده ام گناهان بنیام و انجمن  
 و بیکر بخند از تو بدیدم با مردم میگوید و افشای سراد تو میکند تو از انکلام  
 دوست تو میداری بعد از این سلیقه گفت ترا که گناه سر را کردی و دوست تو را  
 و در جیب کنی و از آنکه افشا کرد و دشمن ما دم و سیاست فرمایم عالم شیعی گفت

در طو و عی و ش و خ و ن و ز و ح و ط و  
 ح و ر و ن و ف و ی و ق و ک و گ و د و ب و ا و ت و ث و ج و ل و م و ل و و و ز و ح و ط و

سخنان الله هر گاه که نوکناه کرده و من تکبیر افعال قبیحه شدن میخواهی که من  
 گویم خدا فی کبریا که و منزه است از جمیع افعال قبیحه و افعال شیطانه چگونگی  
 دارد و در خدا و خدا که در شرف عالم و کفر و لا و آدم و معاصی ضائق و اجده و  
 و قتل و بیهوده و او صیانه و جمیع آنچه حرام گویند با و استند نمایند **بسم الله**  
 که من همیشه ایستاد است منبت سنی ضرب دین است **باب جهل و شتم**  
**که** در کفر اهل سنت و ارتدادان کواها که بی ملت و بیامت کفر نما  
 متابع شیطان است کذاب من تا ب عرب خطاب علیه اللعنه و العذاب است  
 که است دارند جاهل و طاعت اهل بیت و رسالت معترف نموده مسائل طریق  
 خداشان گردانید و بر و ایام پیروان آن سر کافر بیدید و با حکام شریعت  
 معصومه اعمای برای فاسد و فساد و باطلد ایشان نموده بمقتضای ان عمل  
 نموده اند و از آنجهت انکار و انکار غیر صحیح ایشان منتهی با در کتاب معاند  
 عظیمه شد و آنچه در شانسته بارگاه حدیث تواند بود و آنچه در مناسبه مرتبه  
 نبوت و رسالت و امامت تواند شد باطلد از ان اصول کیشی از بنده گناه  
 خدا نموده انجمن را از ذم کفر و فخر گردانید و از این جهت متفرق هستند  
 و مسخره شدند و بیک فرق که شیعه را شیعیان و اهل حق را اهل حق میگویند



چنانچه عارف نشاءوری فرموده تکم بعد از گذشت هفتاد و سه فرقه منزل  
 زمان یک نایب و باقی ها لکنندای هوشیار من کو فتم فاسد ال پی زمان بیا  
 هر کوا خواهی نویز از دیوانه اختیار من چو در کشی نوم باغی و نایب  
 کوزین طوفان بکیر و اسباب اوست بیاید رستگار آمد یکی کز بود با اسباب  
 گفت من که با آل مسلم چو بیستادم رستگار او کز پیش کرد و شن و ظاهرها  
 و در گفت و ارتداد نایب بی بی و سینه امین و مخالف و مؤلف و داران  
 خلافت نیست حدیث است که حمیدی در جمع بنیو العمدین و ذکر کرد که حضرت  
رسول الله فرمود من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة  
 یعنی کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده او مثل مرده  
 آن است که پیش از ظهور اسلام مرده باشد و از ابی سبل و فایست که  
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودی بنیو خطاب نموده فرمود که یا ابی سبل  
وامر لا یبیل الصلوة الا منکم ولا الزکوة الا منکم ولا الحج الا منکم ولا الفی الا منکم  
 یعنی ای یا سبل بخدا قسم که نماز و زکوة و حج از هیچ کس قبول  
 نیست مگر که شیعه اثنی عشری و از دوستان ما باشد که بخدا قسم شما تمام  
 مقبول درگاه الهی است شعری مذهب و رست نمازش و رست نیست

عزیز مولای حضرت امام

مرئوس

نواهد کوز چشمه گوشت و خون گندی و در کتاب فتوحات القدی آمده که سیدی  
 فرمود که در شب معراج حضرت عزت جل جلاله بن خطاب نموده که یا محمد بن  
 علی و فاطمه و حسن و حسین را از اصل نذر خود آفریدم و ولایت و دوستی را  
 به اهل بیت و ازین من کدم هر که قبول کرد از من مومن باشد و هر که انکار  
 کرد از کفران باشد یا هر که بدعتیادت من کند تا منقطع گردد میان ما و بین  
 من رسد شکر شما و اهل بیت شما باشد او را بنام من الا که مقدر معترف باشد  
 بولایت شما پس خطاب فرمود که یا محمد بن علی که ایشان را به پیغمبر گفتم  
 کشت نظر کن بختیاب راست هر ش چو نظر کردم علی و فاطمه و حسن و حسین  
 و علی بن الحسین و محمد بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد بن  
 موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی صلوات الله  
 علیهم اجمعین را دیدم که در موضع مزاج و بیع از نوایستاده اند و نماز میکردند  
 و مهدی در میان ایشان مانند کعبه در می بیند و خند گفت یا محمد بن علی  
 برادر و فرزند ندان تو اند و همبای من بر خلق من و مهدی بکنه خواهد عورت  
 تو است بجلال ذما بجلال من و عزت من که این جهت من است و از اولیای من است  
 و انتقام خواهد کشید از اعدای من و این جهت باقی است از من و این خواهد



و مظهری است و این حدیث دلالت بر کفر نا جیباً پیدا می دهد و بعضی از  
 سید الخوین و مکتوبات اندر معصومین صلوات الله علیهم همین در کتاب  
 الحق این تفاتیان این در حدیثی و روایت خود که حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله فرمود که هر که دشمن علی را و جانشینان خود بحق نماید بعد از من او کافر است  
 و از کار برکنار با خدا و رسول است و در کتاب حقوق شیخ جمال الدین  
 انانیه مسعود روایت خود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و روایت  
 که خدای تعالی آدم را بنیاد علیها السلام را خلق کرد و روح در بدن او  
 نهاد حضرت آدم را عیسی آمد گفت ائمه حق سبحانه و تعالی بادم و می  
 فرستاد که حدیثی مرا ای بنده من اگر خبر علی را از یاران تو بدی و بدی  
 من بودی که ایشان را خلق خواهم کرد و از دنیا خلق نیکویم فان اگر  
 چه هست بصورت تو پیدا کنم ولی بکار رسیدن با تو را با یابی حضرت  
 آدم گفت آن در سید و مقرب و نگاه تو از من بوجوه حق خداوند خدا  
 عزت با ورسید علی ای آدم سر بالا کن چون آدم سر بالا کرد و دید که بر سر  
 عرش نشسته لا اله الا الله محمد بنی الله الرحمن و علی مقیم محمد من عرف حق علی  
 زکی و من انگو غاب و خیرا نسبت بعزق ان و خلایف من اطاعت و ان

قول نه از اهل کبرایت  
 علی را که

مطابق با کثرت بعزق ان و خلایف من اطاعت و ان اطاعت بعزق نیست بصورتی  
 و از این که بری که خیرا و بر سید و ان باشد مگر خدای تعالی و خود را فرستاد  
 بر حق بر خلایف و علی اقامت کند جهت بر همه خلایف است و هر که شناختن  
 با او و یابن و گشت و هر که آنکار کرد حق علی را ملعون و زبان کاذب گشت و  
 که خداوند نام سوگند خود را ام بعزق و بر یکی خود ببیشت و بها و اگر فواید  
 من بنی و مطیع من بنی باشد و سوگند خود را ام بعزق و علی خود که داخل  
 در انش و دروغ او که در میان بنی و مطیع او نباشد اگر چه فواید من بود و اما  
 من بنی آورده و آنکار حق بر المؤمنین علیکم السلام است که بعد از پیغمبری فاصله  
 انام و عیسی و حضرت رسول خداوند تحقیق که حکم نبوت حضرت رسول است  
 چنانچه حضرت رسول فرمود من بعد از من است علی بعد از علی بعد از علی  
 و من بعد بنوی نقد بعد بوبیت الله یعنی هر که انکار امام است که کند بعد از  
 من بد رسوق که انکار نبوت من کرده است و هر که انکار نبوت من کند تحقیق  
 که انکار الوحیت خدای تعالی کرده است و در کتاب کافی بر روایت نهاده ان  
 حضرت امام بعد باقر علیکم السلام و ان حضرت متصل بحضرت رسالت صلی الله  
 و آله مرقوم گشته انما العوان و جلا قام لیل و نهاره و تعدد قریب جمع ما







اولیم بلی و اخریم القام خلقنا فی دایمیانی و اولیانی و حج الله علی من بعدی و ما  
 بهم مؤمن و المنکر لهم کافر یعنی انام و پیشوا بعد از من و دوازده انام اند اول  
 ایشان علی و آخر ایشان قاسم است که ایشان را خلفا و اوینا و اولیای من اند و عیسی  
 خداوند است من بعد از من اقرار کنند بایشان مؤمن است و منکر ایشان کافر  
**و بلی** که هر بلی در دل و جانش نبوده از دین هدایت نداشت نبوده این عشق  
 اگر با شیعیان نبوده از دین خارج و انداخته نبوده و در کتاب روایت شده که  
 از جابر بن عبد الله نقل شده که حضرت خواتم از ابی موسی و رسول خدا  
 پس گفت ای مردمان هر که دشمن دارم جاهل است مرا باینکه اند خدای تعالی او  
 روز قیامت یهودی جابر گوید گفتیم که یار رسول الله هر چند که دوزخ گه  
 و نماز کند که مسلمانی است پس حضرت فرمود هر چند که دوزخ گه و نماز کند  
 و نکند که مسلمانی است و در کتاب فروع احکام الله من انما یبای بها بایبوس علیه  
 اگر چه نقل شده که عبدالله بن سمر روایت کند که از سید کائنات سئوال نمودم  
 که یار رسول الله را شاد کن و راه بنما مرا بسوی نجات و رستگاری فرمود ای پس  
 سمر هر که مختلف شود قتلش و هر که او پریشان شود عقلش و با یها پس  
 بر تو باد که از طریق ابی طالب جدا نشوی که پیشای امت من است و خلیفه

و قائم مقام من است بعد از من و او است قادر و من که چنین میکند میان حق و باطل و هر که حق را  
 کند جواب دهد او را و هر که از او سرش را بکشد راه نگیرد او را و هر که طلب حق کند  
 نزد او یافت حق را و هر که از او التماس هدایت نمود او را بحق هدایت کرد و هر که  
 پیامبر را طعن کند و هر که چنگ در زد با او نجات داد او را و هر که اعتقاد بآخرت  
 کرده و نه خود او را پس سوره و هر که دوست و مسلم نداشت او را هلاک و نجات  
 شد و هر که رد کرد او را دوستی داشت پس سوره علی از من است و روح او  
 در حق من است و طینت او طینت من است و او برادر من است و من برادر او و  
 شوهر و خرم من فاطمه است که سید زنان عالمیان از او پیروی می کند و در حق  
 که از دست سیدان جوانان عالم هشتاد و حسین و نه انام از حق نجات  
 حسین که منم ایشان قائم امت من است و پر میکند زمین را از عدل و از جهنم  
 پر بود از ظلم و جور و نیزه و دای کتاب از سلطان فارسی و نایب است که رسول الله  
 علیه و آله فرمود که حسین از جانب رب العالمین آمده گفت که حق تعالی  
 فرمود که کوی توین خلق من از من جداست و برادرش علی بن ابی طالب و حق  
 زندان ایشان که معصوم اند و انام بنی کاند که دایبم ایشان را و هر که از مطیع  
 و عاصی باشد چون هدایت او را وسیله و شمع سازد مطلب او را بر او دم



و چون گفت ایشان بلا همت از این دنیا فرار می کنند و اگر بنده را در طاعت و عبادت  
 من مقصود و واقع شده باشد چنانچه بعلی قول کند و از دشمنان او میزدی تا بایستد  
 و بر این امر است و اگر بنده را در شمع و در و از دشمنان او بترساند و هرگز بر روی حق  
 نگردد و در کتاب بنویسد که سید رسول فرمودند که امام و پیشوایان  
 بعد از من در این دنیا و در کس از ایشان از صلب حسین علیه السلام اند  
 ایشان قائم آل محمد است پس حق شایسته آنست که ایشان را دوست دارد و بداند  
 کسی که ایشان را دشمن دارد و شیخ نورالدین ادریسی گفته نظم چنانکه هست  
 خلقت داد و داده تمثال که آفتاب بود و دره میکند در سال و در سال هفتاد  
 دوازده بر چند چو آفتاب ولایت دهد با وج کمال و از حضرت امام جعفر  
 صادق علیه السلام مرویست که فرموده که لا ینال الناس سلاما دنیا بقوه  
 سنان و از کردن و زنا ناصبی حق نیست خواه باین مشغول باشد و خواه  
 پس حق باشد که ناصبانی و پیروان آن بکولین و عمره ثواب لعین نهند  
 نکند و برنج سیاه و در کردن ناز و روز بپوشد و از ناصبی همتا نکند  
 بعد از حضرت رسول حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را  
 امام و پیشوا می دانند و دیگری را از حضرت ترجیح میدهند و نیز از امام

حضرت

در کتب از امام محمد باقر  
 ایان ندارد

حضرت مروی است که هر که شک کند در کفر دشمنان و انگیزای کذب بر ما ظالم کرده  
 انفس البته کافراست و از اسمعیل جعفری روایت کرد که از حضرت امام محمد باقر  
 علیه السلام پرسیدم از خالی کسی که دوست دارد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 و بتواند دشمنان او نکند و بگوید که امیر المؤمنین در پیش من دوست است  
 از آنجا که که مخالفت با حضرت کرده اند پس حضرت فرمود که او دوستی و  
 دشمنی با ما هم مبرور است نظم نشاندایت چنانکه شاه مردان را کبیرا  
 او دشمنی با او را بدو بدشمنی علی دوستی کنی آنکه دم از حجت او میری زهی  
 و از آنحضرت مروی است که با شیعیان خود میفرمودند که نیست فوق یا شما  
 و میان مخالفان مکتوب و پیروان دشمنان ما پس کسی که مخالفت نمیکند با دشمنان  
 ما و پیروان ما را دشمنانند و از و بترسند و اگر چه او ملکی و مضافی باشد  
 از اهل ملکی تابع ناصبیا بنده فاهو من ابیه و کما الکلب یخاض صبا لا  
 الکلب لم یطع ابیه فیه سید که بعد خود تو را نکند و از مذهب ناصبی بترس  
 نکند بیشک سگ بد خصما باشد و از و سگ زانند و هماغضا با آنکه  
 و مشهور است که شیخ جمال الدین مظهر علی قدس سره با سید حسن و در مذهب  
 بحث میکرد و آن سید جانب پدران خود را گذاشته از جانب حضرت امام

و در این کتاب  
 و در این کتاب

و در این کتاب  
 و در این کتاب



گفتگو میکرد و بحث و درین بود که سید سنی میگفت برآل احمد صلوات فرستاد  
 جایز نیست شیخ فرمود که خدای تعالی در قرآن بر اهل مصیبت صلوات فرستاد  
 و ماست که فرموده که اولاد علیهم صلوات من دریم و در حدیثی چنانکه  
 حد صلوات جایز نباشد سید سنی گفت صلوات بر اهل مصیبت است آنکه  
 چه مصیبت رسیده که برایشان صلوات جایز نباشد شیخ گفت که مصیبتی که برایشان  
 رسیده است هیچ کس فرسیده است و چه مصیبت ایشان را بر ابرایت  
 که تو خود را سید میگوئی و از دریت ایشان سیدان و صلوات بر آل احمد  
 جایز ندانی و چنانچه مقهور میروند و شانه طهارت است سید سنی فرمود  
 چنانچه مناسب این مقام فرمود **سید** هر کس گوید که از گمراهی راست  
 افتاده و به و شرف ایمان جرات فرزند و اگر بخواهد کند فرزند علی است  
 که نقل کرده است که در کتاب توحید از امام محمد باقر علیه السلام روایت است  
 که خدای تعالی گوید این علی علیه السلام را نشان میانه خود و میان خدا  
 خود هر که شناخت او را مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که  
 شناخت حق او را در کراهی و صلوات افتاد و هر که دیگری را بر او ترجیح داد  
 مشرک است و هر که دوست و محب او شد داخل بهشت میشود و در کتاب اجماع

الانوار آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که علی خیر البشر و من  
 تقد کفر یعنی ابراهیم علیه السلام علی حقین به بشر است و هر که قبول ندارد پس او کافر  
 و نیز آمده که هر که از علی ای اهل بهشت است این حدیث را در کتاب خود نقل  
 نموده و در کتاب فتوحات القدس از منافقین مروی و بدانند هر دو حدیث  
 مرویست که گفت که دانی و جنتها و من جمودای واجبها و عزایع بود و حقین  
 علی علیه السلام تا وقتی که شنیدم از ابو سعید حدیثی که میگفت مروی  
 بر پنج فرس نامور شد نه بجهاد فرین عمل کردند یکی را ترک نمودند پس یکی  
 از حضرات گفت ای ابوسعید کدام است این جهاد که با علی کرد و ابوسعید گفت  
 نماز و روزه و حج و زکوة انهد گفت پس کدام است آن یکی که نماز ترک کردند  
 ابوسعید گفت آن دوسنی و ولایت علی ای طالب است انهد گفت ولایت او  
 با حق واجب است و حق خواست ابوسعید گفت ای انهد گفت پس حق  
 که جماعت کافر شده باشند که حق ولایت مرتضی علی بن ابی طالب و ابوسعید  
 گفت مرا چه کناه باشد و اعتقاد علم الهدی و شیخ علی بن ابی طالب است که در  
 دو قسمند اثنی عشری و کافر و اینکه با جمعی باید حقیت بهت اهل بیت است  
 بر خودی فخر از مقوله یقولون ما لیس فی قلوبهم خواهد بود بر آنکه



و اما از ایشان جمله آن کوهی پیدا کنند تا آنکه چو در ایشان در صورت ظاهر  
 سر به شادی بر چشم می کشند و بر سر آیم عید بنادند باز فتح یزید می کنند و  
 ایشان مانند اهل ناد و ماه النهر بعضی حضرت امیر المؤمنین عدا مشرط الهات  
 اسلام میدارند و دشمنان حضرت را در روایت احادیث صدوق و تقی حقا  
 و از احمد حنبل که امام انصاری و از او تلامذ و الشیخ صاحبها است و در  
 حجت روایت کرده اند که ابو جعفر از یحیی بن یحیی طایفه و در کتاب  
 اعتقاد الحق آمده که قاضی بن خلکان که از اهل طایفه مذکور است و کتاب و بیان  
 الاثر گفته که او عبت علی لا یجتمع مع الناس یعنی که تحقیق که عبت علیه السلام  
 با شیعیان جمع نمیشود و از این روایات ظاهر شد که دوستی با شیعیان اهل بیت با این قسم  
 دوستی است و گناهان عظام فی الدین عظام و الاخوانه ناد و غزالی که مشهور به حجت الا  
 سلام و از دانشمندان آن طایفه گواه است و کتاب صراط المستقیم آورده است  
 که هر کس گویند شهادتین است آخر بهشت خواهد رفت که کسی که طایفه  
 مسلمانی که مصلحت خلقت شود و سبب اضطراب و خلافت منان است علی بن ابی  
 طالب شد خلقت که هرگز منقطع نشود و بعد از این معنی گویند که اگر خلقت  
 بشود من کوشی کنند آن خلقت را از میان مردم بردارم و باز گویند که چگونه

در طایفه ناصیه از طایفه اهل بیت

بجای من کوشی کنند و خدای تعالی در ازل حکم کرده و بپایان نوشته و تقوی  
 نفعه ای ناصی پیدا بین هر که درین سخن و گفتن آن مثل کافران بدیده  
 انصاف نظر کند و بین این شبه نماید که عوبه و یزید و جمیع بن اسبه و بنی قبیله  
 از اهل بهشت گردانند و عیال ابی طالب علیه السلام را که خدای تعالی از  
 نفس رسول خواند و روح بول گردانند و چندین آیه در شان او نازل شده  
 و چندین هزار حدیث در فضایل و مناقب او فرموده از اهل دین  
 حوزا استحضار الله من هذه المعصية والکفر بصیحة و مناقض در سخن آن کافر حق  
 مشاهده کنید اول آنکه خلایق که هرگز منقطع نشود و یکتا بان گویند که اگر سخن  
 بشنوند آن خلقتی که علی بوده از میان مردم بردار و باز گویند که آن حکم  
 خدا بود و دفع تقدیر توان نمودای ناصی همانکه بنی ناصی تو بر حق است  
 که کسی چنین کفری بگوید او را جهنم الاسلام نام کنند و از خدا و رسول الله  
 نهانند و هر یک از این احادیث و روایات که بخوانی که گویند دلیل قاطع و  
 برهان ظاهری است در کفر ناصیه باید بدین نسبت المعین و خواجه حافظ  
 شیرازی در خلوص اعتقاد خود گفته ای دل عظم شاه جهان باش و باش  
 شاه باش پیوسته در جایگاه خلافت باش از آنکه لا اله الا الله و لا اله الا الله



در باب جعفر صادق  
و در باب جعفر صادق

نوزاد شد و نامش و گوهره را بپاش از سنبل هزار و بیست و پنج کوفات تابان  
شاهنوا سپاه بپاش مرد خدا شناس که تقوی طلب کند خواهی بیند جا  
و خواهی سپاه بپاش امر و برزنده ام بولای قریب علی فردا بوجع بالانسانا  
کوه بپاش مستی نیز سدی که چینی ز نای علی آبادی بپای کلین ایشان  
کنایه بپاش حافظ طرب بندگی شاه پیشه کن و انگاه در طرب پیچیده  
ماه بپاش **باب چهل و هفتم** در نسب ابو جعفر علی و ذواتی باطلما  
بید می و مقامات مناسب این نایب در کتاب و مشکو کذا و کتب معتبره  
اهل سنت است ذکر شده گشتام ابو جعفر نقی است و نقی پس نایب کوفی  
و نایب پس و طای کالی است و در طای نام بکر از بن نیم بود و آن او شده  
سال هشتادم از هجرت این بید بر بود آمد و در سال صد و پنجاه از هجرت  
و ذوات یافت و هفتاد سال عمر بود و در بیان ملعون گویند که در ایام  
پیدا را و ملعون را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیا السلام آورد و بپای  
حضرت امیر المؤمنین میرید اماست و سید وی تا سی بداند که حاجت است  
که در سال چهارم از هجرت حضرت امیر المؤمنین علیا السلام بخوار رحمت از روی  
پیشست و ابو جعفر در سال هشتادم بوجود آمد پس چگونه بخوار مشافعت

رسیده باشد و جانا الله علامه و تقی خود آورده که در اصل ابو جعفر  
مدحیه بود و قلفای بن عباس شغلب میخواند و شناسا که امام جعفر صادق  
علیه السلام بود و نوبت خلافت میسوزد و قاضی رسید و جمیع مردم با  
ملایک تا سنان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشاهد نمودند  
اندیشه شد که دید و در سال صد و سی از هجرت ابو جعفر و مالت را  
نمود و عواطف بسیار و وظایف بسیار از بوی ایشان مقرر داشت  
چون مردم زمانه همیشه بنوع و بنا بوده اند و خواهند بود و طلب جامه  
مقولات و مجالس امر و حکام لازم طایع بشری است چنانچه محال بین از  
انسانی و در کما شاهد میشود این هر دو ملعون قویب و خادق و بنا خود  
با منصوص عباسی هر کدام احداث منجمی کردند و منصوص ملعون جهت  
شاکر دان ابو جعفر و ظایف مقرر داشت و جمعی را بکلی نفوذ که همیشه  
در دولت ساری حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در در خانه  
ابو جعفر ملعون حاضر باشند که هر که بخدمت حضرت میرفت یک  
طلانه و میگوشت و ایوانا و ایوانا و ایوانا و ایوانا و هر که بنوع  
شقی میرفت یک شغال طلبا و میدادند و هزار و احترام بشمارش



نقل است که در روزی که ابو حنیفه شاکر بود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 بود و آنرا و قاضی و راجع متاعین می بود و در آن وقت که عوفی <sup>است</sup>  
 و را هنر این خلق نامید <sup>و</sup> و قاضی که حضرت امام علیه السلام دست  
 بر آید و شست آب دست حضرت را جمع نموده و در این ظرفی ضبط  
 می نمود که با امام امامت حضرت معجز می گردید اتفاقا در آن وقت که مقصدی  
 از آن حضرت امامت می نمودید و چون از هر طرف حضرت استشفاء می نمود و بگفتند  
 ان شقی جمع آمدند و او بر سینه ظرفی که آینه دست امام علیه السلام داشت  
 رفته که از آن آب او در و انداخته اند و استشفاء می نمود و آنرا معجز و گرامی  
 خود می نمود و همان ظرف را شکسته و آبها را در عینه یافت ملول و غمگین  
 را در آن شکست نموده و می کرد و می گویا آن ظرف قطع ابی یاقی مانده به  
 پنبه ها نوازد داشت و در وی می بود و می مالید شفا یافت و این باعث  
 اعتقاد مردم باو شد و معجز او معجز باین بود و در کتاب احتیاج <sup>کوست</sup>  
 که مؤمن الطاف با او ابو حنیفه مکاره بسیار واقع شد چنانکه یکبار با او  
 گفت که تو می گویی رجعت در دنیا واقع خواهد شد گفت آری گفت چرا  
 دنیا بد و چه رجعت کنیم از من بکسی باز نماند مؤمن الطاف گفت تو

کنند

نور علی بن ابی حمزه

کنایی می ده که رجعت که یکی انسان خواهی بود و خضر برخواهی بود و نیز دنیا  
 کتاب آمده که مؤمن الطاف با ابو حنیفه دست هم ترا کوفته و باز از کوفتی  
 گذشت پس دیدند که کسی منادی میکند که هیچ کس دیده که طفلی راه <sup>نموده</sup> کم  
 باشد مؤمن الطاف گفت که طفل گرام ندیده ام اما اگر شیخ گرام می شود <sup>است</sup>  
 بیا که دست او بدست تو هم و همچنین و را از کتاب ذکر شد که چون حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام را بنقل آوردند ابو حنیفه مؤمن الطاف را  
 گفت امام تو مرگفت آری آن امام نیست که از مهلت یافته نداشت و خوا  
 مرد تا وقت معلوم یعنی ابلیس و نیز در آن کتاب روایت کرده و در <sup>میت</sup>  
 الطاف شوجه ابلیس ابو حنیفه شد چون ابو حنیفه را بطور امانت دادند  
 تعصب و مناد با صحاب خود گفت که قد جا کم الشیطان یعنی آمد شیطان  
 بر پیش شما و مؤمن الطاف ای ستمی داشتند و این را با ابو حنیفه <sup>صاحب</sup>  
 خواند که آنرا از سلمه الشیاطین علی الکفارین تلو هم از این گرفت <sup>شیطان</sup>  
 شما که فرید و ابو حنیفه را صحابش او را شیطان الطاف می گفتند و امام <sup>عجل</sup>  
 سنت و جماعت ابو حنیفه را من می نامیده اند شیعی که یکی از علای <sup>هل</sup>  
 سنت است می گفته که گفت خاکی بجز است از ابو حنیفه خندان <sup>لک</sup> و ما



و خدا داد و نایب و شایقی میگفتند که تا اینک نشد و در اسلام کسی که شوم  
 بوده باشد از ابو حنیفه و هم چنین شایقی میگفتند که نظر بر شما ای ابو حنیفه  
 تو هم مدد حق و عافا را بر خلق کتاب خدا و رسول دیدم و مالک میگفتند  
 که ابو حنیفه را خردش بر ما است بیشتر است از عتبات بلیس و ابی معوی میگفتند  
 که فتنه بر دین اسلام بعد از آنکه جلال عظمت از ابو حنیفه نبود **کتاب** در  
 کتاب احتجاج آمده که یکی از علای ای امامیه فرموده اند که در روزی با فضل  
 حسن همراه بودم بعد از ابو حنیفه رسیدیم که در آن میگفتند فضل گفت که  
 من از اینجا فرودم تا ابو حنیفه را الزام ندیم من گفتم ابو حنیفه از علی بن نقاش  
 و خلیفه طای و مقوی را بنا داد او را الزام دهد و قبل شوی فضل گفت بل  
 و جهت مخالفان بر جهت و دلیل مؤمنان غالب نشود بعد از آن تو را ابو حنیفه  
 رفت و گفت که ما بر او پی است که بپایان از موی بزرگ تراست و از فضل  
 و سبب میکند ابابکر و محمد را و میگوید که بعد از رسول خدا فضل را همان  
 علی است و هر چند وی را نصیحت میکنم و میگویم بعد از رسول فضل ابو  
 و بعد از آن همه اجول نمیکند و هر چند دلیل در هر دو آدم او را دلیل ما  
 در میکند و دلیل دیگر جواب میگوید امر و فرمود من تو آدم را دلیل و دلیل

بفضل  
 صحیح  
 است

نجم

مناظره روح طاق  
 و فضل ابو حنیفه

تعلیم کن تا بروم و با برادر خود بحث کنم و دلیل او را جواب بگویم چون ابو حنیفه  
 این معایب بشنید تا ملی بپایان خود و فضل گفت با برادر خود بگو که چون فضل  
 میدی و با برکشانی که هر یک از پیغمبر شستی یکی بر پیغمبر شستی و یکی بر  
 بپایان و هر یک از پیغمبر بغض و نفرت یکی بر پیغمبر ایستادی و یکی بر بپایان و علی  
 و در هر دو و با کنار جفا و کفر و بی فضا بودن این سخن از ابو حنیفه شنید گفت  
 ای خداوند من این سخن را با برادر خود گفتیم و او چندین مرتبه بایستاد  
 جواب گفت ابو حنیفه گفت برادر من در جواب چه گفتند فضل گفت برادر من  
 در جواب گفت که چون تفصیل میدی علی را که یکی را از پیغمبر و در هر یک  
 که نشسته باشند بر آنکسانی که جفا و کفر در سبیل الله بکند و نفس خود و حق  
 تعالی در حق و شان ایشان فرموده و فضل الله الجاهلین علی القاعدین **کتاب**  
 خطیبان و این امر ایراد بر من خوانند ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم  
 بانه لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله و میگوید که بوجوب میروا بر حق و فضل  
 ابو حنیفه گفت که با برادر من بگو که چون تفصیل میدی علی را که یکی را از  
 پیغمبر و در هر دو حق است بر آنکسانی که پیغمبر و یکی اندوختند فضل گفت من آن  
 سخن را با برادر خود و گفتیم این ایراد بر من خوانند یا ایها الذین آمنوا لا تدعوا



ابقی الان یفوزکم و گفت محقق است که قبض حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 در خانه حضرت بوده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ورثه او از خانه  
 که ایشان را انجاد حق کنند پس غصب کرده باشند و خلاصه شریف خود  
 باشند **بیت** هر آنکه غصب کند بیت سید خدا بر ب بیت که باشد خدا  
 از وی بزد **ابو حنیفه** گفت بگو با او در آن که غایت حق است و حضرت ابی  
 بکر بود و دیگری و حضرت عمر هر دو آن حضرت رسول بودند و در عرض خدا  
 و صریح که در روز حضرت رسول داشتند بد را در خود را و با آنکه حق بودند  
 نفسا گفت من این مسلمانی با و گفتیم این آیه بر من خوانند یا اهل الکفر یا اهلنا لانت  
 انما جئت للذین اٰمَنُوا و هدی و هم یسألون ان یرکبهم معلوم شد که پیغمبر  
 هیچ زنی حق است الا آنکه اول صریح را دادی و بعد از آنکه تصریح نمودی پس  
 بقیوه که صدقات ایشان در دنیا حضرت ثانی باشد و غیر حق ایشان را و آنجا  
 و حق خود باشند **ابو حنیفه** گفت با او در حق بگو که ایشان بعلت برادرش  
 نموده بد را در خود را و با آنکه حق نموده اند نفسا گفت با و گفتیم در جواب گفت  
 که در میان صبی شما حضرت رسول را برادرش بود و فلانک را آن حضرت فاطمه را  
 انتخاب نموده ای باین علت که حضرت رسول فرمود معنی و غایت اینها را از حق

فاندر این حرف

و لانا نکتا هو صدقه چون از برای فاطمه برادرش بود که دختر رسول خداست  
 در حق آن نیز چون سوار بر نرد بر تقدیری که خانه حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله نسبت نمایند از سر یکدیگر حق و شد از حق غایت و حضرت فاطمه  
 ملک و زمین مرغ نمیشود پس چگونه مقدار و بجز تصریح ایشان جایز باشد  
 ابو حنیفه امرائی شد گفت این مرد را در و دیکند که خود را فاضلی است و با  
 میستاد را الحق می دانند و فاضل بودی شیخ مزید عطاء علیه الرحمه فرمود  
 واقعی بود کسی گوید انام من تعنی بنور بدینا و السلام و ابو حنیفه شوق  
 مسائل شیعه و حکایات پیغمبر و روایات پیغمبر بسیار نموده اند از جمله و کتابها  
 اکثر ایشان کتب اهل سنت ذکر شده است و در مشرق باشد و وکیل و وکیل  
 بقدر می روی و در عرب و در ایران و در بعد از چند سال مشرق را بدو زن خو  
 خانه رسید و چند فرزند رسید و آن زن شوهر یا و ملاقات نکند و حق  
 زن ندی کند و شکم را در باقی فرزند آن تعلقی با نرد پیغمبر داد و فاضلی حنیفی  
 حکم میکند که فرزند ندان از آن زن و بر زن خود نرسید است و فرزند ندان هم یکی  
 از و برادرش بینند و او پسر از فرزند ندان برادرش سیر هر چند انتخاب کند که من  
 هرگز با او زن نرسیدم پس چگونه این فرزند ندان از من است و فاضلی میگوید



دارد که معلوم شده نایبی یا از این من خود نایبی یا با از این جاع کرده نایبی و نوشته  
 نقل شده من ترا بر من و جز تو نقل نموده باشد یا منی تو بر منید یا پارچه چسبید  
 باشد و با او را بر داشته بشود آن زن برده باشد و زن آن بپند یا با او  
 بر قریح خود گذاشته باشد و حامله شده باشد و بین جایز میدانند که  
 يك فرزندان از دو پدر یا زن یا مرد بهم رسد و بگویند اگر مردی زن را بچند  
 خود را آورد و آنها را در حق خود قایم زن را سه طلا بدهد و در این حال  
 زن طلا داده شوهر ندیده اگر بعد از شش ماه فرزندی برآید متعلق  
 ۹ شوهر دارد و بگوید اگر مردی در سفر باشد و دو کس کوچه دهند کدام  
 مرده است پس خانه داده و شوهر کند و از شوهر دوم فرزندان  
 بهم رسد پس چون شوهر اول از سفر بیاید جمیع فرزندان کدام شوهر  
 دوم بهم رسد شوهر اول متعلق با زن و میراث میسرند و او نیز از  
 ایشان میراث میرسد و بگویند فتاویا گفته اند اگر کسی یا از دو سال  
 ۸ بر و صد سال بگوید تو بر من یا انوار من اعز و صد سال پس از آن  
 یا از دو سال میشود و از هم میراث میسرند و اگر اعز و صد سال بگوید آن پس  
 یا از دو سال باشد از او میشود و بگویند فتاویا و آنکه هرگاه مردی

و بی گشته و در طهر يك طهر و آن زن فرزندی آورد و دو مدتی که احتمال  
 داشته باشد که فرزندان هر يك از ایشان فرزندان هر دو ملحق  
 میشود و آن پس از دو پدر میراث میرسد و آن دو پدر از آن میراث  
 میبرند اما پس کس ملحق نمیشود و اگر مرد کس و عوای طفلی کند یا ایشان  
 ملحق میشود و آن فرزندان از صد کس میراث میسرند و آن صد پدر از آن  
 يك فرزندان میراث میسرند و بگویند اگر کسی دو کس داشته باشد و طفلی  
 بهم رسد هر يك از این دو کس دعوی کنند کدام يك فرزندان از سید  
 و مولای خود دارم بجز و ملحق میشود و بگویند می دانند لواط با یا  
 کدام را با اجاره گرفته و بی نموده خواهد با بعد از عقد چنانکه در یکی  
 از کتب فقهی این بیت ذکر شده و پس فی لواط حد و لواط لا حد  
 بعد العقد و بگویند فتاویا و آنکه اگر مردی با عیاده بگوید و بی را از  
 جهة رخت شوی یا نان بزی یا حیاطی یا دیگر منتهای پس یا زن بچسبند  
 و نزدیکی کند و آن زن حامله شود فرزندان متعلق با مرد داد و صدان او  
 متعلق میشود و بگوید کتاب خنیاخ اگر از کتاب اهل سنت نقل شده که  
 چون کوباسی بر زکری بچد و با عیاد خود مثل ماد و دختر و خواهر و عمو



و بزرگان دخول کنند حد از و ساقط میشود و باین طریق که گوشت جایز باشد  
 بایشان مقامیت کنند تا نخواستند بود و واجب نیست بر و حد دیگر  
 آن کسی بفرماید تمام خود را و بتخلع در آورد و بجهت پس هر که بجهت  
 پیش برود باشد درین سنایل و فتاوی بوجیه نظر کند معنی جلال  
 زوایک و پاک نسب ایشان باید یقین روی نماید و از هر جهت تمام کمال  
 طهارت مولد شیعه اثنی عشر بر یا مصلحت فاده پیدا کنند و به نسب ایشان  
 طعن مینمایند که چنانچه بقول خدا و رسول عمل نموده معنی بیضا است مطلق  
 عمر خطاب داد و محرم معتقد نشیند اند چنانکه یکی از شعرا باین طبعه  
 مناله کفنه قول الرافضی عن الطیب مولدا قول جری بخلاف قول محمد  
 تکفوا النساء تمعنا اولدنا تلك النساء من طیب مولود و شیخ شهید  
 جوابان حرام زاده نموده ان التبع سنته مودوده و در کتاب  
 و در محمد لغات خبر بر علی گوشتها فاما لا سقما دلیل طیب مولود و دیگر جایز  
 میدانند که مجوز و وضو شانند و دیگر آنکه در وضو اول یا هاتر  
 و بعد از آن دستها را و بعد از آن رو را بکسای که بر کوبیده فاعلموا  
 و ایدکم الی الحاق و این جایز میدانند بر جنب و وضو ناخن هر که

در نورم

لج

عم ۱۳۴  
 مسئله فی جرد بر اطمینان

لج یا نه باشد و دیگر آنکه پوست جمیع حیوانات با ساری پوست حوک پاک  
 میداند و داود که یکی از پیروان ابو حنیفه است پوست حوک را باید بافت  
 پاک میداند و دیگر آنکه فتاوی بوجیه آنکه هر گاه سگ را بزنج نماند ملاها  
 و جلد میستاید بافت پاک است و دیگر جایز میدانند که پوست سگ را با  
 کوه و در زمان پوشیدن پوست مرده را جایز بدانند خود سازند و نماز و در غیر  
 مقصوب گذارند و سجده بر فضل آدبی کنند بشرطی که خشک باشد و  
 بتین نماز بر این پاک فاسی که بگوید که خدا بزرگ است یا هندی یا ترکی یا  
 ان بجای آوردند و در عوض سوره مدها متا یا ترجمه آن کرد و بزرگ است  
 بگویند و بعد از آن سر خود را اندک بچ کنند یا آنکه ذکر کوع گویند و ملا  
 نمایند و بعد از آن سجود و نند و فاصله در میان دو سجده بقدار دو شمشیر  
 جایز دانستند و وضع پیشانی را در حالت سجود بر محل سجده و نماز واجب  
 میدانند و پیش میدانند و اگر در تحت یکا سجده غرض نمایند و پیشانی را  
 بر آن گذارند از سجده ثانی بجزی میدانند و تشهد اول و صلوات را واجب میدانند  
 و جلوس در تشهد ثانی واجب میدانند اما تشهد را واجب میدانند و وضو  
 بعد از حیات و خروج از نماز بگویند تسبیح جایز میدانند تسبیح را واجب



با بخت و تدبیر یا خروج ریح از موضع معناه و میگوید پیش از سلام نادی  
 سر زدن نماز درست است و اگر سهوا واقع شود نماز باطل است و مسجد شکو  
 بعد از نماز بدعت میدانند نظم حدیث کن از چنین کوفه نادی و اگر داری  
 با بعضی است بنادیده هر شخصی که این باشد نمازش در روز بطلان است و اگر  
 و اهل حق نماز کنایه میکند و نه بهمین بسند بر آن کسی برینند تر و خوش  
 بسازد که ذکر شده نماز کند و بعد از آن که باری لایق سروریش بگردد نماز  
 ملت و مذاهب خویش و ها کنند آن نماز او چون عقد ایما و نه ایست  
 کوهی بر بار است و در کتاب خیرة القمذنی ترجمه منهاج الکرامه ذکر شده  
 که بعضی از فقهاء در مجلس یا در شاه چنینی منتهی نماز حقی را مذکور  
 ستا خند بر این وجه گفته که شد و در آن مجلس پیش از اتمام چنینی بودند  
 چون آن پادشاه اظهار استیذان مذاهب چنینی بنیادی بسته و گشت  
 مذاهب حق اختیار نمود و یکوا قنای بر ابو حنیفه تا بجا میزدند که  
 مشرکین داخل مسجد شوند باز مسلمانان و یکو جمع و در میان نماز ظهور  
 مصر و نماز شام و خفتن جایز نمیدانند خواب و سفر و خواب و رخصت و یکو  
 چون هر که کور شدی از او ساقط میشود و یکو میگوید که سینه و دیوان

در بیت

فادری باطل از حق

به بیت و پنج سال که رسید مال او را تبصره و باید داد و یکوا اگر زن  
 رسید بالغه که شوهر نداشته باشد مال او را با و تمیض داد و اگر شوهر  
 داشته باشد آن زن را جایز نیست که تصرف در مال خود کند مگر با  
 شوهر یا ناجی محب امر است که تمام شئ مال سفید و دیوانه با او عطا  
 میکند و مال دین و فاقه را منع میفرماید و یکوا قنای باطله و آنکه  
 هرگاه کسی را نکند و کواها شهادت دهند اگر از آن تصدیق کواها  
 کند حد ساقط میشود و اگر تکذیب کواها کند حد واجب است و یکو  
 اگر شتر داری خود را در مکان گذارد و بر شتر خرچید باشد اگر دزد  
 خرچید را با کلبه یا با لای شتر ببرد و قطع بد واجب نیست و اگر خرچ  
 بشکافد و چیزی از آن بزد و قطع بد واجب است و یکو واجب میداند  
 که جیره هرگاه خوابید باشد و در کنار حوض از شراب خردا و یکو در در  
 خواب و بخور قند از جنابت بیرون میاید و پال میشود و یکو جایز  
 میداند که دو سال از زن در هم نهد و یکو اگر بعد از شغفی کند  
 از مسلمانان وارد کند طلاق میشود و هم چنین اگر کوبی بدزد و دین  
 کند مال دزد میشود و اگر صاحب کند آن او را خواهد که از دست دزد

و جامه و زرد



بگوید ابرو را در گوشت بداند یا صاحب کربان ابرو را در گوشت بازماند  
 باو بداند و مال خود را اخذ کند و بر و لازم نیست که ابرو را نگذارد  
 بصاحب و کند و در مال او است و اگر مال او را نشانه و جلال  
 واقع شود و صاحب بکنم یا صاحب کربان کشته شود خود او و در خود  
 بود و اگر در کشته شود صاحب بکنم یا صاحب کربان یا صاحب کربان را  
 در عوض خود او بقتل می رسانند و یکو نگذارد و شخصی در هزار دنیا و آن  
 و کس بد و در هر دو راه هم مزاج سازد و ملاقات میشود و بر و جلال است  
 و یکو هرگاه مسلمان این کار را بکشد مسلمان را در عوض کافر میکشد  
 و یکو اگر هرگاه کافر را بکشد کافر را میکشد و یکو اگر کسی کشته  
 و ضربه و ستمی که بر آب باشد بکشد تمام آب نجس میشود و آنرا نه بکشد  
 جنب دست بچاه و بکشد آب چاه بر طهارت خود نافی میماند  
 و روزی بجلول در حالت جنون کز او بد و سرای ابو حنیفه ملعون را  
 چو بد و خانه او رسید بایشاد و کوشش بد و خانه او رسید بایشاد و کوشش  
 بد و خانه او رسید بایشاد و کوشش بد و خانه او رسید بایشاد و کوشش  
 جعفر صادق علیه السلام سه مرتبه میگوید که آن شخص از دین معقول نیست

اول آنکه میگوید که حضرت واجب الوجود را میتوان دید و کسی نخواهد دید  
 آنرا چون تواند بود که چندی موجود باشد و او را نتوان دید و این نزد من  
 معقول نیست و میگوید که بنده فاعل فعل خود است و ایشان را  
 خود اختیار می دهند این سخن نیز پیش من بسیار بصورت منتهای بدیهه آنکه  
 میگوید که شیطان در دفع معذب خود بود این چون بود چرا که شیطان  
 از انزال است حبس در جنس خود چون معذب شود این نیز معقول نیست  
 بطلول علیه السلام چون این سخن را بفرموده شد داخل خانه ابو حنیفه شد  
 و کلاه بر دست داشت و حکم بر سران شقی زد و بگویند جماعتی از شما  
 ابو حنیفه ملعون از پی او و دید بطلول را بگرفتند و پیش ابو حنیفه آوردند  
 و میخواهند که از روی او برسانند ابو حنیفه نکند است از حقه آنکه  
 نزد حضور و او شقی که خلیفه بود اعتقاد تمام داشت و قرائت نیز تا خلیفه  
 داشت ابو حنیفه گفت او را پیش خلیفه باید بود تا خلیفه را ادب نماید  
 ابو حنیفه بناهی از احتیاج خود بطلول را بر داشته نزد خلیفه بردند و  
 حقیقت حال را عرض نمودند خلیفه بر او شفت و با بطلول قناب نمود که چرا  
 بی ادبی کرده که بر سران نام کلوخ زده بطلول گفت ای کلوخ تو دی زدم



و اما از دستوالی است خلیفه گفت پیوسته گفت ای ابو حنیفه ازین کلمه  
 که بر تو زدم ترا چه واقع شد گفت سر من درد میکند لاجول گفت در در این  
 بنما تا بیدارم گفت ای حنیف در در اختیار اندید گفت ای ملعون در و موجود است  
 لایه گفت ای گفت ای ابو حنیفه تو موی میگوئی که چون توانی بود که  
 چیزی موجود باشد و ناشناخته دید پس چون در موجود است پس غایب  
 ابو حنیفه شرمند شد و دانست که درین جایگاه از هر جهت است و بگوید  
 گفت ای ابو حنیفه ازین کلمه که بر تو زدم باینست که از کلمه که بر تو زدم  
 و سد چرا که توان خاک و من خانه بر تو زدم و تو دعوی کوی که شیطان  
 باشد معذاب نخواهد شد که او انشاست و انشاست چون معذاب  
 شود پس باینست ازین کلمه که بر تو زدم از این کلمه که بر تو زدم  
 بنده قاعل فعل خود نیست و بنده را هیچ اختیار نیست و هر تقدیر خداست  
 پس باین کلمه که بر تو زدم ازین کلمه که بر تو زدم اختیار نیست هر چه  
 کرد خدا کرد و ازین تقدیر و واقع نشد که موجب قضا باشد چو اما  
 که نیت خلیفه آوردی ابو حنیفه شکوب و مذول شد و شد از خلیفه  
 برخواست و بنقل خود رفت و شیخ عطاء علیه الرحمه گفته نظم راه حیدر گریه

در تشریح و تفسیر

و این مصطفی بنابرین معنی که هیچ جاه و راه مصطفی و الا و است  
 چون بدانستی بر کلمه نکوست من توفیق دارم گفت صد هزار و دستان  
 و دستان حیدر و امطار و راه حیدر و رو کمان و راه او و نور حق بی مهر  
 همراه او و راه راه است و دیگر راه نیست که دوی راه و کوچه چاه نیست  
 باب چهارم در بیان احوال شافعی و مشایخ و تلامذ و شافعی علم  
 از مالک و از محمد بن حسن یسینانی که حدیث را ابو حنیفه بود آموخت و نام او  
 و پدران او برین و جد است محمد بن ادریس بن مبارک عقیان بن شافعی  
 شایب بن حیدر بن بن هاشم بن عبد مناف و مصنف کتاب مصول الحق  
 دیان کتاب ذکر نموده که من کنایه دیدم احوال شافعی را که یکی از اصحاب او  
 نوشته بود که اگر چه او صفت شافعی را حدیث خود اما در بعضی وقایع  
 بنیاد او را امید شدیم زیرا که در جمیع غزل و تکلیف و عوی یکی از اصحاب  
 امام موسی کاظم علیه السلام خود و وصیت کرد که او را در جوار امام موسی  
 علیه السلام مدفون سازند و ما از اعتقاد او در شک شده که او را مقفی  
 و از بیم حین عباس و طبع مال و جاه خود را از اهل سنت میخورد و استیفاء  
 میخواهند که بر و زمان گفتی اخرا لامر گفتند که ان شدت تب و بیستاد



هفتاد میگفته بر و نماز کوردند و در کتاب ذخیره القيمة فرموده که نه حاج الکتاب  
 زکر شده که معتمدان کتاب شیخ جمال الدین حسن بن مطهر چلی میفرمایند که بسیار  
 مشاهده کردیم که در باب طوع مذ هب اما سب داشتند و حجب و نیاز و طلب و پادشاه  
 مانع میآمد از انظار ایشان و او دیدیم یکی از علما میگوید که گفتند  
 در مذ هب اما میبایست گفت پس چرا در مذ هب حجاب بود پس میگویند گفتند زیرا  
 که در مذ هب شما اسباب و است و جاسوسی و اخراج و در نیست نقل است که  
 مردی بود در مجلس است و تمام مجلس او پس امر خوش و دین و در مجلس  
 نبود و حدیث نقل میکرد و اکثر شاگردان او پس استکیل صاحب حسن بودند  
 و در وقت گذران مذاکره و محبت علی ملول میشد با امر و ان یا خلق شطرنج  
 میشد و سنان و سر و در اخلاص مانع میشد و از فتاوی شایقی که شطرنج  
 حلال میدانند که از برای قیاس و مانع نادره دست یا خلق جایز است و اکثر  
 سنان حلال میدانند و میته را باید یا فی ناله میدانند و جایز میدانند که سنان  
 با زن مسلمان داخل مساجد شوند اما مسجد الحرام و بنی جابر بوده است  
 که کسی در وجه مدح خود را در حال حقیقت مدح منون طلاق بگوید و با  
 ایشان این طلاق معتقد میشود با آنکه شایقی از عبد الله بن عمر روایت نموده است

کرم

۳۶  
 قاضی باطله زهر

که در نه وجه خود را در حال حقیقت طلاق مادم حضرت رسول را منع نمود  
 آنکه بن حجب هر چه از ایشان طلاق دادند در حال حقیقت و معذور بود  
 طایفه نیست و هم چنین هر که مردی نزد قاضی حاضر شده او را نماید که طلاق  
 نه وجه من است و قاضی دانند که مدعی میگوید ای مرد و گواه کاذب حاضر  
 مشاهده کردیم که او حق بر طبق دعای او میبرد و قاضی حکم بر وجهیت  
 ایشان میکنند از نه با نمره حلال میشود و نیز اگر شخصی زین را عقد کند و  
 قبل از دخول حقیقی و در غیبت باشد زن بهر مدتی که بکند که شوهر آن  
 زن قبل از دخول او را طلاق گفته و او عقد کرده و در گواه کاذب بر طبق  
 آید و عوی نزد قاضی بکند و قاضی بقتضا حکم کند حکم قاضی  
 در این امر نافذ است و بر شوهر حرام و بر این مدعی کاذب حلال میشود و  
 جماعت معتقد درین مسئله خلافی ندارند و بگویند کسی مزاج خود را دست  
 نماید و حق باطل میشود و اما قریح حور و سلمات نامی کند و منون باطل  
 نمیشود و بگویند طایفه میدانند که بلفظ مع و تیدات و حید زین را عقد کند خواه  
 معن نماید و خواه بد و نه آنکه باشد و ثالثا با اعتقاد آنست که اگر دو کوهن نمایند  
 صحیح است و اگر نه باطل است و بگویند پیرست میته هر چه میگوید یا باشد یا نباشد



سالت و خولت بد باشد تا آنکه میدانند دیگر گویند هرگاه حدیث از کسی در میان  
 نماز واقع شود از قبول و قیام و سجده و غیره و بقیه و منوی و بیرون رفتن  
 و قبول و قیام کند و بعد از آن در منوی سالت و همان نماز اول را تمام کند و بنشیند  
 که عمل صورت بعد از آن است و نشستن اول و سالت و در نماز بر پیشانی واجب نیست  
 و بنشیند بگوید غیر است و سالت در نماز قصر و تمام در سطرین واجب میدانند  
 قصر را در سفر و عیثیت و جایز نیست جمع میان نماز ظهر و عصر و میان شام  
 و عقیقه و میان نماز صبح و شام و عقیقه و سالت و در نماز قصر و در نماز جامع  
 باشد جمع میان نماز ظهر و عصر و شام و عقیقه جایز است و سالت نیز اشکال  
 دارد و بنشیند آنرا هم عصر بر ظهر بنشیند هرگاه آمده داشته باشد که هر وقت  
 نماز را با قیام کند و بگوید اگر کسی در وقت نماز در وضو یا بعد بخورد و گفته اند  
 بر او واجب نیست مگر بخواهد افطار کند که در وقت حال گفته اند واجب میشود ای  
 ناصبی بیدیه هرگاه اهل و شرب و طعام و غیره معتقدند عقیقه در میان عیثیت که با  
 و شرب طعام گفته اند واجب شود و بجمع واجب شود دیگر شود و این سالت  
 در نماز قصر و در نماز جامع واجب دیگر قبل از دخول هرگاه کسی در نماز داخل وقت  
 دهد و واجب میدانند که کل مهر را بدهد و نیز میگویند که ملائمت قبل از نماز

در مختار

صحیح است شایسته بگوید که هر روز و آنکه بعد از آن به توبه بگویم ملائمت است و بعد از آن  
 آن هر روز را که نماز کند بر حرام خواهد بود و با وجوب حقیقت و ملائمت اشکال  
 آنست که خلفا و قبل از نماز واقع میشود و جایز میدانند که در نماز قصر سالت  
 در نماز جامع باشد و ناصبها حرام نداده میگویند که شایسته همان سال و در تمام  
 بوده است و جایز میدانند که مردی بخورد و ظاهر وضو خود را و با او مقاربت  
 کند بر وحدت واجب نمیشود و بنشیند جمع بین الاخیین و جایز میدانند و علی  
 بن ابی طالب و عیسی بن علی میدانند عقد و غیره و در نماز قصر و در نماز جامع  
 که نماز ایشان را هم سالت حلال نداده میدانند و بگویند در وقت و غیره و غیره  
 و سالت در جمع هر نماز که بزرگ و قلیل و در نماز عید حکم بجز سالت کرده و سالت  
عَلَيْكُمْ امْتَحَانُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ فَاحْوَاكُمْ وَ عَمَلُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ  
وَأَمَّا أَنْتُمْ اللَّهُ فِي أَرْضِكُمْ فَاحْوَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ وَأَمَّا أَنْتُمْ اللَّهُ فِي أَرْضِكُمْ  
الْقِيَامُ فِي بَنَاتِكُمْ اللَّهُ فِي بَنَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ  
وَلَكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ اللَّهُ فِي بَنَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ  
 سلف آنکه گفته اند که نماز قصر و در نماز جامع هرگاه از نماز حاصل شده باشد او را جایز  
 میدانند عقد نموده و دخول نمایند و نیز جایز میدانند که هرگاه اسباب تمام



بع شده باشد بر و ملاقات است یعنی که خواهرش باشد مثلاً در بدو نام و غرض  
 مستی نام چنانکه در پیوسته محمد نام و در پیوسته مدینه نام و در پیوسته  
 خواهر بود و غرض که او را از غرض خود بهر سبب باشد و هم دختر و هم  
 دختر نام باشد و هر که خاله اش بین باشد مثلاً نکند بد و دختر داشته  
 باشد یکی سلی نام و یکی هند نام و با هر دو دخول کند از سلی و دختر  
 نام و در جود آید و از هند پس بی خاله نام بهر سبب درین حالت سلی خاله  
 پس خاله بود و نتایج ایشان را جایز میماند و این مین مذاهب بهر سبب است  
 از شعری مناسب به مقام گفته **تخم** درین حدیث است و ناچار است با همه  
 آثار این حدیث است با نام و غرض و در چنانکه درین حدیث هم گاه  
 با دختر خود بپیش کو شده چون بیوه بالغ خود و خوشش این پانچ **چهار**  
 درین است فرزندان حلال نام این است **حکایت** در کتاب فصولی  
 مسطور است که در تاریخ اهل بیت و در بیان شیرازی که از جمله  
 علماء شافعی است و تعصب و مشایخ ملعون بخوی بود که چون در میان  
 قریشی که نماز یازده و شش شکر داد و نماز مانده و در میان خود  
 که موافق است فاسد خود علی نماید از موطن و مولد خود و در پی خود

کوفی و در بیان شیعیان  
 کتب شیعیان از امامان

نفره اکبر شاه والی هند و شاه دستا امتداد تمام یافت و کتابها را و شد و با  
 مذاهب شافعی و اوصاف آن و شکست مذاهب شیعه و مذاهب فناء  
 پیچید و چون اکبر شاه فوت شد و سلطان سلیم غایب پدر والی هند کرد  
 و مذاهب شخص نداشت امر نمود که شیخ ایضاً بموافق دین و مذاهب خود  
 نمایند و در مجلسی و احادیث و ایدان مختلفه راه داشتند اتفاقاً در روزی مؤلف  
 در آن مجلس در احادیث مذاهب شافعی و فقهی مذاهب شیعه سخن میگفت و مؤلف  
 تنی سوشی که از علای طبعی این عصر بود در آن مجلس حاضر بود  
 تنی احادیث و سخنان موضوعه حضرت عثمان نامی میفرمود تا آنکه در میان ایشان  
 گفتگوی بسیار شد پس والی هند و سنا گفت که از طریق و دلیل مذکور  
 مینماید حق ثابت نمیشود و هر چند بخواهد و کتابی نیست و بر ما حقیقت  
 هیچکدام از این دو مذاهب ظاهر نشد تا آنکه آن دو عالم بیا حله قرار دادند  
 و دست بدست هم داد و بیعت روز مدت بیا حله و مقارن نمودند و در شب  
 هفدهم جوانی خادمه مؤلف نام و از بخت بکتابخانه بر داشت و در کتابخانه  
 افتاد و در روز پانزدهم داد و کتابخانه اخلاصت که اشرفی را فرود داشت و اتفاقاً  
 در دهای کتابخانه بر هم آمد و از بسیاری دودگاه آلود و مثل سر کوبی نام



سوختند و پادشاه با کج و مانع فرستاد و مشاغبه شد و در مقام هوا دادی  
 شمع و آینه و فان برای سوزاند و دست و دهن تفتند و از شتاب و اندوه  
 حلقه امرا میزدند و لاقتدار شد تا غیر با یا اولی الامر و شیخ نظام الدین  
 در کتاب مظهر العجایب گفته است ما اندر دولت مریدی است جوهری و جابر  
 الطاف خداست و حق چنین شد و اینها را اتمام تا نیکو داشتند و در حرام  
 هرگز نماند و بنامش ناله زاده و وجود او یقین ناله زاده هرگز نماند و ظاهر  
 اعداست مقتدایش دانند که عید و اعداست **باب چهل و نهم در ذکر**  
 احوال مالک و قضا و امر و در مالک بسیار است و از قبیل و بعضی  
 و آن بیدار از ناله زاده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و اعداست  
 منایل و دیده بود و بعضی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در دل داشت و بعضی  
 و اعداست مالکی و حبلی یا مولای مؤمنان است که عجله عجله میکند که  
 اطفال ایشان بهر چیز در وقت حیثیت را در ناله زاده و طفل می آید و میگوید  
 که عمر آن برای مؤمنان شده است و چو در ناله زاده و بگوید آنچه را میداند و  
 و باده کورک میگویند که عجله آمد و آنرا درید تا دوستی و محبت عمر و بعضی  
 معاونت امیر المؤمنین محمد عید در طفولیت و خود و مالی در دل این اثر را کرد

و شیخ نظام علیه السلام فرموده **نظم** امیر المؤمنین علیه السلام در این که بعضی  
 توانا در دل نشانی از بعضی راه و دروغ پیش گیری و حبس و دروغ و بیبری  
 و در مجلس مالک و آنکه سادات میخواستند و حکم با حق تعالی که در وقت  
 کسین صبیح خوار و داشتند و بنم خود و ملک و خوراک و سکونت میدادند و غیر  
 از اینها میدادند و جایز میدادند که آنکه کسی خیرا بسیم خود و ملک نیابد بدان  
 و ضوئنا و نور عیان تا ناله زاده و معصیت کار میزد و هر چه میتوان در  
 شکوای بعد از آنکه کرده میدادند و گفتند که کسی موده و اسبیت باشد و  
 چهری بخورد و در ناله زاده است و مالک واحد حبس متفقند که اگر کسی  
 شوال را بنشیند جایز نیست که اقرار کند تا دیگری نگوید که نامه را دیدم و مالک  
 گوید که حج واجب میشود و سبب آنکه دانند که در راه بسوال و طلب میتوانست  
 و زاده و را حله در گاه نیست و ای حیثیت دایره اعتقاد این است و مالک است  
 جمیع حیوانات و در بحر و ارض میداند و در کتب فقهاء آنکه میگوید است  
 که کل مایهات علی الارض حلال یعنی هر چه بر روی زمین راه پر و خور و نش  
 حلال است و گوشت سگ و خوک پاک میداند و جایز میدادند که در آن  
 سال فاعله باشد و خدا را جسم میدادند و در شراب جدا نسبت میدادند



که بخانه او و جمیع کافران است و نماز و عبادت واجب نیست و باین سیدان که اولاد را  
 با غلام و ملولند و شایقی بنوع تصدیق قولش نموده و با فیاض پس مدح هم  
 که شاکر شایقی است نقل کرده که در باب و بی غلام از استاد خود شایقی  
 شنیدم که گفت لم یبع من آل نبی من غلبه و لا یخرج میراث و لا یقال من  
 ملائ یمن از پیغمبر تا با جمعی فرستاده که گفته باشند که بی غلام خلاص  
 از احرام آماض من و لالت سیکند جان که خلاص باشد و مشهود است که  
 غلام خریدن از مالکی و بیکر و نتوانست که بی غلام کند بنده فاضل و فخر  
 گفت غلام معیوب است و بی برادران نیست و حق حکم که که با بیع  
 گرفته شد و اجتنابی نماند و حد و عقیقه به سیدان مالک نماند و در پیش  
 بخرامید و روشن سوار کن و او حدی در بنام هم فرموده نکم آید و  
 غلام خویش بر رفتند بنام خویش مدد نتواند بکنند مالک غلام  
 و در طه چنین هلال **باب پنجم** در احوال جدید حبیل و بنای  
 بعضی قزاقان و دان و ملعونان از اولاد و مالک بیاست و در مالک بیازاد  
 خاد میاست که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در جنگ لغز و ان تفضل  
 و نمایند در کتاب فضول الحق آنکه که جدید حبیل از فرزندان آن هو

فراس است

در احوال حبیل و بنای  
 بنات آنکه

فراس است و جدید حبیل جوانی میگرد و غایت و جاهل بود و معتقد بنیاید  
 بود و هرگز برین بدالعین میگرد آنکه کس را بختی و واجب العمل میداند  
 باین دانسته که برادر یک است بنات جهت توطیب و مانع بخوردن و زیاده آن  
 آن خوب نکرده و گوید که سالت سیاه یا دین یا از غیاب پیش روی معطل  
 بلکه در نماز او را منافق میسازد و دان نماز را قطع باید کرد و دیگر محتاج با نما  
 نیست و در کتاب و بنای متالاعی که از آن تصانیف اهل سنت است که شده  
 که جدید حبیل میگفته که حبیب علی برای طالب با آتش جمع میشود و در سید  
 معقل آنکه که جدید حبیل میگفته تا کسی بعضی علی نداشته باشد اگر چه اندک  
 باشد او سبی نخواهد بود و از بر سید آنکه که اندک چه قدر باشد گفت  
 بدیده بود و بعد بر جریر حبیلی چون برین قزاقی او مطلع شد از معذرات  
 بران خود و بدین شافعی در آمد و تا آخر حاکم را اعتقاد آنست که حق پیغمبر  
 و مالک جسم است و بعضی از بنده که ملعون و داند و بنای که حاضر خود مضام  
 و منافق میگردد و کما و منافق الهی برین وجه مکرده اند که بر نایب میباشند  
 و از هر طرف پیش آنکه از ایشان خود از آن زیاده آمده و از سر تابینه  
 خالی و عجزناست و پائین گرفته و معصیت است و مویش جمع و سیاه است



این خنده و تیرید نسبت به جناب مقدس الهی پیدا کنند و در کتاب الزام القلوب  
 آمده که طایفه جناب را افعا است که خدا بر تعالی صمیم است طویل و  
 در حق و در کتاب نهج القاصدین آمده که ما در ظاهر یکدانه ملایان کوفه  
 باطله و ضالان است افعا و او این است که ما در تعالی صمیم است که او را گوشت  
 و عروق نیست و اعضا و جوارح مثل دست و پا و چشم و گوش و غیره را دارد  
 شخصی پرسید که در پیش دارد یا نه گفت اعمق من الفرج والقیام و استقامت  
 و اولی آنست یعنی پرسید از من آن فرج و تیرید خدا و سوال آید از من  
 برای هر چه در خواست و نیست میگویند هر شب بعد از نماز استقامت این است  
 بصورت پیرامونی بر خرمی سوار و نهایی در پایی دارد و کتاب و فعلیات  
 انوار است و در گوش من خدا گوشها است و تا مباح میماند میگویند که  
 دل من تائب و هل من مستغفر یا بر این بعضی از حیل و در خدا و در پشت  
 نام مسجد ها خود های بسته اند و چون خود و نگاه میگرداند انداز برای  
 آنکه هرگاه خدا بن می آید هزار و دو میوه که منته نباشد و در شب بعد از  
 پشت نام مسجد اینجا میگرداند که حق که خدا بن می آید شاهدان با او  
 کنند و گفتند که بر طوقا نوع خدای تعالی چندان گوشت کدو و چشم

بهر نیت

۳۶  
 فیوض و درین کتاب و طریقه

بهر سائید و فرشتگان بجنادت و پرستش او رفتند و در کتاب طایفه  
 طایفه و در کتاب از کتب جناب تعالی است که خدای تعالی بعد از خلقت  
 مخلوقات و نظام و مشق آن بدشت خوابید یک نای خود را جوی پای  
 و یکو انداخت و گفت کسی دیگر را نبرد که مثل این فعل او صدور  
 ناید و نیز در آن کتاب از آن طبقه ضالان تعالی است که خدای تعالی با او  
 جمیع اسماء و افعال و مشق و بر سر او قیام است و رسول فرمود که من  
 است خود را خلقتا نماند که خدای تعالی با او باشد و هم چنین در آن  
 کتاب از کتاب استقامت و المعانی منقول است که از سید رسول پرسیدند  
 که خدا از چه چیزی است فرمود از آب اما خدا آب نمایی و بنام آب است  
 و اینچنان بود که سبب آفرینش او اینست تا معرفت کرد و خود را از معرفت  
 او خلق کرد ای ناصی کدام ابلیس این را قبول کند که سبب با خدا  
 خلق کند و خود را از معرفت او بجا داند که او خالق است خدا بود هرگز  
 پیش از آفرینش او سبب موجود بود و چو نه تواند بود که آنرا سبب بود  
 خلق کرده او بهر سبب و آن خالق سبب کسی دیگر بود و خدا خواهد  
 بود و انکسی که از معرفت سبب او خلوت شد و نیست در آن کتاب آمده که



خدای تعالی ان مرض با شما دنیا بیاورد و بعضی از جنابان را اعتقاد داشتند که  
 در پناه ان آیه و همین خداست و بنویسند کتاب را این که گوشت که حیدر  
 جمع بر این معجزه آورده کرده و این قیامت جمع مردمان و در سمرای خراسان  
 شوند هر کس و هر چه با معبود خود بنامند بعد از آن که خدای تعالی بزرگوار  
 آمدن گویند چه چیز میخواستید گویند خدای خود را میخواهید گویند که منم  
 پروردگار شما انگاه ایشان طالب و ویت کرده خدای تعالی خداوند  
 خود را بایشان نماید و پیش از آنکه هر خلایق از عقوبت او دروند و در  
 ان مؤمن و منافق را نوری بخشد و چون در این روز رسد انجا که  
 که هر کس را خواهد بهیم کشد و باقی انان جسد معبود تا بپایان  
 شود منافقین منطقی و بر طرف شده انوار مؤمنین بپای خود باشد انجا  
 حیدری اول میگوید که خود خدا شامل من و منافق هر دو خواهد بود  
 بعد از آن که میگویند که منافق را بد و نیک میرد از خلقت عقل است و هر  
 سفید و نادان میداند که هر کس از نور الهی و پاید چوین میشود که او را  
 بر وفق و نوح کنند و بنویسند کتاب و گوشت که در روز قیامت بعد  
 از آنکه خدای تعالی کفایت را بد و نوح فرستد خود را با دقت صورت بخدا

۳۲۴  
 اصفه ناسرین

باید ایشان گویند تو چه و در کار ما نیست و ان کلام میان خدای تعالی و خلقا  
 چندین مرتبه تکرار باید و خدای تعالی فرماید که میان ما و معبود ملائکه  
 هست که فرق باشند گویند بلی و انان خدای تعالی ساق خود را برهنه  
 ساخته ایشان را بجهنم فرستد که هر کس که در دنیا با خدا صفت  
 کرده معبود کند و هر کس بنویسند بر نا خود و ان سر تا قدم خشک کرد و چه  
 خواهد معبود کند بنویسد که خدای تعالی خود را بصورت اول بایشان  
 نماید هر خلایق مقدرین کنند و گویند تو خدای ما و تعالی الله تعالی  
 ملوکیا و شرافت بی این کلام تا خجاست حیدری بر حقان و عوام  
 و هویدا است و محتاج به نیازی نیست نقل است که یکبار از صلوات و اقیای خدا  
 پس خوش صورتی را در نام مسجد جامع دید که گوشت که پروردگار است  
 در پای پسر افتاد و تنوع میکرد و پسر را کان انکه مکرر فاسق است و ان  
 نام شروع دارد فریاد برآورد تا انکه جماعت آمدن ایشان را از یکدیگر جدا کردند  
 و قاضی را در هر دو در ساله خود آورد که یکبار اهل سنت شیعیان  
 پس خود که بسیار شکلی بود و نیکو شکل بر یکبار از مشایخ جنابان که گوشت  
 مذکور متوجه مکالمه پسر شد و ان امر را زاده برانداخته خود بخود بر وجهی که



بدو پس با کائنات شد که شیخ با سبیل حضرتان پس سید از جمله تلمیذ مشهورات ایشان باین  
 قدر مسئله میفرماید و چون در مدعی هفتاد و هفت فقره و احتیاج از آن خواهد داشت که  
 علی ایضاً ایشان خواهد و اینها را میفرماید پس میفرماید اینها را داشته و متوجه سرای شیخ  
 شدی و التماس نمود که اگر شیخ را لایق در خطا طریقتی باشد و در میان برادر است  
 شیخ در جواب گفت که بباله من در مسئله بسیار از این جهت بود که مدعی هفتاد و هفت فقره  
 که حق سبحانه و تعالی بر شکلی و شایلی پس خودی صورت من و اینها را بدو کلام  
 این بود که پس توفیق تعالی است که بر این هیئت از اول خود و توفیق باشد من هذه  
 المعالاة بالاطلة والاشفا ما من الفاسدة فاعلم من هذا من الله و در اینجا  
 آل عباسی آمده که از حدیث نبیانی را حقیقی و شایعی این میفرماید و معتصم باشد  
 میامی در میان بتالی و داد و فرمودان با طراف فرستادند که در اوله کراهان است  
 و در مدعی آنها بود و مدعی با الله و ما لمعون میفرماید و میفرماید که بر و لغت  
 میگردند و علی ایضاً حقیقی و شایعی چیزی چند با و نسبت میدهند که اینها را نیز و لا  
 بر کسی ایشان میکنند و جنبیلی و مالکین نیز در افشای بنای حقیقی و شایعی  
 از خود تقصیر را نمی شناسد اند و در کاه اهل بیاد مدعی هفتاد و هفت فقره با الله نسبت  
 بکنند یا که اینها کو بنید کسی را چه اعتقاد دارند و چه اعتقاد کین و بقول ایشان و طایفه

ترکند

احوال در دست مبارک  
 احوال در دست مبارک

تر آنکه تا آنجا که نموده اند بر محبت این چرخ و مدعی هفتاد و هفت فقره و احتیاج از آن خواهد داشت که  
 اشوب و در مطامع مذاهب ذوی الاذ ناب و پروانه عمر بن الخطاب و سبک  
 انتظام داده الشافعی بقول و هو امام الاحب بالشطرنج فی حرام و ابو حنیفه  
 قال و هو معتد فی کل عامه من الاستقام شراب الثلث و المصنف جازن و شایع  
 علامه ابن ابیام و امام ثلاث الفقهاء باسرها من کل جاز به و کل غلام و ابی  
 زناح و فی غلام و بدلائل استیع من الاذ غلام فاشرب و لط و کج و قام و هیچ  
 فی کل مسئله بقیم امام و نیز یکی از شعرا این معقول را در مشتمل نظم  
 کشیده شافعی گفته که شطرنج حلال است مدام کج بناید که جز نیست  
 نغمه و امام ابو حنیفه بنانان گوید در نایب شراب که میفرماید خود  
 تا شود بر قهرم جنبیلی گفته که کوز آنکه بگویم در غای پست بنیک تناول کن و در  
 خوش بخرام که کین پیروی مدعی بیاد امام ثلاث او هم از این میفرماید که کین  
 غلام بنیک و بی میفرماید که کوز میگویند و میان قان که مسلی از این چاهان  
 تمام **باب پنجم** فی الشوا و بدلائل تقصیر و علالت و دستا و هفتاد  
 عمر بن الخطاب با الله ثلاث و سوالی حضرت امیر المؤمنین میفرماید که است که است  
 با اکثر مسائل و نسبتا دی شیعته از عشر بر و اول و از حاکم و غلام ترک



نمودند چنانکه شایع گشتاد شایع گشتاد گفتند که قیاس مستحق آنست که  
 سلوات بر هر یک از ائمه ناس توان فرستاد و بیک چون در فقه بر آن بود  
 شایع میدادند شایع میکنیم و ما اهل بیت رسول و درینجا و نیز بهر آنکه درین  
 بهم نگردیم و مگویم میدادیم و هرگاه در کمال بیت رسالت میشود برای  
 سلوات میفرستیم میفرستد و در فقیات و در جمیع خبری الصلوٰه علیهم اینها و کوا  
 و بعضی از علما میگویند که گواه گفتند که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه  
 در سلوات در نماز میفرستد که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه  
 سلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد چون شایع میفرستد و نماز نیک  
 آنکه گواه میگویند که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه  
 در باب و هم از کتاب صوفیانش از شایع میگویند که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه  
 اهل بیت اطهار و آنکه شایع میگویند که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه  
 من الله علی القرائ انزل الله کفایکم فی غنیم القدر ما کم من لا یصل علیکم الصلوٰه  
 که یعنی ای اهل بیت رسول دوستی شما دوستی است که حق تعالی بفرستد  
 قرآن و کوا گواه میگویند که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه میگویند که گواه  
 مقام و علوم بر شما همین پس است کوا هر که در نماز شایع سلوات فرستد

در این باب

فاما و مرتبه قبول بیاید ای نامی پس از قرآن گفته شایع میگویند که گواه میگویند که گواه  
 نماز و بیاید از شما قبول درگاه الهی نگردد و از درجه اعتبار و اعتبار  
 باشد و نیز معصفا هدایه حقی گفته که انگشتی در دست راست کرد  
 شایع است لیکن چون شایع در حق است مادر دست چپ میکنیم و بیک  
 از شعری فرموده تا جایی در باب استجاب نصیب میاید و آنکه اهل شایع  
 سنت را فرموده تا آنکه نعم فی البین و آنکه مادر دست راست شایع بالصادق  
 و تقریبی لا یجد و بقرینه من کل سائق و اما همین نزد هم میگویند  
 اسم الهی به و اسم الخالق مراد بصادق و درین قطعه حضرت امام حسین  
 صادق علیه السلام و او که میگویند بیاید و معصوبه منزل ها و برود  
 سنت و جماعت فی الحقیقه اهل سنت معصوبه غاوی و جماعت یزید پدید  
 که از سنت نبوی اعمال نموده نسبت معصوبه گردانده اند و تعلی و دیگران  
 از تصانیف خود آورده که اول کسی که بفرموده معصوبه بنیاد نمودند  
 قاس بود و بنی میگویند که جعفر کرد و بنی امیر المؤمنین و بنی امیر المؤمنین  
 نماز چون اهل بدعت که در حق باشند اینها را شایع خود شایع اند تا آنکه  
 نموده ام و بعضی از علما شایع گفته اند شایع قبول سنت است چون شایع



در این وقت بدی و جوی خفاند چنانچه در کتاب کامل بیان و دیگر کتب  
 شیعه و جبهه اهل سنت مفصله ذکر شده نقل است که در روزی حسب  
 اتفاق یکی از شیعه گذارش بر یک انشا و کما امام حنیفی میخواست کتابها  
 را مستحضر نماید دید که آن و یکی پاد و پنبه از میان قلمه بیرون آورد و آنرا  
 از هم کشود مخلوط نموده بود آن پنبه را بمقتضای خود مالید و بهم پیچید و دید  
 قلمه کذاشت و در ضوئی ناقصی بطریق مذکور خود ساختند داخل مسجد شد  
 و با امانت تاجیه مشغول گردید **حکایت** درین سال سلطان حسین مرزای بود  
 در هرات سرد کا زدی بعد از آنکه صفات سال عمر خود را در مدینه اهل  
 سنت گذرانیده بود بعد حسب شیعه از آن قشر به اتفاق خود و چون تاجیه  
 بر طایفه اهل طایفه حاصل شد در مقام مواخذه او شدند و آن پنبه را که گرفته  
 بودند سلطان حسین بر زانو او زدند و گفتند که این مرد رافضی شده و جبهه  
 فتوی علی ای حنیفی واجب القتل گشته سلطان را ترجیح بخاطر و سپید خوا  
 گم در قتل او تا آخری واقع شود از او پرسید که چه محبت و دلیل **حکایت**  
 حنیفه بنده رافضی اشغال نموده مرد کا زدی عرض نمود که بدان دلیل که در  
 دین کا دوان که جعلی کا زدی مشغول بودم همیشه شلوار حنیفانه **حکایت**

طایفه شیعیان کا زدی  
 طایفه شیعیان کا زدی

در این وقت بدی و جوی خفاند چنانچه در کتاب کامل بیان و دیگر کتب  
 شیعه و جبهه اهل سنت مفصله ذکر شده نقل است که در روزی حسب  
 اتفاق یکی از شیعه گذارش بر یک انشا و کما امام حنیفی میخواست کتابها  
 را مستحضر نماید دید که آن و یکی پاد و پنبه از میان قلمه بیرون آورد و آنرا  
 از هم کشود مخلوط نموده بود آن پنبه را بمقتضای خود مالید و بهم پیچید و دید  
 قلمه کذاشت و در ضوئی ناقصی بطریق مذکور خود ساختند داخل مسجد شد  
 و با امانت تاجیه مشغول گردید **حکایت** درین سال سلطان حسین مرزای بود  
 در هرات سرد کا زدی بعد از آنکه صفات سال عمر خود را در مدینه اهل  
 سنت گذرانیده بود بعد حسب شیعه از آن قشر به اتفاق خود و چون تاجیه  
 بر طایفه اهل طایفه حاصل شد در مقام مواخذه او شدند و آن پنبه را که گرفته  
 بودند سلطان حسین بر زانو او زدند و گفتند که این مرد رافضی شده و جبهه  
 فتوی علی ای حنیفی واجب القتل گشته سلطان را ترجیح بخاطر و سپید خوا  
 گم در قتل او تا آخری واقع شود از او پرسید که چه محبت و دلیل **حکایت**  
 حنیفه بنده رافضی اشغال نموده مرد کا زدی عرض نمود که بدان دلیل که در  
 دین کا دوان که جعلی کا زدی مشغول بودم همیشه شلوار حنیفانه **حکایت**



شستن بر سر سید و پیران فخر است سید بدم و شهادت شیعه را پاک و پاکیزه  
 مشاهده می نمودم باین دلیل و جهت از مدح هب شیعه امتثال بعد هب شیعه  
 اثنی عشری می نمودم و آنکه شیعه اثنی عشری را صبی و ارم دار و در یکی و دو  
 الا در نام می خوانند از باب عناد و تعصب نیست بلکه در واقع ایشان را  
 و بعضی مشاهده می ایشان نمودم اندک چنانچه نقل است که شخصی ناصبی را  
 مکشوفه اعزّه مشاهده نمود و در عقیده دیدی در موضعی که حیوانات <sup>بود</sup>  
 می آوردند که حیوان انگشت دم داشت و می یاد و کم نیز گفتند که گویا هر یک  
 از خواص را که تعصب و عناد زیاد است دم از بلیک می باشد و نیز در  
 روایت است که شخصی باز در ناصبی می نمود و ایشان را هر چه می دیدم  
 مشاهده نمودم و حقیقت حال را پرسید او گفت که پیش از مرگ <sup>نات</sup>  
 تا این را دادند و نیز نقل است که کسی سنانی و روحانی ناصبی را خدمت <sup>میکرد</sup>  
 و در آن اثنا دست او بر دم آن و یکی رسید آن ناصبی گفت که اگر کشف <sup>ای</sup>  
 سر تائی سر ترا از قلعه بدون سبک منازم و نه آن ملعونه و آن شهر بود  
 این و گفتند از آن نکرد و یکی از شما مناسب این مقام فرموده که <sup>در باغی</sup>  
 سخی کردید باین مردم و در فغان و سبک و پیش ز کمر دم دارد مانند

صوم و دینی پسند  
 صوم و دینی پسند

اشاره زوی و از ناصبی است هیچند بر امتان رسیدم و در و باو جعفر  
 و نکالت شاکر و حضرت امام جعفر صادق است بود و احدی بن حبیل شاکر  
 شافعی بود و این چهار مدح هب از زمان حضرت رسول تا زمان مشهور  
 باین که مدح و بیست سال باشد نبود و در زمان منصور بهر سید <sup>در</sup>  
 در روز تائسی و جینی بودند باین تو بگو که هیچ سنی بودند از پادشاه  
 انت من بکین باقی بخدا که لیس می بودند و مع حقان را دانستند  
 اهل سنت و جماعت را اعتقاد است که درین وقت هب شیعه در زمان  
 حضرت رسول نبوده و در زمان حضرت امام جعفر صادق بهر سید  
 الحقا مدح هب شیعه را مدح هب جعفری می خوانند و یکی از شعراء اشاره  
 باین نموده <sup>در باغی</sup> مدح شکر که مدح هب جعفر دارم با افضل عمر هوای  
 حیدر دارم خرم مدح عمر از من مطلبه من جوهریم شاع جوهر  
 دارم و عوام اهل سنت را عقیده آنکه ابتدای مدح هب شیعه از زمان  
 پادشاه جمجاه ملائک سبیه مدح هب حق اند اثنی عشری است اهل  
 موسوی صفوی اسکندری فی اعلی درجات چنانچه و اطال الله المملات  
 والسلطه فخر بیه و اولاده الی اخر ان شاء الله بهر سید و نیکانند که



هر که حضرت زین العابدین را بیضاصلی بعد از حضرت سید المرسلین امام  
و پادشاهان و شیعیان است و هر که با ابوبکر بیاید و عقیقه میداند  
او سنی است بلی و زمانه تقیه بود و شیعه در هر ولایت هر ملائمه قبله  
بیار بود و ندیدیم حدیث الثبوت دینی و دین اباان که آن حضرت نام  
عبد مناف علیه السلام روایت است اظهار میخوانند که در آن خوف  
و ترس اخفای آن جنود را تا جلد آن شهرهای شهید کرد و در  
ظهور اسلام تا حال بوی تشنه باشد آن سید و همیشه ناصیه ایشان  
شیعه میدانند چون تم و کاشانه و سینه و در دستار و شهید و ملامت  
هر سال میدان عمره و ناصیه بید بود و مال ایشان میگوشتند  
یکی جعلت رعیتی که معول و متدارف است و یکی جعلت تشیع میخوانند  
که یکی از پادشاهان اهل سنت بسین و در رسیدن از تعصب و غنا  
او بقتل و اسیر ایشان نمود یکی از مقلدان اهل مذاهب باو گفت  
شاید که در بین شهر کردی و اهل سنت و جماعت باشند و مسلک آنان  
نشانید گفت آن ملعون بر دم بسین و در گفت که اگر در شهر شما ابوبکر نماند  
همین سله او را نزد من بیاورید از سر قتل و اسیری شما بگذردم آن فلان

بهر گشت

اینکه در این کتاب  
در بیان ابوبکر و شیعه  
در بیان ابوبکر و شیعه  
در بیان ابوبکر و شیعه

پس آن شاه ولایت چون میدانستند که در شهر ایشان بایع نام کسی هم  
نیز سید هر چند بر دم شهر خود تکلیف نمودند و در هم و دینار بایشان  
کردند که یکی از آن مؤمنان یکساعت خود را با ابوبکر نام کنند تا آن پنا  
دشاه از سر قتل آن جماعت بگذرد و هیچکدام را نمی شده همه متفق  
گفتند که ما بقتل و اسیری را نمی میبایم و این نام داشت و بخود نیست  
نیمد هم ناصیه الامر کو و مفلوح بد قیافه بهم رسانیدند که در مدت  
عمر خود مالات یکدیگر نیاورند و هر کس شک او بر نشود بجز از التماس و ذری  
او را مال بسیار دادند تا او خود را با کواه ابوبکر نام کند و او را پیشان  
ناصری بردند چون چشم او بای بکر علی افتاد گفت ابوبکر باین صورت  
مباشند از مجتاه شاه ولایت پناه فرمودند که در شهر ما بایع ابوبکر  
هم برسد و مولوی معنوی اشاره باین نموده فرموده است بسین و اما  
ایه جفا بیداد ما چه بوی بگویم در وی خوار نزار و از صاحب جم الدنیا  
در باب تشیع اهل قم همین طریق حکایتی ایراد نموده که چون ابوبکر نماند  
بنظر پادشاه او رفتند گفت بعد از چندین روز از جفا نمانی بجهت من  
اورده اند ایوه چنین کسی است که اقم خلق خداست در اینای قصاب



او یکبار از نظر فای قم عرض نمود که ایها الابرار چه حقایق بگویند که در آب و حوض  
 قم ایوب بکر نام بخت است بر پرورش نیاید و چون امیر خانی از لطایف طبعی بود  
 بی اختیار بچندید و ایشان را بچندید و در تاریخ ابو کثیر شاهی مستورا  
 کند و سلاستید و جعل و پنج از هجرت فتنه عظیم واقع شد میان اهل  
 و اهل قم که مردم قم به صفات آن چهارت رفتند بود و سبب آنکه اهل قم و  
 آنجا سبب محاببه نموده بودند اهل صفات را جمع کثیر را از ایشان گشتند و آن  
 چهارت را غارت کردند و چون این خبر بملک رکن آید و از بوی رسید بوی  
 نشیمنی که داشت در غضب شد و اهل صفات را مواضع و معاذره بنا  
 بسیار نمود و شیخ عبد القلیل را از آن در کتاب نقش آورده که صفات را از  
 قم پرسید که از کدام شهری گفتند که از صفات فرود مانده  
 گفت معنی مفهوم نیست فی گفت معنی آنست که چو من میگویم آن قم کوئی  
 از آنجا مفهوم میشود که فی بنامها لا شیء و صفاتی بودی و لا شیء  
 الحمد لله جل جلاله که در ایام سلاطین و پادشاهان صفویه موسوم به انام الله  
 بر خطم انوار ایمان هدایت بر چند برود و در ایام و ولایت تافته که صدقم  
 در صفات کم است و آبادان المؤمنین کاشان در برابر کوئی را شلم و بید زاکا

اول اهل صفات  
 در صفات  
 ۱۲۱

در بعضی از دست اهل صفات آورده که عمارت نامی را در قم بیند کسی گفت که چو  
 عمر بنیست چرا او را بیند و دیگری در جواب گفت که او عمارت و الف و نون را  
 از عثمان و زود و بعل و برانند و در دیگر اهل کاشان از خط و باسلام تا حال  
 شیعه عمارت و الف بنویسند و اند چنانچه بعضی از اهل کاشان در باب فک  
 هم منزل سق و کوشید و در بعضی و سایل ملا بیید زاکا فی مذکور است که  
 در کاشان و ران کوشی بفر و صحت تغاوی خواست که کافه تغاوی رسید  
 که چند نام واری گفت ابو بکر گفت پد و رت گفت عمر گفت جدت گفت شما  
 تغاوی پیچر مانده گفت چه نویسم و لال گفت کفی میگوید و بنویس خداوند  
 دیگر اهل استرآبادان در زمان خلافت ظاهری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 تا حال یسعه اثنی عشری بوده اند و هرگز بوی نشیمن بپاشان رسید غاف  
 و مولف را در نشیمن اهل استرآباد سخن نیست و در زمان هر یک از آن  
 معصومین علیهم السلام ایشان حسن و زکوة خود را بچند صفت میرساند  
 و سایل و حاجی و سنجی را آن معصوم تعلیم میگوید اند و حجت نام حسن  
 مسکری علیه السلام بان مایه شریف بوده و در مسجد آنجا نماز کرده اند  
 آن مسجد با قاسم است و مشهور مسجد امام حسن مسکری علیه السلام است



چنانچه در کتاب ثاقب المناقب و در کتاب ناشناختن و کشف الغو و بگویند  
 درین مدتی که است که حضرت شریف نقل فرمود که در سنای پنجین فتم  
 و مردم استخوانی را در جرجان مال بیاد همراهی کرده بودند که در سنای  
 امام حسن عسکری علیه السلام برسانم چنانچه پیش رفتیم با داده اندک بهریم که  
 اما آنها را بیکد خواند باید نمود قبل ازین رسیدن من فرمود که چنانچه با تو است  
 بسیار که خادم من بسیار پس گفت شیعه تو در جرجان حق السلام میرسانی فرمود  
 که چون حج کردی بخانه مرا جعت خواهی نمود امر و تا فرود آمد و در دیو  
 بخانه خواهی رسید و در ثاقب المناقب آمده که فرمود که تا آمد و فرود  
 دیگر بخانه خواهی رسید و روز هجتم شهر ربیع الاول و اول و روز دهم  
 شهر حجاجی شد و در آخر همان روز و خانه من را خواصی دیدی بسیار  
 بر و که حق تعالی ترا و هر چه با تو است بجز جایر ساند و شریف پس ترا  
 حق تعالی سپرد که خواصت خواهد نمود و او را صلت نام کینه کسان و نشان  
 نا خواص بود پس گفت یا رسول الله ابراهیم بن اسمعیل خلیفه شیعه شما  
 و هر سال این و تا صد هزار و در هم بد و نشانمیرسد و بختیج بفرزندان  
 که در حق تعالی او را از نیک و فرزندی با و کرامت بود بگو پس خود را

در کتاب حجتی علی بن ابی طالب  
 در کتاب حجتی علی بن ابی طالب

نام کنند پس من از خدمت امام علیه السلام برقص شده بیکد رفتم و در همان روز  
 که فرموده بود بجز جان رسیدم و فرمود آمدن امام علیه السلام را دم و  
 خانه من جمع شدند و هر کس حاجتی و مسلمانی داشت محضای پر سیدت  
 آن شد و در آخر همان روز امام علیه السلام بجا فرمود رسید و ابتدا ایستاد  
 نمود و یکیک بیاورد و حضرت شریف شد و فرمود که من و علی کوره  
 بودم با جعفر بن شریف که در اخبارین روز ناشناختن ناز که من و نازان ظهر  
 و بعد از آن در میان روی کور و عام و بن و شرف آمدیم حاجتی و مسئله که دارید  
 بطلبید اولی نفرین بیا این گفت یا رسول الله پرسم جابره را چشم پوشید  
 التماس دعا فرمود که حق تعالی با او چشم باز دهد فرمود او را بیا و رجوع  
 او را دست بناد که چشمش طالبد شفا یافت پس یکیک می آمدند و  
 علاج و شفا می گفتم شنیدم من می شنیدم و همه ایشان را حل مشکل  
 نموده و غایب خبر فرمود و بنام معاف و دست کورد و در کتاب بخاس المؤمنین  
 ذکر شده که در روزی مرده فریادی بلند جانی علیه السلام را در جاده شنید و پرسید  
 که چه کسی امروز گفت که رسیدم و طالب علم و استویانادی ملا جانی گفت خسته  
 در کلام مطلوب است بیادیت گفت تا فرماتون و ما را و خود را ازین



هر گشت و میشند قانع ساخت دیگر از شهرهای که مردم آن مشهور به شیع است  
 بجز این است و در سال هشتم از هجرت قیام و زیاده شده و از ظهور اسلام تا  
 اکثر مردم اینجا شیعه اند و مشهور است که عرب بجز این واکه با  
 و عمرو عثمان را در شام زاده بود ناصبیا بیدین او را گرفته و بر سر پاشا  
 کرد شهر دیگر و اینند یکی پس سید که درین چه گناه کرده است مردی گفت  
 ابو بکر را در شام زاده است عرب بخانه پانچان بلیه طاقت تغییر بنا آورد  
 اند و وی در و با عمر و عثمان بنحوه گفت یا هذا لاشق حتی تا کس را عویش  
 مکن و تحت بر سر من که تعیین نموده ام و عمرو عثمان را نیز در شام زاده ام  
 و یکی از بلاد اسلام که همیشه مردم آن شیعه اندی عشری اند بیل غاملا  
 که مثل نقطه سفید بر رخ و میاه در میان ناصبیا بیدین واقع شده اند  
 و مع هذا و شیع مشهور و معروف اهل زمانه و از جمله تعیین نمودم شیعه  
 اینجا بکجا این است که گمان ایشان میکنند که ابو بکر در اینجا کوریه ناصبوی  
 آب شفا است البتة و این چنینند و آن کوزه را می شکستند و این ستم ظریفی  
 را اینجا مدتی ستم بود و این سبب حتر و بیایا اینان پس سید تا آنکه  
 دو روزی ناصبی از مله زنا حاصل و ظلم اینجا یکی از شیعیان را در عقیده

۱۳۱۲  
 فهرست  
 تاریخ  
 قیام  
 و زیاده

اینجا زیاده شده که از آسیای آند و با آنند چنانکه سید انکا و بطریق معهودان  
 طرافت با و گفت که ابو بکر در میان ایشان اردنفاست امر و چونه خالی از  
 نبود در جواب گفت باکی نیست او را همراه سبوس از آرد بیرون خواهم کرد  
 و بعد از آن این جواب لطیف دو میان مردم مشهور گردید و این ستم ظریفی  
 با جز رسید و ای ناصبی بیدین مکتوب شد و کتب تواریخ را مطالعه نموده  
 که سید سال تمام مصر و حوالی آن و عرب زمین پادشاهان اسماعیلیه  
 داشتند و همه شیعه بوده اند چنانچه در تاریخ نگارستان مذکور است که  
 از پادشاهان اسماعیلیه لغز الدین با الله اسماعیلی بجز جوهر خاتم خود را  
 فرستاد که آن ملات و محیطه تصرف در آورده خطبه ابن عمری خوانند و  
 این واقع در شهر سنه ثمان و خمیس و ثلثا اند و وی خود و خطیب در  
 حیدر در مسجد مصر این کلمات فیض آیات را در سر منبر خواند اللهم صل علی  
 محمد المصطفی و علی المرتضی و الذاطة النبوة و الحسن و الحسین سبط  
 الذین اذهب منکم الرجس و طهرهم تطهیرا و صل علی الامه الطاهره  
 المعصومین و در دو حجه دیگر مؤذنان را بگفتن کلمه صل علی فیما لعل  
 نامور ذکر نمایند و بعد از آن معز الدوله بمصر آمد و پای تحت نهاد







داستان

خواب کرده فرمود که تا یک چنین نخواهد بود و متابع آنرا در سلطان محمود  
طایفه بطوس فرستاد تا آنرا بدین که آنکس در سر مرقد مطهر متور و عمن ستانام  
رشته علیه السلام بنا نهاد به با قلم رسانیدند و پیراهینی سودی و خراسانی  
انگیزان بود و شیخ کمال آید بن خود زاهد و طراز و زیارت شاه خراسان بود  
یک طواف و در شان آن قول و سوره قریشی تا هفتاد و پنج تا خاله یکسان باشد و بعد از  
آن سلطان محمود شیخ را شش بر کردید و در دوازدهم شیخ سی و نه و بیست و نه  
پادشاهان یعقوب لیث شیخ را شش بر کرده است چنانکه در کتاب معجم  
البلدان مذکور است که به مع یعقوب لیث رسانیدند که او یوسف بن سیدنا  
مفضل اموی در عمان بن عفان طعن میکند یعقوب لیث را و گویند که او یوسف  
طاهر او رند تا سیاست کند و در گفتارهای لایزال و دشمنان این دشمنی  
که شیخ شما است طعن میکند یعقوب لیث گفت مرا که بود که طعن شیخ میکند  
او را ندانم و خلفا مانند خواهد طعن کند و خواهد لعن و بنویسد بر پادشاهی  
در سلسله امرایک برادر یعقوب لیث بود و او در سر راهی او هر شیعه  
بودند و بنحوی در تشیع غلو داشتند که اگر نام ناصبی در پیش او میر و ندانی  
الحاکم بن امار میفرمود و آن پادشاه و ملک اعتقاد میکنند که همین دلیل

و انضیلت

تقریباً در حدود سال ۳۶۴  
تقریباً در حدود سال ۳۶۴

و انضیلت علی مرتضی علیه السلام را پس است که قولها و در هر یک کعبه بود  
و این درجه و منزلت مخصوص آن شخص است و شریک و سهمی ندارد  
چنانچه سید حمیری گفته و در شفا لهم الامامه فی البیت حیث خلت  
للسجده بیضا ملاها البشائر کریمه طاب و طاب و طاب و طاب و طاب و طاب  
لیست غایت خود من بخواهم و بددت مع العزیز الیها لاسعد مالت فی حرقه  
القوی الی سلمه الا ان امتا انی عهد و ترجمان این است **و با عی** و در مرتبه  
نه چوشت و نه چند و نه خانه حق زاده یحیی است سوگند بیفر زندی کفر  
زادی دارد شک نیست که باشد شش بجای خود من و بنو الحاکم و سلطان  
که مشهور است بسلطان خود خداوند و از نسل چنگیز خاندان شیعه بود  
الحاکم بن یحیی فرزند است و او در باب و واج من هب حق امای عشق شای  
جلیله بجای آورده و عدالت و عدالت در ایام دولت آن غایت خود مذکور  
در واج داشت و در مشایخ خطبه نامی حضرت امیر المؤمنین و امیر معصومین  
علیهم اجمعین میخواندند و بنو از خلفای مکتبی بودند و در تمام قلم رو  
او معول بود و سبب تشیع امان بود که او را از کفر بجهت هب تشیع میل نمود  
و اکثر اوقات با علی ای آن من هب من صحبت میداشت و در پی او







در باب حقیقت مذهب حق انداختن مشرکین اسلام هر مطای فرست یا نه  
صیحا سلطان را با اختیار مذهب شیخ موعیب و تحریص نموده بمرقی رسانیدند  
که شیعه مذهب است و خود را با اهل بیت رسول نسبت میدهند و عقاید و فتنه  
خود را از ائمه اطهار و اهل بیت ابرار فرافکنند و از ایشان روایت  
نمیکنند و هر حدیث و روایتی که مستند با ائمه اطهار و اهل بیت است  
میشمارند و آنچه مخالفی است از ائمه و اهل بیت و روایاتی که نقل کرده اند از  
شاهان یا از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و غیرهم اگر موافق کلام  
یا کلام رسول الله یا آنکه یکی از دعوات شیعه است از ائمه اطهار و اهل بیت  
قبول میکنند و الا رد میکنند و گفته می آید ابو حنیفه و مذهب باطل را قبول  
ندارند و بمضمون مناقب البیت اربعه یا البیت یقین که اهل بیت رسالت را تا  
زنده بترایع اسلام از بیگانگی بنا نهاده و در کتاب مناقب ذکر شده که حضرت  
انام حقیق بر مناد علیه السلام اسامه بدست مبارک بجا آمد منوال حق  
نموده فرمودند کل شیء لا یخرج من هذه البیت فیه حلال و یکنوز شعرا و قوه  
ناجیه گفته اند از ایشان از مرقی تمیز نفس مذهباً بجمیع ائمه البیت من  
لحم الزاد قطع عنک قلب الشافعی و مالک و احمد و الموقر من کعبه الانبا

۳۶۷  
بقیه نامه در بر

و قال انما قهرهم و مدینهم و واحد ناموس جبرائیل و الباقی **شکو**  
که منشأ فی و جنایم نه بود و چون کمالیم یا من حساب و ان باشد کدام  
من بود قول و فعل آن علیم سلطان رسید که در میان طایفه شیعه علی و  
و انشیم که استند لایه طریقه ای گفت که فضلا و مجتهدین در میان ائمه  
بیاید است و در بر وقت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر علی مشهور بعلیه  
از اجله طایفه عصر و سآمد و روزگار است و در علوم معقول و منقول  
علیه و نظیر تعداد و سلطان از بن معین شادان شده علاوه بر ما علی بن  
انجناب قبل از آنکه سلطان او را طلب نماید چون شنیده بود که سلطان  
بود در مذهب اهل سنت خدا طرش متنزل شده و اوده آن را و در ذکر  
آن مذهب نماید و کتاب بنام سلطان تصنیف نمود در باب امانت حضرت  
ایمان مینمود علیه السلام و اثبات مذهب شیعه و ابطال مذهب سنی  
یکی موسوم بمناجی الکرامه در معرفه الاغصیه و دیگری موسوم بمناجی الحق  
الصدق و عالم کلام علما در آن کتابها را بر ما شده با تفاقم الحقیقه  
طایب شاه که فرزند و ایند و قرة العین از چندا بود و در اول کتاب  
بمرتبه اجتناف از سید سلطانین آمد و چون شیخ با خلایق سلطان



و اهل مجلس و اهل عزادان و اقوام پیش از پیش نموده و در صدر مجلس بنشینند  
 و مانند علامه کشف خود را بر داشته و در جلوی خود گذاشت سلطان  
 و حضرات این امر متعجب شده و در خاطر کن داشتند که این مرتبه  
 و دیوانه است و سلطان و جماعت امر را استغناء نمود علامه در جواب  
 فرمود که در این محضر رسول الله ابو حنیفه کشف بن ابی اسحاق را  
 در دیده و چون در مجلس سلطان جمعی از حنفی بنی هاشم و  
 انکه چون امام ایشان کشف در دیده بنا را کرده و مانند متابعان او  
 سنت و طریق امام خود را بعمل آورند و کشف را بدین دقت ازین سبب  
 کشف خود را ضبط نمود علی ای حدی خشکی شده گفتند در آن حالت  
 بعضی خطا افتاد و الامر ابو حنیفه کجا بود و بعد از رسول بعد سال  
 پیش ابو حنیفه بصره رسید علامه کشف بن علی در فرمود که سلام و کرم  
 شافعی کشف حضرت رسول را داد و بدین بود علی شافعی گفتند شافعی  
 کجا و در زمان حضرت رسول بود علامه فرمود بپیری من و رافقه مالک  
 کشفی بصره را در دیده بود علی مالکی او را می دانست که گفت که در  
 زمان حضرت رسول مالک خود جبرائیل و میکائیل را با خود میبرد

محمد بن علی از نو  
 اده علامه در آن روز

علامه فرمود که من ایشان را هم احمد حبیل کشید کایان ما را در دیده بود  
 علای ضابطه کشید که احمد حبیل در زمان حضرت رسول بود و مانند  
 بعد از حضرت رسول مرید نهایی مدینه را بر سر رسیدند پس علامه فرمود  
 که هرگاه این چهار مذهب در زمان حضرت رسول بود پس چگونه  
 در سید علای اهل سنت جمل و متعبد شدند و بطلان مذهب محمد بن  
 ایشان بر سلطان و بر اهل مجلس ظاهر شد و عارف مدینه ابوری فرموده  
 چار و بدین کار مریدان بود انجمن دیدن و بدین و در آن بود پس بعد از آن  
 سلطان از علامه نمود التماس که در حضرت سلطان علامه و متوکیا و بطوری  
 فرمود و در وقت نماز کند پس علامه بآزادین نموده و در حضور پادشاه و متوکیا  
 و در وقت نماز عیای آورد با خضوع و خشوع تمام و علای اهل سنت نیز حاضر  
 سلطان بطریق حزه و متوکیا حزه و در وقت نماز حاضر ماسدی گذارند  
 و در وقت نماز در راه آن چون هیچ باشد از طوق گفت صلح باشد سلطان  
 از دوش و طور علامه بسیار خوش آمد و شاه و مظاهر و ساجده نمود و  
 در وقت و بگوید مولانا قلام الدین عبدالملک بن علی که شافعی مذهب بود  
 و مکرر علای ضابطه التماس داده بود و در علم منقول و معقول یکانه



جهان و بمباحثه و مناظره تا بن بر اهل عصر و زمان خود و در آن ولا الهی  
 القضاء مما لك ايران بود و دیگر ملای اهل سنت و تکیب مقدسات منته  
 نموده مجلس سلطان حاضر شدند و جناب افضلا العلماء المجتهدین شیخ  
 الدین حسن بن مطهر حقه حاضر شد و تکلمه و مباحثه مشغول شدند  
 و جناب این بدلائل عقلیه و براهین نقلیه اثبات حقیقت و معیت  
 مذهب فرقه ناجیه را اثبات عتیه و متواتر الله علیه و ابطال مذهب  
 اهل سنت و جماعت خلفه اهل الله نمود چنانکه بر شاه و کذا و اعیان  
 و وزرا و در وضع و شریف و خاص و عام این معنی ظاهر شد و واضح  
 گردید نظم چه در مجلس عده برافروخت و بان برکات و وها نقاب  
 بکلیت فصاحت بها که داشت بدلهایه نقش نیکین بر نکاشت سرف  
 کوی صورت معنی کشید فلم بر سر حرف دعوی کشید بگفتند سراد  
 هرگاه و افزین که بر عقل و طبیعت هزار افزین سینه سخن نایبانه براند  
 که قاضی چه خرد و حل باز ماند علما را دشمنان اهل سنت و جماعت  
 بیروت شدند و متوجه ماندند و غائب و خاسر شدند و سلطان و اکثر  
 و مقربان مذهب فتنه اختیار نمودند و حسب الامر سلطان در سنه ثمان و سبعة

در ممالک

۳۱۸  
 تاریخ  
 ۱۰۸۰ هجری  
 ۱۰۸۰ هجری

در ممالک ایران قیصر خطبه نموده نام خلفای تلمذ را از خطبه انداختند  
 با ساسی حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیه اجمعین در منابر خطبه  
 خواندند و جهره و داهم و زنا پورا از لوز اسامی خلفای تلمذ محو  
 نموده بنام نامی و اسم کرامی حضرت امیر المؤمنین و اسماء ائمه طاهرين  
 صلوات الله علیه اجمعین منقش و مزین ساختند و حتی علی خیر العمل در  
 نماز اظهار کردند و در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده که در تمام ممالک  
 الحاکمیت سلطان مذهب شیعه انتشار یافت و در قزوین که ابواب و مشاع  
 نمودند چنانچه مولانا حبیبی اشاره بان نموده است خادم بیت اند و ولایت  
 قزوین چون عمر و ولایت کاشان و در تاریخ نگارستان مستور است  
 که چون احکام و ارتعاع الحاکمیت سلطان بجمع قلم و خود مرستاده  
 اطاعت نموده خطبه اشاعریه بر منابر خواندند و الامر به  
 استغناء که تعصب و عناد و زبده بان امریاضی شدند اما چون  
 حبس مخالفت ایشان سلطان رسید لشکر و جنر نامعد و بقتل و اسیری  
 و تاراج ایشان مقرر داشت و همین که لشکر بدان سرحد رسید  
 اهالی استغریان از غضب سلطان خوف و راهبر نموده در روز







نوشته از اخطافه اسامی دوازده امام برادر قش بود یکی از ضار گفت که  
 تران بوده باشد میرزا گفت بنام نخست همان شخص گفت که شما را  
 مردم فرغ دیکر اعتقاد دارند میرزا گفت هر کس هر نوع اعتقاد دارد  
 کو مبدل و من بطریق کمال با واجد خود شیعه اثنا عشری است و در  
 اهل بیت هم دیگران و نیز رای شیعه مجید الملک است که در پیش و  
 بود و در ایام و تارفت او کافر را بکفایت و نام کافر را بیک  
 بود اما شیعه بود و چون او را بنزد محمد الملک بردند گفت او را  
 صلاب سارند حاضران گفتند این شیعه هست گفت شما گفتید  
 او یو بگو نام دارد و اگر شیعه می بود هرگز باین نام نداشت و از می نمیشد  
 و یکی از شعری فرقه ناجیه اثنا عشریه گفته لا یقبل التوبة من ظلم  
 الا بحب علی ابن ابی طالب حب علی لازم و احب فی رمة  
 الشاهد والعائب لوشق قلبی له و وسطه سطرین قد خطا بلا  
 کاتب العدل والتوحيد من جانب و حب اهل البيت من جانب  
 هم خمسة فی الله احبناهم محمد و ابن ابی طالب و فاطمه الزهرا  
 و ابناهما و غما لانف الغائب الغائب ای ناصبیهان به دین

و پادوان

۳۹۰  
 ابوبکر بن ابی طالب

و پادوان ابوبکر بن عثمان یعنی بن عثمان بن ابی بکر بن عثمان بن ابی بکر  
 بجایه ملا یک سپاه مردی در حب حق الله اثنا عشری شاه اسماعیل موسوی  
 صفوی طیب الله مقهوره اسکنة الله فی خیابان قدسه قاطن که شهر محرم است  
 سنه ست و سبعین و الف و عشت و در روز شنبه و در راج در حب الله  
 قد فی و تارید است و ملت مختار به باطله شما در تزلزل و تزلزل و در اکثر امصار و  
 عالم شیعه اثنا عشریه بسیار اند به خصوص در ممالک ایران که به حق عدالت است  
 پروری پادشاه و بنیاد الله ~~السلطان بن السلطان بن السلطان~~ السلطان  
 الخاقان بن الخاقان بن الخاقان خلیفه امن و امان شاه عباس ثانی موسوی صفوی  
 خلقت الله ملکه و دولته ای ظهور صاحب الزمان که این پادشاه حمیده خصای  
 سابع سلسله پادشاهان موسویه مرتضویه است شیعه بوفا و حال بدقیقه  
 و ملان و بلغن و طعن خلغای شده و ما جهان افشان مشغول و مشغولند و خطای  
 قصص بیان و بلغای خوششان و در منای و مساجد لعن و طعن ابوبکر و عمر  
 و عثمان علیهم اللعنة و العذاب و النيران می نمایند و ملا یک و جن و انس  
 پیشتر با در کرم مباد میگویند و تبرایان در کرمه و باران به عقب و از آن یک  
 یک از امان و پیشوایان ضاله کراه شما را بخوبی بداند پسند که اگر شما




حاضر شوید بغیر از غصه و درد و هیچ و هلاکت خود هیچ علاج و چاره ندارید  
 و شمع را بر کف و کلاه اهل بیت اظهار و بفرمایید و برای آن سه ملعون و عداوت  
 و نژاد را فرقت و باعث بخت و خلاصی از شدت و سختی عذاب و عقاب در روز  
 حسرت و ندامت نیست چهره که باعث بخت خلاصی ما در هر کجاست  
 مرقی علیست و اسید از لطف و رحمت سبحانی و کرم و شفقت بر دانی جل جلاله  
 و عظمی و اعظمی است که در این روز و دی و شب و استعانت حق تعالی است  
 عشر این شاه دین بر سر و محاسن و نفرت ما و ملک و عظمت و مدینه مشرقه و  
 سدره مرتبات و بانی معوره دنیا را از کفر و لوث و اهریما الله بالکرم  
 ساخته در منابر و مساجد و این الشریفین و اما کن مقدسه و بانی شهرها  
 و مدائن خطبه الشریفه خوانده بتر و لعن خلفاء ثلاثه نمایند اللهم  
 العنهم لعنا ربنا و سخطا عظما و عذابا فوق العذاب و نکالنا بعد النکال  
 و اغفر له و لا یأخذه و جمع المؤمنین و المؤمنات بحق محمد سید المرسلین  
 و علی خیر الوصیین و الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه و تعالیه علیهم اجمعین بر جنگ  
 با ارحم الراحمین چون عمر بر سر مرا بر سر و محشر بر سندان زکریا  
 بد و نیک خبر کرم بخند اگر پیش تو ام مدح علیست و در این میان بگو

همین لعن عمر قد فرغ من استود هذه الرسالة الشریفة الموصیة بالان  
 النواصب فی یوم یوم <sup>عید قدیر</sup> شهر ذی الحجة حرم الحرام الاقبال من شهر  
 سنه ۱۲۶۹ مطابق






۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه

۵۹۱  
 ۵۷۸۲  
 X